



ناجی کردستان

پذیرفتند، احمد کشوری احساس کرد وظیفه ملی و دینی اش را به خوبی انجام داده است. از آن پس می توان به آسمانی شدن اندیشید. رسالتی که بر دوش داشت به نسل حاضر و نسل های آینده سپرد، و عروج خونین کرد. شهید احمد کشوری در ۱۵ آذرماه سال ۱۳۵۹ در حالی که ۷۵ روز از آغاز جنگ تحمیلی گذشته بود، در نبردی جانانه با نیروهای متجاوز بعثی در جبهه تنگ بینای میمک، در آسمان استان ایلام توسط دو هواپیمای جنگنده دشمن به درجه رفیع شهادت نایل آمد. ارتش جمهوری اسلامی به پاس گرامیداشت یاد و خاطره این راد مرد بزرگ ایران اسلامی، نیمه آذرماه را روز هوانیروز نامگذاری کرد، و همه ساله در چنین روزی یاد و خاطره شهدای گرانقدر یگان همیشه پیروز هوانیروز گرامی داشته می شود. شهید بزرگوار سرلشکر ولی الله فلاحی رئیس وقت ستاد مشترک ارتش در زمان حیات پر برکت خویش، احمد کشوری را «ناجی کردستان» نامیده است. روح آن دو شهید فرزانه و ارواح طیبه همه شهدای هوانیروز شاد، و خداوند آنان را با شهدای کربلا محشور گرداند.

سردبیر

شهید سرلشکر احمد کشوری، به خاطر عشق به پرواز و سیمرخ شدن، در سال ۱۳۵۲ به هواپیمایی نیروی زمینی ارتش (هوانیروز) پیوست، تا به یکی از آرزوهای پاک دوران کودکی خود جامه عمل بپوشاند. در مرکز آموزش خلبانی اصفهان، احساس کرد فضا تا حدودی ناسالم است و در آن محیط به سختی می توان تنفس کرد. در اولین گام کوشید هویت خود را اثبات کند و در گام دوم شایستگی های خود را به استادان خارجی نشان دهد. در مدت زمان تعیین شده، پرواز با هلی کوپترهای کبرا و جت رنجر را فرا گرفت و در سومین گام کار فرهنگی و ارشادی را آغاز کرد. در عین حال از خود سازی و پرورش روح غافل نماند و شبانه در خلوت روح پرواز می کرد، و چه لذت بخش بود این پرواز.

در سال ۱۳۵۴ وقتی احمد کشوری به پایگاه هوانیروز کرمانشاه انتقال یافت، فقر و درماندگی محله های شهر را فرا گرفته بود و این مصیبت او را آزار می داد. به فکر چاره اندیشی، هر چند متواضعانه افتاد. با همیاری دوستان صندوق خیریه به وجود آورد و به تعدادی از مستمندان کمک کرد. در عین حالی که به تربیت و هدایت همکاران در هوانیروز ادامه می داد، خورشید انقلاب در سرزمین ایران اسلامی، درخشید و عده ای خواستند، همچنان در تاریکی بمانند. در آن هنگامه بود که احمد احساس کرد وظیفه سنگینی بر دوش دارد. شبها اعلامیه های خورشید تابناک را چاپ و تکثیر کرد، و روزها بر سر خفاشان فریاد خشم برآورد.

پس از ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷، به احمد کشوری خبر رسید که عده ای کور دل تصمیم گرفته اند بخشی از سرزمین نور و امید را جدا کنند. آنجا بود که روح مجروح او با پرواز آرام گرفت. شهیدان شیرودی و سهیلیان با او همفکر شدند. سیمرخ بیدرنگ به پرواز درآمد، اوج گرفت و شیرجه رفت و خفاشان را تار و مار کرد. هنوز کردستان آرام نگرفته بود که خفاشان دیگری به میهن یورش آوردند. آمده بودند تا بمانند. ولی در سایه وجود احمد و همزمان زنده دل او امان نیافتند. سیمرخ را دوباره زین کرد و بر ادوات جنگی دژخیمان تاخت. به هر کجا می تاخت، آنجا به گورستان دشمنان تبدیل می شد. وقتی دشمنان، شکست ذلت بار را





مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای در دومین روز از سفر تاریخی‌شان به مرکز استان کرمانشاه، و نیز شهرهای پاوه، اسلام آباد و گیلان غرب، صبح روز پنجشنبه ۲۱ مهرماه سال ۱۳۹۰ با خانواده‌های معظم شهداء، ایثارگران و جانبازان، در فضایی معطر به عطر شهداء و یاد و خاطره جانفشانی آنان دیدار کردند. در این دیدار خانواده‌های ده‌ها تن از شهدای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ارتش جمهوری اسلامی از جمله خانواده شهید خلبان علی اکبر قربان شیروزی و نیز شهید خلبان احمد کشوری حضور داشتند. مقام معظم رهبری، در این دیدار ضمن تجلیل، احترام و تقدیم مراتب تشکر و قدردانی به خانواده‌های عزیز شهداء عزت و عظمت نظام جمهوری اسلامی را ناشی از استقامت، صبر و فداکاری شهداء و خانواده‌های آنان ذکر کردند.



بازدید مقام معظم رهبری از گلزار شهدای گیلان غرب

مقام معظم رهبری: افسران شجاع و مؤمن هوانیروز را در پادگان ابوذر از نزدیک دیدیم

هوشمندی آن‌ها، موقع شناسی آن‌ها، فرصت شناسی آن‌ها، نایبستی نادیده گرفته شود، و این همان چیزی است که ما همیشه به آن احتیاج داریم. غالباً کشورها و جوامع از ندانستن موقعیت و نشناختن فرصت، ضربه می‌خورند. وقتی دشمنی کمین می‌گیرد و ما نمی‌دانیم که او کمین گرفته است. نمی‌شناسیم یا اگر چنانچه اطلاع پیدا کردیم، علاج را زود و بهنگام ارائه نمی‌دهیم، آن وقت ضربه می‌خوریم. جمله خوبی را این برادر عزیز این جا گفتند. گفتند: خانواده‌ها می‌گفتند اگر این رزمنده را ما از خانه بیرون نفرستیم، فردا دشمن دم در خانه می‌آید، باید بجنگیم. این خیلی نکته مهمی است. این همان نکته‌ای است که امیر المؤمنین (ع) فرمود: هر جماعتی که در داخل خانه خودشان مورد تهاجم دشمن قرار بگیرند، غفلت کنند از این که دشمن دارد می‌آید، اینها شکست خواهند خورد، مغلوب خواهند شد. دشمن را از دور باید دید، از دور باید شناخت. این غفلتی بود که آن روز آن کسانی که باید می‌دیدند، ندیدند. در تهران هی گفته می‌شد و خبر می‌رسید که در منطقه کرمانشاه، در منطقه ایلام - بیشتر در این مناطق - دشمن مشغول آرایش نظامی است. آن جا که گفته می‌شد، سیاسیونی که مسئول کار بودند، انکار می‌کردند، می‌گفتند نه چنین خبری نیست. تا وقتی تهران را بمباران کردند. در روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ جنگ در واقع آغاز نشد. جنگ از پیش شروع شده بود. اگر مسئولانی که آن روز در رأس کار بودند، همان کسانی که بعد هم نشان دادند لیاقت اداره کشور را

بعد از پیروزی انقلاب احساس کردند نیاز هست که بروند. شهید سید محمد سعید جعفری (اولین فرمانده عملیات سپاه در غرب کشور)، شهید پیشرو و پیشتاز با جمع رفقای خودش رفتند از پادگان لشکر سنجق دفاع کردند. فهمیدند که معنای این دفاع چیست. تسلط ضد انقلاب بر یک پادگان نظامی معنایش چیست. این زود فهمیدن، بوقت فهمیدن، بهنگام عمل کردن و پاسخ به نیاز دادن، آن نقطه برجسته‌ای است که نباید مغفول بماند. شهدای عزیز ما در سرتاسر کشور این خصوصیات را دارند. دوستان و برادران، نام شهرها را ذکر کردند. خاطره‌هایی از مناطق مقاومت در این استان بیان کردند. البته از سرتاسر کشور آمدند، شهدای برجسته و نامداری در این سرزمین به خاک و خون غلتیدند که از مناطق دیگر آمدند. لیکن نقش مردم این استان، نقش جوانان با ایمان، نقش آن احساس عظیم، عزیز و کمیابی که در این جوان‌ها بود،

در تهران هی گفته می‌شد و خبر می‌رسید که در منطقه کرمانشاه، در منطقه ایلام دشمن مشغول آرایش نظامی است، سیاسیونی که مسئول کار بودند، انکار می‌کردند، می‌گفتند نه چنین خبری نیست. تا وقتی تهران را بمباران کردند. در روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ جنگ در واقع آغاز نشد. جنگ از پیش شروع شده بود

بسم الله الرحمن الرحيم: خدای متعال را سپاسگزارم که این توفیق را امروز داد که در این مجلس دارای عظمت معنوی شرکت کنم. برای من در سفر به شهرهای مختلف، یکی از مهمترین و باعظمت‌ترین دیدارها، دیدار با خانواده معظم شهدای ایثارگران و جانبازان است. علت این است که در مسئله‌ای ایثار، عظمتی نهفته است که هیچ جامعه‌ای بدون دارا بودن یک چنین نقطه مهم و تعیین کننده‌ای نخواهد توانست به عزت و عظمت دست پیدا کند. ما در قضیه شهادت شهدایان و مجاهدت ایثارگران و جانبازان معمولاً جوانب محدودی را می‌بینیم و مشاهده می‌کنیم. در حالی که خود عمل و حرکت ایثار در جامعه که منجر به شهادت یا جانبازی می‌شود، معانی متعددی دارد، جهات مختلفی دارد که هر کدام از اینها در خور بررسی است. یکی از این جهات، فرصت شناسی و پاسخگویی به نیاز لحظه‌هاست. ممکن است احساس مسئولیت در کسانی باشد، اما در لحظه نیاز، این مسئولیت را نه تشخیص بدهند و نه عمل کنند. این خیلی تفاوت دارد با آن حرکت و اقدامی که درست در لحظه نیاز اتفاق می‌افتد و انجام می‌گیرد. جوانان شجاع و باغیرت و مؤمن و فداکاری که نیاز کشور را احساس کردند و به سراغ خطر رفتند و به استقبال خطر شتافتند، این امتیاز برجسته را دارند که نیاز را در زمان خود فهمیدند و به آن پاسخ گفتند. این یک بعد بسیار مهمی است. این برای ما درس است. من دیروز اشاره کردم که جوان‌های کرمانشاهی یک ماه



در پی موفقیت‌های نظام جمهوری اسلامی را می‌بینیم. در دیدارهای با خانواده‌های معظم شهیدان و جانبازان عزیز و ایثارگران، آن چیزی که در درجه اول مورد اهتمام این حقیر است، بعد از تجلیل و احترام و تقدیم مراتب تشکر و قدردانی به خانواده‌های عزیز، این است که مجموعه ملت عزیز ما توجه کنند که روحیه ایثارگری، نجات بخش یک کشور است، نجات بخش یک ملت است. روحیه گذشت، روحیه فداکاری، وقت انجام وظیفه را شناختن، کار را به وقت و به موقع انجام دادن، نجات بخش است. خوشبختانه امروز ما آثار پیشرفت و موفقیت را در کشورمان مشاهده می‌کنیم. می‌بینیم که داریم پیش می‌رویم. البته تلاش لازم است، کار لازم است. کارها به سمت ظرفیت‌تر شدن و پیچیده‌تر بودن پیش می‌رود. هوشمندی امروز مردم ما هم به مراتب از سال‌های گذشته بیشتر است. بحمد الله مردمان مؤمن، پایبند، معتقد و متعهد به آرمان‌ها در جامعه ما زیاد است. در این استان عزیز هم همین جور. در این استان، ما آن چه که دیدیم، آن چه که شنیدیم، مردانگی و فتوت و دلاوری و جوانمردی و همان‌طور که دیروز عرض کردیم خصال نیک پهلوانی در مرد و زن بوده است.

اشاره کردند که خانمی در گیلانغرب از دشمن اسیر گرفت. یک زن، یک بانوی مؤمن و شجاع. آن‌چنان نمودارهای شجاعت در این استان زیاد است که انسان نمی‌تواند بشمرد. از اولین هسته‌های که این‌جا تشکیل شد، نیروهای مردمی و سپاهی در کنار نیروهای مبارز ارتش فداکاری کردند. افسران شجاع و لایقی در این‌جا بودند. فرمانده‌های ویرانی‌کننده که شهید شیری و دیگران از امکانات و پشتیبانی او استفاده می‌کردند، و این پروازهای عجیب را انجام می‌دادند. چه در لشکر ۸۱ و چه در بخش‌های گوناگون، که بعضی از افسران شجاع و مؤمن را ما در همین پادگان ابوذر که ایشان ذکر کردند، از نزدیک دیدیم. آن‌ها آن‌چنان با اخلاص و فداکاری کار می‌کردند که فضای این منطقه را پر کرده بودند، از همین نشانه‌های اخلاص و فداکاری و پهلوانی و گذشت و ایثار، و این جزو افتخارات استان شماست، و این برای شما خواهد ماند. شما در پیشانی دفاع مقدس قرار گرفتید. بسیاری از افتخارات دفاع مقدس مربوط به این استان است. پشتیبانی کردید، گذشت کردید. خداوند انشاء الله اجرها و پاداش‌های معنوی را به شما خواهد داد. همچنان که اجر دنیوی آن را که عزت کشور است به شما و به ملت ایران بخشید. این سفر برای ما سفر بسیار مطلوب و شیرینی است. به خاطر دیدار با مردم عزیز و چهره شاد و خندان آن‌ها که دیروز در این مسیر ده‌ها هزار چهره شاد و خندان را انسان مشاهده می‌کرد. این نشانه چهره باطراوت این استان است. امیدواریم انشاء الله مسئولین بتوانند کارهایی را که در این استان لازم است انجام بگیرد، که کارهای فراوانی هم در این استان بایستی انشاء الله صورت بگیرد، انجام بدهند. استان بسیار با استعدادی است و کمبودهایی هم دارد. این کمبودها انشاء الله بایستی با تلاش و کار مسئولین پیگیری شود.

منبع: سایت آثار آیت الله العظمی خامنه‌ای ■

را دادند. این صبر عظیمی که خانواده‌های شهیدان نشان دادند، خیلی ارزش دارد. اگر خانواده‌ها بی‌صبری نشان می‌دادند، بی‌معرفتی نشان می‌دادند، بی‌بصیرتی نشان می‌دادند، فضای مجاهدت سرد می‌شد. دل‌های مشتاق فداکاری و ایثارگری باقی نمی‌ماند. خانواده‌ها صبر نشان دادند. سال‌های متممادی از دوران دفاع مقدس گذشته است، اما باب شهادت بسته نشده، باز هم مشاهده می‌کنیم خانواده‌هایی داغدار عزیزانی می‌شوند که به مناسبت‌های گوناگون وادی شهادت بر روی آن‌ها در باز می‌کند. آن‌ها پر می‌کشایند و می‌روند. اگر این بصیرت و این صبر در ملتی باشد،

اشاره کردند که خانمی در گیلانغرب از دشمن اسیر گرفت. یک زن، یک بانوی مؤمن و شجاع. آن‌چنان نمودارهای شجاعت در این استان زیاد است که انسان نمی‌تواند بشمرد. از اولین هسته‌های که این‌جا تشکیل شد، نیروهای مردمی و سپاهی در کنار نیروهای مبارز ارتش فداکاری کردند

بدون تردید این ملت قله‌ها را در خواهد نوردید. ما در تشخیص هدف‌ها و تعیین راه به این هدف‌ها هرگز دچار تردید نشدیم. در راه خودمان شک نکردیم. خدا را شکر می‌کنیم. خدای متعال هیچ‌گاه دل‌های ما را خالی از نور امید نگذاشت. در واقعیت دیدیم که این امیدها، امیدهای واهی نبود. امیدهای درستی بود. یک روزی بود که وقتی کسانی به صحنه نگاه می‌کردند، بظاهر هیچ چیز امید بخشی در صحنه به چشم نمی‌آمد. اما مردمان بصیر، در رأس همه امام بزرگوار (ره) به ما امید می‌دادند. نوید می‌دادند. گاهی ما تعبداً گوش می‌کردیم، اما قادر به تحلیل نبودیم. تعبداً قبول می‌کردیم، بعد می‌دیدیم همین جور شد. بعد می‌دیدیم همین امید الهی، همین نوید آسمانی تحقق پیدا کرد. امروز وقتی به تجربه ۳۲ ساله انقلاب نگاه می‌کنیم، پی

ندارند، می‌فهمیدند، تشخیص می‌دادند و آمادگی خود را بالا می‌بردند، نه خرمشهر آن جور می‌شد، نه قصر شیرین آن جور می‌شد، نه برخی از مناطق دیگر مرزی. آن غفلت اولیه موجب شد که بر این منطقه و منطقه خوزستان، آن طوری که من در برهه کوتاهی از نزدیک مشاهده کردم، آن‌چنان فضای غم آلودی حاکم شود که بعضی از مناظر آن را که من از نزدیک دیدم، نمی‌توانم فراموش کنم. کار وقتی دست مردم باشد، وقتی استعدادها مردمی و حضور مردمی میدان پیدا کند که وارد عرصه شود، این غفلت‌ها پیش نمی‌آید. این چیزی بود که آن روز اجازه نمی‌دادند. در همین مناطق، این‌جا و آن‌جا گروه‌های مردمی گرد هم می‌آمدند، به زحمت زیاد قبضه‌های سلاحی را برای خودشان فراهم می‌کردند، و مشغول دفاع می‌شدند. آن‌ها آن‌جا ناراضی بودند، در جلسات رسمی گله و شکایت می‌کردند که چرا فلانی در فلان‌جا اسلحه جمع کرده است. عده‌ای جوان داشتند دفاع می‌کردند. بنابراین نمی‌توانستند تحمل کنند. این برای ما درس است. من دیروز عرض کردم، نظامی مثل نظام جمهوری اسلامی با این آرمان‌ها، با این هدف‌ها، با این داعیه بزرگی که دارد - دشمن ظالم است، دشمن استکبار است، دشمن زیاد - خواهی متکی بر قدرت‌های بین‌المللی است - با چالش‌هایی مواجه می‌شود. به رنگ‌های مختلف، به شکل‌های گوناگون. لذا باید آماده باشد. این آمادگی، بیش از همه چیز متکی به ایمان‌های مردم است. آن حصار پشتیبان، آن پاسدار اعظم در دفاع از هویت یک ملت و عزت یک ملت و نجات یک ملت از کید دشمنان، آگاهی مردم است. این را ما در جنگ تجربه کردیم. امروز هم در هر بخشی، در هر مجموعه‌ای از کار که مسئولان آگاهانه متوجه باشند و به مردم نقش بدهند، همین اتفاق خواهد افتاد.

جمهوری اسلامی است، مردم سالاری است، مردم سالاری اسلامی. مردم سالاری باید معنایی داشته باشد. معنای واقعی دارد، تعارف نیست. شهدا، جانبازان، آزادگان و خانواده‌های آن‌ها در این راه بهترین آزمایش

سخنرانی شهید سرلشکر ولی الله فلاحي جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش
در مراسم برگزاری هفتمین شب شهادت احمد کشوری

احمد کشوری شفیع ما، در رستاخیز الهی خواهد بود



حدود ۲۰ هزار نفر از عناصر مسلح ضد انقلاب بودند. فشار را برداشت و به مردم تا روز بعد مهلت داد تا امکانات نظامی بیشتری برسد. فردا صبح هم احمد بار دگر به عنوان لیدر پروازی به سمت پناه پرید. کشوری را از آن جا شناختم... به خدای کشوری سوگند... به روح پاک کشوری سوگند... به مبارزات کشوری سوگند... به فرزند معصوم و خردسال کشوری، علی سوگند... به همه آن چه که رنگ و بوی کشوری دارد، سوگند... به پدر قهرمان و مادر کشوری سوگند... به همه فرزندان و پدر همسرش و دایی کشوری سوگند... که نجات کردستان، لا اقل قسمت اعظم از استقلال ایران، مرهون منت احمد کشوری و کشوری‌های دیگر است. مرهون منت همه شهدای کردستان و شهیدان زنده‌ای که حضور دارند، هست.

اگر کردستان در سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸ و نیمه اول سال ۱۳۵۹، تجزیه می‌شد و از خاک ایران جدا می‌شد، تجزیه‌های دیگری را به دنبال داشت، و متعاقب آن جنگ‌های داخلی داشتیم. احمد کشوری و کشوری‌ها باعث شدند که کشور به جنگ داخلی کشیده نشود، و میلیون‌ها نفر قربانی نشوند. سرانجام خون پاک کشوری و کشوری‌ها موجب شد که بار دگر استقلال مذهبی، مکتب، دین و مقدسات ما حفظ شود.

به اعتقاد من کشوری و روح او خیلی بزرگتر از آن است که من بخواهم در نظام محسوس و نظام مادی، با ستایش، یا شعار، یا تعریف او را بزرگ کنم. شاید ستایش من باعث شود که روح او آزرده بشود. همان طور که خدای کشوری بی‌نیاز است، احمد کشوری هم بی‌نیاز است. به اعتقاد من

کردم، آمدم کرمانشاه تا فکری برای شکستن محاصره پناه کنم. من تا آن روز احمد کشوری را نمی‌شناختم. در پایگاه هوانیروز همه (خلبانان) را جمع کردم. زمان، ساعت هفت و نیم بعد از ظهر، نزدیک غروب آفتاب بود. برابر روش‌های هواپیمایی نیروی زمینی، در آن ساعت نمی‌بایستی خلبانی پرواز کند. یک داوطلب برای نجات پناه خواستم... هنوز صحبت من تمام نشده بود، تقاضای من به پایان نرسیده بود، یک جوانی از داخل صف بیرون آمد و گفت (گریه حضار): با وجودی که هوا تاریک است و ارتفاعات پناه مشرف به شهر است، و می‌دانم که دشمن مرا می‌زند، من می‌روم. درست است که ما نجات پناه را مرهون منت خدا و بیان امام (ره) و پایداری مردم پناه و پاسداران و همه نیروهای انتظامی می‌دانیم، ولی من در پیشگاه وجدان خود و در بارگاه ابدیت، نجات پناه را مرهون منت کشوری می‌دانم.

احمد کشوری آن شب رفت و ساعت ده شب به پایگاه برگشت. فشار را از مردم پناه برداشت، و به مردم پناه فرصت داد. مردمی که در محاصره

کشوری، مقصدی بزرگتر از جهان نامتناهی انتخاب کرد. مقصدی خدایی... مقصدی ابدی... و سرانجام به همه آن‌هایی که باقی ماندند، با شجاعت و صداقت مژده می‌دهم که پس از انبیاء سلف، و بعد از امامان معصوم (ع) و صالحان... کشوری شفیع ما در رستاخیز الهی خواهد بود... تا روزی که در این حیات فانی زنده بود، برای شرافت اسلام، قهرمانانه مبارزه کرد، و برای استقلال ایران شجاعانه شهید شد، و پس از مرگ در پیشگاه خدا شفیع ما و رابط ما و خداوند خواهد بود.

بسم الله الرحمن الرحيم: درود به روح پاک همه پاکان، و همه نیکان، و همه شهیدان راه حق. علی الخصوص شهدای راه انقلاب اسلامی، به ویژه شهدای ارتش جمهوری اسلامی ایران، و شهدای راه استقلال ایران. کشوری به خدا پیوست... کشوری کوتاهترین راه را برای رسیدن به خدا انتخاب کرد... و امروز میهمان خداست... خورشید حیات فانی کشوری در این جهان غروب کرد، و در رستاخیز الهی بار دگر طلوع کرده است... کشوری بار دگر در حیات باقی و در ابدیت متولد شده است... ظاهراً شهید شده است... گل فانی احمد کشوری در این جهان فانی پژمرده شد، و در ابدیت و در پیشگاه خدا بار دگر شکفته شد. به آخرین پند خرد از حسین بن علی (ع) استناد می‌کنم که می‌فرماید: «هر کس کشته نشود می‌میرد». زندگی که چنین است چرا پای مقصدی بزرگ در میان نباشد.

کشوری، مقصدی بزرگتر از جهان نامتناهی انتخاب کرد. مقصدی خدایی... مقصدی ابدی... و سرانجام به همه آن‌هایی که باقی ماندند، با شجاعت و صداقت مژده می‌دهم که پس از انبیاء سلف، و بعد از امامان معصوم (ع) و صالحان... کشوری شفیع ما در رستاخیز الهی خواهد بود... تا روزی که در این حیات فانی زنده بود، برای شرافت اسلام، قهرمانانه مبارزه کرد، و برای استقلال ایران شجاعانه شهید شد، و پس از مرگ در پیشگاه خدا شفیع ما و رابط ما و خداوند خواهد بود.

روزی که پناه در محاصره کامل بود. روز جمعه‌ای بود که پناه در آستانه سقوط بود. من از تمام پاسداران، مردم و دکتر چمران خدا حافظی

✓ **به اعتقاد من شهید کشوری ارتشبد کائنات است... هر روز که از شهادت کشوری بگذرد، مقام قهرمانی، و درجات ربانی، ملکوتی، معنوی و روحانی او ترقی پیدا می کند. کشوری بعد از ترقیاتی که به صورت نظام نامه از ارتش گرفت، سرانجام آخرین ترقی را که ارتشبد کائنات است، از پروردگار گرفت**

کشوری خود را نمی دید... کشوری هرگز از خود نشان نمی گرفت... به اعتقاد من او خدا را به وضوح می دید. خود را نمی دید، چون خدا را می دید... از خود بی نشان بود، زیرا از خدا نشان می گرفت... کشوری یک سروان، یا یک سرگرد به آن صورت که ما در نظام فانی تصور می کنیم نیست... به اعتقاد من کشوری ارتشبد کائنات است... هر روز که از شهادت کشوری بگذرد، مقام قهرمانی، و درجات ربانی، ملکوتی، معنوی و روحانی او ترقی پیدا می کند. کشوری بعد از ترقیاتی که به صورت نظام نامه از ارتش گرفت، سرانجام آخرین ترقی را که ارتشبد کائنات است، از پروردگار گرفت. هیچ کس قادر نیست درجه ارتشبدی کائناتی احمد کشوری را او بگیرد. این درجه ابدی و جاویدان است.

برحسب سنت، و برای آنهایی که از نزدیک با شهید کشوری آشنا نبودند، این مطالب را گفتیم. و گرنه برای همه کسانی که شهید کشوری را می شناختند، و برای خداوند که شناخت مطلق از کشوری دارد، تحسین و تمجید در حد و مرز ستایش کار درستی نیست. از همه کسانی که کشوری را در این حد می شناختند، عذر می خواهیم. اگر امروز مبشر فضایل احمد کشوری نباشم، مردم در آینده به فضایل کشوری آگاهی پیدا خواهند کرد. کشوری در خط امام، در خط ملت ایران، در خط اسلام و در خط خداوند بود... به خود و خدای خود متکی بود... به هیچ کس، جز خدا و خود اتکالی نداشت... به اعتقاد من کشوری برای رسیدن به خدا کوتاه ترین راه را انتخاب کرده بود... هرگز از خط امام، اسلام، خدا و ملت ایران منحرف نشد. در پیشگاه روح منیع و رفیع کشوری که همین لحظه میهمان خداست، تعهد می سپاریم تا آن جا که استطاعت داریم، راه کشوری را طی کنیم، و از کشوری به عنوان چراغ، راهنما و راه گشا و به عنوان یک شاخص استفاده کنیم، تا از طریق امام و ملت ایران و اسلام به خداوند ملحق شویم. چون کشوری

کشوری فرشته ای بود که فقط بال نداشت، و جزء فرشتگانی است که بدون بال به خدا پیوسته است، که مشکل است. من هرگز به خود اجازه نمی دهم که نام کشوری ها را در غرب و بعد از نام مبارزان صدر اسلام ببرم. دو سال و خرده ای است که کشوری را می شناسم، و با صفات ربانی، روحانی و ملکوتی او آشنایی دارم. فضایل قهرمانان صدر اسلام را هم در تاریخ خوانده ام. می توانم قهرمانان صدر اسلام را با مختصر شناختی که روی آن ها دارم، و با شناخت بیشتری که روی کشوری دارم، اینها را با هم مقایسه کنم.

سرداران صدر اسلام همه امیر مؤمنان، علی (ع) نبودند. بغیر از چند نفری، شاید در طراز علی نداشته باشیم. انسانی که در خانه خدا متولد شده باشد، و در خانه خدا به شهادت رسیده است، و رضایت خدا به وسیله رسول خدا به او ابلاغ شده است، می تواند پس از انبیاء سلف، ابر مرد ربانیت، روحانیت و ابدیت باشد. پس از او انسان های دیگری هستند، و من قادرم کشوری را با قسمت اعظم از قهرمانان صدر اسلام مقایسه کنم. خدای نکرده قصدی ندارم که مجاهدات قهرمانان صدر اسلام را کاهش دهم، ولی آن ها یک یا چند روز بودند. به همه آن ها احترام می گذارم. کشوری حدود ۲۱ ماه به طور علنی می جنگید. شب و روز جنگیده است. روزی که قهرمانی او را در عملیات پاوه دیدم، احساس کردم که او از مبارزه با نفس رهایی پیدا کرده است. جهاد اکبر را به پایان رسانده است.



در همین خط حرکت کرد. شهادت کشوری را از این نظر یک شهادت کامل و مطلق، و چیزی شبیه شهادت حسین بن علی (ع) می دانم. استحضار دارید که شهادت دو رکن اساسی دارد: رکن تصمیم و رکن آگاهی. به همین دلیل است که حسین (ع) را معمار و معلم شهادت می دانیم. چون شهادت کاملی داشت که مبتنی بر دو رکن تصمیم و آگاهی بوده است. شهادت احمد کشوری هم مبتنی بر تصمیم و آگاهی کامل بوده است. تا آن جا که می دانم از دو سال پیش از شهادت، تصمیم شهادت را گرفته بود. براساس محاسبات ریاضی، احمد کشوری در بانه و در ارتفاعات آربابا از ناممکن ها، ممکن ساخت. کشوری و همه شهدای زنده هوانیروز که شاید تعدادی شان در این محفل حضور دارند، وقتی به عملیات می رفتند، می بایستی بر نمی گشتند. ولی با آگاهی مطلق از مقام منیع و شامخ شهادت، بانه را بعد از پاوه و سپس مردم و همه شهرهای کردستان را نجات دادند.

در طول تاریخ مبارزات احمد کشوری، فقط تصمیم و آگاهی را دیدم. چون افکار شهادت حسین بن علی (ع) هم بر اساس تصمیم و آگاهی بوده است، از این جهت به خود اجازه دادم و شهادت احمد کشوری را به شهادت امام حسین (ع) تشبیه کردم. البته حسین بن علی به قدری پاک و والاست که این اجازه را به من می دهد که حسین کوچکتر، احمد کشوری را در خط او قرار دهم و شهادت او را با شهادت حسین (ع) و همه شهیدان راه حق مقایسه کنم. به پدر احمد کشوری که سوگند یاد کرده ام، بار دیگر به او تبریک می گویم. همچنین به مادر، همسر و فرزندان کشوری تبریک می گویم. پدر کشوری این تقدس و ربانیت را پیدا کرد که می توان به او سوگند یاد کرد. به هر چیزی نمی شود سوگند یاد کرد. یا باید به خدا سوگند یاد کرد، یا به انبیاء سلف، یا به معصومان، یا به صالحان و یا به آنهایی که رنگ و بوی حسین (ع) را دارند. به هر کسی که شهادت او هم رنگ شهادت حسین (ع) است، می توان به خون پاک او سوگند یاد کرد. و هرکسی که وابسته به آن خون پاک است، قابل سوگند است.

شاید در ادبیات ما بعد از تقوی، کرامتی بالاتر از این نباشد که انسانی به خود اجازه دهد که به انسانی دیگر که او نیز مخلوق است سوگند یاد کند. و این مرتبت رفیع را به شخص کشوری تبریک می گویم. شهادت احمد کشوری، به او و به خدای او و به پیامبر خدا (ص) و به امامان معصوم (ع) ما مبارک باشد. به خانواده قهرمان پرور کشوری که روح او در این گهواره آموزش دیده و پرورش یافته است، دانش دیده و به شهادت رسیده است مبارک باشد. شهادت او مبارک شما و همه قهرمانان هوانیروز باشد. مبارک امام امت ما و مبارک ملت ایران و همه مسلمین جهان باشد. والسلام. ■



شهید مؤمن و سلحشور احمد کشوری، فرزند حاج غلامحسین کشوری یکی از فرماندهان هواپیمایی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی بود، که در مکتب ولایت و امامت پرورش یافت و از سر چشمه جوشان سرور شهیدان جهان، حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) نوشید، و استعدادها و موهبت‌های فکری و انقلابی خود را در نهضت اسلامی مردم به پاخاسته ایران به رهبری امام خمینی (ره) و در راه مبارزه با ضد انقلاب در کردستان و عوامل استکبار جهانی در دوران دفاع مقدس تجلی بخشید، و به حق لقب ناجی کردستان را به خود اختصاص داد. به راستی که از تفاعات میمک و بلندی‌های شور شیرین و کوه‌های کله قندی، دشت مقاوم و قهرمان مهرا و دهلران، و سد کنجان چم عراق بر فداکاری و مقاومت جانانه این افسر انقلابی و شهید گرانقدر گواهی می‌دهند. خوانندگان گرامی شاهد یاران، با خواندن سیره حیات شهید احمد کشوری به عمق وفاداری ایشان به مکتب اهل بیت علیهم السلام و ایران اسلامی پی خواهند برد.

احمد کشوری از ولادت تا شهادت
تدوین حسن خامه یار

تا آخرین قطره خون برای اسلام و اطاعت از ولایت فقیه خواهیم جنگید

دهد. چرا که او عقیده داشت که انسان مسلمان باید مجری احکام اسلام باشد.

احمد کشوری آیین اسلام را از روی تحقیق و مطالعه پذیرفت. در دوران دبیرستان مطالعات علوم اسلامی را وسعت بخشید، و تا زمان دریافت دیپلم علاوه بر کتب اعتقادی، کتاب‌هایی سیاسی فراوانی درباره مردم ستم دیده آفریقا و پیامدهای استعمار قاره سیاه، مسلک مادی گرایان و راه مبارزه با آنان، مسیحیت و تحریفات تورات و انجیل و کتاب‌های بسیاری درباره اوضاع سیاسی آن روز جهان مطالعه کرد. بر این اساس در مقابل بی عدالتی‌ها سرسختانه می‌ایستاد، و علاقه عجیبی به روحانیت متعهد و انقلابی پیدا کرده بود. گاهی افسوس می‌خورد که چرا روحانی نشده تا در لباس روحانیت بهتر بتواند دیدگاه‌های خود را بیان کند.

شهید احمد کشوری پس از دریافت دیپلم آماده ورود به دانشگاه شد، ولی او نیز مانند بسیاری از جوانان آن دوره با توجه به محرومیت مالی خانواده و هزینه سنگین تحصیلات سطوح عالی، از رفتن به دانشگاه منصرف شد، و ناگزیر به ارتش پیوست. با این وصف احمد که با مبانی اسلامی قوی ضد استکباری خود را ساخته بود، و از درون مردم محروم برانگیخته شده بود، و به خود آگاهی قابل ملاحظه‌ای رسید بود، احساس مسئولیت کرد که مسیر گسترش آگاهی و روشنگری را بپیماید.

ورزشی و هنری در سطح کشور نیز شرکت کرد، و در رشته طراحی مقام اول را کسب نمود. در رشته کشتی نیز درخشش فراوانی داشت. فعالیت‌های مذهبی را نیز به سایر برنامه‌های فکری، هنری و سیاسی خود در آمیخت. در ایام دهه عاشورا و شب‌های ماه مبارک رمضان با شرکت در مجالس و مراسم مذهبی منطقه، قرآن می‌خواند و با صدای دل نشین و پر سوز خود نوحه سرایی می‌کرد، و شور و شوق خاصی به مردم می‌بخشید. همواره با جدیت فراوان مرثیه خوانی و نیایش می‌کرد، و چه بسا مدیریت بخشی از مراسم را به عهده می‌گرفت. عبادت‌های احمد از او یک انسان متواضع و رثوف ساخته بود. در همه آن برنامه‌ها می‌کوشید چهره واقعی اسلام را به دور از قالب‌های روزمرگی که سردمداران زر و زور و اربابان از خدا بی‌خبر برای مردم منطقه ساخته بودند، به مردم نشان

احمد کشوری آیین اسلام را از روی تحقیق و مطالعه پذیرفت. در دوران دبیرستان مطالعات علوم اسلامی را وسعت بخشید، و تا زمان دریافت دیپلم علاوه بر کتب اعتقادی، کتاب‌هایی سیاسی فراوانی درباره مردم ستم دیده آفریقا و پیامدهای استعمار قاره سیاه، مسلک مادی گرایان و راه مبارزه با آنان مطالعه کرد

سرلشکر خلیان هوانیروز شهید احمد کشوری در سال ۱۳۳۲ در یک خانواده مذهبی در شهر فیروز کوه دیده به جهان گشود. حاج غلامحسین کشوری پدر شهید که افسر ژاندارمری بود، همیشه در حال مأموریت و جا به جایی در شهرهای استان مازندران بود. از شجاعت پدر همین بس که با وجود داشتن مقام ریاست ژاندارمری یکی از شهرهای شمال، به مخالفت با زورگویی زمینداران بزرگ پرداخت و سرانجام ناگزیر به استعفا شد، و پس از برکناری به کار کشاورزی مشغول شد. احمد پس از استقرار خانواده در کیاکلا که در آن زمان یکی از روستاهای تابع قائمشهر بود، تحصیلات ابتدائی را در آن جا آغاز کرد، و سه سال اول دبیرستان را در سرپل تالار از روستاهای محروم قائمشهر و سه سال آخر را در دبیرستان قناد شهرستان بابل به پایان رساند. احمد نوجوان در سال آخر دبیرستان به همراه دو تن از دوستان همکلاسی خود فعالیت‌های سیاسی را در قالب نگارش مقاله‌های افشاگرانه و چاپ طرح‌هایی کاریکاتوری بر علیه رژیم پهلوی آغاز کرد.

مادر و یکی از برادران شهید کشوری نقل کرده‌اند که احمد به دلیل داشتن استعداد فوق العاده، در دبیرستان به عنوان شاگرد ممتاز شناخته شده بود، و در چارچوب تحصیل علاقه زیادی به رشته‌های و ورزشی و هنری نشان می‌داد، و در اغلب مسابقات

جدی گرفته بود خود را باز خرید کند، ولی با توصیه روحانیون انقلابی کرمانشاه در این تصمیم تجدید نظر کرد. اگر ساواک و مأموران امنیتی رژیم پهلوی متوجه فعالیت‌های پنهانی انقلابیون هوانیروز می‌شدند، حتی یک روز هم به آن‌ها اجازه ورود نمی‌دادند.

این افسر انقلابی همیشه با لباس شخصی در جمع مردم کرمانشاه در تظاهرات دوران انقلاب شرکت می‌کرد. بستگان شهید احمد کشوری نقل کرده‌اند که او یک بار توسط مأموران رژیم پهلوی با باتوم کتک خورد، و با افتخار و شوق عجیبی از آن حادثه یاد می‌کرد و می‌گفت: «الحمد لله در جریان انقلاب یک مشت هم نصیب ما شده است. چون برای خدا بود شیرین بود. من شادم از این که توانستم قدمی در راه انقلاب بردارم و این توفیقی است از سوی پروردگار». احمد گاهی جای آن باطوم را می‌بوسید و خلبانان همکار خود را به شرکت در تظاهرات تشویق می‌کرد. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی و در زمان نخست وزیری شاهپور بختیار که زمزمه وقوع کودتای آمریکایی به گوش مردم رسیده بود، با چند تن از دوستانش طرح ضد کودتا را برای سرنگونی بختیار این عامل خود فروخته آمریکا ریختند و آن را با واسطه تقدیم آیت الله پسندیده برادر امام خمینی (ره) کردند، تا ایشان طرح مزبور را به استحضار امام برساند و در صورت موافقت به مورد اجرا گذاشته شود. ولی خوشبختانه انقلاب با هوشیاری امام و حضور همیشگی امت در صحنه در روز ۲۲ بهمن به پیروزی رسید و همه توطئه‌های دشمنان در نطفه خفه شد.

شهید کشوری از بدو استخدام در هوانیروز و گذراندن مرحله آموزش در پایگاه مرکزی اصفهان در سن ۲۰ سالگی، با تعدادی از افسران انقلابی شاغل در ارتش آشنا شد و به نهضت اسلامی مردم ایران به رهبری حضرت امام (ره) پیوست، و از آن تاریخ همه محدودیت‌های موجود در ارتش را نادیده گرفت

در حقیقت بازگشت امام (ره) به میهن اسلامی، پس از فرار محمد رضا پهلوی از کشور، و پیروزی انقلاب شکوهمند، نهایت آمال و آرزوهای شهید احمد کشوری را تشکیل می‌داد، که همیشه از خاطرات آن روزهای به یاد ماندنی به نیکی یاد می‌کرد. ارادت او به وجود حضرت امام (ره) به اندازه‌ای بود که وقتی رهبر انقلاب دچار ناراحتی قلبی شد، سراسیمه به تهران آمد و با حضور در بیمارستان قلب جماران، آمادگی خود را برای اهداء قلب خود به مقام بنیانگذار جمهوری اسلامی اعلام کرد.

در آستانه پیروزی انقلاب، چون شرایط کشور خیلی حساس شده بود، امام (ره) دستور دادند سربازان از پادگان‌ها بیرون بیایند. ولی عناصر فعال و انقلابی بمانند. در آن شرایط سرنوشت ساز از هاری به نخست وزیری منصوب شد و ملت به پا خاسته ایران را تهدید

شهید کشوری از بدو استخدام در هوانیروز و گذراندن مرحله آموزش در پایگاه مرکزی اصفهان در سن ۲۰ سالگی، با تعدادی از افسران انقلابی شاغل در ارتش آشنا شد و به نهضت اسلامی مردم ایران به رهبری حضرت امام (ره) پیوست، و از آن تاریخ همه محدودیت‌های موجود در ارتش را نادیده گرفت، و به مبارزات خستگی ناپذیر خود ادامه داد. مبارزات این افسر انقلابی بر هیچ کس پوشیده نیست، و خوابگاه و مسکن او در کرمانشاه به پایگاه نگهداری کتاب‌های روشنگرانه و انقلابی تبدیل شده بود، که بسیاری از پرسنل پایگاه این گونه کتاب‌ها را برای مطالعه از او به امانت می‌گرفتند. پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، همچون یک دلیر مرد معتقد و انقلابی جان برکف برای اعتلای اسلام و آرمان امام خمینی (ره) در اکثر تظاهرات شرکت کرد، و بسیاری از شب‌ها را با چاپ و تکثیر اعلامیه‌های امام (ره) در درون پایگاه و استفاده از امکانات پایگاه به صبح می‌رساند. هر چند که احمد به دلیل حضور در صحنه مبارزه علیه رژیم پهلوی، کارش به بازجویی توسط رکن دو ارتش می‌رسید و مورد تهدیدهای مختلف قرار می‌گرفت، ولی به خاطر هوشمندی فوق العاده از بازجویی‌ها طفره می‌رفت و ذهن عوامل رکن دو را منحرف می‌نمود.

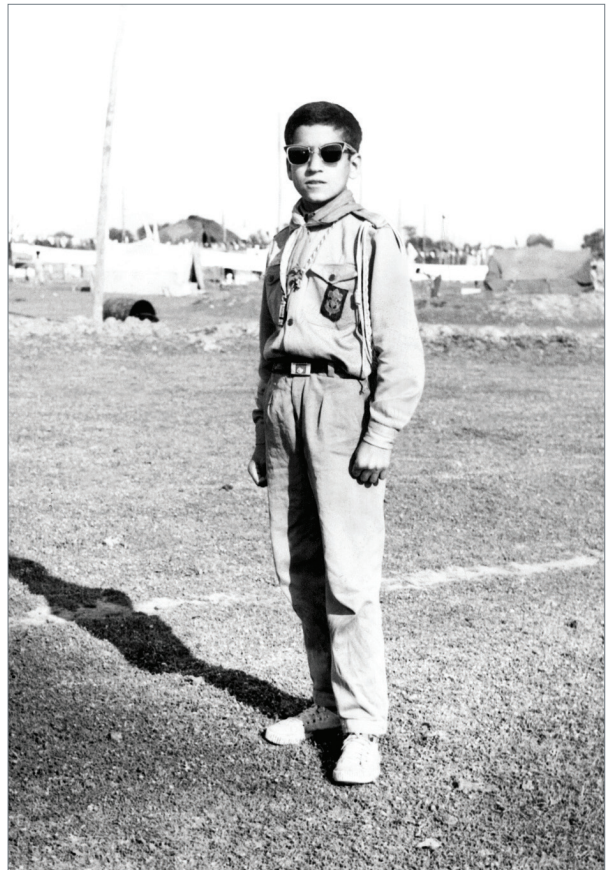
شهید کشوری، جوانی مؤمن بود و در یک خانواده مؤمن و متعهد پرورش یافته بود و از هر نظر استعدادهای خوبی داشت. کشوری سپس کار شناسایی و جذب افراد مستعد و متعهد را آغاز کرد. ابتدا با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کرد، سپس آن‌ها را به جمع دوستان انقلابی در خارج از هوانیروز مرتبط می‌کرد. در سطح استان هم افراد متعهد و مستعد فراوانی فعال بودند، و همزمان تلاش‌های مخفیانه و آشکار داشتند. شهید شیروزی یکی از افراد خوب و متعهدی بود که در روند برنامه‌های شهید کشوری و سرتیب سعدی نام فعالیت می‌کرد. سرتیب سعدی نام سال‌ها بعد به فرماندهی هوانیروز کرمانشاه و فرماندهی کل هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی منصوب شد. بسیاری از آن‌ها در کردستان و جنگ تحمیلی به درجه رفیع شهادت رسیدند.

شهید کشوری از پیشگامان نهضت اسلامی بود، و به مطالعه و تحقیق ادامه می‌داد. اندیشه‌های چپگرایانه بیگانگان را نقد و بررسی می‌کرد. دیانت خود را با شناخت عمیق از اصول و باورهای اسلامی آغاز نمود. سایر پرسنل هوانیروز همین ظرفیت‌های دینی خانوادگی را داشتند. ولی عامل عمده که آن‌ها را جذب کرد وجود برنامه‌های خوب تبلیغی و فرهنگی بود. کشوری به علت آزار و اذیت‌های مأموران امنیتی و خودداری از ترفیع درجه تصمیم

پیوستن احمد کشوری به هوانیروز

سرلشکر احمد کشوری پس از گذراندن دوره دو ساله خدمت نظام وظیفه در ارتش، به رشته خلبانی تمایل پیدا کرد، و در سال ۱۳۵۱ به استخدام هواپیمایی نیروی زمینی ارتش «هوانیروز» در آمد. پس از پایان دوره‌های آموزش زبان انگلیسی و خلبانی روی هلی کوپترهای ترابری و شکاری در پایگاه مرکزی هوانیروز اصفهان، در بهمن ماه سال ۱۳۵۳، موفق به دریافت گواهینامه خلبانی شد، و بیدرتنگ به پایگاه تازه تأسیس هوانیروز کرمانشاه انتقال یافت و آن جا مشغول خدمت شد. و سرانجام لقب افتخار اسلام و میهن و هوانیروز را به خود اختصاص داد.

احمد با ایمان قوی، اخلاق نیکو و صدای دلنشینی که در زمینه تلاوت قرآن کریم داشت، پس از ورود به پایگاه هوانیروز کرمانشاه تلاش‌های دامنه‌داری را روی پرسنل هوانیروز به منظور گسترش آگاهی‌های سیاسی و تحکیم عقاید دینی آنان آغاز کرد. او همچنین با برقراری روابط دوستانه با برخی از روحانیون و خلبانان کرمانشاهی، کار کمک رسانی به محرومان و مستمندان آن شهر را از طریق به وجود آوردن صندوق اعانات در منزل شخصی خود آغاز کرد. چون دلسوزی برای مستضعفان یکی از خصلت‌های خوب شهید کشوری به شمار می‌رفت. ابتدا کار تحقیق درباره مناطق محروم و فقیر نشین شهر کرمانشاه به ویژه روستاهای محروم تازه آباد و وکیل آباد را آغاز کرد، و در زمینه تحکیم روحیه نوعدوستی و انفاق در میان همکارانش تلاش وافر به عمل آورد، و حدود ۲۵ خانوار مستمند را تحت پوشش این صندوق قرار داد.



شهید احمد کشوری در مقطع دبستان

کرد. ولی یک همافر انقلابی، در واکنش به تهدیدهای از هاری، با مشورت شهیدان احمد کشوری و علی اکبر شیروودی، فرمانده وقت هوانیروز کرمانشاه را در مراسم صبحگاهی به رگبار گلوله بست، ولی گلوله‌ها به خطا رفت و فرمانده جان سالم بدر برد. همافر دستگیر و زمزمه اعدام او بر سر زبان‌ها جاری شد. ولی مردم غیور کرمانشاه به منظور مخالفت با اعدام همافر راهپیمایی عظیمی به راه انداختند و قطعنامه‌ای صادر کردند. سرانجام محاکمه او به تعویق افتاد تا انقلاب به پیروزی رسید و همافر به خدمت بازگردانده شد.

با پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ حضرت امام (ره) به منظور رسیدگی به امور پادگان‌ها و عزل و نصب فرماندهان، یک کمیته‌ای نظامی در ستاد مشترک ارتش تعیین کردند. در کرمانشاه شهیدان کشوری و شیروودی و سایر افسران انقلابی پیشنهاد کردند که سرهنگ جلیلی فرماندهی پایگاه را بر عهده گیرد. این افسران افراد فعال و سالم پایگاه هوانیروز کرمانشاه را سامان دادند، که در سطح کشور بی نظیر بود. زیرا حرکت‌های خودجوش مردمی در برخی از استان‌ها باعث شده بود که شهربانی‌ها و پادگان‌ها خلع سلاح شوند. ولی در استان کرمانشاه افسران و همافران متعهد و انقلابی هوانیروز و ارتش و با مشورت روحانیون، حفاظت مراکز نظامی و اداری استان را بر عهده گرفتند. که شهید کشوری محور این حرکت بود. بخشی از مهمترین دستاوردهای وجود کمیته نظامی در کرمانشاه جلوگیری از غارت سلاح‌های شهربانی و سایر مراکز نظامی، ممانعت از یورش نیروهای مردمی به زندان شهر و رها شدن قاچاقچیان و تبهکاران، و تأمین امنیت استان و جلوگیری از بروز ناامنی و حفاظت از اموال عمومی بوده است.

حجت الاسلام والمسلمین سید موسی موسوی نماینده امام در غرب کشور در اظهاراتی پیرامون زندگی شهید کشوری گفته است که احمد هنگام خدمت در کرمانشاه همیشه از مسائلی که مخالف

شئون عقایدش بود رنج می‌برد. در معاشرت با اساتید خارجی طوری رفتار می‌کرد که تحت تأثیر او قرار می‌گرفتند. شب‌ها دیر وقت می‌خوابید، و صبح‌ها زود هنگام بیدار می‌شد. نیمه شب‌ها نماز شب می‌خواند و با عبادت و نیایش‌های شبانه به جهاد اکبر اهتمام می‌ورزید. او از اولین سربازانی بود که به ندای امام (ره) از مدرسه فیضیه با همه وجود لبیک گفت و در مدت ۱۰ سال به طور شبانه روزی و با هر شیوه ممکن در ساختن افراد در هوانیروز کوشش کرد. ثمره تلاش‌های احمد را می‌توان در پرورش شیرمردان بزرگی چون علی اکبر شیروودی، حمید رضا سهیلیان، شمشادیان، ابو الحسن اسماعیلی و دیگران دانست. آنان از شاگردان این شهید بزرگوار بودند که بعدها جام وصال شهادت را نوشیدند.

در آستانه پیروزی انقلاب، هنگامی که شایعه کودتای آمریکایی، ملت ایران را نگران کرده بود احمد و یارانش با شبکه‌ای که در ارتش ایجاد کرده بود، قصد داشتند در صورت اجرای کودتا هلی کوپترهای پایگاه را از کار بیاندازند، تا رژیم نتواند انقلاب را سرکوب کند

خواهر کثانی یکی از طلاب حوزه علمیه گفته است: در اوایل پیروزی انقلاب به اتفاق همسرم به قصد تبلیغ عازم کرمانشاه شدیم و قرار شد در چند محل از جمله پایگاه هوانیروز برنامه تبلیغی و آموزشی قرآن کریم داشته باشیم. به همت شهید کشوری و چند تن دیگر از برادران مذهبی برنامه‌ای در پایگاه تشکیل شد که شرکت کنندگان در جلسات را خواهران و خانواده‌های کارکنان هوانیروز تشکیل می‌دادند. نظر به وجود پایگاه در خارج از شهر به تنهایی نمی‌توانستیم این مسیر را طی کنیم، و به همین جهت شهید کشوری مسئولیت ایاب و ذهاب مرا بر عهده گرفت. مسیر منزل

تا هوانیروز تقریباً طولانی بود و ایشان از این فرصت استفاده نموده و درباره طرح مطالب مختلف صحبت می‌کرد. هنوز حرکات دستش را فراموش نکرده‌ام که با شور و شوق فراوان تکان می‌داد و می‌گفت: خواهر! همه برای حفظ و نشر اسلام تلاش کنیم و شما نیز نهایت تلاش خود را به کار ببرید، و مردم را با اسلام آشنا کنید، ما آزادی و پیروزی‌مان را مدیون اسلام و رهبری امام خمینی (ره) می‌دانیم. همه باید سعی کنیم آثار سوء دوران ستم شاهی را از بین ببریم.

چند روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و بروز بحران و آشوب در کردستان نیز احمد کشوری از پای نشست. هنگام محاصره پادگان سنندج توسط عوامل ضد انقلاب و منافقین کور دل اولین خلبانی بود که در امر شکستن محاصره آن و نیز نجات پادگان‌های سفز، بانه، میوان و سردشت نقش اساسی ایفا کرد. در نجات پادگان و شهر پاوه از دست ضد انقلاب با شهید مصطفی چمران و شهید سرلشکر فلاحی همکاری کرد، تا جایی که مقام معظم رهبری در وصف این شهید گرانقدر فرموده‌اند: «شهید کشوری از مؤمنین به الله و رجال صادق در راه انقلاب بود». هر کار سخت و دشواری را که انجام می‌داد، کوچک می‌شمرد و آن را وظیفه ملی و دینی خود عنوان می‌کرد. به درستی که لقب فاتح کردستان زیننده شهید کشوری است.

شهید کشوری در کردستان

شهید سرلشکر احمد کشوری، اسطوره واقعی ایثار و مقاومت در روزهای حماسه و از خود گذشتگی بود. ارتشی نمونه و مردی که افتخار اسلام و هوانیروز بود. دلآوری که به اسلام و به انقلاب و به امام (ره) عشق می‌ورزید. شهید سرلشکر ولی الله فلاحی و رئیس وقت ستاد مشترک ارتش و یکی از قافله سالاران بزرگ کاروان شهادت، در مراسم شب هفت شهید کشوری سخنان قابل تأمل داشت. فلاحی در وصف شهید احمد کشوری سخن بسیار گفته است که این جمله: «احمد فرشته‌ای در قالب انسان و ارتشبد کائنات بود. کشوری بار دیگر در حیات باقی و در ابدیت متولد شده است». خلاصه دیدگاه‌های شهید فلاحی را می‌رساند. از آن جا که شهیدان را فقط شهیدان می‌شناسند. انگار که فلاحی در این سخن پرده از اسرار عرفانی شهید کشوری برداشته است. بی تردید اگر برخی از جملات این سخنرانی با گوش جان شنیده شود، رازهای نهفته در درون انسان‌های پاک و خالص را تداعی می‌کند.

در حقیقت پایان دادن به غائله کردستان، وجود چند عامل نقش تعیین کننده داشتند. یکی حضور شهیدان ولی الله فلاحی و مصطفی چمران و دیگری رشادت‌های خلبانان هوانیروز بود، که این دو عامل نقش مهمی در پایان دادن به این فتنه ایفا کردند و گام به گام شکست‌های جدی بر ضد انقلاب وارد آوردند. اگر پادگان‌های سنندج، سفز و بانه سقوط می‌کردند، و به دست ضد انقلاب می‌افتادند. غائله کردستان به این سادگی قابل حل نبود. پروازهای خلبانان غیوری مانند احمد کشوری و علی اکبر شیروودی و سایر



آثر شهید احمد کشوری

او به سلامت به قرارگاه رسیده است». شهید کشوری در دوران حیات پر برکت خود همواره برای وحدت و انسجام هر چه بیشتر دو قشر پاسدار و ارتشی تلاش فراوان به عمل آورد. از حضور اقشار مختلف جامعه در کردستان، به ویژه بسیجیان جان بر کف قدردانی بسیار می‌کرد. به برادران سپاه پاسداران عشق می‌ورزید و مبارزه آنان را از خالصانه‌ترین مبارزات بعد از صدر اسلام می‌دانست. یکی از برادران پاسدار پوتینی را به احمد پیشکش کرده بود که او هرگز آن را از خود دور نمی‌کرد. احمد می‌گفت: «من این پوتین را از یکی از خالصان درگاه احدیت که روح معنویت در چهره‌اش نمایان است هدیه گرفته‌ام». احمد سرانجام با همان پوتین به شهادت رسید. او ابراز عقیده می‌کرد که کردستان سرزمین دلیر مردان اسلام و مهد قرآن است. او همواره تأکید می‌کرد: «تا آخرین قطره خون برای اسلام و اطاعت از ولایت فقیه خواهیم جنگید. از این مزدوران کثیف که سرهای

می‌گوید: «هنوز صحبت‌های من تمام نشده بود که جوانی از صف بیرون آمد، و اعلام آمادگی کرد که به رغم تاریکی هوا به پایه برود، و فشار ضد انقلاب را از روی مردم بردارد. آن شب رفت و فشار را از روی مردم پایه و دکتر چمران برداشت و سالم به پایگاه برگشت و به مردم پایه فرصت مقاومت داد. احمد روز بعد هم بار دیگر به عنوان رهبر گروه پروازی به سمت شهرستان پایه پرواز کرد. این شهید به راستی ناجی کردستان بود».

کارنامه درخشان حماسه‌های به یاد ماندنی شهید احمد کشوری سرشار از خاطرات است. شهید مظلوم علی صیاد شیرازی هم در این زمینه از شجاعت کم نظیر احمد چنین گفته است: «در کردستان درگیری شدیدی بین ما و ضد انقلاب شامل احزاب کومله و دموکرات شروع شد، و من از هوانیروز درخواست کمک کردم. دو خلبانی که همیشه داوطلب دفاع بودند، یعنی شهیدان کشوری و شیروی لیبک گفته و لحظاتی بعد بالای سر ما آمدند و به آنها گفتم کجا را زیر آتش بگیرند. وقتی مهمات هلی کوپترها تمام شد، متوجه شدم شهید کشوری به رغم کمبود سوخت، منطقه را ترک نکرده است. با احمد تماس گرفتم و او گفت که من باید کارم را به اتمام برسانم. لحظاتی بعد با دوربین دیدم که شهید کشوری خود را به جاده‌ای رساند که یک ماشین جیب سیمرخ پر از عناصر ضد انقلاب در حال فرار بودند، هلی کوپتر را به آن خودرو نزدیک کرد و به قدری پایین رفت که با اسکیت هلی کوپتر به آن‌ها کوبید که همه آن جنایت‌کاران به دره سقوط

کردند. پس از آن اقدام دوباره تماس گرفتم و به او گفتم: با توجه به تاخیری که کردی سوخت هلی کوپتر برای رسیدن به قرارگاه کافی نیست و همان‌جا فرود بیا. گفت: هلی کوپتر من هدف گلوله قرار گرفته و با این که چراغ هشدار دهنده سوخت هلی کوپتر روشن شده، اما با ذکر یا زهرا (س) خود را به قرارگاه می‌رسانم. ساعتی بعد در حالی که ناامیدانه با قرارگاه تماس گرفتم تا سراغ احمد کشوری را بگیرم، گفتند:

از آن جا که شهیدان را فقط شهیدان می‌شناسند. انگار که فلاحی در این سخن پرده از اسرار عرفانی شهید کشوری برداشته است. بی تردید اگر برخی از جملات این سخنرانی با گوش جان شنیده شود، رازهای نهفته در درون انسان‌های پاک و خالص را تداعی می‌کند

عزیزان هوانیروز سرنوشت ساز بود. شهید چمران در خصوص نقش شهیدان کشوری و شیروی گفته است که آن دو شهید به طریقی بر مواضع ضد انقلاب شیرجه می‌زدند، که آن‌ها را می‌ترساندند و فراری می‌دادند. اصولاً نوع برخوردی شجاعانه این دو بزرگوار کم نظیر بود.

چریک پیر جنگ‌های نامنظم و متفکر نبردهای زمینی با دشمنان اسلام در جبهه‌های کردستان و خوزستان، دکتر چمران، شهید کشوری را ستاره درخشان غرب نامیده بود. او همچنین در مورد شهیدان کشوری و شیروی گفته است: «این دو خلبان نقشه دقیق جنگی ما در کردستان هستند». گویا خلبانان کشوری و شیروی در آشوب‌های غرب کشور، به عنوان دو برادر خوانده، پیشستاز مبارزه با مزدوران و عوامل استکبار جهانی بودند. چه بسا شهید شیروی همیشه این جملات را بیان می‌کرد: «احمد استاد من بود. اسلام را فراتر از همه چیز می‌دید. معتقد بود وقتی که امام حسین (ع) جانش را برای دین فدا کرد، دیگر حرفی برای ما باقی نمی‌ماند. وقتی صدام به ایران یورش آورد، احمد در انتظار آخرین عمل جراحی برای بیرون آوردن ترکش از سینه‌اش بود. اما با شنیدن خبر تجاوز صدام، گفت: وقتی اسلام در خطر باشد، من این سینه را نمی‌خواهم، و به کرمانشاه بازگشت».

زمانی که دولت موقت سعی می‌کرد با مدارا و گفت و گوهای سیاسی، عناصر تجزیه طلب و ضد انقلاب را به پایان دادن به محاصره پادگان سنندج متقاعد کند، و فرماندهان لشکر ۲۸ کردستان نمی‌دانستند برای نجات پادگان چه کار باید بکنند، شهید کشوری اعلام کرد: «من پرواز می‌کنم و اطراف پادگان را می‌کوبم و دشمن را از بین می‌برم. اگر این کارم خطا بود بگذارید مرا اعدام کنند. اما لازم است کردستان بماند». او اولین خلبانی بود که در شرایطی که احتمال می‌رفت هلی کوپتر او مورد اصابت گلوله ضد هوایی دشمن قرار گیرد، از پایگاه هوانیروز کرمانشاه به پرواز درآمد، و ضد انقلابیون را تار و مار کرد. ناگفته نماند که کشوری صحنه‌های حماسی فراوانی در سقز، بانه و پایه و سایر مناطق کردستان آفرید، اما ابتکاری که در نجات پادگان سنندج از خود نشان داد، بینظیر بود. چرا که تهران تا آن روز هیچ دستور عملی برای هرگونه اقدام نظامی صادر نکرده بود، و احتمال بازخواست خلبان احمد کشوری وجود داشت. احمد در این عملیات احتمال موفقیت را به صد در صد رساند و با شگرد همیشگی‌اش از زمین بلند شد، و پادگان سنندج و اطراف آن را از لوٹ وجود ضد انقلابیون نجات داد.

در روز ۱۷ مرداد سال ۱۳۵۸ که شهر و پادگان پایه در محاصره کامل ضد انقلاب و در آستانه سقوط قرار داشت، شهید سرلشکر فلاحی از مردم و نیز از شهید دکتر چمران خدا حافظی کرد و به پایگاه هوانیروز کرمانشاه رفت تا برای شکستن محاصره پایه چاره‌اندیشی کند. شهید فلاحی تا آن روز احمد کشوری را نمی‌شناخت، اما در غروب آن روز تاریخی، خلبانان غیور پایه را جمع کرد و از میان آنان داوطلب خواست تا بروند ضد انقلاب را سرکوب کنند. فلاحی



■ تندیس شهید احمد کشوری و هلیکوپتر او در میدان اصلی شهرستان سیمرخ

مبارک پاسداران عزیزم را نامردانه بریدند، انتقام خواهم گرفت». لذا هرگز لحظه‌ای از حرکت و جهاد درنگ نکرد.

سرهنگ محمد تقی قاسمی یکی از فرماندهان سابق سپاه پاسداران استان ایلام در توصیف حال شهید احمد کشوری گفته است: «کشوری شخصیتی بسیار دوست داشتنی بود. در بحث تخصص، تاکتیک و جنگید با دشمن نظیر نداشت. در بعد مسائل معنوی مانند سرداران صدر اسلام یک عارف عاشقی بود. در زمانی که استکبار جهانی به وسیله صدامیان با همه توان به ما حمله کرد، وضعیت ما دقیقاً شبیه قیام امام حسین (ع) بود. یک ملت تازه استقلال یافته با کمبود امکانات نظامی، اقتصادی، سیاسی در تنهایی و غربت با عوامل استکبار می‌جنگیدیم. شهید کشوری مثل یاران امام حسین (ع) وارد عمل شد، و با دشمن جنگید و یاد و نام شهدای عاشورای کربلا را در جبهه‌های غرب زنده کرد. او همیشه در هوای ابری و بارانی پرواز



روز از مرزهای مقدس استان ایلام حراست می‌کرد، و دشمن یعنی را آماج موشک‌های توفنده خود قرار می‌داد. او الگوی یک رزمنده شجاع و با ایمان بود که هیچ‌گاه از خستگی سخنی به میان نمی‌آورد، و جنگ آوری او همیشه دشمن را به وحشت می‌انداخت. در عملیات پشتیبانی هوایی از گروه‌های رزمی عشایر ایل خزل در استان ایلام که حدود یک هفته طول کشید، رزمندگان این عشایر سرانجام موفق شدند، متجاوزان را از سرزمین‌های منطقه به عقب برانند. آن حملات هوایی جسورانه و ضربات شکننده‌ای که شهید کشوری به همراه تیم آتش هوانیروز بر سر دشمن فرود آورد، دیری نپایید که زمینه آزاد سازی ارتفاعات استراتژیک میمک فراهم شد. رزمندگان اسلام در آن عملیات حماسی که با امکانات بسیار محدود به مورد اجرا گذاشتند، توانستند دو لشکر عراق را در آن محور نابود کنند.

احمد کشوری آماده شهادت می‌شود

علی محمد آزاد از مسئولان استانداری ایلام در روایتی شگفت‌انگیز از میزان ایثار و فداکاری شهید کشوری در روزهای اول جنگ گفته است: احمد کشوری در روزهای آخر عمر پر برکتش به استانداری ایلام مراجعه کرد و گفت که می‌خواهد خانواده‌اش را به این شهر بیاورد. این تصمیم برای من باور کردنی نبود. چون بخشی از مناطق غربی کشور همچنان در اشغال دشمن بود، و از هر جهت احساس خطر می‌شد. معمولاً در آن برهه اغلب مردم از مناطق جنگی به مناطق امن نقل مکان می‌کردند. ولی تفکر شهید کشوری این طور نبود. اول فکر می‌کردیم این خواسته احمد در حد حرف باشد. اما چند روز بعد با پافشاری او تصمیم گرفتیم جایی برای خانواده ایشان در نظر بگیریم. هر بار که از عملیات برمی‌گشت می‌پرسید: خانه چه شد؟ می‌خواهم آن‌ها را به ایلام منتقل کنم. وقتی علی فرزند احمد به دنیا آمد، او در منطقه عملیاتی بسر می‌برد. همان شب شیرینی گرفتیم و جشن خودمانی ترتیب دادیم. به احمد گفتیم: خوب

رانند دشمن که تا حد فاصل قصر شیرین و سرپل ذهاب جلو آمده بود، وارد منطقه شدیم. نیروهای عراقی با ستون عظیمی از تجهیزات زرهی، به طول دو کیلومتر به سمت سرپل ذهاب در حال حرکت بودند. وقتی به آسمان منطقه رسیدیم، احمد گفت: «نباید آرام باشیم. هر طور شده باید جلوی پیشروی دشمن را بگیریم». با چهار فروند هلی‌کوپتر کبرا و ترابری از قرارگاه به سمت منطقه پرواز کرده بودیم. تا نزدیکی ستون دشمن پیش رفتیم و از پهلو با آن‌ها مواجه شدیم. تعجب کردیم که چرا تا این اندازه جلو آمده‌اند و کسی جلودارشان نبود. هنگام روبرو شدن با آن‌ها فکر کردیم در اطراف ستون تیم‌های گشت گذاشته‌اند. چون وقتی ستون بخواهد در منطقه ناشناسی حرکت کند، تیم گشت در اطراف می‌گذارد تا از جایی ضربه نخورد. ما تا هفتصد متری ستون جلو رفتیم و شناسایی کامل را انجام دادیم. احمد در یک لحظه به عنوان لیدر تیم گفت: سر و ته ستون را بزنید تا مشکوک و دچار هرج و مرج بشوند. وقتی دچار آشفتگی شدند، روی سر آن‌ها آتش اجرا می‌کنیم.

خلبان سراوانی به موشک تاو مجهز بود، و سر و ته ستون را مورد هدف قرار داد. هرچه مهمات داشتیم روی ستون ریختیم، و ستون نظامی دشمن زمینگیر شد. وقتی احمد با این ابتکار عمل تصمیم گرفت دشمن را در محاصره بگیرد و به سر و ته ستون زرهی آسیب وارد کند، فرماندهان هوانیروز به این نتیجه رسیدند که با این شیوه می‌توانند انبوه نیروهای دشمن را نابود کنند. وقتی تیم آتش و گروه پروازی احمد، دو باره با هلی‌کوپترهای شکاری به منطقه برگشتند، با صحنه‌های درخشانی مواجه شدند. دشمن که می‌خواست تا عمق خاک ایران پیشروی کند، زمین گیر شده بود. این ضربات شکننده با ابتکار عمل و خوش فکری احمد بر پیکر دشمن وارد آمده بود. نیروهای دشمن پس از این شکست مجبور شدند تا اطراف نفت شهر عقب نشینی کنند.

شهید سرلشکر احمد کشوری با یک تیم متشکل از سه فروند هلی‌کوپتر کبرا و پشتیبانی به طور شبانه

می‌کرد. چرا که خدا را می‌دید، و به جهانی جاودانی می‌اندیشید. او راه خود را به سوی الله پیمود و پروانه وار به گرد شمع رهبر خویش سوخت و جامعه ما را از نور عشق روشن کرد. چون منطق پرواز را نمی‌شود فراموش کرد. پرواز خصلت کبوتران است و کبوتر در آسمان لایتناهی مکانی را نمی‌شناسند». با این وصف احمد کشوری افتخار اسلام و هوانیروز بود و سرانجام توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ارتشی نمونه لقب گرفت.

شهید کشوری در دفاع مقدس

در روز ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹، با آغاز حمله سراسری ارتش صدام علفی به کشورمان شهید احمد کشوری که در جریان جنگ با ضد انقلاب در کردستان زخمی شده و در بیمارستان ارتش تهران بستری بود، و در انتظار آخرین عمل جراحی برای بیرون آوردن گلوله از سینه‌اش بسر می‌برد، با شنیدن خبر تجاوز صدام به کشورمان کوشید هر طور شده پزشک معالج خود دکتر حسابی را متقاعد کند، تا او را مرخص نماید. به احمد گفته بودند که در حال حاضر با توجه به وضعیت جسمانی او اجازه پرواز ندارد، و پس از اتمام عمل جراحی می‌تواند به جبهه ملحق شود. اما احمد در جواب گفت: «وقتی اسلام در خطر باشد من این سینه را نمی‌خواهم». به هر حال احمد کشوری زیر بار نرفت و به پایگاه هوانیروز کرمانشاه بازگشت، و بیدرنگ فرماندهی تیم آتش هوانیروز مستقر در استان ایلام را به عهده گرفت.

ضربات شکننده با ابتکار عمل و خوش فکری احمد بر پیکر دشمن وارد آمده بود. نیروهای دشمن پس از این شکست مجبور شدند تا اطراف نفت شهر عقب نشینی کنند. فرماندهان هوانیروز به این نتیجه رسیدند که فقط با این شیوه می‌توانند انبوه نیروهای دشمن را نابود کنند

به درستی که جنگ تحمیلی، از خلبان کشوری انسان دیگری ساخت. سلحشوری خستگی ناپذیر و ایثارگر به وجود آورد. در ابتدای جنگ با استقرار در پایگاه هوانیروز سرپل ذهاب، و رزم بی‌امان و به آتش کشیدن تانک‌های دشمن متجاوز، نیروهای عراقی را که قصد پیشروی به سوی اسلام آباد را داشتند، زمین گیر کرد. ارتفاعات و بیابان‌های غرب کشور را به گورستان تانک‌ها و نفرت دشمن تبدیل کرد. در رویارویی با صدامیان متجاوز در محورهای غربی استان‌های کرمانشاه و ایلام لحظه‌ای درنگ نکرد و با تمام قدرت جنگید. در پروازهای عملیاتی سخت و خطرناک همیشه پیشقدم بود، و در نتیجه حماسه‌های وصف ناپذیری در شکار تانک‌های دشمن زبون آفرید.

سرهنگ خلبان حمید رضا آبی در وصف شجاعت کم نظیر شهید احمد کشوری چنین گفته است: در یکی از مأموریت‌های روزهای نخست جنگ، برای عقب

کشوری را گرفتیم. سرش را نزدیک صورتم آورد و بدون جواب به سؤالم با چشمانی گریان گفت: الان تو را می‌برند تهران. نگران نباش. وقتی در بیمارستان تهران چشمم باز کردم، مادر کشوری و همسرش را دیدم. هر دو دلداریم می‌دادند. وقتی پرسیدم، احمد کجا است؟! تنها شنیدم که مادرش گفت: احمد به دیدار خدا شتافت.

بستگان شهید کشوری از آیت الله مدنی اولین شهید محراب نقل کرده‌اند: «من حاضرم پشت سر خلبان احمد کشوری نماز بخوانم». آخرین سخن احمد که چند لحظه قبل از شهادت از داخل هلیکوپتر شنیده شد این بود: «امام را دریابید». و احمد این جمله را سه بار تکرار کرد

به راستی که نام شهید کشوری همچنان در ارتفاعات میمک زنده است و بر بلندای شور شیرین می‌درخشد. شیرینی ارتفاعات کله قندی بر گرفته از نام شهید کشوری است. ستاره دنباله‌دار احمد همچنان در آسمان دشت قهرمان مهران و دهلران می‌درخشد. آخرین مأموریت این خلبان با ایمان و سلحشور هوانیروز اجرای عملیات رزمی در سد کنجان چم عراق بود. احمد در آن مأموریت هوایی متهورانه همراه دیگر خلبانان جان بر کف هوانیروز ده‌ها تانک و نفربر ارتش عراق را به آتش کشید و خیل بیشماری از نیروهای دشمن را به هلاکت رساند. در حین بازگشت بسا دو فروند هواپیمای میگ عراقی مواجه شد و در نبردی نابرابر هلی کوپتر او مورد هدف قرار گرفت. ولی او هلی کوپتر سانحه دیده را تا خاک ایران هدایت کرد و به زمین نشاناند. ولی شدت آسیب دیدگی و شعله‌های آتش چنان بود که پیکر احمد دلاور هنگام برخورد هلی کوپتر با زمین در میان آتش سوخت و جان تسلیم جان آفرین کرد. سرانجام نیایش‌های شبانه احمد کشوری به درگاه احدیت در روز ۱۵ آذرماه سال ۱۳۵۹ مورد قبول حقتعالی قرار گرفت.

بستگان شهید کشوری از آیت الله مدنی اولین شهید محراب نقل کرده‌اند: «من حاضرم پشت سر خلبان احمد کشوری نماز بخوانم». آخرین سخن احمد که چند لحظه قبل از شهادت از داخل هلیکوپتر شنیده شد این بود: «امام را دریابید». و احمد این جمله را سه بار تکرار کرد. شهیدی بود که در آغوش پدر و مادری مسلمان پرورده شد، و سرانجام به آرزوی خود رسید، و در کنار اولیای خدا و فرشتگان قرار گرفت. بانو فاطمه سیلاخوری مادر شهید، هنگامی که بر بالین پیکر فرزندش احمد در بهشت زهرا (س) حضور داشت، و در حالی که عکس او را می‌بوسید و پرچم جمهوری اسلامی را که با دست خود دوخته بود، در دست داشت چه زیبا گفت: «احسنت پسر... احسنت...». کسانی که با چشمان گریان در بهشت زهرا حضور داشتند، هیچ‌گاه سخنان مادر صبور احمد کشوری را فراموش نخواهند کرد. ■

این هم‌رزم درباره چگونگی شهادت احمد کشوری افزوده است: بامداد روز بعد با طلوع خورشید به همراه دو فروند هلی کوپتر رزمی و یک فروند ترابری به نیروهای عراقی حمله کردیم و در دور اول و دوم پرواز توانستیم ضربات مهلکی به آن‌ها وارد بیاوریم. ساعت ۹ صبح از طریق رادیوی پایگاه اعلام کردند دو فروند هواپیمای عراقی از نوع میگ ۲۱ و ۲۳ در منطقه و در مسیر پرواز ما مشغول عملیات هستند و از ما خواستند هرچه سریع‌تر خود را پنهان کرده و تا اطلاع ثانوی موتور هلی کوپترها را خاموش کنیم. اما برای انجام این دستور زمانی نداشتیم زیرا هواپیماهای عراقی بالای سرمان مشغول پرواز بودند. احمد بلافاصله از هلی کوپترهای دیگر خواست تا منطقه را ترک کنند و به من گفت که مواظب هواپیماهای دشمن باشیم. قصدش این بود تا با سرگرم کردن خلبان‌های عراقی فرصت فرار را برای هلی کوپترهای خود مهیا سازد. و در همان حال به من گفت: کار سختی در پیش داریم یا آن‌ها را منهدم می‌کنیم، یا به شهادت می‌رسیم. با سه فروند راکت و مقدار فشنگ باقی مانده جواب حملات هواپیما را دادیم. ولی ما می‌دانستیم با کمبود مهمات قادر به ادامه دفاع و یا حمله نیستیم. احمد هم خیلی خونسرد عمل می‌کرد، و در هر دور گردش می‌خواست با شلیک توپ‌ها به سوی هواپیماهای دشمن، آن‌ها را به سوی خودمان بکشاند. راکت‌های پرتاب شده آن‌ها در اطرافمان به زمین می‌خورد که ناگهان یکی از هواپیماها به سویمان حمله‌ور شد. انگشتم را به روی سویچ توپ‌ها گذاشتم و آماده شلیک شدم که هلی کوپتر تکان شدیدی خورد و دیگر چیزی نفهمیدم. وقتی به هوش آمدم چشم‌هایم باز نمی‌شد. گرمی خون را در زیر لباس پرواز حس کردم. تلاش کردم تا به هر طریق ممکن خود را از هلی کوپتر بیرون بکشم. اما موج انفجارهای پی‌درپی مرا محکم به دیواره کابین کوبید و دوباره از هوش رفتم.

چند بار احمد را صدا کردم. اما جوابی نشنیدم. قدری از هلی کوپتر فاصله گرفتم که ناگهان در اثر موج انفجار سنگین از زمین کنده شده و محکم به تخته سنگی برخورد کردم. با صدای هلی کوپتر که از بالای سرم پرواز می‌کرد به خود آمدم. اما نمی‌توانستم جایی را ببینم. دهانم بسته شده بود و نمی‌توانستم احمد را صدا کنم. در همان حال دوباره صدای چند نفر را شنیدم. شهادتین را خواندم و منتظر ماندم. ناگهان سایه مبهم دو پا را مقابلم دیدم. نفس عمیقی کشیدم و منتظر ماندم که صدایی آرامش را به روحم بازگرداند: یکی از خلبان‌ها زنده است. چشم‌هایم را که در بیمارستان کرمانشاه باز کردم، شیرودی را بالای سرم دیدم. صورتم باند پیچی شده و دست راستم هنوز درد می‌کرد. حسی درون پای راستم نداشتم. از او سراغ

است که چند روزی به مرخصی بروی و خانواده‌ات و فرزند نوزادت را ببینی. پدر و مادرت را از نگرانی بیرون بیاوری. او در جواب گفت: «من باید کنار شما باشم و با هم دشمن را از کشورمان بیرون کنیم». احمد قبل از آخرین پرواز به همه خلبانان گفت: «دارم می‌روم... مرا حلال کنید». دوستان او گفتند: این حرف‌ها را نزن. حالا زود است که بروی. هنوز خیلی کار با تو داریم.

یکی از هم‌رزمان شهید کشوری در خاطرات خود در خصوص تیم آتش مزبور چنین نقل کرده است: بعد از شهادت ستوان حمید رضا سهیلیان و ستوانیار سعد الله اورزاده، نتوانستم در سرپل ذهاب بمانم، و به اتفاق ستوانیار اسد آمندخت به ایلام رفتم. ستوان احمد کشوری فرمانده تیم آتش بود و درون اتاق عملیات مشغول طرح حمله به نیروهای عراقی در میمک بود. چند روزی با او به سمت تنگه میناب و شرق مهران و کوه‌های ملک شاهی و سد کنجان چم پرواز کردم. هر وقت از سوی دیده بانها خبر می‌رسید، شبانه با یک دستگاه خودرو خود را به محل می‌رساندیم و پس از بازدید و شناسایی روز بعد به نیروهای بعثی حمله می‌کردیم. روزی استاندار ایلام به ما اطلاع داد که عراق قصد دارد نیروی عظیمی را از شهر مندلی و از طریق تنگه بینا و میمک به منطقه عملیات وارد کند. بلافاصله به اتفاق احمد به محل رفتیم و مشغول شناسایی شدیم. نیرویی که در مقابل ما قرار داشت بیش از آن چه گفته شده بود قوی و عظیم بود. احمد در همان منطقه طرح عملیاتی را پیش‌بینی کرد. تنها اشکال کار مسیر پرواز بود که نمی‌توانستیم آن را تغییر داهیم و از سمت‌های دیگری به دشمن هجوم بیاوریم.



حسام شهنشاهی شهید احمد کشوری در تهران

وصیت نامه شهید احمد کشوری

بسم الله الرحمن الرحيم
خدایا شیطان را از ما دور کن
در مسلخ عشق جز نکو را نکشند
روبه صفتان زشت خو را نکشند
پایان زندگی هر کسی به مرگ اوست
جز مرد حق که مرگش آغاز دفتر اوست.
هر روز ستاره‌ای را از این آسمان به پایین
می‌کشند. اما باز این آسمان پر از ستاره است.
این بار نیز در پی امر امام، دریایی خروشان
از داوطلبین به طرف جبهه‌های حق علیه باطل
روان شد و من قطره‌ای از این دریایم. و نیز
می‌دانید که این اقیانوس بی پایان است و هر بار
پر او افزوده می‌شود. راه شهیدان را ادامه دهید.
که آن‌ها نظاره‌گر شماینند. مواظب ستون پنجم
باشید که در داخل شما هستند. بی تفاوتی را
از خود دور کنید. در مقابل حرف‌های منحرف
بی تفاوت نباشید. مردم کوفه نشوید و امام را
تنها نگذارید. در راهیمی‌ها بیشتر از پیش
شرکت کنید. در دعا‌های کمیل شرکت کنید.
فرزندان‌تان را آگاه کنید. و تشویق به فعالیت
در راه الله کنید.

وصیت به پدر و مادرم:

پدر و مادرم! همچنان که تا الآن صبر کرده‌اید.
از خدا می‌خواهم صبر بیشتری به شما عطا کند.
فعالیت‌تان را در راه خدا بیشتر کنید. در عزایم
نشینید. نمی‌گویم گریه نکنید ولی اگر خواستید
گریه کنید به یاد امام حسین (ع) و کربلا و پدر
و مادرائی که پنج فرزندشان شهید شده گریه
کنید، که اگر گریه‌های امام حسینی و تاسوعا
و عاشورایی نبود، اکنون یادی از اسلام نبود.
پشت جبهه را برای منافقین و ضد انقلاب خالی
نگذارید، در مراسم عزاداری بیشتر شرکت کنید
که این مراسم شما را به یاد شهیدان می‌اندازد،
و این یاد شهیدان است که مردم را منقلب
می‌کند. امام را تنها نگذارید. فراموش نکنید که
شهیدان نظاره‌گر کارهای شماینند.
ما زنده به آنیم که آرام نگیریم - موجیم که
بشودگی ما عدم ماست

والسلام

قطره‌ای از دریای خروشان حزب الله
احمد کشوری



شهید احمد کشوری در پی یکی از عملیات‌های مشترک و پیروزمند خلبانان هوانیروز و نیروهای زمینی ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در جبهه میمک با خبرنگاران رسانه‌های داخلی به گفت و گو نشست و دیدگاه‌های خود را درباره سرنوشت جنگ بیان کرد. ایشان همچنین در این گفت و گو قدرانی و سپاسگذاری خود را از پشتیبانی گسترده مردم به رزمندگان اسلام اعلام کرده است. این دیدگاه‌ها از نوار ویدیویی پیاپی شده و به آگاهی خوانندگان عزیز شاهد یاران می‌رسد.

نگاهی به دیدگاه‌های شهید سرلشکر احمد کشوری در گفت و گو با خبرنگاران

مردم ایران ما را شرمنده کردند

خبرنگار: دلایل موفقیت خلبانان هوانیروز در حمله به متجاوزان عراقی در جبهه میمک و انهدام ده‌ها تانک آن‌ها چه بوده است؟

بسم الله الرحمن الرحیم: برادران هوانیروز و خلبانانی که آن‌ها را در این مکان می‌بینید، می‌خواهند به رژیم مزدور صدام آمریکایی بفهمانند که نه فقط او نمی‌تواند هیچ غلطی بکند، که اربابش هم نمی‌تواند هیچ غلطی در ایران بکند. ممکن است که به او گفته باشند تو برو جلو و ما از تو پشتیبانی می‌کنیم، اما خیلی کور خونده و هیچ کاری نمی‌تواند بکند. همه این خلبان‌ها با تمام وجوشان ایستاده‌اند. همان طوری که برادران عزیزمان که از رادیو و تلویزیون تشریف آورده‌اند و با چشم دیدند که در ظرف دو روز گذشته منطقه را روی سر عراقی‌ها خراب کردیم، مواضع‌شان را به آتش کشیدیم، و امروز بیش از چهل دستگاه تانک را منهدم کردیم. این شوخی نیست. ما تانک‌های آسیب دیده را نمی‌گوییم، منظورمان تانک‌هایی است که کاملاً منهدم شده است. بیش از چهل تانک و حدود ۱۶ خودرو و تعداد بسیار زیادی از نفرات آنان را نابود کردیم، که اینها نمی‌دانستند چه بکنند. گیج شده بودند. از هر طرف بهشون حمله می‌کردیم. از جایی که فکرش را نمی‌کردند. اینها مستأصل شده بودند. خدا را شکر می‌کنیم از این که دست نوازش پر قدرتش را روی سر تمامی خلبانان شجاع هوانیروز کشیده است.

همگام با برادران نیروی هوایی خودمان به پیش می‌رویم. به دشمنان خواهیم فهماند. البته نخواهیم گذاشت به راحتی از این سرزمین خارج بشوند. نخواهیم گذاشت که این سرزمین اسلامی ما را مفت ترک کنند. این سرزمین را گورستان دشمن خواهیم کرد. همه آن‌ها را این جادفن می‌کنیم. من این مژده را به ملت ایران می‌دهم. من از ملت ایران سپاسگذارم. وقتی می‌بینم نیروهای بسیجی از سرتاسر کشور به این جا می‌آیند، شرمسار می‌شوم. ما با تمام وجود این جا ایستاده‌ایم. از این مردم که با صمیمیت کامل از ما

پشتیبانی می‌کنند، تشکر می‌کنم. من و همه خلبانان هوانیروز به ملت قول می‌دهیم که تا پای جان بایستیم و رژیم صدام خائن را با کمک مردم عراق سرنگون کنیم.

نظامیان عراقی هم این موضوع را فهمیده‌اند که هیچ کاری از دست‌شان ساخته نیست. به همین دلیل است که گروه گروه می‌آیند و به ما می‌پیوندند. من شخصا شاهد بودم که تعداد زیادی از آن‌ها آمدند و گفتند ما می‌خواهیم بیاییم. ولی وقتی راه را باز ببینیم جلومان می‌ایستند و سد راه می‌کنند. اگر راه باز باشد همه به طرف شما می‌آییم.

ما خلبانان هوانیروز به ملت ایران، و به رهبر انقلاب اسلامی قول می‌دهیم که تا آخرین نفس و تا آخرین قطره خون (گراف نمی‌گوییم و خدا را گواه می‌گیرم که همه این بچه‌ها همین قول را می‌دهند) ایستادگی خواهیم کرد و از انقلاب اسلامی که با خون هزاران شهید تثبیت شده نگهداری و پاسداری کنیم.

شهید احمد کشوری در گفت و گو با خبرنگار رسانه دیگری درباره نتایج مأموریت آن روز خلبانان هوانیروز چنین پاسخ داد:

بسم الله الرحمن الرحیم: امروز مأموریت داشتیم که در منطقه میمک به نیروهای دشمن یورش ببریم و مواضع آن‌ها را منهدم کنیم. عملیات امروز ما با

ما خلبانان هوانیروز به ملت ایران، و به رهبر انقلاب اسلامی قول می‌دهیم که تا آخرین نفس و تا آخرین قطره خون (گراف نمی‌گوییم و خدا را گواه می‌گیرم که همه این بچه‌ها همین قول را می‌دهند) ایستادگی خواهیم کرد و از انقلاب اسلامی که با خون هزاران شهید تثبیت شده نگهداری و پاسداری کنیم

موفقیت انجام شد و توانستیم در این یورش بسیار مهلک تعداد زیادی از تانک‌ها و خودروهای آنان را منهدم کنیم، و نیز تعداد زیادی از نفرات‌شان را به درک واصل کنیم. توانستیم به صدام بفهمانیم که اگر از همه جای دنیا نیروی پشتیبان وارد جنگ کند، ما تک تک آن‌ها را شکار می‌کنیم، تا آرزوی پیروزی بر این ملت و بر این انقلاب را به گور ببرد.

غیر از هوانیروز چه نیروهای دیگری در این عملیات شرکت کردند؟

نیروهای زمینی هم به نوبه خودشان عملیات‌شان را در این منطقه ادامه می‌دهند و ما با آن‌ها هماهنگ هستیم و این هماهنگی برای پشتیبانی از آن‌هاست. آن‌ها کارشان را انجام می‌دهند و ما در پشتیبانی از آن‌ها مأموریت‌مان را انجام می‌دهیم. برادران زمینی ما امروز موفق شدند یک هواپیمای میگ متجاوز عراقی را در اطراف مواضع خودشان سرنگون کنند، و ما موفق به تخلیه خلبان این هواپیما شدیم. اکنون دنبال یک میگ دیگری هستیم که احتمال سقوط آن در منطقه وجود دارد، و اکنون لاشه آن را جستجو می‌کنیم. به ملت ایران نوید می‌دهم که همه ما بیدار و آماده برای دفاع از اسلام و انقلاب هستیم.

وسيله‌ای در دست دارید گویا از میگ سرنگون شده عراقی است. بفرمایید این وسیله چیست؟

این وسیله از جعبه کمک‌های اولیه خلبان میگ عراقی است که به دست آمده است.

چه سخنی برای ملت ایران دارید؟

من از ملت ایران کمال تشکر را دارم. از این همه لطف و محبت سپاسگذارم. نمی‌دانم چه جوری تشکر کنم. این مردم، ما را شرمنده کردند. امیدواریم گوشه‌ای از این همه لطف و مرحمت را جبران کنیم، و پیروزی را به این ملت نوید دهیم. به امید روزی که با ملت عزیزمان در پناه انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام (ره) پیروزی را علیه رژیم کافر صدام و اربابش امپریالیسم آمریکا جشن بگیریم. ■



در حقیقت غائله کردستان و جنگ تحمیلی از مهمترین چالش‌هایی بودند که نظام نوپای اسلامی را مورد تهدید جدی قرار دادند، و هواپیمایی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی (هوانیروز)، نقش تعیین‌کننده در رویارویی با آن چالش‌ها داشت. چرا که پیروزی انقلاب اسلامی برای محافل استکبار جهانی و وابستگان منطقه‌ای آن‌ها خوشایند نبود، و با هر شیوه‌ای کوشیدند آن را از پای در آورند. پایگاه هوانیروز کرمانشاه و خلبانان شجاع و جان بر کف آن پیوسته حضور خود را در صحنه به نمایش گذاشتند، امیر سرتیپ دوم خلبان هوشنگ یاری فرمانده هوانیروز در گفت و گوی اختصاصی با شاهد یاران، دیدگاه‌های خود را درباره نقش شهیدان گرانقدر هوانیروز به خصوص شهید سرافراز احمد کشوری در مبارزه با عوامل خود فروخته ضد انقلاب و متجاوزین یعنی بیان کرده است:

امیر در آغاز بحث بحث بفرمایید که در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، کارکنان هوانیروز چه نقشی در پاسداری از دستاوردهای انقلاب و حفاظت از کشور داشتند؟

بسم الله الرحمن الرحیم: از آن‌جا که روزها و ماه‌های ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، دشمنان به انحناء مختلف به دنبال تضعیف و ضربه زدن و از بین بردن تجهیزات و امکانات ارتش بودند، کارکنان غیور و ولایت مدار هوانیروز احساس مسئولیت نموده علاوه بر تشکیل تیم‌های نگهبانی از پایگاه‌های هوانیروز و مخصوصاً حفظ و حراست از بالگردها و آشیانه‌ها، بعضاً مسئولیت و حراست و تأمین امنیت مکان‌هایی مانند بانکها، خودروهای حامل وجه نقد و یا مسئولین را در شهرهای اصفهان، تهران، کرمانشاه و سایر استان‌ها به عهده گرفتند، و با هماهنگی تعدادی از کارکنان نیروی زمینی ارتش که از مدت‌ها قبل با مسئولین و نمایندگان حضرت امام (ره) ارتباط داشتند، نسبت به آموزش نیروهای مردمی برای حفظ و حراست مکان‌های مورد نظر اقدام نمودند.

هوانیروز بعد از پیروزی انقلاب و خروج مستشاران خارجی چگونه توانست روی پای خود بایستد؟ با ولایت مداری، شجاعت و هوشیاری که در کارکنان خلبان و فنی هوانیروز وجود داشت و این مستشاران ماه‌ها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی کلیه آموزش‌ها و فعالیت‌های پروازی و تعمیر و نگهداری را در هوانیروز متوقف و به حالت تعطیل کشانده بودند، و به این فکر بودند که دو باره به کشور بر می‌گردند،

ولسی این خصیصه‌ها: باهوش بودن، زیرکی، ولایت مداری و جسارت، باعث شد که کارکنان و مهندسیین و تکنسین‌های فنی مبادرت به آماده به کاری بالگردها نموده و خلبانان غیرتمند و شجاع هوانیروز هم بتوانند به امورات پروازی خود ادامه دهند. هشت سال دفاع مقدس گویای این مدعاست که در کلیه عملیات‌های دفاع مقدس حضور مؤثر هوانیروز مشاهده می‌گردد. ارزیابی‌تان از نقش هوانیروز در بحران کردستان و در دوران هشت سال دفاع مقدس چیست؟

هوانیروز جزء اولین یگان‌های نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران بود که بلافاصله در استان‌های کردستان و آذربایجان غربی تا ۱۸ ماه که جنگ تحمیلی آغاز شود، توانست نه تنها زمانی که جاده‌ها نا امن بودند، با راه اندازی یک پل هوایی به رزمندگان اسلام، اعم از نیروی زمینی ارتش، ژاندرمری، نیروهای مردمی و بسیجی و سپاهی کمک رسانده و مجروحین را جا به جا نموده، بلکه در هر جا نیاز بود نیروهای تازه نفس را به منطقه ترابری و به موقع برای کارزار با دشمنان اسلام به پای کار آمده، و با تقدیم بیش از ۴۰ شهید گرانقدر در امنیت کردستان تلاش داشته باشد. بعد از آن هم در هشت سال دفاع مقدس هیچ عملیاتی نمی‌بینید انجام شود که در آن هوانیروز وجود نداشته باشد. عملیات‌هایی که در ارتش به صورت مستقل یا سپاه پاسداران به صورت مستقل انجام داده و یا این که عملیات‌های مشترک، هوانیروز در تمامی این عملیاتها شرکت و دخالت داشته است.

بفرمایید که برجسته‌ترین عملیات هوانیروز در طول هشت سال دفاع مقدس کدام عملیات بوده است؟ در تمامی عملیات‌ها هوانیروز برجسته بوده است. مخصوصاً عملیات‌های خیبر، کربلای پنج، فتح المبین

می‌توان گفت تمامی خصلت‌ها و فاکتورهای عالی خداوند بر اساس آیه ۳۱ سوره مریم که حضرت عیسی (ع) می‌فرماید: «خداوند مرا هر جا باشم، وجود پر برکت قرار داده است». شهید کشوری هم در همه صحنه‌ها وجود پر برکت بود

و بیت المقدس.

جنابعالی به عنوان فرمانده هوانیروز دیدگاه‌تان را نسبت به شخصیت شهید سرافراز احمد کشوری بیان فرمایید.

می‌توان گفت تمامی خصلت‌ها و فاکتورهای عالی خداوند بر اساس آیه ۳۱ سوره مریم که حضرت عیسی (ع) می‌فرماید: «خداوند مرا هر جا باشم، وجود پر برکت قرار داده است». شهید کشوری هم در همه صحنه‌ها وجود پر برکت بود که همه از اینارگری، مثبت بودن، خوش ذوق و طراح بودن و کمک به مردم فقیر و به طور کلی از نظر اعتقادی، اخلاقی، شخصیتی و پروازی و هم چنین از ابعاد نظامی، فرهنگی و سیاسی در حد اعلا بوده و در تمامی زمینه‌های یاد شده به صورت عملی منشأ اثر بوده است. با توجه به اعتقاد ریشه‌ای ایشان به اسلام ناب محمدی (ص) و پایبندی او به ولایت فقیه و دوری از کینه، بخل و غرور بی جا پاداشی جز شهادت نمی‌توانست چهره کشوری را زنده و تاریخی نماید.

تعدادی از شهدای بزرگوار ارتش از جمله شهید فلاحی، شهید کشوری را ناجی کردستان معرفی کرده‌اند. جنابعالی نظر‌تان چیست؟



نگاهی به خصلت‌های شهید کشوری در گفت و گو با

سرتیپ دوم خلبان هوشنگ یاری فرمانده هواپیمایی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی (هوانیروز)

شهید کشوری از نظر اعتقادی، اخلاقی و شخصیتی در حد اعلا بود



کرده است.
آیا هواپرواز اکنون همان توان رزمی خود را حفظ و ارتقا داده است؟ در حال حاضر مهمترین دستاوردهای علمی و نظامی و تحقیقاتی هواپرواز کدامند؟

هواپرواز با در اختیار داشتن پرسنل متعهد و پیرو ولایت توانسته است به رغم همه کمبودها و تحریم‌ها، با کمک صنایع وزارت دفاع و با توان متخصصین داخلی کشور عزیزمان، علاوه بر حفظ توان رزمی در راه ارتقا آن تلاش نماید، و در راستای فرامین مقام معظم رهبری مبنی بر انجام اقتصاد مقاومتی، کلیه تعمیرات، آموزش‌ها و نگهداری بالگردها را بومی نماید. این یگان اکنون هیچ گونه وابستگی به خارج از کشور ندارد و این مهم را مدیون تلاش‌های کارکنان از اول انقلاب (پیشکسوتان) و سایر کارکنان اعم از فنی و خلبان تاکنون می‌باشد.

لطفا کمی هم به رژه هواپرواز که در ابتدای سال ۱۳۵۸ به همت شهید فلاحی در محضر حضرت امام (ره) در قم برگزار شد اشاره فرمایید...

در روزهای پیروزی انقلاب اسلامی، اکثریت کارکنان هواپرواز دوش به دوش مردم ایران اسلامی در همه مراحل پیروزی انقلاب حضور فعال داشته‌اند. به طوری که پس از پیروزی انقلاب اسلامی اولین یگان نظامی که تقریباً دست نخورده و با کمترین تغییرات به طور کامل در اختیار نظام اسلامی قرار گرفت همین یگان‌های هواپرواز بودند. گویی که مقدر بوده این یگان‌ها تشکیل شود تا موسی وار در کاخ فرعون تربیت و ساخته شود و سرانجام در اختیار امت اسلامی قرار گیرد و به اسلام خدمت نماید. از آن‌جا که روزها و ماه‌های اول انقلاب، دشمنان معاند نظام و گروهک‌های ضد انقلاب سعی در تضعیف نظام و از بین بردن بازوهای نظام اسلامی را داشتند در صدد انحلال ارتش به عنوان یکی از مراکز قدرت نظام برآمدند. حضرت امام (ره) با درایت و دوراندیشی عمیق خود در حمایت از فرزندان انقلابی خود در ارتش روز ۲۹ فروردین را روز ارتش اعلام نمودند. نیروهای نظامی نیز در لیبیک به مقتدای خود با رژه باشکوه همبستگی خود را به انقلاب و نظام اسلامی اعلام داشتند. هواپرواز علاوه بر شرکت در رژه روز ارتش (۲۹ فروردین) برای اولین مرتبه در تاریخ ارتش جمهوری اسلامی ایران در روز ۱۹ تیر ماه سال ۱۳۵۸ که مصداق با نیمه شعبان همان سال بود، با انجام رژه اختصاصی در شهر مقدس قم در برابر حضرت امام (ره) با بیش از ۴۰ فروند انواع بالگرد همزمان رژه هوایی و زمینی را برگزار کرد. در آن روز که هزاران تن از مردم انقلابی نیز در دیدار حضرت امام (ره) حضور داشتند، کارکنان هواپرواز ضمن بیعت با امام (ره) همبستگی خویش را با امت ایران و اسلام اعلام نمودند و این مراسم آن چنان ملت انقلابی حاضر در قم را تحت تأثیر قرار داد که درخواست شد تا بالگردهای هواپرواز یک بار دیگر رژه هوایی را تکرار کنند. آن رژه با شکوه بازتاب وسیعی در رسانه‌های داخلی، منطقه‌ای و جهانی آن زمان داشت.

امیر بفرمایید که هواپرواز چه نقشی در عملیات ثامن الائمه (ع) و شکست حصر آبادان ایفا کرد؟ در اجرای فرمان امام خمینی (ره) مبنی بر لزوم شکستن

تفکر اینجانب این است که عنایات و توکل به خداوند، پیام‌های قاطع و شجاعانه حضرت امام (ره) مقاومت مردم، حضور تمامی نیروهای مردمی، ارتش، سپاه و رشادت و جوانمردی تمامی کارکنان هواپرواز از جمله شهیدان کشوری، شیروزی، مهدوی ملک کلاهی، وجدانی، سهیلیان، شمشادیان، بختیاری، ستاری، صفاری، معصومی، فتاحی، محرم نژاد، ذاکر، درشتی، اسماعیلی، خلیلیان، درخشان، قاسمی، عاقل، هرسینی و تمامی پیشکسوتان، مانند امیر محمد زاده، رحیم پزشکی، صمیمی، برادران ضرابی، مشهدی، شهیرست، شاداب و سایر عزیزانی که فعلاً حضور ذهن ندارم، در امنیت کردستان سهم بوده‌اند. همچنین تمامی آحاد هواپرواز و متخصصین و مهندسین تعمیر و نگهداری بالگرد که به صورت گمنام بالگرد را آمده پرواز نمودند. شنیده‌ام که شهید فلاحی در جایی فرموده‌اند که اگر هواپرواز نبود کردستان هم نبود.

نگاه جنابعالی به دستاوردهای عملیات شهید کشوری در استان ایلام چیست؟

جلوگیری از پیشروی دشمن، تثبیت دشمن در ابتدای مرزها، انهدام در زمان و مکان مناسب و همچنین ایجاد ترس و وحشت در دل دشمنان و ایجاد روحیه و دلگرمی در رزمندگان اسلام از دستاوردهای شهید کشوری در ایلام بوده است. همچنین تاکتیکی به نام بکار و بکش که شهید کشوری و تیم‌های هواپرواز در ابتدای جنگ دشمن را پیدا نموده و آن‌ها را سرکوب می‌کردند.

اشاره کردید که کارکنان فداکار در طول جنگ تحمیلی با ایثارگری و از خودگذشتگی نسبت به آماده به کاری وسایل پرنده و پرواز بالگردها اقدام نموده‌اند. آیا خاطره‌ای از ابتکارات منحصر به فرد این پرسنل در ذهن دارید؟

خلافت و فداکاری خلبانان و کارکنان فنی در هشت سال دفاع مقدس باور نکردنی و زیاد است. لیکن این حقیقت انکار ناپذیر است که کارکنان فنی که در زیر گلوله باران دشمن بالگردهایی که مورد اصابت قرار می‌گرفتند را آماده به کار می‌نمودند و به وسیله خلبانان آزمایشی به عقب انتقال می‌دادند، یا این که اگر مشکل پروازی داشته را به وسیله امکانات زمینی تا جای امن جا به جا نمودند، تا ایثارگری و رشادت خلبانانی که گلوله باران می‌شدند ولی با آن حال با بالگرد به عقب و جای امن پرواز می‌نمودند.

بفرمایید که هواپرواز چه تعداد شهید در راه برقراری امنیت در کردستان داشته است؟

هواپرواز حدود ۴۰ شهید گرانقدر در کردستان تقدیم

هواپرواز با در اختیار داشتن پرسنل متعهد و پیرو ولایت توانسته است به رغم همه کمبودها و تحریم‌ها، با کمک صنایع وزارت دفاع و با توان متخصصین داخلی، علاوه بر حفظ توان رزمی در راه ارتقا آن تلاش نماید، و در راستای فرامین مقام معظم رهبری مبنی بر اقتصاد مقاومتی، کلیه تعمیرات، آموزش‌ها و نگهداری بالگردها را بومی نماید

محاصره آبادان و انهدام نیروهای متجاوز در شرق رود کارون در سحرگاه پنجم مهرماه ۱۳۶۰ عملیات ثامن الائمه (ع) با شرکت رزمندگان و دلاور مردان ایران اسلامی، مرکب از نیروهای لشکر ۷۷ خراسان و سلحشوران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نیروی هوایی ارتش و هواپرواز و جان برکفان ژاندرمری و نیروهای مردمی آغاز گردید که توانستند ظرف چند ساعت با اجرای یک مانور ماهرانه، نیرویی به استعداد یک لشکر تقویت شده از دشمن را شکست دهند و تعداد زیادی را اسیر و مجروح و منهدم و متواری نمایند. بدین ترتیب شمال آبادان و شرق رودخانه کارون باز پس گرفته شد و به طور کلی محاصره آبادان شکست. هواپرواز نیز با ۲۴ فروند از انواع بالگردهای شنوک - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۴ و کبرا در این عملیات مهم شرکت نمود و با تخلیه مجروح و هلی برن نفرات و رساندن مهمات و آماد رسانی و عملیات امداد و نجات هوایی و پشتیبانی مؤثر آتش یگان‌های نیروی زمینی، نقش مؤثری در عملیات ایفا نمود. در این عملیات با کشته شدن ۶۰۰ نفر از افراد دشمن و اسارت بیش از ۱۵۰۰۰ نفر سرباز عراقی و انهدام ۱۵۰ تانک و نفربر و خودروها و مقادیر زیادی مهمات و سلاح از دشمن به غنیمت گرفته شد.

ضمن این که همه قدرت‌های بین المللی از عراق در جنگ حمایت می‌کردند و کار به جایی نبردند، به نظر شما دلایل پیروزی ایران در آن جنگ نابرابر چه بوده است؟

دلایل پیروزی ایران اسلامی را در وهله اول باید مدیون رهبری حکیمانه حضرت امام (ره) دانست که ایشان با رهبری خردمندانه و وحدت بخش خود نیروهای مسلح و کلیه آحاد ملت ایران را همانند ید واحد در جهت حمله به خصم زیون به کار گرفتند و در مرحله دوم پشتیبانی مردم ایران اسلامی از نیروهای مسلح و سپس ایثارگری‌های پرسنل جان بر کف نیروهای مسلح اعم از ارتش، سپاه و بسیج، نیروهای مردمی، جهاد سازندگی و همه و همه می‌باشد که خدا را شکر برای اولین مرتبه و جیبی از خاک ایران اسلامی در زیر چکمه‌های دشمنان این مرز و بوم نماند، و بلکه به پیروزی و افتخار به این فتنه بزرگ پاسخ کوبنده داده شد. ■



درآمد

دلیر مردان ایران اسلامی در دوران هشت ساله دفاع مقدس حماسه‌های بی نظیری آفریدند، و اسطوره‌های فراموش ناشدنی از خود به یادگار گذاشتند. از میان راویان فتح هم هنوز اشخاصی حضور دارند که زیباترین لحظه‌های درخشان سلحشوری قرن را به تصویر می‌کشاند. در این گفت و شنود سخن از دلیر مردان هوانیروز است که در سایه اراده و تقدیر الهی رشد کردند، و همگام با جوانان غیور این سرزمین تیر ذلت و خواری را در قلب عوامل استکبار جهانی نشاندهند. بزرگمردانی همچون سرلشکر شهید احمد کشوری که به ندای حسین زمان لبیک گفتند و با نثار خون خود سرزمین پاک ایران را از لوث وجود ناپاکان رهانیدند. سر تیپ دوم خلیان بازنشسته محمد طاعتی یکی از همزمان آن شهید است که در این گفت و شنود ناگفته‌هایی از رشادت‌های کشوری را بیان کرده که با هم می‌خوانیم:

بازشماری حماسه‌های ماندگار شهید احمد کشوری در گفت و گو با سر تیپ دوم بازنشسته محمد طاعتی

احمد یکی از قهرمان‌های پیشتاز ملی است

بیانیه‌ها و نوارهای حضرت امام به صورت نیمه علنی توزیع می‌شد. از سوی دیگر دوره آموزشی گردان‌های پایگاه بیش از یک سال طول کشید و احمد کشوری به فرماندهی گروهان تک منصوب شد، و من به فرماندهی گروهان هجومی منصوب شدم. در سال ۱۳۵۵ هنوز به رده بالاتر نیامده بود.

به نظر شما فعالیت‌های عام المنفعه شهید کشوری پوششی برای فعالیت‌های انقلابی او بود؟ چون برخی از پیشکسوتان نقل کرده‌اند که احمد در یک تشکیلات سیاسی عضویت داشته است؟

در آن زمان از فعالیت‌های سیاسی او چیزی نمی‌دانستم. اما فعالیت‌های عام المنفعه او بسیار برجسته بود. اما به مرور زمان که انقلاب به اوج رسید، و رفت و آمدهایی در خانه کشوری صورت گرفت اطلاع یافتیم که فعالیت‌های سیاسی و انقلابی دارد. چون اغلب وقت‌ها با لباس شخصی بود، و با روحانیت رفت و آمد می‌کرد. پس معلوم می‌شود که فعالیت‌های سیاسی و انقلابی هم داشته است. با توجه به این که همسر احمد محجبه بود و او هم فرد متدین و متعهد بود، اگر چه این رفت و آمدهای از نظر دیگران عادی تلقی می‌شد، ولی دستگاه‌های اطلاعاتی وقت او را زیر ذربین خود قرار داده بودند، که او چه کار می‌کند و چه کار که نمی‌کند. شهید احمد کشوری که در همسایگی شما سکونت داشت جلساتی هم در خانه تشکیل می‌داد، آیا در آن جلسات شرکت می‌کردید؟

من چون سخت درگیر آموزش بودم، در آن جلسات شرکت نمی‌کردم. احمد کشوری هم سخت درگیر آموزش بود. می‌دانم که احمد جلساتی در منزل داشت.

وقتی یک پایگاه تاکتیکی و عملیاتی تشکیل می‌شود، طبیعتاً شاخص‌ترین کارکنان برای خدمت در آن گزینش می‌شوند. شهید کشوری از نظر کادر فرماندهی و خلبانی یکی از افراد شناخته شده و شاخصی بود که به این پایگاه اعزام شد

هر ماه مبلغی به آن‌ها بدهم. این نوع فعالیت باعث شد که شهید کشوری در بین گردان تک و گردان ما محبوبیتی به دست بیاورد. در سال ۱۳۵۶ که زمزمه‌های انقلاب شروع شد، فعالیت‌های سیاسی شهید کشوری هم آشکار گردید. به خصوص تعدادی از کارکنان که مورد اعتماد او بودند جمع می‌شدند و او درباره رهبری انقلاب و مسائلی که انقلاب می‌توانست داشته باشد، صحبت می‌کرد. من شخصاً در آن برهه فکر می‌کردم که احمد اطلاعاتی در مورد انقلاب و رهبران انقلاب و بخصوص حضرت امام دارد. خب آن عده که مورد اعتماد هم‌دیگر بودند، جوانانی بودند که دوست داشتند، از اوضاع انقلاب و تحولات کشور با خبر باشند، شهید کشوری هم می‌توانست در باره این موضوع صحبت کند، و به پرسش‌های کارکنان جوان پایگاه پاسخ دهد. البته صحبت این نبود که او جزء عناصر انقلابی است. احمد از خود مطلبی را بیان نمی‌کرد. در حقیقت دیدگاه‌های امام (ره) را به طور دقیق منتقل می‌کرد. صحبت او این‌طور بود که من شنیده‌ام امام در فلان نوار این‌طور گفته‌اند. در آن زمان

گویا جنابعالی در پایگاه هوانیروز کرمانشاه همسایه شهید کشوری بودید. بفرمایید که ایشان را چگونه انسانی یافتید؟

بسم الله الرحمن الرحیم: پایگاه هوانیروز کرمانشاه اولین پایگاهی بود که در سال ۱۳۵۴ تصمیم گرفته شد به پایگاه تاکتیکی و عملیاتی تبدیل شود. به این دلیل که در آن شرایط بیشتر احساس می‌شد که ایران امکان دارد از طرف غرب مورد تهدید قرار گیرد. در سال ۱۳۵۴ که وارد پایگاه کرمانشاه شدم، شهید کشوری هم در اوایل همان سال وارد پایگاه شده بود. می‌خواهم به این نکته هم اشاره داشته باشم که وقتی یک پایگاه تاکتیکی و عملیاتی تشکیل می‌شود، طبیعتاً شاخص‌ترین کارکنان برای خدمت در آن گزینش می‌شوند. لذا شهید کشوری از نظر کادر فرماندهی از نظر کادر خلبانی یکی از افراد شناخته شده و شاخصی بود که به این پایگاه اعزام شد. او در یک خانه سازمانی در ساختمانی سکونت داشت که من هم در آن ساختمان سکونت داشتم. این همسایگی باعث شده بود که با هم آشنا شویم و حتی خانواده‌هایمان هم با هم‌دیگر آشنا شده بودند و رفت و آمد داشتند. در آن سال که جرقه‌های انقلاب هنوز شروع نشده بود، شهید کشوری خانواده محجبه و متدین داشت.

احمد کشوری پس از ورود به پایگاه کرمانشاه کارهای عام المنفعه را شروع کرد. به طور مثال روزی به سراغ من آمد و گفت: ما گروهی هستیم که به بچه‌های بی سرپرست کمک مالی می‌کنیم. اگر شما هم مایل هستید می‌توانیم در این فعالیت همکاری کنید. یک فرمی جلوی من گذاشت و من هم قبول کردم که

حساس و سیستم‌های کوچک هلی‌کوپتر را از کار بیدارند. یعنی در سیستم هلی‌کوپترها خرابکاری کنند. ولی احمد کشوری این نقشه‌ها را خوب شناخته بود و افرادی را از گردان تک مأمور کرده بود که مواظب هلی‌کوپترهای کبرا باشند، تا کسی در سیستم‌های حساس آن‌ها دستکاری نکند. ما هم در گردان هجومی چنین کاری کرده بودیم. ولی امکان خرابکاری فراهم بود. به طور مثال در برخی از پروازها احساس کردیم که لوله‌هایی مکنده هوا را خیلی شل بسته بودند. وقتی لوله‌های مکنده هلی‌کوپتر در آسمان باز می‌شدند، شکی نیست که سانحه به وجود می‌آمد.

اشاره کردید که قبل از پیروزی انقلاب نه ارتش هوانیروز را می‌شناخت، نه هوانیروز ارتش را. بفرمایید که هماهنگی و همکاری میان این دو یگان وجود نداشت. به طور کل فرمانده هوانیروز از طرف ارتش منصوب نمی‌شد؟

در سال ۱۳۵۶ اتفاقاتی در پایگاه هوانیروز رخ داد. به طور مثال روزی در مراسم صبحگاهی به سوی فرمانده پایگاه تیراندازی شد. درگیری‌های زیادی وجود داشت. در زمانی که انقلاب به اوج رسیده بود، فرماندهان اصلی پایگاه به تهران رفتند و دیگر به پایگاه نیامدند. آن وحدت فرماندهی از بین رفته بود. ولی در عین حال احمد کشوری در پایگاه هم برای خلبان‌ها و هم برای پرسنل فنی فرماندهی داشت. از نظر انقلابی و مذهبی کارکنان را هدایت می‌کرد. چون یک شخصیت مسلمان، راستگو و متعهد بود، این سه خصیصه محکم باعث شده بود که فرماندهی اصلی گردان خود را در دست داشته باشد. البته یک عده از چپ‌گراها بودند که علیه او اقدام می‌کردند. در گردان ما هم یک چنین مسائلی وجود داشت. با وجودی که ما از ابتدای کار، تک تک پرسنل خود را آموزش داده بودیم و آن‌ها را خلبان کرده بودیم، و فنی‌ها را نیز کمک کرده بودیم، حد اقل احساس شاگردی و استادی بین پرسنل وجود داشت. در مجموع آن چیزی که در پادگان‌های ارتش رخ داد، چنین چیزی در پایگاه هوانیروز کرمانشاه رخ نداد. با وجودی که یک گروه خاصی از چپ‌گراها بعد از پیروزی انقلاب شورش و اغتشاش کردند، کاری که احمد کشوری از نظر فرماندهی کرد، توانست یکپارچگی پایگاه را حفظ کند.

همه این اتفاقات در زمان تیمسار خسرو داد، آخرین فرمانده کل هوانیروز رخ داد؟

آری، در آستانه پیروزی انقلاب کسی خط خسرو داد را نمی‌خواند و فرمان او را اجرا نمی‌کرد. این یک مشکل اساسی برای رژیم پهلوی شده بود. بدنه ارتش با توجه به این که به وسیله اشخاصی مثل احمد کشوری توجیه می‌شد، که امام (ره) دستور داده بودند از فرماندهان تان اطاعت نکنید، و پادگان‌ها را ترک کنید و سوگندی که شما خورده‌اید، من آن را من باطل می‌کنم، دیگر کسی از دستورات فرماندهان رده بالا اطاعت نمی‌کرد. فقط یک خصوصیتی وجود داشت که کارکنان به صورت خود جوش از اشخاص انقلابی مثل احمد کشوری اطاعت می‌کردند که از نظر آموزشی، تدین و انقلابی بودن، افراد شاخصی بودند. کشوری از همان زمان

این که کارکنان هوانیروز جوان بودند، دوم این که تجهیزاتشان مدرن بود. و در درجه سوم آموزش‌های فوق‌العاده دیده بودند.

احمد کشوری در بیشترین بحث آموزش‌ها در گردان تک شاخص بود. هم در امور خیریه شاخص بود، و هم در امور خلبانی و هم در تدین و تعهد به انقلاب شاخص بود. این افسر همه این شاخصه‌ها را داشت. ضمن این که چند دستگی و اغتشاشات در پایگاه وجود داشت، ولی مثل تعدادی از پادگان‌ها و پایگاه‌های نظامی از هم نپاشیده بود. در آستانه پیروزی انقلاب پادگان‌هایی داشتیم که از هم پاشیده شدند. چون هر گروهی به دنبال منافع خاص گروه خود بود. هر گروهی افراد گروه دیگر را می‌گرفت و حتی تهدید یا زندانی می‌کرد. ولی در پایگاه کرمانشاه این اتفاقات روی نداد.

گویا در پایگاه هوانیروز کرمانشاه غیر از کارکنان مذهبی، گروه‌های متعدد دیگری هم فعالیت داشتند؟

به نظر من، سازمان یافته‌ترین گروه‌های فعال، گروه‌های کمونیست و طرفدار منافقین بودند. یک گروه بسیار قوی که زیاد هم مشخص نبود، مذهبی‌ها بودند که احمد کشوری در رأس این گروه قرار داشت. گروه‌های کوچک دیگری هم مثل خلق مسلمان و طرفداران فداییان خلق بودند. وجود این گروه‌ها باعث شده بود که به هواداران‌شان دستور داده شود که تجهیزات

به مرور زمان که انقلاب به اوج رسید، و رفت و آمدهایی در خانه کشوری صورت گرفت اطلاع یافتیم که او فعالیت‌های سیاسی و انقلابی دارد. چون اغلب وقت‌ها با لباس شخصی بود، و با روحانیت رفت و آمد می‌کرد. پس معلوم می‌شود که فعالیت‌های سیاسی و انقلابی هم داشته است

می‌خواستیم به همین جا برسیم که شما پرسش‌تان را مطرح کردید. ببینید وقتی آموزش شروع شد، احمد یکی از شاخص‌های آموزش دهنده و آموزش گیرنده بود. کسی بود که دیگران می‌آمدند و پرسش‌های خود را با او در میان می‌گذاشتند. این بود که او جلساتی هم به عنوان بریفینگ در پایگاه‌ها می‌گذاشت. یعنی جلسات توجیهی - آموزشی. در خلال این جلسات مسائل انقلاب هم مطرح می‌شد. با این وصف وقتی انقلاب اوج گرفت، عناصر زیادی جذب شهید کشوری شدند. من اطلاع دارم که احمد گروهی را تشکیل داده بود، که اعضای آن که از پرسنل پایگاه بودند، چند بار توسط ضد اطلاعات بازخواست و حتی تهدید شده بودند.

اصولاً پایگاه هوانیروز قبل از پیروزی انقلاب قسمت بندی شده بود. گروهی از افسران، همافران و پرسنل فنی که پیرامون احمد کشوری جمع شده بودند، هم آموزش می‌دیدند، و هم در مورد انقلاب صحبت می‌کردند. این گروه بزرگترین و قویترین گروه در پایگاه بود. این گروه از همافران و درجه‌داران متعهد پایگاه بودند. در آن زمان هیچ گروه فعال سیاسی نمی‌توانست این تعداد افراد را دور خود جمع کند. این نکته را در نظر داشته باشید که در سال ۱۳۵۰ که قرار شد هوانیروز به وجود بیاید و اولین مرحله آموزش‌های آن شروع شد، این مرحله تا سال ۱۳۵۵ ادامه داشت. از سال ۱۳۵۶ به بعد آموزش‌های تخصصی پایگاه تاکتیکی کرمانشاه شروع شد، و این پایگاه عملیاتی شد، و از آن تاریخ انقلاب اسلامی شروع شد.

می‌خواهم این را بگویم که وقتی سازمان هوانیروز به وجود آمد، نه پرسنل هوانیروز، ارتش شاهنشاهی را می‌شناخت، نه ارتش شاهنشاهی پرسنل هوانیروز را می‌شناخت. چون هنوز با یکدیگر همکاری نکرده بودند. هوانیروز تا آن تاریخ وارد مانورهای عملیاتی نشده بود و ارتش امکانات و توانمندی‌های هوانیروز را نمی‌شناخت. خب وقتی انقلاب پیروز شد، یکی



که کارهای عام المنفعه و بحث‌های آموزشی و انقلابی داشت، و او را شاخص کرده بود، مورد قبول خلبان‌ها و سایر کارکنان پایگاه قرار گرفته بود. در آن برهه آن گروه انقلابی که به احمد کشوری ملحق شده بود، تا آخرین نفس با هم بودند.

به فعالیت‌های انقلابی و فرهنگی احمد کشوری در قبل از انقلاب اشاره کردید، این فعالیت‌ها تا چه اندازه برای دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم پهلوی حساسیت برانگیز بود، و آیا در آن برهه از طرف ضد اطلاعات بازخواست هم شده بود؟

ضد اطلاعات پایگاه هوانیروز کرمانشاه بارها و بارها احمد کشوری را احضار و بازخواست کرد. افسر خوبی به نام تختوانی مسئول ضد اطلاعات پایگاه بود که جذب انقلاب شد. نقل کرد که مأموران رژیم پهلوی چند بار او را احضار و تهدید کرده بودند که اگر در کارتان سهل‌انگاری کنید، امکان دارد شما را به زندان بیندازیم و سرنوشت‌تان به اعدام هم کشیده شود. به نظر من این‌گونه افراد که فطرت‌شان پاک و دل‌شان با انقلاب بود، هر چند که تختوانی هم تحت فشار بود، ولی از فعالیت کارکنان انقلابی پایگاه همچون احمد کشوری چشم‌پوشی می‌کرد.

در روزهای پیروزی انقلاب، احمد کشوری به همراه گروه خود چه نقشی در پایگاه هوانیروز و نیز در شهر کرمانشاه داشت؟

فکر کنم انقلاب که در روز یکشنبه پس از اعلام همبستگی ارتش با مردم به پیروزی رسید، هنوز در پایگاه وحدت فرماندهی به وجود نیامده بود. از ستاد کل هوانیروز در تهران هم دستورات ضد نقیضی صادر می‌شد. حتی دستور دادند که هلی‌کوپترها را باز کنید و قطعات‌شان را در آشیانه بگذارید، که افسران جوان در برابر این دستور مقاومت کردند و اجازه ندادند این دستور به مورد اجرا گذاشته شود. به هر حال وقتی انقلاب به پیروزی رسید، پایگاه به طور کلی از شادی و خوشحالی منفجر شد. احمد کشوری هم در گردان خود، جلودار همه حرکت‌های انقلابی بود. اولین کسی بود که پرسنل را جمع کرد و به منظور همبستگی با مردم و در جهت لبیک گفتن به رهبری انقلاب به راهپیمایی برد. این اقدامات در آن زمان شجاعت می‌خواست. به طور مثال ارتش نمی‌دانست که باید چه کار کند، ولی احمد کشوری می‌دانست که دارد چه کار می‌کند. بعد سخنرانی‌ها و میتینگ‌های عمومی تشکیل داد. آن چه احمد کشوری در مورد انقلاب بیشتر از من توصیه می‌کرد، (چون با هم هماهنگ بودیم) این بود که نباید اجازه دهیم که پادگان از نظر تجهیزات از هم بپاشد. با پیروزی انقلاب پادگان‌های دیگری غارت شدند. ما می‌شنیدیم که پادگان‌ها در غرب و شمال غرب کشور دارند غارت می‌شوند.

اتفاقاً شنیده بودیم که بخشی از مردم می‌خواستند به پایگاه هوانیروز کرمانشاه بریزند. از این مسائل وجود داشت که احمد کشوری و عده دیگری که تأثیر گذار



بودند، به جمع مردم رفتند و گفتند: ما کارکنان پایگاه هوانیروز در حکومت نظامی و در سرکوب مردم شرکت نکردیم. ما به ملت پیوسته‌ایم. امکانات و تجهیزات پایگاه گران قیمت است و کسی حق ندارد به آن دست بزند. ارتش از این به بعد ارتش انقلاب است. این سخنان باعث شد که خشم مردم فرونشاند شود. هر کسی نمی‌توانست این نقش را بازی کند. شما تحلیل کنید که اگر احمد کشوری این نقش را بازی نمی‌کرد، چه فاجعه‌ای به بار می‌آمد. انقلاب که پیروز شد، سعی کردیم گردان‌های مسلح تک‌هجومی و گردان‌های کبرا و گردان‌های ۲۱۴ که در پایگاه مستقر بودند، حفظ شوند. چون وسائل و تجهیزات بسیار مدرنی بودند، و خلبانان بسیار آموزش دیده و ورزیده داشتیم. وقتی احمد کشوری احساس کرد که برخی از افراد نمی‌خواهند وحدت فرماندهی در پایگاه به وجود آید، شخصا وارد عمل شد.

به نظر شما چه کسی نمی‌خواست وحدت فرماندهی در پایگاه به وجود آید؟

احمد کشوری قبل از پرواز هلی‌کوپترهای اعزامی از اصفهان از زمین بلند شد و رفت تپه‌های اطراف پادگان سنندج را که ضد انقلاب در آن مستقر شده بود، پاکسازی کرد. همه پایگاه‌های ضد انقلاب را با راکت و مسلسل مورد هجوم قرار داد و منهدم کرد

حالا یا سیاست مسئولان وقت کشور بود، یا عناصر چپ‌گرا بودند. یا هر کسی که فعالیت آن چنانی داشت، به هر حال نمی‌خواستند وحدت فرماندهی به وجود آید. از طرف دیگر از ضد اطلاعات هم خبری نبود که بخواهد بررسی کند. در آن شرایط عناصر ضد انقلاب هم خیلی شایعه پراکنی می‌کردند. عده‌ای می‌گفتند که اسامی شما خلبانان در دانشگاه تهران منتشر شده است. شما به عنوان افراد ضد مردمی معرفی شده‌اید. شما چرا فعالیت سیاسی می‌کنید؟ این تهدیدات عناصر ضد انقلاب به کارکنان متعهد پایگاه بود که به انقلاب پیوسته بودند. عده‌ای بی‌تفاوت هم بودند که هیچ فعالیتی انجام نمی‌دادند. شما فرض کنید یک هلی‌کوپتر کبرا می‌خواست پرواز کند. پرسنل فنی نمی‌آمدند کارش را انجام دهند. می‌بایست هلی‌کوپتر به راکت مجهز شود، ولی کسی نمی‌آمد تجهیز کند. تجهیز هلی‌کوپتر به راکت، یکی از کارهای بسیار فنی و دقیق است. خب بعضی از افراد اخلال و کارشکنی می‌کردند. مهمات هلی‌کوپتر باید محور شوند. اگر محور نشوند، گلوله‌ها پرت و پلا پرتاپ می‌شوند. لذا در چنین شرایطی امکان نداشت یک هلی‌کوپتر پرواز کند. در گردان هجومی اخلال وجود داشت. واقعا خرابکاری‌هایی وجود داشت. ولی چون هلی‌کوپتر مسلح نبود،

می‌توانستیم پروازهای مان را انجام دهیم.

بعد از پیروزی انقلاب توانستید یک فرمانده مورد قبول برای پایگاه قرار دهید؟

دستوری که در اوایل انقلاب از ستاد مرکزی هوانیروز از تهران آمد به نظر من نمی‌خواستند کار مثبتی انجام داده باشند. چون اوضاع بعد از انقلاب هم کاملاً در تهران سر و سامان نگرفته بود، اصولاً کسی در کرمانشاه دستورهای تهران را نمی‌خواند. به طور مثال دستور صادر شده بود که بیا باید فرماندهی پایگاه را شورایی کنید. در اجرای آن دستور یک شورای فرماندهی مرکب از همافر، ستوان یار، درجه‌دار و افسر تشکیل شد، ولی فرماندهی شورایی عملاً کارساز نبود. به یاد دارم روزی یک فروند هلی‌کوپتر لازم بود بلند شود و برود یک شخصیت بیمار را بردارد و به بیمارستان ببرد، آن شورای فرماندهی توضیح می‌خواست که برای چه به مأموریت می‌روید؟ چه کسی گفته بروید؟ ما در چنین شرایطی می‌گفتیم که با این وضع نمی‌شود کار کرد. در همان حال یک عده همافر بلند شدند رفتند تهران و برای انتصاب یک شخص فاسدی، به عنوان فرمانده انقلابی پایگاه کرمانشاه موافقت گرفتند که هیچ یک از پرسنل او را قبول نداشتند.

آن فرمانده چه نام داشت؟

سروان لهراسبی بود که یک عنصر فاسد از آب درآمد. ولی احمد کشوری حضور داشت که وقتی می‌گفت این کار را بکنید، پرسنل در گردان‌های خود دستورات او را اجرا می‌کردند. احمد واقعا در گروه خود نفوذ شخصیتی داشت. حتی وقتی که پادگان‌ها در شمال غرب کشور مورد غارت قرار می‌گیرند، هنوز ما

و مسلسل مورد هجوم قرار داد و منهدم کرد. من به رادیوی پایگاه گوش می‌دادم و می‌شنیدم که احمد به خلبانان هلی‌کوپترهای ۲۱۴ و شینوک می‌گفت: منطقه کاملاً امن است و شما می‌توانید بیایید و در پادگان سنندج به زمین بنشینید.

این اقدام شهید احمد کشوری خیلی خوشحال کننده بود. چون اگر پادگان سنندج سقوط می‌کرد، کشور وضعیت دیگری داشت. البته نمی‌گویم که کردستان جدا می‌شد. اما اگر پادگان سقوط می‌کرد، پس گرفتن کردستان برای کشور و برای مردم آن‌جا خیلی گران تمام می‌شد. احتمال داشت جنگ داخلی شدیدتری رخ می‌دهد. احتمال داشت چند کشور بیگانه هم به ضد انقلابیون جدایی خواه کمک نظامی کنند. شما اطلاع دارید که در طول انقلاب چه مسائلی پیش آمد. این حرکت کشوری باعث شد که نیروهای ضد انقلاب که در تپه‌های اطراف پادگان موضع گرفته بودند و پادگان را می‌کوبیدند، با عنصری که پادگان را در محاصره داشتند، بر نیروهایی که داخل پادگان بودند و مقاومت می‌کردند، چیره شوند و کار را یکسره کنند.

یک خصوصیتی وجود داشت که کارکنان به صورت خود جوش از اشخاص انقلابی مثل احمد کشوری اطاعت می‌کردند، که از نظر آموزشی، تدین و انقلابی بودن، افراد شاخصی بودند. کشوری که کارهای عام‌المنفعه و بحث‌های آموزشی و انقلابی داشت و این کارها او را شاخص کرده بود

با این وصف وقتی نیروهای کمکی رسیدند، و احمد کشوری و خلبان هلی‌کوپتر دیگر همراه او تپه‌ها را پاکسازی کردند، وضع بکلی دگرگون شد، و پادگان سنندج در واقع از سقوط حتمی نجات پیدا کرد. چون تا آن روز هنوز ما نمی‌توانستیم در شهر تردد کنیم و نیروهای نظامی نمی‌توانستند از طریق زمینی وارد پادگان شوند. چون عوامل ضد انقلاب روی زمین سپر انسانی به وجود آورده بودند و در آن شرایط تنها پرواز هلی‌کوپترها بود که از طریق هوایی نیروی کمکی به پادگان منتقل می‌کرد. وقتی نیروهای تقویتی، حرکت‌شان برای سرکوب عناصر انقلاب و تصرف مواضع آنان را آغاز کردند و پادگان به تدریج از محاصره بیرون درآمد.

حساب کنید، احمد کشوری روز ۲۸ اسفند ۱۳۵۷ وارد عمل شد و روز بعد نیروهای کمکی در پادگان سنندج پیاده شدند. حال که یک روز مانده به نوروز سال ۱۳۵۸ همه می‌خواستند به مرخصی بروند و خیلی از کارکنان رفتند. اما من و احمد کشوری و یگان‌هایمان ماندند. حتی خلبانان هلی‌کوپترهای گردان هجومی هم که به سنندج رفته بودند، برای عید تعطیل کردند. در روز اول فروردین ما به دید

برمی‌آید انجام دهید. در آن زمان افسری به نام سروان بهروزی فرمانده یکی از گردان‌های پایگاه در پایگاه کرمانشاه وجود داشت و آمد به من به عنوان فرمانده گروهان دستور داد و گفت: یگان شما از همه آماده‌تر است. پس هلی‌کوپترهای خود را بردارید و به سنندج بروید. و وقتی به سنندج رفتیم و با هلی‌کوپترهای آسیب دیده به کرمانشاه برگشتیم و وقتی پرسنل فنی ما را در چنین شرایطی دیدند، همه هجوم بردند که هلی‌کوپترها را تعمیر و آماده کنند. عصر همان روز به منزل احمد کشوری رفتم و به او گفتم: احمد چرا نمی‌آید پرواز؟ چرا هلی‌کوپترهای مسلح کبرا به کمک ما نمی‌آیند؟ ما امروز هشت فروند رفتیم و ضد انقلاب همه هلی‌کوپترها را زد داغون کرد. ما که بدون اسلحه رفتیم و برگشتیم. احمد نگاهی به من کرد و گفت: پله اطلاع دارم. حتی شایع شده که اسامی خلبان‌هایی که امروز به سنندج رفته‌اند، به فلان جا داده‌اند. گفتم: ما که مسلح نیستیم. فقط برای کمک رسانی رفتیم. آیا کمک به مردم و انقلاب جرم است؟ چرا شما نمی‌آید؟

احمد گفت: پرواز بعدی‌تان چه وقت است؟ گفتم: فردا صبح.

احمد گفت: من به شما می‌آیم.

تا آن روز هنوز هیچ هلی‌کوپتری، یک گلوله هم بعد از انقلاب شلیک نکرده بود. یادتان باشد که من در آن روز در گروهان خود مشغول تعمیرات بودم. بعد هم یک فروند شونوک از اصفهان به همراه پنج یا شش فروند هلی‌کوپتر ۲۱۴ به پایگاه آمدند و تعدادی نیرو برداشتند تا به پادگان سنندج ببرند. هنوز از زمین بلند نشده بودند که احمد کشوری به طرف من آمد و گفت: آقای طاعتی من به قول خود وفا کردم و اکنون دو فروند کبرا به سمت پادگان سنندج پرواز خواهیم کرد. احمد قبل از پرواز هلی‌کوپترهای اعزامی از اصفهان از زمین بلند شد و رفت تپه‌های اطراف پادگان را که ضد انقلاب در آن مستقر شده بود، پاکسازی کرد. همه پایگاه‌های ضد انقلاب را با راکت

نمی‌توانستیم عکس العمل نشان دهیم. منظورم گروه احمد کشوری است. تا این که پادگان سنندج به محاصره ضد انقلاب قرار گرفت.

نفوذ احمد کشوری فقط در محدوده گردان خود بود، یا در کل پایگاه نفوذ داشت؟

بیشتر نفوذ احمد کشوری از نظر پروازی در گردان خود او بود. اما در گردان من و گردان تک هم دوستانی داشت که با او هماهنگ بودند. بسیاری از پرسنل فنی متعهد هم با او بودند. در روز ۲۷ اسفندماه سال ۱۳۵۷ به ما اعلام کردند که عوامل ضد انقلاب در مقابل یگان نیروی زمینی که می‌خواهد به پادگان سنندج مستقر شود، خود را سپر انسانی قرار داده‌اند. در این واقعه فرمانده یگان شهید شده و یگان به سمت فرودگاه سنندج عقب نشینی کرده است. نیروهای دیگری هم آمدند که به پادگان بروند، به همین سرگذشت دچار شدند. لذا از طریق زمینی کسی نمی‌تواند بروند پادگان سنندج را نجات دهند. ما در پایگاه هوانیروز کرمانشاه به این نتیجه رسیدیم که گردان ما باید وارد عمل شود، و محاصره را بشکنند. این کار را شروع کردیم، و با هشت فروند هلی‌کوپتر در پادگان سنندج به زمین نشستیم، و نیروهای کمکی را پیاده کردیم. وقتی بلند شدیم عناصر معارض ضد انقلاب با مسلسل سنگین هلی‌کوپترها را مورد هجوم قرار دادند. می‌توان گفت که همه هلی‌کوپترها سوراخ سوراخ شدند.

فرماندهی و لیدر پرواز این مأموریت را چه کسی به عهده داشت؟

لیدر پرواز را من به عهده داشتم و با توجه به آموزش‌هایی که دیده بودیم، به بچه‌ها گفتم که پرواز را به سمت پایگاه کرمانشاه ادامه دهیم.

تصمیم به اعزام این هشت فروند را چه کسی گرفته بود؟

به این ترتیب بود که بامداد روز ۲۷ اسفند یک فروند هلی‌کوپتر ۲۰۵ بدون عکس العمل ضد انقلاب در پادگان سنندج نشست و به خلبان آن گفته بودند که هر کاری برای شکستن محاصره پادگان از دست‌تان



شهیدان محمد و احمد کشوری

و بازدید رفتیم. همراه احمد قدم می‌زدیم و صحبت می‌کردیم. او گفت: یک مشکل اساسی هنوز در پادگان سنندج وجود دارد. خانواده‌های نظامیان هنوز در پادگان هستند و با مشکلاتی رو به رو می‌باشند. خیلی وحشت کرده‌اند. من و احمد قرار گذاشتیم که در روز سوم فروردین ۱۳۵۸ به سوی سنندج پرواز کنیم. طبق قرار در روز سوم فروردین با ۱۰ فروند هلی کوپتر عازم پادگان سنندج شدیم، تا خانواده‌ها را به کرمانشاه منتقل کنیم. سوار شدن خانواده‌ها به هیچ وجه قابل کنترل نبود. به طور مثال در هلی کوپتر من حدود ۳۲ نفر کیپ ایستاده بودند و هیچ کس هم حاضر نبود پیاده شود. موتور هلی کوپترها قوی بودند و مشکلی پیش نیامد. یعنی یک نوع هرج و مرج وجود داشت.

تداوم پروازها و انهدام ستون عراقی در تنگه سگان چنان به صورت کوبنده ادامه داشت، که دشمن را غافلگیر کرد. ناهار شهید کشوری در حین پرواز یک ساندویچ بود. سریع می‌آمد، سوخت گیری می‌کرد، مهمات گذاری می‌شد و دوباره پرواز می‌کرد

در اسفند ماه سال ۱۳۵۸ و چند هفته بعد از انقلاب، دولت موقت سامان گرفته بود. فرماندهان ستاد مشترک ارتش و نیروهای سه گانه تعیین شده بودند. این سر و سامانی چه تأثیری بر پایگاه هوانیروز کرمانشاه داشت؟

در غرب کشور که من آنجا بودم نه تنها سر و سامانی وجود نداشت، بلکه گروه‌هایی پیدا شده بودند که بعضی از فرماندهان ارتش را تحریم یا زندانی می‌کردند. گروهی علیه گروه دیگری جبهه گیری می‌کرد. هرج و مرج در پادگان‌ها فوق العاده زیاد شده بود. به طور مثال بزرگانی مثل آیت الله طالقانی یا مسئولان دیگری که می‌آمدند، با منافقین و سایر گروهک‌های ضد انقلاب که پادگان‌ها را غارت کرده بودند یا درمیانی کنند، چون جاده‌ها نا امن و در اختیار گروه‌های ضد انقلاب بود، معمولاً ضرورت اقتضا می‌کرد که با هلی کوپتر رفت و آمد کنند. روزی که یکی از این بزرگان آمده بود و می‌خواست به سنندج برود. هوا خراب بود و هلی کوپتر نمی‌توانست پرواز کند. به لشکر ۸۱ کرمانشاه اعلام کردند که یک نفر بر بیاورید تا ماشین آن مسئول را تا سنندج اسکورت کند. یک نفر بر آماده به کار پیدا نشد و یک راننده هم حاضر نشد این کار را انجام دهد. پادگان از نظر توان رزمی کاملاً از هم پاشیده شده بود.

ولی بعد از این قضیه به دستور شهید احمد کشوری تعدادی از خلبان‌های هلی کوپترهای کبرا و تعدادی از خلبان‌های گردان خویش را در پادگان سنندج مستقر کردیم. از سوی دیگر در اوایل سال ۱۳۵۸ فرمانده گردان ما به تهران منتقل شد و من فرمانده آن گردان

شدم و مسئولیت این گردان پشتیبانی در منطقه غرب و شمال غرب به عهده من بود. از طرف دیگر مسئولیت و همه کارهای گردان تک تقریباً به عهده احمد کشوری بود. نه به این خاطر که کشوری ارتقا درجه یافته بود و فرمانده گردان شده باشد. به این دلیل که فقط کارکنان از دستورات او اطاعت می‌کردند. وقتی احمد در سه روز آخر اسفند، به پادگان سنندج رفت و مواضع ضد انقلاب را نابود کرد، اولین خلبانی بود که جرأت کرد به پرسنل فنی دستور دهد تا در هلی کوپتر مهمات بگذارند و هیچ اعتراضی هم نکنند، تا برود مواضع ضد انقلاب در اطراف پادگان را منهدم کند. لذا اولین گلوله‌ها، راکت‌ها و موشک اندازها از هلی کوپتر شهید کشوری علیه مخالفان نظام جمهوری اسلامی شلیک شد.

شهید کشوری اولین خلبان هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی بود که اولین گلوله را به سوی اهداف و مواضع ضد انقلاب در کردستان شلیک کرد. شاید شهید کشوری بزرگوار را کسی نشناسد و شاید هم بشناسند. اما از پیشتاز بودن او در آن مرحله سرنوشت ساز اطلاعی نداشته باشد و نداند، که اولین حرکت احمد چه معنا و مفهومی برای سرنوشت کشور داشته است. احمد کشوری می‌گفت: «من هلی کوپتر مسلح را برمی‌دارم و می‌روم و از تهدیدهایی که همه می‌کنند، نمی‌ترسم. علیه معارضین انقلاب اسلامی نوپای ایران وارد عمل می‌شوم». احمد واقعا جانانه وارد عمل شد و کردستان را نجات داد. در همان سه روز آخر اسفند ماه تعداد ۱۲ فروند از هلی کوپترهای ما در سنندج مورد اصابت گلوله تیربارهای مختلف ضد انقلاب قرار گرفت، و تعمیرات آن‌ها حدود ۱۰ روز طول کشید. ولی وقتی محاصره پادگان به دستور شهید کشوری شکسته شد، از آن به بعد تلفات و ضایعات کمتری داشتیم.

جنابعالی تا چه اندازه با شهید کشوری هماهنگ بودید؟

با هم خیلی هماهنگ بودیم. یکی از دلایل هماهنگی ما، همسایه بودن ما بود. در نتیجه این هماهنگی، یک تیم آتش و تعدادی هلی کوپتر ۲۱۴ در پادگان و فرودگاه سنندج مستقر کردیم. بعد از گذشت مدتی پادگان سنندج درخواست هلی کوپتر کرد. در پی این درخواست من و شهیدان کشوری و شیرودی به سوی سنندج پرواز کردیم. در کنار پادگان سنندج سیلو وجود دارد که ضد انقلاب بر بام آن یک قبضه دوشکا کار گذاشته بود که هر وسیله پرنده را مورد اصابت قرار می‌داد. در فاصله دو کیلومتری سیلو با شیرودی تماس گرفتم و به او گفتم که در آنجا یک تهدید جدی وجود دارد. او رفت دور زد و یک راکت به سوی دوشکا شلیک کرد، که دوشکا پرید هوا... آنگاه شهید کشوری به شهید شیرودی دستور داد که در پادگان سنندج بماند. این بار شهید شیرودی شهر سقر را آرام و مسیر آن را کاملاً امن کرد. به محاصره پادگان سنندج توسط مخالفان نظام پایان داد. همه این عملیات در روزهایی انجام شد که کسی دیگر از تهران به ما دستور نمی‌داد. اینها حرکت‌های انقلابی بود که به وسیله کارکنان انقلابی پایگاه هوانیروز کرمانشاه صورت می‌گرفت و ما همچنان به این راه ادامه می‌دادیم در واقع این باور در ما ایجاد شده بود که کسانی که در شرایطی که کشور هنوز سامان نگرفته ناجوانمردانه حق نامشروع می‌خواهند، پس ناحق است که علیه آن‌ها وارد عمل نشویم.

شهید کشوری در ارتباط با تجاوزات مرزی عراق قبل از آغاز جنگ چه اقداماتی به عمل می‌آورد؟

ببینید، چند ماه قبل از شروع جنگ در ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ پاسگاه‌های مرزی ژاندارمری ما مورد هجوم عراقی‌ها قرار گرفتند. با احمد کشوری هماهنگی کردیم که هلی کوپترهای کبرا را در قالب چند تیم آتش برای کمک به پاسگاه‌ها اعزام کنیم. وقتی که خلبان‌ها به پایگاه برمی‌گشتند، گزارش می‌دادند که تانک‌های زیادی در مرز دیده‌اند. می‌گفتند که ارتش عراق نیروهای زیادی را در پشت مرز مستقر کرده



■ شهید احمد کشوری پیشتاز مبارزه با ضد انقلاب در کردستان

عراق دارد می‌آید تا پادگان سرپل ذهاب را محاصره کند. همچنین هلی‌کوپترهای شناسایی ما گفتند که ستون عظیمی از ارتش عراق دارد می‌آید. در دو ماه اول جنگ، هم در جنوب هم در غرب ستادی که بتواند اطلاعات دقیقی از دشمن به ما بدهد وجود نداشت. در هوانیروز تیم‌هایی خود جوش به نام «بکاو و بکش» بخصوص در منطقه احمد کشوری تشکیل شده بود. هر تیم از یک فروند هلی‌کوپتر کبرا، یک فروند ۲۰۶ شناسایی و یک فروند ۲۱۴ ترابری تشکیل شده بود. این تیم وظیفه داشت که مواضع دشمن را شناسایی و به آن حمله کند. به علت این که اطلاعات مرکزی نداشتیم، این تاکتیک برای اولین در جبهه‌های غرب و جنوب به وسیله خلبانان هلی‌کوپتر ابداع شد. در جبهه جنوب شهید وطن پور چنین کاری را می‌کرد.

تداوم پروازها و انهدام ستون عراقی در تنگه سگان چنان به صورت کوبنده ادامه داشت، که دشمن را غافلگیر کرد. ناهار شهید کشوری در حین پرواز یک ساندویچ بود. سریع می‌آمد، سوخت گیری می‌کرد، مهمات گذاری می‌شد و دوباره پرواز می‌کرد. تیمی که مهمات او تمام می‌شد، برمی‌گشت و خلبان دیگری جایگزین می‌شد. این تداوم عملیات از صبح تا شب ادامه داشت. طوری بود که نیروهای عراقی تانک‌ها را گذاشتند و فرار کردند. برخی از خلبان‌ها دنبال نیروهای پیاده دشمن بودند تا آن‌ها را اسیر کنند. شهیدان کشوری و شیروودی به فرمانده پایگاه هوانیروز گفتند که ما چنین کاری کرده‌ایم. شهید شیروودی می‌گفت تعداد زیادی تانک سالم و بدون خدمه در آن‌جا مانده است. ما رفتیم در ستاد لشکر ۸۱ کرمانشاه گفتیم که تعدادی راننده تانک به ما بدهید تا تانک‌های دشمن را به عنوان غنایم جنگی به پشت جبهه منتقل نمایم تا در آینده از آن‌ها استفاده کنیم. آن‌ها گفتند ما نفر نداریم. این یکی از خاطرات بد من است که موشک‌ها و راکت‌هایمان را به صورت تمرین برای انهدام تانک‌های سالم دشمن به هدر دادیم که مبادا عراقی‌ها دوباره بیایند بردارند. وقتی عراق در پیشروی به سوی سرپل ذهاب موفق نشد به سرآبگرم عقب نشست و در آن‌جا مستقر شد. در روز سوم جنگ پادگان و زاغه‌های مهمات سرپل ذهاب حفظ شدند. اگر زاغه‌ها منفجر می‌شدند، امکان داشت شهر سرپل ذهاب هم صدمه ببیند. می‌خواهم بگویم که این روی دادها، بخشی از ارزش‌های ما در دفاع مقدس بوده که هنوز آن را به درستی برای مردم تشریح نکرده‌ایم. به مردم هنوز نگفته‌ایم که ارزش‌هایی وجود داشت. چه شجاعت‌هایی توسط احمد کشوری به خرج داده شد. شهیدان کشوری و شیروودی دوباره به پادگان سرپل ذهاب آمدند و جلسه تشکیل دادند. این پادگان ۲۴ ساعته فعال بود و هیچ کسی به جایی دیگری نمی‌رفت. شیروودی به کشوری گفت که ما امشب پرواز می‌کنیم. برای این که می‌دانیم عراقی‌ها در سرآبگرم در کیسه خواب می‌خوابند. داخل تانک گرم است و نمی‌توانند بخوابند. می‌خواهیم برویم آن‌ها که در کیسه خواب

و آن‌جا را به تصرف خود درآورد. چون آن محور نزدیکترین راه کوهستانی به سرپل ذهاب است. معمولاً نیرویی که وارد آن محور می‌شود، در اصطلاح نظامی به آن نیرو «کانالیزه شدن» تعبیر می‌شود. یعنی تانک‌های دشمن مجبور می‌شوند در یک ستون پشت سر هم قرار گیرند. چون تنگه است و فضای باز نیست که در آن پخش شوند. با این وصف شهیدان کشوری و شیروودی و خلبانان شجاع هوانیروز در آن روز فرصت پیدا می‌کنند که ستون تانک‌های دشمن را از سمت‌های مختلف مورد هجوم قرار دهند. وقتی حمله هلی‌کوپترها شروع می‌شود نیروهای دشمن نمی‌دانستند چه کسی و از کجا به آنها حمله می‌کند. ما با بیسیم صدای فرمانده عراقی را می‌گرفتیم. او گزارش می‌کرد که ایران توپخانه‌ای دارد که فقط تانک می‌زند. نمی‌دانست که هلی‌کوپترها وارد میدان معرکه شده‌اند. **جناب‌عالی به عنوان افسر عملیات چگونه حرکت ستون عراقی در تنگه سگان را شناسایی کردید؟** فقط تعدادی از اهالی منطقه آمدند و اطلاع دادند که

شهید کشوری اولین خلبان هوانیروز بود که اولین گلوله را به سوی اهداف و مواضع ضد انقلاب در کردستان شلیک کرد. شاید مردم شهید کشوری بزرگوار را بشناسند. اما از پیششاز بودن او در آن مرحله سرنوشت‌ساز اطلاع نداشتند باشد که اولین حرکت احمد چه معنا و مفهومی برای سرنوشت کشور داشته است



شهید احمد کشوری در دوران آموزشی در پایگاه هوانیروز در اصفهان

است. ولی ظاهراً به قدری در مملکت مشکلات وجود داشت که به این مسائل توجه نمی‌شد، و کاری از دست ما ساخته نبود. بی‌تفاوتی مسئولان باعث شد که خلبان‌های هوانیروز می‌رفتند تانک‌های عراقی‌ها را در پایگاه‌ها می‌زدند و در این مسائل بسیار ورزیده شدند. شهید کشوری برای سهولت کار تصمیم گرفت شهید شیروودی را با چند هلی‌کوپتر ۲۱۴ در پادگان سرپل ذهاب مستقر کند.

البته سرپرست تیم مستقر در سرپل ذهاب یک افسر ارشد هوانیروز به نام صادق قیایی از گردان ما بود. در ساعت ۱۴ و پنج دقیقه روز ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ وقتی باند پرواز پایگاه هوانیروز کرمانشاه به وسیله دو فروند هواپیمای سوخوی عراقی مورد هجوم قرار گرفت، من تازه زیپ لباس پروازم را کشیده بودم تا به سالن ناهار خوری بروم. معمولاً در آن زمان ساعت ۱۴ تعطیل می‌شدیم. بیدارنگ به مقر گردان برگشتم و خلبان‌ها را خواستم که هلی‌کوپترها را به صورت طرح «اسکرانبل» در آورند. یعنی در شرایطی که مورد حمله هوایی قرار می‌گیریم همه هواپیماها را به یک منطقه امنی در خارج از پایگاه منتقل می‌کنیم که آن را از قبل مشخص کرده بودیم. احمد کشوری فرمانده گردان تک هم این کار را کرد. عباس علی صالحی فرمانده وقت گردان ترابری که خیلی به کشوری علاقه داشت، به همراه کشوری رفتند در تنگه کینش مستقر شدند. من هم گردانم را بردم پشت کارخانه سیمان مستقر کردم. با وجودی که در خارج از پایگاه استقرار یافته بودیم، در عین حال سرتاسر منطقه غرب و شمال غرب کشور را پشتیبانی می‌کردیم.

در دومین روز حمله عراق من و شهید شیروودی فرمانده گردان تک و تعدادی زیادی از خلبانان در پادگان ابوذر سرپل ذهاب مستقر شدیم. وقتی در سرپل ذهاب مستقر شدیم فرمانده جدید پادگان به نام سرهنگ داوود روحی پور که افسر لایق و متدین بود، با ما جلسه تشکیل داد و گفت که از تهران دستور آمده که زاغه مهمات پادگان را منفجر کنیم تا به دست نیروهای عراقی نیفتند. ولی خلبانان هوانیروز با هماهنگی شهیدان کشوری و شیروودی اعتراض کردند و گفتند که ما اجازه نمی‌دهیم زاغه مهمات را منفجر کنید. اصولاً ما می‌خواهیم جلوی پیشروی عراقی‌ها را بگیریم. سرهنگ روحی پور گفت: شما نمی‌توانید جلوی عراقی‌ها را بگیرید. در همان حال فرمانده هوانیروز پایگاه کرمانشاه گفت: اگر خلبانان نتوانستند جلوی پیشروی عراقی‌ها بایستند من شخصاً دستور می‌دهم زاغه‌های مهمات را با موشک منفجر کند. سرهنگ روحی پور که فرمانده یکی از تیپ‌های زرهی لشکر ۸۱ کرمانشاه بود، در برابر سخنان فرمانده هوانیروز تسلیم شد.

در همان حال اطلاع پیدا کردیم که عراق قصد دارد از سمت چم حسن و تنگه سگان در محور گیلانغرب به سوی سرپل ذهاب پیشروی کند،

کشوری در حین بازگشت از عملیات به سوی پایگاه قوجعلی، مورد تعقیب دو فروند هواپیمای عراقی قرار می‌گیرد و آن‌ها به سوی هلیکوپتر او موشک شلیک می‌کند.

اطلاعات نظامی پایگاه هوانیروز قوجعلی از چه منبعی تأمین می‌شد؟

تا زمانی که قرارگاه منسجم غرب کشور، یا قرارگاه منسجم شمال غرب کشور تشکیل نشده بود، تا سال ۱۳۶۰ هیچ کسی به هوانیروز اطلاعات نمی‌داد. خلبانان هلی‌کوپترهای شکاری خودشان می‌رفتند از جبهه اطلاعات جمع‌آوری می‌کردند. در بسیاری از موارد فرماندهان نیروهای زمینی از هوانیروز درخواست اطلاعات می‌کردند که در فلان محور چه نوع تانکی دیده‌اید. می‌خواستند بدانند چه یگانی از عراق در آن محور مستقر است. این ما بودیم که اطلاعات به دست می‌آوردیم و به نیروهای زمینی در منطقه کمک اطلاعاتی می‌کردیم. شاید نتوانید محسوم کنید وقتی یک هلی‌کوپتر می‌تواند در عرض ۱۰ دقیقه در فاصله ۲۰ کیلومتری جبهه پرواز کند و تانک‌های چیده شده دشمن در فاصله‌های ۱۲ متری را منهدم کند، اینگونه تحرک، مهارت و استعداد می‌طلبد که خلبانان ما از آن برخوردار بودند. خلبانان هوانیروز خیلی راحت می‌توانستند اطلاعات به دست بیاورند و بر اساس آن در دل دشمن و یگان‌های زرهی عراق وحشت بیفکنند.

سخن آخر درباره شهید کشوری...

احمد کشوری قطعاً یکی از شهدای بزرگوار هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران است. احمد یکی از قهرمان‌های پیش‌تاز ملی است. معانی و مفاهیم این پیش‌تاز بودن خیلی فراگیر است. وقتی سرهنگ روحی پور به عنوان فرمانده جدید پادگان سرپل ذهاب منطقه آمد، بچه‌ها به طور هفتگی در اتاق او جلسه تشکیل می‌دادند و آخرین وضعیت و عملکرد هلی‌کوپترها را بررسی می‌کردند. می‌توان گفت منسجم‌ترین جایی که در آن تبادل نظر به عمل می‌آمد، و راهکارها مشخص می‌گردید و دستورات صادر می‌شد، اتاق کار سرهنگ روحی پور بود. بامداد روز بعد که شهید کشوری می‌خواست به ایلام منتقل شود، برای خدا حافظی با سرهنگ روحی پور دیدار کرد. جناب سرهنگ در این دیدار به احمد کشوری توصیه کرد که هر جا می‌رود، مواظب خود باشید. من هرگز پاسخ احمد کشوری به سرهنگ روحی پور را فراموش نمی‌کنم. احمد جمله‌ای گفت که مرا تکان داد. احمد چنین گفت: «نترس جناب سرهنگ... تا آدم خالص نشود شهید نمی‌شود!!». این آخرین جمله‌ای است که من از زبان احمد کشوری به یادگار دارم. البته در روز حادثه هواپیمای عراقی احمد را تعقیب کرد، ولی نتوانست هلی‌کوپتر او را بزند. احمد سعی کرد با مانور در درون شیارها پنهان شود و از موشک هواپیمای عراقی در امان بماند. ولی تقدیر چنین بود که با ارتفاعات برخورد کند و هلی‌کوپتر دچار سانحه شود و پیکر پاک احمد کشوری در آتش بسوزد. ■



استقرار یافت و علیه ادوات زرهی دشمن، وارد عمل شد و چنان تلفاتی بر نیروهای زرهی عراق وارد کرد که عراقی‌ها ناگزیر به عقب نشینی به مواضعی شدند که خیلی دورتر از تصرف ایلام بود. روزی شهید کشوری با من تماس گرفت و گفت که ما در حین پرواز بکاو و بکش با یگانی از تانک‌های ارتش عراق برخورد کردیم که خدمه آن در حال صرف صبحانه بودند.

معمولاً استان ایلام در مهرماه کاملاً سرسبز است و عراقی‌ها زیر درخت بلوط نشست‌ه بودند و صبحانه می‌خوردند و احمد به گفت که در آن لحظه حمله برای انهدام تانک‌هایشان را شروع کردیم. البته یکی از خلبانان به علت این که ژنراتور برق هلیکوپترش خراب شده بود، راکت انداز او نتوانست عمل کند، ولی با مسلسل سنگین همه خدمه تانک‌های عراقی را از بین برد. منظورم این است که عملیات احمد کشوری در منطقه ایلام چنان شکوفا گردید که عملیات تنگه سگان در نزدیکی سرپل ذهاب را تحت الشعاع قرار داد. همه رسانه‌های خبری کشور متمایل شدند بروند ببینند این یگان هوانیروز چه یگانی است. بعد وقتی احمد کشوری با خبرنگاران صحبت می‌کرد با همان اعتقاد، با همان شیوه وفاداری، با همان اطمینان قلب و با همان اعتماد به نفس در مقابل دوربین‌ها صحبت می‌کرد.

سرانجام عراق فهمید که چه کسی تصرف منطقه غرب را ناکام گذاشته است.

منظورتان این است که دشمن، شخص احمد کشوری را شناخته بود؟

شکی نیست که دشمن به وسیله ستون پنجم با از طریق شنود رادیویی احمد کشوری را خوب شناخته بود. شاید جاسوس‌های عراق گزارش داده بودند که چنین خلبانی وجود دارد که نیروهای شما را از بین برده و تانک‌های شما را منهدم کرده است. زمانی که عراق به سوی ایلام پیشروی می‌کرد، تیم آتش کشوری می‌رود از هر نقطه به آن‌ها ضربه می‌زند و دشمن عقب نشینی می‌کند. ولی احمد

روی زمین خوابیده‌اند به زمین بدوزیم. دستور داده شد هلی‌کوپترها به راکت «فلاشیت» ضد نفر مجهز شوند. این راکت حاوی میخ‌های فولادی با نوک تیز است که پس از شلیک می‌چرخید و می‌رفت به نفر برخورد می‌کرد. نفر زخمی می‌شد و کشته نمی‌شد. ولی از آن پس کار نظامی از او بر نمی‌آمد. خلبان‌های ما در شب هم پرواز می‌کردند. فرماندهی هوانیروز مستقر در سرپل ذهاب با فرماندهی پایگاه مرکزی در کرمانشاه هماهنگی لازم را به عمل آورد. پروازهای شبانه از سرپل ذهاب برای انهدام دشمن شروع شد.

من هرگز پاسخ احمد کشوری به سرهنگ روحی پور را فراموش نمی‌کنم. احمد جمله‌ای گفت که مرا تکان داد. احمد چنین گفت: «نترس جناب سرهنگ... تا آدم خالص نشود شهید نمی‌شود!!». این آخرین جمله‌ای است که من از زبان احمد کشوری به یادگار دارم

جناب‌عالی از چه روزی به همراه شهید کشوری در ایلام مستقر شدید؟

وقتی عراق در تصرف سرپل ذهاب و بخشی از استان کرمانشاه ناکام ماند، در پی مواضع پدافندی مثل بازی دراز رفت و در آنجا مستقر شد. و کار احداث مواضع پدافندی و استحکامات را شروع کرد. در جبهه میانی هم نیروهای عراقی وقتی وارد دشت صالح آباد شدند، تصمیم داشتند که بیابند شهر ایلام را تصرف کنند. البته تیپ خرم آباد در اوایل جنگ در آن محور مستقر بود، ولی کارایی نداشت. فرمانده تیپ هم اصلاً فرمانده تاکتیکی نبود لذا تیپ مورد محاصره دشمن قرار گرفت تا این که به کمک عشایر و بعد به کمک احمد کشوری توانستند محاصره را بشکنند، و تیپ نجات پیدا کرد. از آن به بعد بود که احمد کشوری به همراه تیم آتش خود در جبهه ایلام



نقش خلبانان فداکار و حماسه‌ساز هواپیمایی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران (هوانیروز) در برخورد با عناصر تجزیه طلب و ضد انقلاب در کردستان و نیز در روبرویی با متجاوزان یعنی در دوران دفاع مقدس انکار ناپذیر است. سرتیپ دوم خلبان ابراهیم محمد زاده جانشین پیشین فرماندهی هوانیروز که نقش فعالی در برقراری آرامش و امنیت در کردستان و جنگ تحمیلی داشته است، در گفت و گو با شاهد یاران خاطرات خود را از نقش شهیدای گرانقدری همچون شهید سرلشکر احمد کشوری که جان‌شان را در راه حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران نثار کردند، بازگو کرده است. این پیشکسوت دفاع مقدس، ضمن حضور فعال در صحنه‌های جنگ با دشمنان اسلام و میهن، فرماندهی گروهان، سپس فرماندهی گردان تک رزمی پایگاه هوانیروز کرمان را نیز در دوران جنگ تحمیلی بر عهده داشته است.

درآمد

بازخوانی نقش شهید کشوری در جبهه ایلام در گفت و گو با سرتیپ دوم بازنشسته ابراهیم محمد زاده جانشین پیشین فرماندهی هوانیروز

درخشش شهید کشوری در غرب کشور کم نظیر بود

عمل بیاورد، که این نیروی هوانیروز بود. الحق والانصاف هوانیروز در روزهای اول جنگ در منطقه غرب کشور به طرز بسیار زیبایی وارد عمل شد. بر اساس اسناد و مدارکی که در اختیار داریم، می‌توانم بگویم که عملیات رزمی هوانیروز عملاً در روز دوم جنگ در منطقه غرب کشور آغاز شد. تیم هوانیروز مستقر در ایلام که فرماندهی آن را شهید احمد کشوری بر عهده داشت، با واحدهای زمینی مستقر در مرز و با استانداری ایلام هماهنگی کامل داشت. در استانداری اتاق جنگ تشکیل شده بود که نقاط تمرکز دشمن را برای خلبانان شناسایی و هدایت می‌کرد، وقتی هماهنگی لازم انجام می‌گرفت، خلبانان هوانیروز هم با شناسایی‌هایی که از منطقه انجام می‌دادند، دشمن را یافته و سرکوب می‌کردند.

هوانیروز در منطقه غرب کشور در دفاع مقدس خوب درخشید. چون تعدادی از خلبانان هوانیروز که فرماندهی سه پایگاه یاد شده را بر عهده داشتند، خوب درخشیدند. یکی شهید احمد کشوری بود، دومی شهید علی اکبر شیرودی بود. خلبان سوم شهید شمشادیان بود

مناسبی برای ورود به جنگ با عراق برخوردار بود. هوانیروز قبل از شروع جنگ می‌بایستی به طور مرتب هلی‌کوپترها را برای مناطق شمال غربی و جنوب شرقی کشور آماده می‌کرد. لذا وقتی جنگ بر کشورمان تحمیل شد، از آمادگی کامل برخوردار بود. یعنی یک یگان عملیاتی بود. بعد دستور صادر شد که هلی‌کوپترها روانه جبهه شوند.

یکی از پایگاه‌های عملیاتی که در خط مقدم جبهه قرار داشت، پایگاه رزمی هوانیروز کرمانشاه بود، که خلبانان آن در سه منطقه عمده در نوار مرزی غرب کشور استقرار یافتند. یک واحد در پادگان ابوذر ارتش در منطقه سرپل ذهاب. واحد دوم در منطقه کاسه گران در گیلان غرب. و واحد سوم در تنگه قوچعلی در استان ایلام. این اولین محل‌های استقرار هوانیروز در غرب کشور بود. با توجه به این که لشکر ۸۱ و لشکرهای دیگری در سرپل ذهاب مستقر شده بودند، بستر منطقه برای عملیات واحدهای یاد شده هوانیروز خیلی گسترده بود. آن چه در کتاب‌ها و مدارک و اسناد گفته و نوشته شده قابل مقایسه با پنج لشکر مکانیزه و پیاده دشمن یعنی که در حد فاصل مهران تا قصر شیرین، یعنی در جبهه میانی مستقر کرده بود نیست. ولی با این حال لشکرهای ما در مقابل عراقی‌ها صف آرای کرده و مقاومت می‌کردند. در این جبهه به نیروی دیگری نیاز بود که از نیروهای خودی پشتیبانی به

در ابتدای گفت و گو نقش شهید احمد کشوری و نیز نقش هواپیمایی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی در دفاع مقدس را تشریح فرمایید...

بسم الله الرحمن الرحيم: وقتی جنگ شروع شد، هوانیروز در منطقه شمال غرب کشور با عوامل ضد انقلاب درگیر بود. به طور مثال ما جمعی پایگاه کرمان در منطقه سقز مستقر بودیم که در روز ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ دو فروند هواپیمای بمب افکن عراقی را مشاهده کردیم که از آسمان سقز گذشتند و تأسیساتی را در داخل کشورمان بمباران کردند. ما تعجب کردیم که این دو فروند هواپیما به کجا می‌روند؟ چون در ارتفاع پایین پرواز می‌کردند، حدس زدیم که برای بمباران تپ سقز یا محل استقرار هلی‌کوپترهای ما آمده‌اند. ولی لحظاتی بعد که دوباره از آسمان سقز عبور کردند و به خاک عراق بازگشتند، از رادیو شنیدیم که ده‌ها هواپیمای عراقی پایگاه‌ها و مراکز نظامی ایران را بمباران کرده‌اند. در آن روز و پس از آن حمله جنگ بین ایران و عراق به طور رسمی آغاز شد. البته بیش از آغاز جنگ، واحدهایی از هوانیروز در مناطق سنندج، سقز، مراغه و ارومیه استقرار یافته بودند. با وجودی که بخشی از هوانیروز هم در مناطق سیستان و بلوچستان درگیر جنگ با اشترار بود، از آمادگی و توان رزمی نسبتاً

زمانی که به سقز اعزام شدیم، شهر در کنترل گروهک‌های ضد انقلاب بود و پادگان ارتش به دلیل کمبود نفرات در معرض تهدید جدی قرار داشت، و توسط هلی‌کوپترهای هوانیروز پایگاه کرمانشاه پشتیبانی می‌شد. هلی‌کوپترهای هوانیروز علاوه بر انهدام مواضع ضد انقلاب نقش مهمی در خارج نمودن خانواده‌های کارکنان تیپ و انتقال مجروحین و امداد رسانی ایفا می‌کردند. هوانیروز پل هوایی مطمئنی بین پادگان سقز و قرارگاه لشکر سنندج شده بود. خلبانان به دور از هرگونه ملاحظات سیاسی در حد فداکاری پرواز می‌کردند. زیرا هدف اصلی آنان حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور و اجرای فرامین رهبر کبیر انقلاب بود. روز دوم شهریور سال ۱۳۵۸ مأموریت داده شد به کمک تیپ سقز بشتابیم و بیدرنگ از کرمانشاه اعزام کردستان شدیم و به جمع خلبانان اعزامی از کرمانشاه از جمله شهیدان کشوری و شیرودی پیوستیم که قبل از ما به آن جا رفته بودند. پادگان لحظه‌ای آرامش نداشت و از هر طرف گلوله می‌بارید. شرایط به حدی خطرناک شده بود که فرماندهان یگان‌ها با تمام ادوات جنگی در میدان صبحگاهی سنگر گرفته بودند. در همان حال چشمانم به پیکر شهید سرهنگ محمد فراشاهی فرمانده تیپ افتاد که چند روز قبل برای مذاکره با دمکرات‌ها به داخل شهر رفته بود. که ناجوانمردانه او را به شهادت رسانده بودند. در آن روز حماسی، شهید احمد کشوری و هم‌زمان او با ایثار و از خود گذشتگی، درس مردانگی و شجاعت را در تاریخ ملت ایران به نمایش گذاشتند. اگر هلی‌کوپترهای هوانیروز در آنجا حضور نداشتند، شاید ظرف مدت کوتاهی پادگان سقز با تمام امکاناتش به دست دمکرات‌ها و کومله سقوط می‌کرد. خلبانان هوانیروز پایگاه کرمانشاه با تجهیزات اندک روی سر دشمن رزمایش ایذایی انجام می‌دادند و در دل عوامل ضد انقلاب ترس و دلهره به وجود می‌آوردند. غروب همان روز به ما اطلاع دادند که یک ستون زرهی برای کمک به پادگان سقز به پل سسته رسیده و نیاز به پشتیبانی دارد. برای اجرای این دستور هفت فروند هلیکوپتر از زمین بلند شدند و در کمترین زمان خود را به ستون کمکی رساندند، و آن را تا پادگان سقز همراهی کردند. در چنین شرایطی از ما خواستند اطراف پادگان را بزنیم. بعد از چند دور پرواز بر فراز پادگان و اجرای آتش بر روی مواضع ضد انقلاب تا اندازه‌ای از حجم حملات آن‌ها کاسته شد. بدون شک پروازهای دلیرانه خلبانان هوانیروز باعث تقویت روحیه پرسنل پادگان سقز و جلوگیری از سقوط آن شد. اگر از فداکاری عزیزانی چون شهیدان کشوری و شیرودی نبود، معلوم نبود چه سرنوشتی منتظر پادگان و شهر سقز بود.

بدون شک پروازهای دلیرانه خلبانان هوانیروز باعث تقویت روحیه پرسنل پادگان سقز و جلوگیری از سقوط آن شد. اگر از فداکاری عزیزانی چون شهیدان کشوری و شیرودی نبود، معلوم نبود چه سرنوشتی منتظر پادگان و شهر سقز خواهد بود.

پایگاه‌های گیلان غرب و سرپل ذهاب چه نقشی در جنگ تحمیلی داشتند؟

هوانیروز در منطقه غرب کشور در دفاع مقدس خوب درخشید. چون تعدادی از خلبانان هوانیروز که فرماندهی سه پایگاه یاد شده را بر عهده داشتند، خوب درخشیدند. یکی شهید احمد کشوری بود، دومی شهید علی اکبر شیرودی بود. خلبان سوم شهید شمشادیان بود. دلیل درخشش این بزرگان، ورزیدگی، شجاعت و توانمندی‌های فردی بیشتر این عزیزان است که نسبت به هم‌زمان خود داشتند. البته همه خلبانان این ویژگی‌ها را داشتند، ولی شاید میزان استعداد و توانمندی‌های آن سه شهید از دیگران بیشتر بوده باشد. معمولاً سیستم پروازی طوری است که یک خلبان به عنوان لیدر در پیشاپیش یک تیم حرکت می‌کند و بقیه پشت سر او حرکت می‌کنند. خلبانی را به عنوان لیدر انتخاب می‌کنند که شجاعت و مهارت بیشتری از دیگران داشته باشد. یک مدیریت خاص و ویژه‌ای داشته باشد. با این وصف این ویژگی‌ها در شهید کشوری وجود داشت.

نظرتان این است که شهید احمد کشوری بر اساس همین ویژگی‌ها بود که به فرماندهی پایگاه هوانیروز ایلام انتخاب شد؟

همین طور است. هلی‌کوپترهای هوانیروز چه در سرپل ذهاب، چه در کاسه گران، چه در پایگاه قوچعلی ایلام به طور ثابت در آن مناطق سه گانه مستقر بودند. هلی‌کوپتر تغییر نمی‌کرد مگر مورد اصابت گلوله قرار می‌گرفت، و به تعمیرات فنی نیاز داشت که در این صورت به کرمانشاه انتقال داده می‌شد، و هلی‌کوپتر دیگری جایگزین می‌شد، و بعد از تعمیر دوباره به پایگاه محل مأموریت بازگردانده می‌شد. ولی خلبان‌ها هر ۱۵ روز یکبار جا به جا می‌شدند. شهید احمد کشوری چون فرماندهی آن پایگاه را بر عهده داشت، و در ضمن علاقه خاصی به ماندن در منطقه داشت، به همین دلایل خانواده خود را از کرمانشاه به ایلام احضار کرد تا با خیال راحت در کنارشان زندگی کند. از این نظر نیاز نبود که هر ۱۵ روز یکبار برای دیدن خانواده به کرمانشاه برود. برای این کار با استانداری ایلام هماهنگی کرد و خانواده را به مهمانسرای استانداری ایلام منتقل کرد.

شرح وظایف پایگاه هوانیروز ایلام در جنگ چه بود؟

هوانیروز ایلام مأموریت داشت منطقه‌ای را از حد فاصل مهران و میمک تا دهلران را پوشش دهد. به این دلیل که در آن مناطق پایگاه هلی‌کوپتر نداشتیم تا مناطق جنوب دهلران و موسیان را پوشش دهد. اما تعدادی از هلی‌کوپترهای هوانیروز در پایگاه هوایی دزفول مستقر بودند که مناطق رودخانه دویرج، عین خوش، دشت عباس و فکه را پوشش عملیاتی می‌دادند. لذا هلی‌کوپترهایی که در منطقه قوچعلی ایلام به فرماندهی شهید کشوری مستقر بودند، مناطق حد فاصل مهران تا دهلران را پوشش می‌دادند. شهید کشوری در زمانی که فرماندهی پایگاه ایلام را بر عهده داشت، در سرکوب نیروهای متجاوز عراقی در این خطه ایثار



شهید احمد کشوری در حین آموزش خلبانی در اصفهان

بعد از شهادت ایشان بقیه خلبان‌های هوانیروز به طور نوبتی سرپرستی پایگاه را بر عهده گرفتند. این طور نبود که وقتی احمد کشوری به شهادت رسید، پایگاه را تعطیل کنند. البته ما در منطقه غرب یک نوع استثناهایی در مقایسه با منطقه جنوب داشتیم. در منطقه جنوب در پایگاه وحدتی دزفول هلی‌کوپتر داشتیم. در اهواز، آبادان، ماهشهر و مسجد سلیمان هلی‌کوپتر داشتیم. فرماندهی هوانیروز برای هر کدام از این پایگاه‌های عملیاتی فرمانده موقت تعیین کرده بود. این فرماندهان هر ۱۵ روز یا ۲۰ روز یکبار تعویض می‌شدند. اصلاً مجموع گروه خلبانان و کل پرسنل تغییر می‌کرد. برای این که خلبان خسته و فرسوده نشود، هر دو هفته یکبار تعویض می‌شد. هیچ مشکلی هم برای جا به جایی و جایگزینی خلبان نداشتیم.

هوایمای فرنیسب هوانیروز در دزفول، اهواز، ماهشهر و آبادان به زمین می‌نشست و یک گروه از خلبانان تازه نفس را جایگزین خلبانان قبلی می‌کرد. همه پرسنل از سوخت گیر گرفته تا مسئول مهمات همه تعویض می‌شدند. البته گروه خلبانان آبادان تا روز ۱۷ مهرماه سال ۱۳۵۹ در پایگاه آبادان بین سه راهی آبادان به سمت ماهشهر در یک منطقه نخلستان حضور داشتند. این گروه ثابت آبادان بود که فرمانده ثابت آن را هم در عملیات ثامن الائمه (ع) به عهده سرهنگ خلبان محمد حسین جلالی بود. بعد از عملیات ثامن، فرماندهان تیم‌های هوانیروز تغییر کردند. ولی در منطقه غرب تا زمانی که شهید کشوری در قید حیات بود، فرماندهی ثابت پایگاه قوجعلی ایلام را بر عهده داشت. تا زمانی هم که شهید شیرودی

جور نبود که هوانیروز در سه ماهه اول جنگ در کنترل یک یگان زمینی قرار داشته باشد، که فرمانده قرارگاه یا فرمانده لشکر، یا فرمانده تیپ، از خلبان هلی‌کوپتر بخواهد به منطقه بخصوصی حمله کند. البته با فرماندهان یگان‌های زمینی هماهنگ بود، و پشتیبانی می‌کرد. ولی به صورت مستقل هم عمل می‌کرد.

شهید کشوری قبل از آغاز جنگ تحمیلی، تجربه جنگ در کردستان را داشت. هوانیروز در همان سه ماهه اول جنگ به دو شیوه وارد جنگ شد، و دو نقش بازی کرد. شهید کشوری هم همین تاکتیک را به خرج می‌داد. یکسری عملیات‌ها را به صورت مستقل انجام می‌داد

خلبانان تیم هوانیروز مستقر در ایلام، با فرماندهان یگان‌های زمینی در استناداری ایلام اتاق جنگ داشتند و می‌نشستند و هماهنگی‌های لازم را به عمل می‌آوردند. شور ستادی انجام می‌دادند، وظایف و مأموریت هر کدام از یگان‌ها را در محورهای مختلف جبهه مشخص می‌کردند و بعد وارد عملیات می‌شدند. از هوانیروز هم می‌خواستند که از این یگان که در فلان محور مستقر است، هلی‌برد، یا پشتیبانی آتش کند، یا زخمی‌ها را به پشت جبهه منتقل کند. خلبانان هلی‌کوپترهای هوانیروز که در منطقه پرواز می‌کردند علاوه بر این مأموریت‌ها، گاهی موقعیت‌های حساسی را از دشمن می‌گرفتند و به طور مستقل علیه دشمن وارد عمل می‌شدند.

در اسناد و ادبیات جنگ که زندگی برخی از شهدای هوانیروز مانند شهیدان کشوری و شیرودی اشاره کرده به سرنوشت پایگاه‌های آن دو بزرگوار در ایلام و در اسلام آباد غرب اشاره نشده است. گویا پس از شهادت احمد کشوری نامی از نقش و سرنوشت پایگاه ایلام برده نشده است؟

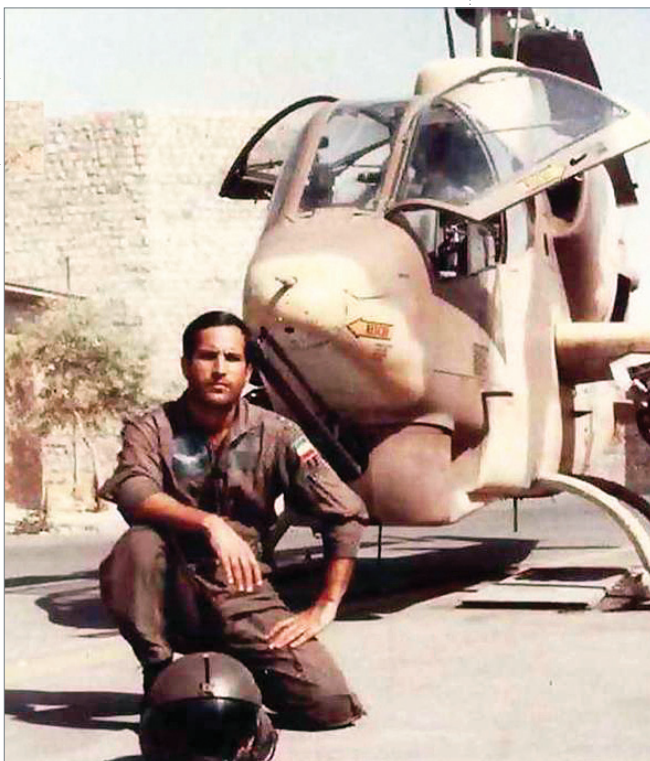
ببینید وقتی کارشناسان هوانیروز موقعیت تنگه قوجعلی در استان ایلام را برای ایجاد پایگاه هلی‌کوپتر مناسب تشخیص دادند، مسئولیت فرماندهی آن را به شهید کشوری واگذار کردند.

و فداکاری‌های خیلی زیادی از خود نشان داد. از سوی دیگر با توجه به این که در آن برهه جاده‌های منطقه خاکی، باریک و صعب‌العبور بود، و رودخانه‌های باریک و پر آب در کنار جاده‌ها وجود داشت و ارتفاعات هم دارای شیب زیادی به طرف خاک عراق بود، ورود نیروهای دشمن از خاک عراق به خاک کشورمان را دشوار می‌کرد. لذا هوانیروز می‌توانست در این ناهمواری‌ها خیلی خوب عمل کند. هلی‌کوپترها از درون شیارها و پشت ارتفاعات بالا می‌آمدند، به قول خودمان «مسکینگ آند مسکینگ» خودشان را ظاهر و دوباره پنهان می‌کردند. خلبان در این گونه پروازها به یک ستون زرهی دشمن که در لا به لای این ارتفاعات در حال حرکت است برخورد می‌کرد. کافی بود تانک یک ستون را منهدم کند. یا یک خودرو دشمن را هدف قرار دهد. وقتی این تانک در آن جاده‌های باریک و صعب‌العبور منهدم می‌شد، ستون نظامی از حرکت باز می‌ماند. جاده مسدود می‌شد و دشمن تا بخواهد خود را سازماندهی کند، دستکم به چند ساعت وقت نیاز داشت. بر این اساس هلی‌کوپتر از شرایط موجود در طبیعت نهایت استفاده را می‌کرد و با حمله به خودروهای زرهی دشمن در این گلوگاه‌ها از پیشروی نیروهای دشمن جلوگیری به عمل می‌آورد، یا حرکت آنها را کند می‌کرد. افزون بر حملات هلی‌کوپترها، نیروهای زمینی ارتش هم که در منطقه حضور داشتند، با توپخانه و موشک نیروهای دشمن را سرکوب و منهدم می‌کردند.

به عنوان پیشکسوت هوانیروز ارزیابی‌تان از مدیریت شهید کشوری در زمان فرماندهی پایگاه ایلام چیست و تا چه میزان در زمینه پشتیبانی از نیروهای خودی در آن محور موفق بوده است؟

شهید کشوری قبل از آغاز جنگ تحمیلی، تجربه جنگ در کردستان را داشت. هوانیروز در همان سه ماهه اول جنگ به دو شیوه وارد جنگ شد و دو نقش بازی کرد. شهید کشوری هم همین تاکتیک را به خرج می‌داد. یکسری عملیات‌ها را به صورت مستقل انجام می‌داد.

هلی‌کوپترها که در پشتیبانی از نیروهای زمینی در یک محور خاصی، به پرواز می‌رفتند، هنگام بازگشت اطلاعات از نقاط تمرکز دشمن همراه خود می‌آوردند. بعد خلبان‌ها می‌نشستند اطلاعات را تجزیه و تحلیل می‌کردند، و تصمیم مقتضی را می‌گرفتند. به طور مثال می‌گفتند که ما الان در پشتیبانی از یگان‌های خودی در فلان تنگه، نیروهای عراقی را در حال بالا آمدن از ارتفاعات یافتیم. بعد خلبانان با توجه به شناسایی که از منطقه به عمل آورده بودند و اطلاعات دقیق از دشمن به دست آورده بودند، در سورتی‌های بعدی خودشان به طور مستقل وارد عمل می‌شدند. این



سر شهید دوم از نخست‌المراسم معتمدزاده در کردستان



جنگ که هوانیروز وارد فاز عملیات برون مرزی شد، ضمن استفاده از پایگاه‌های کرمان و مسجد سلیمان، توانمندی‌های پایگاه اصفهان را هم به کار گرفت. در عملیات مسلم بن عقیل (ع)، پایگاه مسجد سلیمان هم فعال بوده است. در عملیات قادر، هر سه پایگاه کرمانشاه، اصفهان و مسجد سلیمان حضور داشته‌اند.

امکان دارد بفرمایید عملیات برون مرزی هوانیروز چه نوع عملیاتی بوده است؟

هوانیروز قرار بود در عملیات مسلم بن عقیل (ع) عملیات برون مرزی اجرا کند. منتهی منطقه عملیات کوهستانی و صعب العبور بود که فقط توانستیم بر تعدادی از ارتفاعات مرزی مسلط شویم. هدف عملیات ورود به خاک عراق بود. ولی به علت کمبود امکانات نیروهای خودی، و مقاومت شدید نیروهای عراقی، نتوانستیم وارد خاک عراق شویم. ولی توانستیم بخش عمده‌ای از ارتفاعات حساس و استراتژیک منطقه را به تصرف خود درآوریم.

در ادبیات دفاع مقدس نوشته شده که خلبانان ورزیده هوانیروز با هلی کوپترهای کبرای خودشان خوب می‌توانستند حریف خلبانان دشمن شوند. از صحنه‌های حماسی درگیری خلبانان هوانیروز با خلبانان دشمن چه خاطره‌ای دارید؟

با توجه به این که هلی کوپترهای کبرای هوانیروز از قدرت مانور بسیار بالایی برخوردارند و نظر به هیکل باریکی که دارند و میزان آسیب پذیرشان نسبت به هلی کوپترهای عراقی کمتر بود، برای ما کاملاً محرز بود که اگر با هلی کوپترهای دشمن درگیر شویم آن‌ها را سرنگون می‌کنیم. کما این که در منطقه جنوب چند فروند هلی کوپتر عراقی‌ها را زدیم. هم هلی کوپتر غزال و هم هلی کوپتر میل ۲۴

در قید حیات بود، فرماندهی ثابت پایگاه سرپیل ذهاب به عهده او بود. بعد از این که نیروهای جمهوری اسلامی، نیروهای متجاوز عراقی را در محور هفت دهنه در منطقه سومار به عقب راندند، آن جا پایگاهی تشکیل شد که شهید شمشادیان هنگام حیات فرماندهی ثابت آن را بر عهده داشت. اکنون این پایگاه به نام پایگاه شهید شمشادیان نامیده می‌شود. وقتی که این سه بزرگوار به شهادت رسیدند، هوانیروز از آن به بعد فرمانده ثابت پایگاه نداشت و افسران با تجربه به عنوان فرماندهان موقت، سرپرستی همه پایگاه‌ها را به عهده می‌گرفتند و به طور نوبتی عوض می‌شدند. اشاره کردید که جنگ و عملیات نظامی هوانیروز اغلب در جبهه جنوب متمرکز بود. خواستم نظر جنابعالی را در زمانی که جانشینی فرماندهی هوانیروز را بر عهده داشتید، جویا شوم که با توجه به نزدیک بودن محور ایلام به پایتخت عراق، چرا فرماندهان قرارگاه‌ها برای مقابله با دشمن بعضی روی این محور تکیه نمی‌کردند؟

البته بزرگان جنگ باید به این پرسش پاسخ دهند. من حدس می‌زنم ارتش عراق که با انبوه نیروهای زرهی و پیاده در منطقه غرب وارد جنگ شد، بیشتر به این دلیل بود که نیروهای جمهوری اسلامی ایران نتوانند پایتخت و مرکز عراق را تهدید کنند. از طرف دیگر ارتش عراق تمام تلاش خود را روی جبهه خوزستان متمرکز کرده بود. چون زمین استان خوزستان هموار و آباد و در عین حال چاه‌های نفت در آن قرار دارد. عمده ثروت طبیعی کشور در خوزستان قرار دارد. ما در منطقه غرب کارخانه و تأسیسات نظامی و مراکز استراتژیک قابل ملاحظه‌ای نداشتیم. هوانیروز با

هلی کوپترهای کبرای هوانیروز از قدرت مانور بسیار بالایی برخوردارند و نظر به هیکل باریکی که دارند و میزان آسیب پذیرشان نسبت به هلی کوپترهای عراقی کمتر بود، برای ما کاملاً محرز بود که اگر با هلی کوپترهای دشمن درگیر شویم آن‌ها را سرنگون می‌کنیم

توجه به این دلایل، عمده هلی کوپترهای خود را در جبهه جنوب متمرکز کرده بود. پایگاه مرکزی پشتیبانی اصفهان که سنگین‌ترین پایگاه هوانیروز کشور است عمده‌ترین توان خود را در جبهه جنوب متمرکز کرده بود. پایگاه کرمان، یک پایگاه رزمی است. پایگاه مسجد سلیمان پایگاه آموزشی است. یعنی توان چهار پایگاه هوانیروز را در جبهه جنوب به کار گرفتیم. ولی در جبهه غرب فقط پایگاه کرمانشاه عمل می‌کرد. در سال دوم و سوم

هلی کوپتر غزال ساخت فرانسه است؟

بله هلی کوپتر شکاری ساخت فرانسه است. همراه محمود بابایی آن دو هلی کوپتر عراقی را تعقیب کردیم، و هر دوی آن‌ها را با موشک تاو سرنگون کردیم. غزال در تنگ ابو غریب به زمین خورد و دیگری درون مواضع عراقی‌ها به زمین خورد. در جبهه جنوب بارها با هلی کوپترهای عراقی درگیری داشتیم. همچنین در جریان عملیات کربلای پنج، وقتی وارد قسمت آبگرفتگی نخل‌های شلمچه شدم، با انبوهی از گلوله‌های توپ ضد هوایی عراقی‌ها مواجه شدم. بعضی از گلوله‌ها ششیه راکت بود. از کمک خلبان محمد رضا میبیدی خواستم نگاه کند در این فضای آکنده از دود غلیظ چه کسی ما را هدف قرار می‌دهد؟ آسمان منطقه از دود غلیظ و گرد و غبار تاریک شده بود. به قدری خودرو و درخت در آتش می‌سوخت که کسی به سختی جلو خود را میدید.

میبیدی گفت: از آن رو به رو دارند ما را می‌زنند. نگاه کردم دیدم دو هلی کوپتر میل ۲۴ عراقی در آسمان ایستاده‌اند و ما را هدف گلوله‌های خود

من انتخاب شدم. چون قبلاً با موشک ماوریک کار کرده بودم و خلبان دوم ستوان مهدی مدرس بود. هر دو سوار دو فروند هلی کوپتر کبرا شدیم و به سوی هدف پرواز کردیم. بار اول که پرواز کردیم نتوانستیم هدف را نشانه گیری کنیم. چون هوا با دود غلیظ و گرد و غبار بسیار آلوده شده بود و موشک نتوانست روی هدف لاف کند. در پرواز بعدی خلبان مهدی مدرس تا نزدیکی هدف جلو رفت، و یک فروند موشک به سوی هدف شلیک کرد و آن را منهدم کرد. در حمله سوم من به سوی هدف ارتفاع گرفتم و یک موشک هم به تأسیسات مجتمع پتروشیمی بصره شلیک کردم.

چرا این اقدام توسط نیروی هوایی انجام نشد؟
برای نیروی هوایی مقدر نبود. چون هواپیمای جنگنده یا بمب افکن باید در ارتفاع بالا پرواز کند. از طرف دیگر عراقی‌ها سیستم‌های پدافند هوایی زیادی برای رویارویی با هواپیماهای «اف - ۴» و «اف - ۵» نصب کرده بودند. لذا این مأموریت به

از مجموع عملیات‌ها بیشترین تعداد هلی کوپتر را برای عملیات بیت المقدس و عملیات کربلای پنج به جبهه آوردیم. در هر کدام از عملیات‌های یاد شده حدود ۱۲۰ فروند از انواع هلی کوپترهای رزمی و ترابری در مناطق جنگی وارد عمل شدند

هوانیروز واگذار شد. چون ما در حین عملیات چسبیده به زمین به سوی هدف رفتیم. در ارتفاع سه متری زمین پرواز می‌کردیم. در قانون هوانیروز سه نوع پرواز داریم. یکی پرواز سطح پایین، یکی پرواز سینه مال، یعنی چسبیده به زمین و نوع سوم هم پرواز در ارتفاع یک متری زمین. با این وصف

ما برای انهدام سایت رادار رازیت و تأسیسات پتروشیمی عراق با پرواز سینه مال به سوی هدف رفتیم. این سه نوع پرواز در مراکز آموزشی هوانیروز تدریس می‌شود. خلبان در دوره آموزشی به قدری مهارت پیدا می‌کند تا هنگام عملیات با سرعت زیاد و در ارتفاع یک متری پرواز کند. با این وصف هواپیمای جنگی نمی‌تواند در کمتر از هزار پا پایین‌تر بیاید. سرانجام این عملیات با موفقیت انجام شد، و به عنوان یکی از افتخارات هوانیروز در تاریخ به ثبت رسید. ■

عملیات‌ها بیشترین تعداد هلی کوپتر را برای عملیات بیت المقدس و عملیات کربلای پنج به جبهه آوردیم. در هر کدام از عملیات‌های یاد شده حدود ۱۲۰ فروند از انواع هلی کوپترهای رزمی و ترابری در مناطق جنگی وارد عمل شدند. خلبانان هلی کوپترهای هوانیروز از سه پایگاه پشتیبانی اصفهان، مسجد سلیمان و کرمان مستقر در منطقه همزمان بلند می‌شدند و می‌رفتند دشمن را سرکوب می‌کردند. هلی کوپترهای اصفهان از شمال منطقه عملیات و مسجد سلیمان از وسط و کرمان از منطقه شلمچه به نیروهای دشمن شیبخون می‌زدند.

گویا جنابعالی در عملیات برون مرزی جداگانه‌ای به منظور انهدام تأسیسات پتروشیمی بصره هم شرکت داشتید. جزئیات عملیات چیست؟
در یکی از مراحل جنگ به هوانیروز اطلاع داده شد که دشمن یک سایت رادار رازیت روی مجتمع پتروشیمی بصره کار گذاشته که باید آن را منهدم کنید. پس از بررسی‌های لازم برای ما مشخص شد که این سایت را نمی‌توان با موشک تاو و راکت منهدم کرد، باید از موشک ماوریک استفاده کرد. این موشک هوا به زمین مخصوص هواپیمای «اف - ۴» ساخته شده و برای حمله به ناوگان‌های دریایی کاربرد دارد. گاهی برای زدن استحکامات دشمن هم از این نوع موشک استفاده می‌شده است. موشک گران قیمتی است و برای بمباران اهداف بزرگ از آن استفاده می‌شود و یک هلی کوپتر قادر نیست بیش از دو موشک ماوریک حمل کند. بنابراین برای حمله به مجتمع پتروشیمی بصره



قرار می‌دهند. در این لحظات حساس چون اعتماد زیادی به هلی کوپتر خود داشتیم، و آن را برتر از هلی کوپترهای دشمن می‌دانستیم، و مطمئن بودم که با سلاح خود می‌توانم آن دو هلی کوپتر عراقی را هدف قرار دهم. به آقای مبینی کمک خلبان گفتم که از داخل نخلستان نمی‌توان هلی کوپترهای دشمن را هدف قرار داد، بهتر است وارد منطقه خشکی شویم و ارتفاع بگیریم و به آن‌ها حمله کنیم. بیدرنگ از آبرفتگی بیرون آمدیم و سرعت گرفتیم و کشیدیم بالا و همان جا حدود ۱۵ راکت به سوی هلی کوپترهای عظیم الجثه عراقی شلیک کردم. یکی از هلی کوپترها فرار کرد و دومی مورد اصابت چند راکت قرار گرفت و داخل مواضع دشمن به زمین خورد. با وجودی که آن دو هلی کوپتر به ما مسلط بودند ولی نمی‌توانستند خوب نشانه گیری کنند.

در اوایل جنگ در سال ۱۳۵۹ که عراقی‌ها از کارون عبور کرده بودند، در یک تیم پروازی بودیم که ستوان محمود بابایی لیدر تیم ما بود. ناگهان با دو هلی کوپتر میل ۲۴ عراقی برخورد کردیم. در ابتدای امر فکر کردیم که هواپیماهای سکورسکی نیروی دریایی ما هستند. چون این هلی کوپترها

برای انتقال مهمات و تجهیزات برای نیروهای زمینی خودی و انتقال مجروحین جنگ به پشت جبهه به آبادان می‌آمدند. وقتی جلوتر رفتیم هویت هلی کوپترها مشخص شد که عراقی هستند. به طرف آن‌ها حمله کردیم و یکی از آن‌ها توسط هلی کوپتر نجات و تعقیب هوانیروز سرنگون شد. مهمترین عملیات سطحی و برون مرزی هوانیروز در خاک عراق کدام است؟

در جریان عملیات کربلای پنج تعداد زیادی هلی کوپتر به منطقه عملیات آوردیم. از مجموع



■ قطعاتی از هلی کوپتر سرنگون شده شهید احمد کشوری

نگرشی بر قاطعیت شهید احمد کشوری در گفت و شنود با
سرتیپ دوم خلبان بازنشسته رحمان قضا، جانشین پیشین هوانیروز



قاطعیت شهید کشوری بی نظیر بود

درآمد

سرتیپ دو خلبان رحمان قضا هم‌رزم شهید احمد کشوری، در نگرش کتاب «آن‌ها خودی نبودند» اوضاع کردستان و نقش هوانیروز را از نگاه کارشناسانه مورد بحث و بررسی قرار داده است. این پیشکسوت دفاع مقدس دوره‌های متعدد پرواز نظامی تا استاد خلبانی هلی‌کوپترهای جنگنده کبرا را با موفقیت به پایان رساند و در طول هشت سال دفاع مقدس، لیبر تیم‌های پروازی عملیات‌های رزمی جبهه‌های جنگ جنوب و غرب کشور، به ویژه فتح المبین، بیت المقدس، بدر، خیبر، والفجر هشت و کربلای پنج را بر عهده داشته است. آخرین مسئولیت قضا، جانشین فرماندهی کل هوانیروز بوده که در سال ۱۳۸۵ بازنشسته شده است. ایشان در گفت و گو با شاهد یاران خاطرات زیبایی از مجاهدت‌های شهید احمد کشوری در پایان دادن به غائله کردستان بیان کرده که با هم می‌خوانیم:

از زمین بلند شدند و ضد انقلاب را سرکوب کردند. دوستانی که در آن شرایط در پادگان سنندج حضور داشتند، نقل کرده‌اند که احمد کشوری با مشاهده این صحنه اعلام کرد که من بلند می‌شوم و ضد انقلاب را که پادگان را محاصره کرده‌اند با راکت و گلوله ۲۰ میلیمتری می‌زنم، و اگر این کار اشتباه بوده، حاضرم مسئولین مرا دستگیر و محاکمه و اعدام کنند، تا کردستان برای ایران بماند. بنابر این شهید کشوری به پرواز درآمد و این کار را انجام داد.

در آن برهه که بحث انقلاب مطرح نشده بود، مشخص بود که آقای احمد کشوری از نظر ساختار اعتقادی و دینداری خیلی قوی‌تر از سایر دانش پژوهان نظامی مرکز پیاده شیراز است. اصلا طرز صحبت و حرکات و رفتار احمد با دیگران متفاوت بود

جناب‌عالی شخصاً چه خاطره‌ای از شهید کشوری در کردستان دارید؟

در یک مأموریت پروازی که از اصفهان عازم ارومیه بودم، در پایگاه کرمانشاه برای سوختگیری توقف کردم، سپس مسیر را به سمت سقز ادامه دادم، تا از آن‌جا عازم ارومیه شوم. وقتی در پادگان سقز به زمین نشستیم، به محض پیاده شدن از هلی‌کوپتر در میدان صبحگاه آقای احمد کشوری را دیدم که به سمت هلیکوپتر آمد. در آن لحظه یک قبضه کلت کمری به کمرش بسته بود، بعد از احوالپرسی و رو بوسی به من گفت: قضا بفرمایید سوار هلی‌کوپتر شویم و پرواز کنیم. پرسیدم کشوری کجا باید برویم؟

گویا در آن روز خلبان و کمک خلبان در پادگان سقز به اندازه کافی وجود نداشت و شهید کشوری اصرار داشت که به همراه او پرواز کنم. ناگفته نماند که در آن مأموریت قرار نبود در پادگان سقز بمانم فقط برای

ندیدیم، تا انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و دوباره یکدیگر را در کردستان دیدیم.

در کردستان چگونه دوباره همدیگر را پیدا کردید؟ البته گاهی در ستاد هوانیروز تهران یا در مرکز اصفهان همدیگر را می‌دیدیم و حال احوال یکدیگر را جویا می‌شدیم، ولی همکاری نزدیک با یکدیگر نداشتیم. بعد از پیروزی انقلاب وقتی غائله کردستان به وجود آمد، ابتدا پایگاه رزمی هوانیروز کرمانشاه با توجه به نزدیکی بودن آن به سنندج و سایر مناطق آشوب در کردستان، وارد عمل شد. وقتی بحران به اوج رسید و به استان آذربایجان غربی هم سرایت کرد، سایر پایگاه‌های هوانیروز کشور وارد عمل شدند. من هم به همراه تعدادی از خلبانان پایگاه پشتیبانی اصفهان در ارومیه مستقر شدیم، و از آنجا به کردستان پرواز می‌کردیم. در آن شرایط چند بار شهید کشوری را در پادگان سنندج و در سقز دیدم. یک هفته از پیروزی انقلاب گذشته بود که غائله کردستان شروع شد و شهید کشوری از اولین لحظات بروز بحران وارد عمل شد. وقتی سلاح‌های پادگان مه‌باد توسط ضد انقلاب غارت شد، احمد کشوری به سنندج آمد تا حادثه پادگان مه‌باد در سنندج تکرار نشود و سلاح‌های لشکر ۲۸ سنندج غارت نشود. چون دامنه توطئه در کردستان خیلی گسترده بود و هدف اصلی احزاب ضد انقلابی دمکرات و کومله جدایی کردستان و تأسیس دولت مستقل بود.

نمی‌خواهم بگویم که در آن زمان فرمانده تیپ مستقر در پادگان سنندج جرأت صدور دستور شلیک تیر و موشک به خلبانان هلی‌کوپترهای کبرا را نداشته است. شاید از عمق توطئه آگاهی نداشت، یا تمایلی به برخورد مسلحانه با ضد انقلاب را نداشت. اصلاً برای خیلی از فرماندهان وقت صدور دستور تیر و موشک خیلی مشکل به نظر می‌رسید. ولی وقتی ضد انقلاب سیم خاردار اطراف پادگان را پاره کرد و وارد بخشی از پادگان شد و تعدادی از سربازان را به شهادت رساند، شهید احمد کشوری و کمک خلبان او

در آغاز گفت و شنود بفرمایید در چه سالی و کجا با سرلشکر شهید احمد کشوری آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحیم: ارتباط و آشنایی من با شهید احمد کشوری حدود سال ۱۳۵۴ آغاز شد. در آن زمان هر دو دانشجوی خلبانی بودیم و در پایگاه مرکز پیاده شیراز دوره مقدماتی را طی می‌کردیم. احمد در آن سال دوره خلبانی را گذرانده بود، و گواهینامه خلبانی دریافت کرده بود، ولی من هنوز دوره خلبانی را تمام نکرده بودم. چون احمد از نظر استخدامی یک سال از من جلوتر بود. او در سال ۱۳۵۱ و من در سال ۱۳۵۲ به استخدام هوانیروز درآمدیم. بنابر این وقتی وارد دوره مقدماتی مرکز پیاده شیراز شدم، او دوره خلبانی را طی کرده بود. در شیراز هر دو به مدت ۹ ماه در یک آسایشگاه زندگی می‌کردیم. با این وصف در پایگاه شیراز بیشتر با یکدیگر آشنا شدیم. در آن برهه طرز فکر و اخلاق و رفتار شهید کشوری را چگونه یافتید؟

در آن برهه که بحث انقلاب مطرح نشده بود، مشخص بود که آقای احمد کشوری از نظر ساختار اعتقادی و دینداری خیلی قوی‌تر از سایر دانش پژوهان نظامی مرکز پیاده شیراز بود. وقتی میان بچه‌های مرکز بحث‌های سیاسی و مذهبی مطرح می‌شد، و احمد دیدگاه‌های شخصی خود را ابراز می‌کرد، به روشنی مشخص بود که از نظر آگاهی دینی و سیاسی پیش‌تاز بود. شاید به دلیل تربیت خانوادگی در سن نوجوانی، یا پرورش در محیط اجتماعی، به این درجه رسیده بوده است. اصلاً طرز صحبت و حرکات و رفتار احمد، با دیگران متفاوت و قوی‌تر از همکلاسی‌ها بود. اصلاً تفاوت و تمایز احمد با دیگران قابل لمس بود. به هر حال وقتی هر دو دوره مقدماتی را در شیراز تمام کردیم، برای شرکت در دوره خلبانی عازم اصفهان شدیم. شهید احمد کشوری در مرکز آموزشی اصفهان دوره آموزشی با هلی‌کوپتر جنگی کبرا را طی کرد و به پایگاه رزمی هوانیروز کرمانشاه انتقال یافت و من در اصفهان ماندگار شدم و از آن پس همدیگر را

پایگاه کرمانشاه توقف می کردند و با شهیدانی همچون کشوری، شیرودی، وطن پور و سهیلیان که هسته انقلابی پایگاه بودند، صحبت می کردند، و درباره ابعاد این توطئه بزرگ نظر خواهی و رایزنی به عمل می آوردند. در خاطرات یک خلبان که نیرو و مهمات به پادگان سنندج منتقل می کرد، آمده است: وقتی خلبانان هلی کوپترهای ۲۱۴ ترابری در سنندج مورد اصابت گلوله ضد انقلاب قرار گرفتند، تازه متوجه شدیم که بحران کردستان یک قضیه داخلی نیست و ربطی به مردم کرد ندارد. قضیه همان کسانی هستند که طرح تجزیه کردستان را در سر می پروراند.

بفرمایید که ضد انقلاب و عوامل استکبار جهانی چرا برای تجزیه کردستان سرمایه گذاری کردند؟ و در تبلیغاتشان تا چه اندازه موفق بودند؟

در حقیقت کردستان در زمان حکومت پهلوی همچون سایر استانهای دور افتاده کشور، یک منطقه محروم و توسعه نیافته بود. نه تولید محصولات کشاورزی و وجود داشت و نه صنعت. بیکاری جوانان، به مشکلات اجتماعی مردم افزوده بود. اغلب مردم کردستان به این دل خوش کرده بودند که مقادیری کالای قاچاق از مرز عراق وارد، و امراض معاش کنند. ضد انقلاب هم از وجود این مشکلات بهره برداری کرد، و با تبلیغات گسترده و زهرآگین به ویژه با وعدههای شیرین که در گردهماییها به جوانان می داد و آنها را فریب می داد، زمینه حضور فعال و مسلحانه خود را هموار کرد. عوامل استکبار جهانی هم از آن طرف مرز شروع کردند دلارهای فراوان برای سران گروهکهای غیر قانونی سرازیر کنند. لذا گروهکهای دمکرات، کومله و منافقین و فدائیان خلق، شرایط بدی را برای مردم کرد به وجود آوردند. از سوی دیگر گروهکهای ضد انقلاب با خیال خامشان، دل خوش کرده بودند که مردم کردستان پذیرفته اند که در کنار آنها بچنگند. به همین دلیل ارگانهای دولتی و سازمان صدا و سیما شهر سنندج به تصرف خود درآورده بودند.

ایس وضعیت چگونه تغییر یافت و حفظ پادگان سنندج چه تأثیری در تضعیف روحیه ضد انقلاب داشت؟

اطلاع دارید که با آغاز بحران کردستان خیلی از نیروهای مردمی، با هماهنگی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به ویژه بعد از صدور دستور حضرت امام (ره) برای پایان دادن به غائله پاره وارده منطقه شدند و حضور آنها در کنار نیروهای نظامی، مایه قوت قلب بود. استقرار شهید محمد بروجردی در پادگان بانه و ارتباط مستقیمی که با مردم برقرار کرد، توانست، اذهان را دگرگون کند. او به روستاها رفت و با مردم صحبت کرد. به مردم عادی که تحت فشار ضد انقلاب بودند، انواع کمکهای نقدی و مواد غذایی ارائه داد. حضور شهیدان حسن آبنشاسان، صیاد شیرازی و احمد کشوری خیلی مؤثر بود. حضور و همکاری خلبانان هوانیروز با سایر برادران سپاهی، ارتشی و بسیجی، نقش تعیین کننده در خنثی سازی توطئه های ضد انقلاب برای تجزیه کردستان داشت.

به نظر شما با آغاز جنگ تحمیلی، اوضاع کردستان آرام شده بود؟

با آغاز جنگ تحمیلی در روز ۱۳۵۹/۶/۳۱ غائله

اجازه دهید کمی هم به اوضاع گذشته کردستان بپردازیم. ریشه بحران کردستان را در چه می بینید و چه عواملی به این بحران دامن زدند؟

به نظر من بحران کردستان از قبل از پیروزی انقلاب اسلامی برنامهریزی شده بود. وقتی انقلاب به پیروزی رسید، استکبار جهانی برای ضربه زدن به این انقلاب نوپا به عوامل خود فروخته دستور بحران آفرینی داد، و این عوامل که در دوران انقلاب در کردستان نفوذ پیدا کرده بودند، دست به کار شدند، و با حمله به پادگانها و مراکز دولتی به آشوب و ناامنی دامن زدند. البته استکبار جهانی برای تشکیل کردستان بزرگ در منطقه منتظر فرصت بود، و این فرصت با آغاز قیام مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره) فراهم شد. چون دولت مرکزی به فکر رسیدگی به اوضاع کشور و سامان دادن به تحولات ناشی از پیروزی انقلاب بود، عناصر ضد انقلاب و خود فروخته یک هفته بعد از پیروزی انقلاب بیدرنگ دست به کار شدند، و ابتدا پادگان مهاباد را محاصره و خلع سلاح کردند، و تعداد زیادی از سربازان و کادر تیپ ارتش را به شهادت رساندند. پادگان مهاباد مدت ها در دست ضد انقلاب بود و همه مهمات و تجهیزات آن به غارت رفت.

وقتی ضد انقلاب سیم خاردار اطراف پادگان سنندج را پاره کرد و وارد بخشی از پادگان شد، و تعدادی از سربازان را به شهادت رساند، شهید احمد کشوری و کمک خلبان او از زمین بلند شدند و ضد انقلاب را سرکوب کردند

بنابر این ضد انقلاب با سلاحهایی که در مهاباد به دست آورد، در دومین گام در روز ۲۸ اسفند ۱۳۵۷ به سراغ پادگان سنندج آمد. چون این پادگان مرکز و ستاد لشکر ۲۸ سنندج و یکی از پادگانهای مهم منطقه بود و تجهیزات زیادی در آن وجود داشت، توسط عوامل ضد انقلاب به محاصره درآمد، ولی به برکت وجود و تلاش غیور مردانی چون شهیدان کشوری و شیرودی، و سایر خلبانان شجاع هوانیروز پایگاه کرمانشاه محاصره پس از یک هفته شکسته شد. خلبانان یاد شده با پروازهای کیفی و خوبی که انجام دادند، با کمک بچه های لشکر ۲۸ سنندج که در پادگان در محاصره بودند، موفق شدند پادگان را نجات دهند و اجازه ندهند به اشغال ضد انقلاب درآید. تلاش ضد انقلاب، به محاصره پادگان سنندج محدود نبود. آنها جاده ها و گلوگاهها و تنگه های ارتباطی سنندج را بسته بودند، و هیچ ستون نظامی قادر به تردد در جاده های کوهستانی نبود و اغلب نیروهای کمکی که می خواستند خود را به پادگان سنندج برسانند، در جاده ها شهید می شدند.

پایگاه رزمی هوانیروز کرمانشاه در مقایسه با سایر پایگاه های نظامی غرب کشور خط مقدم جبهه روبرویی با عوامل ضد انقلاب در کردستان بود. در همان حال اغلب مسئولین کشوری و لشکری که برای رسیدگی به غائله کردستان به منطقه می رفتند، ابتدا در

سوختگیری توقف کرده بودم. احمد گفت: حال سوار شوید برویم، و به شما خواهیم گفت که کجا باید برویم.

به او گفتم: من برای ماندن در سنقر نیامده ام. فقط می خواهم سوختگیری کنم و مسیرم را به سمت ارومیه ادامه دهم.

احمد گفت: خلبان کم داریم و این مأموریت باید انجام شود.

در آن لحظه که با احمد جر و بحث می کردم، آقای بهادران کمک خلبان هلی کوپتر خویش جلو آمد و اعلام آمادگی کرد که به کمک شهید کشوری پرواز کند. سرانجام آقای بهادران با شهید کشوری با هلی کوپتر کبرا پرواز کرد، و هر دو با سرعت خیلی کم و ارتفاع پایین رفتند، شهر سنقر را دور زدند و برگشتند. من از داخل پادگان می دیدم که بر فراز بام خانه های شهر پرواز می کرد و برای مردم دست تکان می داد. من چون مأموریت داشتم به سمت ارومیه پرواز کنم. از این حرکت احمد کشوری خیلی نگران شدم. وقتی احمد کشوری برگشت و به زمین نشست به سمت او رفتم. ولی از آقای بهادران کمک خلبان خویش پرسیدم که این پرواز چه معنی داشت؟ هدفشان چه بود؟

آقای بهادران از زبان شهید کشوری نقل کرد که عناصر ضد انقلاب در آن روزها شایع کرده بودند که خلبانان هلی کوپترهای کبرا مردم کردستان را به رگبار گلوله می بندند و آنها را قتل عام می کنند. کشوری هم با این اقدام می خواست توطئه تبلیغاتی ضد انقلاب را خنثی کند. قصد داشت به مردم سنقر نشان دهد که خلبانان هوانیروز با مردم عادی کرد کاری ندارند. فقط بر خوردشان با عوامل ضد انقلاب است. به هر حال احمد کشوری در دو ماه و نیم بعد از آغاز جنگ به شهادت رسید و توفیق نبود بیشتر در خدمت او باشم.

یک روز قبل از شهادت احمد کشوری، خلبانان هوانیروز عملیات نجات دو تن از خلبانان نیروی هوایی را در عمق خاک عراق انجام داده اند، جزئیات این عملیات چه بوده است؟

معمولاً خلبانان هوانیروز از این گونه عملیاتها زیاد داشتند. هرگاه خلبانان نیروی هوایی برای انجام عملیات در داخل خاک عراق می رفتند، و موقع رفت و برگشت دچار سانحه می شدند و با چتر فرود می آمدند، با وسایل ارتباطی که همراه داشتند، حدود منطقه فرود را مشخص می کردند، و خلبانان هوانیروز که در مناطق مرزی غرب و جنوب کشور مستقر بودند، بیدرنگ وارد عمل می شدند، و می رفتند، خلبانان نیروی هوایی را به میهن باز می گرداندند. به یاد دارم که خلبانان هوانیروز مستقر در پایگاه سرپل ذهاب، روز ۱۴ آذرماه سال ۱۳۵۹، یعنی یک روز قبل از شهادت احمد کشوری رفتند دو تن از خلبانان نیروی هوایی را که در اطراف سد دربندیخان عراق سانحه دیده بودند، نجات دادند. یک مورد هم من شخصا در جریان عملیات خیبر یک خلبان نیروی هوایی را در منطقه الفرنه در نزدیکی بصره نجات دادم. با این وصف خلبانان هوانیروز چند مورد عملیات نجات خلبانان نیروی هوایی در داخل خاک عراق داشته اند.

کردستان صد درصد تمام نشده بود و یگان‌های زیادی از هوانیروز تا مدت‌ها بعد همچنان در کردستان حضور داشتند. ارتش و سپاه نمی‌خواستند که هوانیروز از کردستان برود. چون جابجایی فرماندهان و خانواده‌های آنان و انتقال مهمات به وسیله هلی‌کوپترهای هوانیروز انجام می‌شد. از آن پس مسئولیت خلبانانی که در کردستان می‌جنگیدند دو برابر شد. هم در کردستان می‌بایستی می‌ایستادند و به پاکسازی ادامه می‌دادند و هم به جبهه دفاع مقدس می‌آمدند. به همین دلیل یگان‌های هوانیروز به فرماندهی شهید احمد کشوری در استان ایلام مستقر شد، و یگان دیگری به فرماندهی شهید شیروزی در پادگان سرپل ذهاب استقرار یافت.

در کتاب «آن‌ها خودی نبودند» آمارهای مستندی از عملیات هوانیروز در غرب و شهادت این سازمان ارائه کرده‌اید، در صورت امکان کمی از این آمارها را برای خوانندگان شاهد یاران بیان فرمایید؟

هوانیروز از ابتدای آغاز بحران در کردستان تا پایان سال ۱۳۶۱ حدود ۶۰ هزار ساعت پرواز عملیاتی داشته است. بعد از ورود گروه پشتیبانی رزمی پایگاه کرمانشاه به منطقه و سرایت غائله به سایر شهرهای کردستان، این پایگاه به تنهایی نمی‌تواند جوابگوی همه مأموریت‌ها باشد، و ناگزیر یگان‌های پشتیبانی رزمی از پایگاه‌های اصفهان مسجد سلیمان، کرمان و سایر پایگاه‌های کشور به منطقه اعزام شدند. لذا این یگان‌ها دست به دست هم دادند، و توانستند نقش تعیین‌کننده در حفظ پادگان‌ها و برقراری امنیت در کردستان داشته باشند. به طور کل هوانیروز در محورهای مختلف کردستان و در حین پرواز ۴۵ خلبان شهید داشته است.

شهید محسن درخششان در روز سوم اردیبهشت سال ۱۳۵۹ در پی بروز اغتشاش مجدد در سنندج به شهادت رسید. وقتی از پادگان سنندج بلند شد و ارتفاع کافی نگرفته بود، هلی‌کوپتر او به وسیله عناصر ضد انقلاب هدف قرار گرفت و مقابل درب پادگان سقوط کرد. عناصر ضد انقلاب درخششان را به اسارت گرفتند و او را به سپر عقب خودروی نینسان بستند و در سطح

چند تیم رزمی از خلبانان هلی‌کوپترهای کبرا به فرماندهی شهیدان کشوری و شیروزی عازم منطقه گیلان غرب شدند، و از صبح تا شب با انجام ده‌ها پرواز عملیاتی، ستون زرهی عراق را تار و مار کردند

شهر کشاندند. بعد که می‌خواستند این شهید عزیز را زجر کش کنند، بدن نیمه جان او را تا ناحیه گردن در درون زمین قرار دادند، و سر و صورت او را با مواد شش‌پایه آغشته کردند، تا جانوران موذی او را آزار و اذیت کنند. عوامل جنایتکار و بیرحم ضد انقلاب، پس از گذشت ۱۲ ساعت تیر خلاص به او شلیک می‌کنند، و او را به شهادت می‌رسانند. ضد انقلاب این‌گونه برخی از خلبانان غیور هوانیروز را به شهادت می‌رسانده است. هوانیروز در دوران دفاع مقدس هم در حدود ۲۴۰ شهید داشته است.

برخی از پیشکسوتان نقل کرده‌اند که عوامل ضد انقلاب خلبانان هوانیروز و خانواده‌های آنان در شهرستان‌ها را تهدید به قتل می‌کرده‌اند. این واقعیت دارد؟

اسناد و مدارک فراوانی وجود دارد، که عوامل ضد انقلاب در روزهای اول آغاز بحران کردستان، خلبانان هوانیروز فعال در کردستان، به ویژه شهیدان کشوری و شیروزی را تهدید به قتل می‌کردند. بچه‌های هوانیروز زیاد تهدید می‌شدند. همچنین طرفداران ضد انقلاب در شهرستان‌ها برای خانواده‌های خلبانان نامه می‌فرستادند، و آن‌ها را نیز تهدید، و مزاحمت ایجاد می‌کردند. عکس خلبانان مذهبی را در دانشگاه تهران و اطراف میدان انقلاب می‌چسبانند، و آن‌ها را قاتلان خلق کرد و جیره خوار رژیم جمهوری اسلامی معرفی می‌کردند. یک مورد داشتیم که خلبانی را هنگام خروج از منزل مسکونی‌اش به رگبار بستند که خوشبختانه آسیبی به او وارد نیامد.

سخن آخر، چه خاطره‌ای از حضور شهید کشوری در پایگاه قوجعلی ایلام دارید؟

ناگفته نماند یک هفته قبل از آغاز جنگ تحمیلی، خلبانان هلی‌کوپترهای کبرا در مرزهای غربی کشور با تانک‌های دشمن درگیر شدند. چون استقرار انبوه تانک‌های عراقی را در مرز دو کشور شناسایی کرده بودند. ویژگی خوب هوانیروز این است که بهترین روزهای فعالیت خلبانان این سازمان روزهای حرکت و فعالیت آنان است. خیلی سریع از مکانی به مکان دیگر جا به جا می‌شوند، و مأموریت خود را به نحو مطلوب به مورد اجرا می‌گذارند. لذا هلی‌کوپترهای هوانیروز از نخستین روز تهاجم ارتش عراق بیدرنگ در محورهای سرپل ذهاب، ایلام، زفول، اهواز و مسجد سلیمان استقرار یافتند، و پروازهای عملیاتی را شروع کردند. لذا اولین یگان‌های که برای توقف حرکت ماشین جنگی ارتش متجاوز عراق به عمق خاک ایران، وارد عمل شد، و توانست پیشروی سریع ارتش عراق را سد کند، هوانیروز بود.

خلبانان هوانیروز در عملیات‌های مختلف مقطعی در جبهه‌های جنوب و غرب کشور، مانند شکستن محاصره آبادان (عملیات ثامن الائمه)، طریق القدس، فتح المبین، بیت المقدس، رمضان، خیبر، فجر مقدماتی، کربلای چهار و کربلای پنج شرکت کردند. فعالیت آنان در محورهای غربی مانند عملیات بازی دراز و حاج عمران و در جبهه استان ایلام بسیار چشمگیر و تحسین برانگیز است. البته با آغاز جنگ من به جبهه جنوب منتقل شدم و شهید احمد کشوری در استان ایلام استقرار یافت. یکی از افسران رکن سه قرارگاه غرب کشور مستقر در پایگاه هوانیروز کرمانشاه برای من نقل کرده است که وقتی یک ستون بزرگ از نیروی زرهی عراق از نقطه مرزی به سمت گیلان غرب در حرکت بود، قرارگاه غرب از هوانیروز تقاضای کمک کرد، و بیدرنگ چند تیم رزمی از خلبانان هلی‌کوپترهای کبرا به فرماندهی شهیدان کشوری و شیروزی عازم منطقه گیلان غرب شدند، و از صبح تا شب با انجام ده‌ها پرواز عملیاتی، ستون زرهی عراق را تار و مار کردند، و اجازه ندادند وارد شهر گیلان غرب شود. عملکرد شهید کشوری در این عملیات به عنوان لیدر پرواز برای خلبانان هوانیروز و سایر نیروهای خودی بسیار مؤثر و روحیه بخش بود.

هوانیروز در برخی از عملیات‌های مقطعی بیش از صد فروند هلیکوپتر به پرواز در آورد. در عملیات خیبر صد فروند هلی‌کوپتر مسقر کرده بودیم. در برخی از عملیات‌ها اگر هوانیروز در منطقه عملیات مستقر نمی‌شد، فرماندهان تمایلی برای انجام عملیات نداشتند. برای اجرای عملیات بیت المقدس در پادگان سقز مستقر شدیم. قرار بود در بانه مسقر شویم ولی به علت بدی هوا نتوانستیم به بانه برسیم. سایر یگان‌ها به علت بدی هوا عملیات را متوقف کردند. اگر عملیاتی انجام می‌شد و به پیروزی هم می‌رسیدیم، فردای عملیات چه کسی می‌توانست به پاتک دشمن پاسخ دهد؟ چه کسی می‌توانست به نیروهای خودی آذوقه و مهمات برساند، تا با مشکل خاصی مواجه نشوند؟ لذا من معتقدم که نقش تعیین‌کننده هوانیروز در هشت سال دفاع مقدس تاکنون به خوبی تعریف نشده است. ■



دو تن از فرماندهان هوانیروز در کنار شهید صیاد شیرازی در جریان عملیات بیت المقدس ۲ در جبهه پیرانشهر



احمد کشوری از صدیقین بود

بازشماری شاخصه‌های جهادی شهید احمد کشوری در گفت و گو با
حجت الاسلام والمسلمین سید موسی موسوی از یاران شهید

پرسش‌های جدی دارم و جرأت نکردم سراغ هر روحانی بروم که بخواهد مرا تکفیر کند. از یکی از بازاری‌های کرمانشاه سؤال کردم یک روحانی می‌شناسید که حوصله داشته باشد به پرسش‌های من پاسخ دهد. آن بازاری شما را به من معرفی کرد. اگر حوصله دارید می‌خواهم در مسائل ریشه‌ای سؤال کنم. به او گفتم اگر واقعا انگیزه‌ات سؤال باشد من سرتاپا در اختیار شما هستم. اولین نشست من و شهید احمد کشوری تا اذان صبح طول کشید. یعنی یک شب به منزل ما آمد و از همان شب ارتباطمان شروع شد. ارتباط با کشوری سبب شد که از نظر فکری و مطالعاتی حتی در بعضی از کلاس‌های عقاید اسلامی و کلاس‌های آموزش عربی که من گذاشته بودم شرکت نماید. ایشان به تدریج در پادگان هوانیروز کرمانشاه عملاً یک محور برای جذب دوستان خود شد. افراد بسیاری که ظرفیت و استعداد خاصی داشتند این امکان برای آنان وجود داشت، تا توسط شهید احمد کشوری به جمع ما بپیوندند.

به عقیده بنده اگر همه مردم مثل احمد کشوری تلاش‌شان را روی این نقطه متمرکز می‌کردند، هرگز این جناح بندی‌ها به وجود نمی‌آمد. وقتی یک انسان با انسان دیگری که همه زندگی او منشأ

برنامه سخنرانی داشتم. بعضی از شب‌ها تفسیر قرآن، بعضی از شب‌ها احکام و مسایل شرعی شرح می‌دادم. در یکی از این شب‌ها ملاحظه کردم جوانی در گوشه مسجد و در آخر جمعیت نشسته است. تیپ و قیافه او خیلی به این افراد مذهبی موجود نمی‌خورد. مانند ساواکی‌ها هم گاهی به سراغ ما می‌آمدند نیست. قیافه او مانند چپی‌ها و مارکسیست‌ها هم که گاهی در جلسات ما شرکت می‌کردند نبود. تعجب آور بود که در چند شب متفرقه ایشان را دیدم. برای نمازگزاران سؤال شده بود که این مرد غریبه کیست؟ یک شب آمد کنار محراب نشست و گفت حاجی آقا من احمد کشوری خلبان هوانیروز هستم. درباره مسائل دینی

اولین نشست من و شهید احمد کشوری تا اذان صبح طول کشید. یعنی یک شب به منزل ما آمد و از همان شب ارتباط ایشان با ما شروع شد. ارتباط با او سبب شد که بیاید و از نظر فکری و مطالعاتی حتی در بعضی از کلاس‌های عقاید اسلامی و کلاس‌های آموزش عربی که من گذاشته بودم شرکت نماید



درآمد

حجت الاسلام والمسلمین سید موسی موسوی قائم مقام کنونی مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و کیل شرعی حضرت امام خمینی (ره) در کرمانشاه بوده و بعد از پیروزی انقلاب به نمایندگی امام و مقام معظم رهبری معظم در استان‌های کرمانشاه و کردستان مفتخر گردیده است. ایشان که یکی از جوان‌ترین نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی است، در خانواده عارف و عالم وقت آیت الله ارباب در اصفهان تولد یافت، و همزمان با آغاز قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ وارد حوزه علمیه قم شد، و مدارج علمی را طی نمود. آقای موسوی در سال ۱۳۵۰ و در حالی که ۲۱ سال سن داشت با سفارش شهید قدوسی به کرمانشاه اعزام شد، تا زمینه پایه‌گذاری یک حوزه علمیه را فراهم نماید، و تا بعد از پیروزی انقلاب در کرمانشاه اقامت داشت. ایشان در مدت اقامت در کرمانشاه و کردستان با اقباس مختلف مردم و نیز جوانان پر شور و انقلابی هوانیروز از جمله شهید احمد کشوری آشنا شد، و رهنمودها و دیدگاه‌های امام را برای آنان تشریح کرد. در این گفت و شنود اختصاصی خاطرات به یاد ماندنی حجت الاسلام والمسلمین موسوی از مراحل مبارزه و جهاد شهید کشوری را بازگو می‌کنیم:

چگونه با شهید احمد کشوری آشنا شدید، و اخلاق و رفتار او را چگونه یافتید؟

بسم الله الرحمن الرحيم: ضمن تشکر از این فرصت که برای بنده فراهم گردید تا درباره مبارزات خستگی ناپذیر بزرگوارانی که زندگی‌شان برای هموطنان ما و جامعه ما عبرت آموز است بحث کنیم. بیان زندگی این اسوه‌های عزیز، امانت سنگینی است بر دوشمان، و وظیفه داریم آن را ادا کنیم. چون این افراد در آن شرایط سرنوشت ساز پیشستانان لیبیک گوی امام (ره) بودند، و به تعبیر قرآن کریم و روایات اسلامی از ارزش ویژه‌ای برخوردارند. شهید احمد کشوری از نظر اخلاقی، فکری و انقلابی و سایر ابعاد مختلفی که داشت، هیچ وقت از راهکار و روش خود عدول نکرد. همیشه روی این موضع استوار بود که من فقط امام (ره) را می‌شناسم. اگر هر شهروندی دنبال این باشد که بداند راه امام کدام است، امام شناس واقعی است.

در ارتباط با چگونگی پیوستن شهید کشوری به نهضت امام خمینی (ره) باید گفت که بنده در مسجد حاجی دایی که آن نماز اقامه می‌کردم، معمولاً تیپ‌های تحصیل کرده و جوان و توده مردم عادی عمدتاً حضور داشتند. معمولاً هر شب



در دوران انقلاب او احضار و مورد بازجویی قرار ندادند؟

فعالیت‌های انقلابی پنهانی احمد برای مأموران ساواک آشکار نشده بود، فقط در همین حد او را شناخته بودند که به مسجد حاج دایی کرمانشاه رفت و آمد دارد. در مسجد مزبور که در آن نماز جماعت برپا می‌کردم، جوانان مؤمن و متعهد زیادی مانند احمد کشوری در برنامه‌های فرهنگی مسجد شرکت می‌کردند. البته حدود یک سال او را زیر نظر داشتند، و ترفیع درجه او را به تأخیر انداخته بودند. رکن دو هوانیروز چند بار احمد احضار کرد و از او پرسید که شما چه ارتباطی با امام جماعت فلان مسجد دارید. افزون بر آن همیشه در برنامه‌های افطار و دعا‌های شب‌های ماه مبارک رمضان در مسجد شرکت می‌کرد. به مسائل عبادی به شدت پایبند بود. اهل شب زنده داری و راز و نیاز به درگاه احدیت بود. حضور در مساجد و بجای آوردن نمازهای مستحبی و نیایش‌های شبانه به او کمک کرد که سالم بماند، و در صراط مستقیم و بر مبنای خط امام (ره) حرکت کند. در دوران انقلاب جوان‌هایی که توانسته بودند حب و بغض را آن‌گونه که باید و شاید رعایت کنند، و در روابط اجتماعی‌شان افراط و تفریط نکنند و عادل باشند، این‌گونه افراد خیلی ارزش داشتند، و احمد از جمله افراد نادر در این زمینه بود.

از دیگر ویژگی‌ها و ابعاد چشمگیر رفتاری شهید احمد کشوری، ساده زیستی و کمک به فقیران و مستمندان جامعه بود. من بدون اغراق می‌گویم هرگاه که نام شهید کشوری برده می‌شود، خاطره‌های فراوانی از میزان درمندی او نسبت به فقرا به یاد می‌آید. ساده زیست و زندگی ساده‌ای داشت. دوستانی که با او معاشرت داشتند، از ساده

در اختیار مردم قرار می‌گرفت. مانند کتاب‌های مرحوم دکتر شریعتی، شهید مطهری و دست نوشته‌های دیگر اندیشمندان آگاه و بیدار کشور. این کتاب‌ها را با اشتیاق خاصی و به هر شکل ممکن تهیه و می‌خواند، و دانش و آگاهی خود را بالا می‌برد. در عین حال همگام با انقلاب دیدگاه‌های انقلابی خود را گسترش می‌داد، و گام به گام در پرتو انقلاب حرکت می‌کرد. هیچ وقت اتفاق نیفتاد که توجه او به مسائل سیاسی و اجتماعی موجب شود که از مسائل معنوی دور بماند.

در شرایط قبل از انقلاب که جوان‌های ما برای شرکت در نماز جماعت و نیایش در مساجد و این‌گونه مسائل کم توجه بودند، برای بنده جالب بود که احمد کشوری با وجودی که بین پایگاه هوانیروز کرمانشاه تا مسجد حاج دایی که در آن نماز جماعت برپا می‌کردم کیلومترها فاصله وجود داشت، اما او به همراه خانواده هر شب در نماز جماعت مسجد حاضر می‌شد، مگر در موارد نادر. با وجودی که یک فرد نظامی بود، ولی هرگز به حساسیت‌های مأموران امنیتی توجه نمی‌کرد. مأموران در آن زمان به محض این که می‌دیدند یک افسر از پایگاهی یا پادگانی بلند شده و به مسجد حاجی دایی آمده به شدت حساسیت نشان می‌دادند. چون مسجد برای مردم شناخته شده بود که پایگاه خیلی از حرکت‌های انقلابی است، و ساواک و شهربانی زیاد روی فعالیت‌های مسجد حساسیت نشان می‌دادند. لذا شهید کشوری هیچ اهمیتی به حساسیت مأموران نشان نمی‌داد و در نماز جماعت مسجد شرکت می‌کرد.

به نظر شما مأموران ساواک و شهربانی هرگز به فعالیت‌های شهید کشوری مشکوک نشده بودند.

خیر و برکت بوده، دوست می‌شود و سالیان سال با او همنشین می‌شود، طبیعتاً او هم از این دوستی بهره می‌برد. بنده با احمد حدود ده سال با یکدیگر معاشرت و رفت و آمد خانوادگی داشتیم. یکدیگر را همراز و محرم اسرار خود می‌دانستیم. ایشان انسانی نبود که از کارهای خیرخواهانه بگذرد. به طور مرتب در کارهای خیر نمود پیدا می‌کرد، و هر روز یک چهره خیرخواهانه خاصی به خود می‌گرفت.

درباره خصوصیات اخلاقی شهید کشوری بفرمایید...

یکی از ویژگی‌های اخلاقی شهید کشوری، صداقت اوست. بی‌نهایت صداقت داشت. اکنون یکی از مشکلاتی که در راه تزکیه نفس داریم، زبان‌مان و قلب‌مان و رفتارمان روی صداقت نیست. صدیقین در پیشگاه خداوند متعال جایگاه خاصی دارند. «فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين والصدیقین والشهداء والصالحین». این است که انسان صادق همیشه با خدا و با بندگانش خداست. باطن و ظاهر او یکدست است. نیرنگ و دورویی در وجود او نیست. این ارزش‌ها به شکل آشکار در رفتار شهید کشوری مشهود بود. چون نهایت صداقت را داشت. بنده به یاد ندارم که او حتی یک وقتی هر چند به دلایل ضرورت دروغ گفته باشد. فرض کنید جایی ضرورت اقتضا می‌کرده که احمد بر حسب مصلحت بخواهد دروغ بگوید. یا با کسی که او را دوست ندارد، ادعای دوستی کند. به طور مثال شخصی در کرمانشاه وجود داشت که فهمیده بود احمد به او سوء ظن دارد. به ایشان عرض کردم چه ضرورتی داشت که شما فلان شخص را متوجه کنید که به او سوء ظن دارید و او را دوست ندارید؟ احمد در جواب گفت: «برای من سنگین است با کسی دوست باشم و دلم غیر از این باشد».

یکی از ویژگی‌های اخلاقی شهید کشوری، صداقت اوست. بی‌نهایت صداقت داشت. اکنون یکی از مشکلاتی که در راه تزکیه نفس داریم، این است که زبان، قلب‌مان و رفتارمان روی صداقت نیست. صدیقین در پیشگاه خداوند متعال جایگاه خاصی دارند

از نظر فکر و عقیده شهید کشوری را در آن برهه چگونه یافتید؟

احمد کشوری اهل مطالعه و تحقیق بود. از نظر علمی و فکری در سطح بالا بود. اکثر کتاب‌های جدیدی که نویسندگان متعهد نوشته و منتشر می‌کردند، تهیه و مطالعه می‌کرد. چه کتاب‌هایی که مخفیانه چاپ می‌شد و چه کتاب‌هایی که آشکار

دل می‌کرد. برای رسیدگی به این مسئله تصمیم گرفت مرا به تهران ببرد، تا در یافتن راه حلی برای این مشکل به او کمک کنم. من در تهران لمس کردم که احمد با تمام وجود نهایت تلاش خود را می‌کند تا به خانواده بفهماند که از ناحیه او کوتاهی نشده است. این توفیق را هر کسی ندارد که نسبت به پدر و مادر و سایر اعضای خانواده این قدر محبت داشته باشد. در صله رحم یک نمونه عالی بود.

احمد کشوری افزون بر آن همه آگاهی، هشیاری و تعهدی که نسبت به حضرت امام (ره) داشت، وقتی احساس کرد امام در روند مبارزه تصمیم جدی گرفته که نظام فاسد شاهنشاهی را سرنگون کند، به دلیل معنویتی که داشت نزد بنده آمد و گفت: «می‌خواهم از شغل خود کناره‌گیری کنم. هرچند که دل خوشی با این نظام که رو در رویی اسلام و قرآن قرار گرفته ندارم، ولی بیم دارم که مبدا روزی از من به عنوان مهره‌ای برای سرکوب مردم استفاده شود». این نشان می‌دهد که احمد تصمیم جدی گرفته بود که از هوانیروز و ارتش استعفا دهد. بنده او را قانع کردم که بماند و گفتم که دستگاه ارتش همه طرفدار رژیم شاه نیستند.

هرچند که در آن برهه هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که انقلاب به این سرعت به پیروزی برسد، ولی به احمد فهماندم که در ارتش افراد صالح فراوانند، و وجود آن‌ها و شما برای نظام اسلامی آینده غنیمت است. شما باید مثل علی بن یقظین‌هایی باشید که در نهبان تلاش خود را ادامه دهید. احمد سرانجام قانع شد که در هوانیروز بماند تا روزی فرا رسد که از امکانات آن به نفع اسلام استفاده کند. لذا تنها انگیزه و دلگرمی احمد کشوری برای ماندن در ارتش این بود که شاید انقلاب روزی به سرانجام برسد.

گویا احمد کشوری هنگام خدمت در هوانیروز به تربیت افسراد و اصطلاحاً کادر سازی هم می‌پرداخته است. در این زمینه چه اطلاعاتی دارید؟

در حقیقت من به هر بعدی از ابعاد شخصیت شهید کشوری بنگرم، می‌بینم خاطرات زیادی از معنویت‌ها و نمودهای این افسر فداکار در ذهن دارم. شاید یکی دیگر از ابعاد معنوی والهی این شهید فداکار تلاش برای نیرو سازی برای اسلام در درون ارتش بود. در آن برهه افراد مؤمن فراوانی داشتیم که فقط سعی می‌کردند گلیم خود را از آب بیرون بکشند. در شرایط زمان شاه برای یک افسر ارتش، راحت قابل توجیه بود که بگوید من خیلی هنر داشته باشم خودم را اصلاح کنم. با این اختناق که عوامل اطلاعاتی و ساواک به وجود آورده‌اند ناچار نیستم که دیگران را ارشاد و اصلاح کنم. در عین حال افراد مؤمن و معتقدی هم در ارتش وجود داشتند که ما همکاری می‌کردند.

را بپرسم. گفتم حال که شما اصرار دارید من قول می‌دهم این راز را فاش نکنم. سؤال کشوری واقعا تکان دهنده بود. ایشان سر هر ماه که حقوق دریافت می‌کرد، آن را به سه قسمت تقسیم می‌کرد. دو قسمت آن را به دو خانواده یتیم در کرمانشاه می‌داد، که آن دو خانواده هم او را نمی‌شناختند. قسمت سوم حقوق خود را در زندگی شخصی خرج می‌کرد. این کار شهید کشوری کار یک ماه و دو ماه و یک سال و دو سال نبود. یعنی این روند سال‌ها ادامه داشت. این بیانگر تقوای واقعی شهید کشوری است.

فعالیت‌های انقلابی پنهانی احمد برای مأموران ساواک آشکار نشده بود، فقط در همین حد او را شناخته بودند که به مسجد حاج دایی رفت و آمد دارد. در مسجد مزبور که در آن نماز جماعت برپا می‌کردم، جوانان مؤمن و متعهد زیادی مانند احمد کشوری در برنامه‌های فرهنگی مسجد شرکت می‌کردند

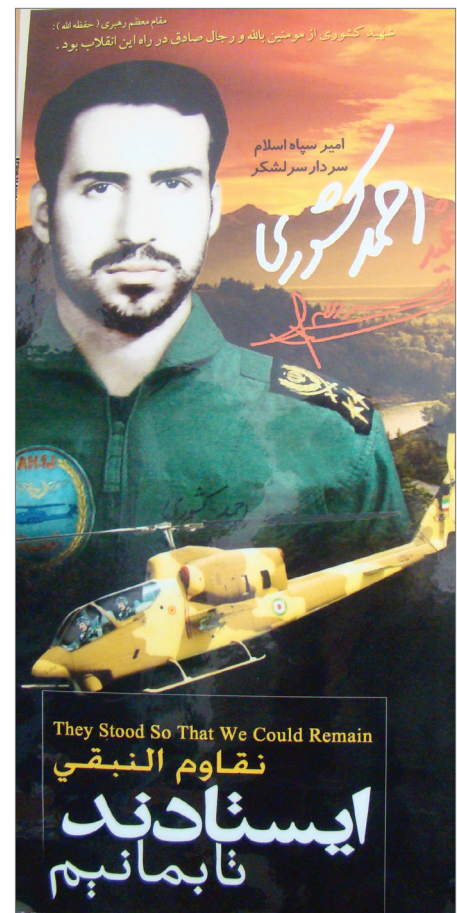
امام صادق (ع) در وصف مؤمنین فرموده است: «سلمان فارسی به دو دلیل سلمان شد. یکی تسلیم خدا بود، و دیگری فقیران را دوست می‌داشت». وصف کلمه مؤمن در این جمله متفاوت است که ما به فقرا کمک کنیم یا این که بالاتر از آن فقرا را دوست داشته باشیم. بنده لمس می‌کردم وقتی شهید کشوری یک انسان فقیر می‌دید، وقتی رابطه‌ای با یک خانواده فقیر برقرار می‌کرد، رفتار پدرانه یا برادرانه با او داشت. اگر یک فقیر بیمار می‌شد، احمد برای او می‌سوخت. مانند حالتی که پدر نسبت به فرزندش دارد. خداوند این خصلت را به هرکسی نمی‌دهد. هر کسی که لیاقت داشته باشد این خصلت را پیدا می‌کند.

از زمانی که در کرمانشاه استقرار یافت، تا چه میزان روابط خود را با خانواده خود در کیاکلا حفظ کرد؟

وقتی در فضای انقلاب قرار گرفت، باز یکسری ابعاد شخصیتی دیگری به خود گرفت. با وجودی که احساس می‌کرد و ظایف سنگینی بر دوش دارد، اما وظایف خود در قبال پدر، مادر، برادران و خواهرانش را به هیچ وجه فراموش نکرد. به صله رحم خیلی اهمیت می‌داد. به رغم گرفتاری‌های کاری زیادی که داشت، در عین حال برای سرنوشت خواهران و برادران خود هم اهمیت قائل بود. روزی اطلاع پیدا کردم که در خانواده حاج غلامحسین کشوری (پدر احمد) پیوند ازدواج در شرف شکل‌گیری است که احمد با این پیوند به شدت مخالف است. این جوان (احمد) به مدت یک ماه مانند شمع می‌سوخت و برای من درد

زیستی او خبر دارند. حتی زندگی کارمندهای معمولی هوانیروز هم بهتر از زندگی احمد بود. در خانه فقط وسایل اولیه و اساسی زندگی را داشت. دوست نداشت که در کنار برنج در سفره دو نوع خورشید وجود داشته باشد. عنایت خاصی داشت که غذا ساده باشد. ساده زیستی، سنت زندگی احمد کشوری شده بود.

فراموش نمی‌کنم که تعدادی از خانواده‌های مستمند را به طور مخفیانه اداره می‌کرد. علاقه خاصی داشت که در محله‌های فقیر نشین کرمانشاه قدم بزند، و خانواده‌های بی‌سرپرست را شناسایی کند. گاهی برخی از این خانواده‌ها برای امرار معاش حتی یک ریال در اختیار نداشتند. تنها راه معاش آن‌ها کمک‌های مالی احمد کشوری بود. هرگاه در کنار او می‌نشستم، احساس می‌کردم که محرومیت جامعه او را به شدت رنج و آزار می‌دهد. می‌پرسید چرا مستکبرین این همه چپاول می‌کنند تا این همه محروم در جامعه وجود داشته باشد؟ چرا مسلمانان در برابر چپاولگران و این همه زورگویی بی‌تفاوت هستند. احمد واقعا تسلیم خدا شده بود، و فقیران را دوست می‌داشت. روزی احمد کشوری به منزل من آمد و گفت که یک سؤال شرعی دارد و دوست دارد تا زنده است این راز فاش نشود. او گفت که حتی همسر من از این قضیه خبر ندارد. اگر قول می‌دهید تا من زنده هستم این راز بین من و شما بماند تا من سؤال



مثل سرگرد علی پور مسئول ضد اطلاعات (رکن دو) تیپ پشتیبانی کرمانشاه که مطمئن ترین افراد ما بود.

ولی احمد کشوری این طور نبود. او به رغم همه خطرهایی که وجود داشت، طبیعی بود وقتی به سراغ یک فرد تازه وارد به هوانیروز می رفت تا مسائل سیاسی را با او مطرح کند، این احتمال هم وجود داشت که طرف شاید به دلیل ضعف و مرضی که دارد، برود تلاش های انسان سازی احمد را لو دهد، و به سمع مسئولین برساند. احمد به خاطر دردمندی درونی نمی توانست رخدادهای رژیم شاه را تحمل کند. روی سایر افسران ارتش و هوانیروز کار می کرد، و آن ها را متقاعد می کرد که سری هم به مسجد بزنند. به یاد دارم هر موقع که به مسجد می آمد یک نفر جدید را همراه خود می آورد. البته از قبل به من سفارش می کرد که می خواهم در فلان شب فلان شخص را به همراه خود به مسجد بیاورم، ولی هنوز به او اطمینان کامل ندارم. او را تا این حد قانع کردم که به مسجد بیاید و در نماز جماعت شرکت کند. وقتی آن شخص چند بار همراه احمد به مسجد آمد کم کم توانستیم او را توجیه کنیم و از آن به بعد همیشه به مسجد می آمد.

احمد کشوری ده ها نفر از این افراد را که نا آگاه بودند و هیچ شناختی از اسلام و انقلاب نداشتند به مسجد آورد و نماز خوان کرد، و از آنان افسران با شخصیت و آگاه به وجود آورد که تعدادی شان در حوادث کردستان و دفاع مقدس به شهادت رسیدند. بسیاری از چهره های هوانیروز که پس از پیروزی انقلاب خیلی خوب درخشیدند و زبانزد عام و خاص شدند، و نام شان برای همیشه در تاریخ ایران جاودان ماند، پرورش یافته های شهید احمد کشوری بودند. همه تلاش شهید کشوری این بود

که این افراد را ابتدا به وادی تعهد، آگاهی، بیداری و تحول بکشاند و بعد در جلسات مخفیانه دعوت کند. احمد عقیده داشت که میتوان روی این افراد کار کرد و از آنان افسران انقلابی به وجود آورد. حتی در بیرون هوانیروز هم در این زمینه تلاش کرد. در داخل و خارج از شهر کرمانشاه با جوانان دانشگاهی، بازاری و اقشار مختلف ارتباط برقرار کرد، و آن ها را در جلسات آموزشی و فرهنگی مخفیانه که در ارتباط با انقلاب در مسجد دایر کرده بودیم می آورد. شهید کشوری طبیعتاً در همه این جلسات شرکت داشت و همه افراد فعال در دو استان کرمانشاه و ایلام ارتباط برقرار کرده بود. خلاصه بگویم که احمد کشوری چه قبل و چه بعد از انقلاب جان و مال خود را در اختیار انقلاب گذاشت. با وجودی که بارهای سنگینی بر دوشش بود، گام اول را در راه کمک به مستمندان و فقیران بر می داشت. به خصوص در اوایل انقلاب که شرایط حساسی وجود داشت. وقتی انقلاب شروع شد و ادامه یافت احمد دیگر سر از پا نمی شناخت، انسان هر لحظه که با شهید کشوری برخورد می کرد، نور شهادت را در چهره او به روشنی می دید. انگار توی این دنیا نبود. بنده می توانم ادعا کنم که احمد از روی شغفی که داشت از بین همه برادران و سرورانی که می شناختم برای پیروزی انقلاب خیلی خوشحال شد. همه امت ما خوشحال شدند. زیرا حاکم شدن اسلام و قرآن آرزوی همه مسلمان ها بود که قرن ها منتظر آن بودند. می توانم ادعا کنم شوری و شغفی که از پیروزی انقلاب در شهید کشوری وجود داشت، این شور و شغف را تنها در وجود او دیدم. احساس می کردم که گویا تازه زنده شده و حیات گرفته است. گویا خدا همه نعمت ها را به او داده است.

در دورانی که آن همه فشار و اختناق بر خلبانان

هوانیروز ارتش ایران بر اثر نقش سلطه گرانه افسران آمریکایی حاکم بود. ابراز شادی و خوشحالی احمد کشوری برای پیروزی انقلاب، یک امر طبیعی به نظر می رسید. چون زحمتهای فراوانی در هوانیروز در راه انقلاب کشید. قبل از پیروزی انقلاب، روزی یک همافر به خاطر خشمی که نسبت به حضور کارشناسان آمریکایی داشت، در مراسم صبحگاهی همین پایگاه هوانیروز کرمانشاه به طرف فرمانده پایگاه تیراندازی کرد. کسی که این اقدام را انجام داد از همان افراد معاشر و دست پرورده شهید کشوری بود. در نتیجه این اقدام اوضاع پایگاه متشنج شد و به هم ریخت. وقتی این حمله صورت گرفت دیوار رعب و وحشت در پایگاه شکست و سر منشأ خیلی از حرکت های بعدی در پایگاه شد.

✓
احمد کشوری افزون بر آن همه آگاهی، هشیاری و تعهدی که نسبت به حضرت امام (ره) داشت، وقتی احساس کرد امام در روند مبارزه تصمیم جدی گرفته که نظام فاسد شاهنشاهی را سرنگون کند، به دلیل معنویتی که داشت نزد بنده آمد و گفت: می خواهم از شغل خود کناره گیری کنم

شهید احمد کشوری بعد از پیروزی انقلاب اسلامی چه نقشی در پاسداری از پایگاه هوانیروز و سایر مراکز نظامی استان کرمانشاه داشت؟

وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، در سطح کشور کمیته های انقلاب به منظور برقراری ثبات و امنیت در همه شهرها از جمله کرمانشاه تشکیل شد. ولی شهید احمد کشوری جدای کمیته های مزبور پیشنهاد داد یک کمیته مستقل نظامی در کرمانشاه متشکل از افسران هوانیروز و لشکر کرمانشاه و ژاندارمری به وجود بیاید تا به طور منظم پادگان ها را اداره کند، که به این پیشنهاد ترتیب اثر داده شد. نظر به این که در دوران انقلاب و پس از پیروزی انقلاب به نوعی آشفتگی در برخی از مناطق کشور حاکم شده بود، و از اکثر پادگان ها سلاح هایی مفقود شده و اسنادی از بین رفته بود، شهر کرمانشاه به برکت وجود این کمیته آرام بود. از همه جا بهتر لشکرها و پادگان های کرمانشاه آرام بودند، و این به دلیل ابتکار و خلاقیت شهید کشوری بود.

شهید احمد کشوری تا چند ماه بعد از پیروزی انقلاب از شب تا صبح با ماشین شخصی خود در شهرهای اطراف کرمانشاه به گشت زنی می پرداخت. و به خاطر این فعالیت ها در میان مردم درخشید، و توانست پایگاه مردمی در استان





برای خود به وجود بیاورد. می‌شنیدم که خیلی از افراد به سراغ احمد می‌رفتند، تا از نام او برای گروه و باند خودشان سوء استفاده کنند، ولی احمد به هیچ کدام از آن گروه‌ها روی خوش نشان نمی‌داد و همچنان در خط امام (ره) و روحانیت اصیل باقی ماند، و اصالت خود را حفظ کرد.

داستان اعزاز شهید احمد کشوری به تبریز چه بوده است؟ زمانی که تظاهرات و راهپیمایی‌های مردمی در دوران انقلاب در سرتاسر کشور به اوج رسیده بود، به ویژه شهر تبریز را فرا گرفته بود. فرماندهان پایگاه احساس کردند که شهید کشوری دارد

گام‌های استواری در راه پیروزی انقلاب برمی‌دارد. لذا تصمیم گرفتند او را به تبریز تبعید کنند. در آن شرایط به او مأموریت دادند با هلیکوپتر کبرای خود به تبریز اعزام شود و آن جا در حال آماده باش بماند. طبیعتاً این مأموریت برای سرکوبی تظاهرات مردم تبریز بوده است. احمد یک روز قبل از عزیمت به تبریز به منزل بنده آمد و گفت: این احتمال وجود دارد که مرا برای سکوب قیام مردم تبریز مأمور کرده‌اند. بدانید اگر ناگزیر شوم دستورات فرماندهان را اجرا کنم بی‌تردید، هلی‌کوپتر خود را به زمین خواهم کوبید و در سرکوب قیام مردم تبریز شرکت نخواهم کرد. احمد گفت محال است که من این کار را بکنم. تصمیم قطعی گرفته‌ام که پایگاه نیروی هوایی تبریز را بکوبم و از دستورات سرپیچی کنم. تنها مشکلی که دارم سرنوشت خانواده‌ام است. خانواده را در خارج از هوانیروز در خانه‌ای در کرمانشاه پنهان کرده‌ام و این هم آدرس این خانه است. احمد با این دیدگاه عازم مأموریت تبریز شد. ولی شکر خدا که هیچ اتفاقی برای او نیفتاد.

به پیروزی برسد، کودتایی به مورد اجرا گذاشته تا همه سلاح‌های موجود در ایران نابود گردد. احمد افزود: از ما که افراد متخصص در امور تخریب هستیم نظر خواسته‌اند که اگر بخواهند به آشیانه هلی‌کوپترها در پایگاه کرمانشاه و یا جاهایی دیگر حمله کنند، شما چه پیشنهادی دارید. استنباط شهید کشوری از این نظر خواهی این بود که امکان دارد آمریکا چنانچه شاه را در آستانه سقوط ببیند، به عوامل خود دستور دهد همه امکانات نظامی ایران را منهدم کند، تا به دست دولت انقلابی نیفتد. بنده بیدرنگ این خبر را از طریق برخی از دوستان نظامی به سمع امام منتقل کردم و ایشان چند روز بعد در یکی از صحبت‌هاشون به مردم و نیروهای مسلح هشدار دادند که دشمنان در فکر توطئه هستند، و مراقب اوضاع باشید. این پیام توطئه آمریکا را در نطفه خفه کرد. بنابر این اولین کسی که در داخل کشور به این توطئه پی برد، مرحوم شهید کشوری بود. چون ضمن این که یک خلبان ماهر بود، یکی از افسران ضد تخریب هم بود، و گاهی از تخصص او در پایگاه هوانیروز استفاده می‌شد.

قبل از پیروزی انقلاب در عملیات مسلحانه ضد رژیم هم نقش داشت؟

یکی از کارهای جالب شهید احمد کشوری قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، سازماندهی حرکت‌های مسلحانه برادران انقلابی در منطقه غرب کشور و به قتل رساندن عوامل مزدور و ساواکی و مأموران سرکوبگر مردم بود. احمد مسئولان این گروه‌ها را می‌شناخت و کمک‌های وسیعی به آنان می‌کرد. چون زمانی که حاکمیت رژیم پهلوی قوی بود، نیاز به چنین حرکتی ضرورت داشت، تا اگر شاه در روزهای آخر انقلاب برنامه کودتا داشته باشد، یا آمریکا طرح کودتای نظامی را توسط برخی از نظامیان طرفدار شاه برای قلع و قمع مردم تدارک ببیند، این سازمان‌ها بیدرنگ و اکنش نشان دهند. طبیعتاً یکی از عمده‌ترین مراکزی که آمریکا

و رژیم شاه به آن‌ها دل خوش کرده بودند، پایگاه‌های هوانیروز بودند، تا توسط هلی‌کوپترها بتوانند جمعیت‌های میلیونی مردم را قلع و قمع کنند.

در همان برهه که صحبت از توطئه کودتا شده بود، احمد کشوری با همکاری یاران خلبان خود، به گمان زیاد حدود ۲۵ عدد بمب ساعتی قوی تهیه کردند و به داخل پایگاه هوانیروز منتقل کردند. نمی‌دانم که پایگاه هوانیروز کرمانشاه در آن موقع ۲۵ آشیانه هلی‌کوپتر داشت که برای تخریب آن‌ها ۲۵ عدد بمب ساعتی تدارک شده بود. ولی تردیدی نیست که همه کارهای شهید کشوری بر اساس حساب و کتاب بود. شبکه‌ای که در داخل پایگاه هوانیروز وجود داشت و شهید شیروزی و دیگران در آن فعال بودند، بمب‌ها را آماده و بین خودشان تقسیم کرده بودند، و در دستور کار خود قرار داده بودند، که اگر قرار باشد کودتایی صورت گیرد این افراد هم‌زمان همه آشیانه‌های هلی‌کوپترها را منفجر کنند. به حمد الله کار به آن جا نرسید و انقلاب پیروز شد و آن جوانان پر شور و شوق به شکل دیگری از امکانات‌شان استفاده کردند.

ارزیابی‌تان از نقش شهید کشوری در کردستان چیست؟

شکی نیست که یکی از مؤثرترین و مهمترین عوامل حفظ کردستان، وجود افرادی امثال شهید کشوری و شهید شیروزی در هوانیروز کرمانشاه بود. اگر نبودند خلبان‌های متعهد و شجاع در پایگاه کرمانشاه و برای نجات کردستان زحمت نمی‌کشیدند، کردستان قطعاً از دست رفته بود. اگر نبودند این خلبانان غیور، پادگان سنندج هم مثل پادگان مهاباد سقوط کرده بود. دولت موقت پیشنهاد خائنانه گروهک‌های ضد انقلاب را برای اخراج سپاه پاسداران از کردستان پذیرفته بود. ژاندارمری هم وضعیت نامناسبی داشت. بعد از انقلاب چون اغلب مسئولان غیر صالح را به

در حقیقت من به هر بعدی از ابعاد شخصیت شهید کشوری بنگرم، می‌بینم خاطرات زیادی از معنویت‌ها و نمودهای این افسر فداکار در ذهن دارم. شاید یکی دیگر از ابعاد معنوی والهی این شهید فداکار تلاش برای نیرو سازی برای اسلام در درون ارتش بود

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، شبی احمد به مسجد آمد و به من گفت که ما یک توطئه‌ای را کشف کرده‌ایم. توطئه این بود که آمریکا تصمیم گرفته چنانچه شاه در نتیجه فشار مردم به پاخاسته ناگزیر شود ایران را ترک کند، و امام خمینی (ره)

شد رفت و مهاجمان و ضد انقلاب را که اطراف پادگان را گرفته بودند سرکوب کرد. وضعیت پادگان سنندج طوری شده بود که عوامل ضد انقلاب، سیم خاردار را پاره کرده بودند و تا حدودی در داخل پادگان پیش رفته بودند. مدتی بعد که تعدادی نیروی کمکی پیاده کردند، و خلبانان غیوری مانند احمد کشوری به پرواز درآمدند، موقعیت پادگان به ثبات رسید و اوضاع سامان گرفت. در همان حال پاسگاه ژاندارمری که نزدیک پادگان قرار داشت و خلع سلاح شده بود، از لوث وجود ضد انقلاب پاکسازی شد، و فعالیتش را از سر گرفت. وقتی وضعیت پادگان تثبیت شد، این روش در سایر شهرهای کردستان دنبال شد. لازم می‌دانم به این نکته نیز اشاره کنم که هرچند سروران هوانیروز پس از پیروزی انقلاب اسلامی در همه جبهه‌ها نقش بسیار فعالی داشتند و به خوبی درخشیدند، اما در عین حال خدمات گسترده و تأثیر گذاری‌شان در جنگ تحمیلی برای عام و خاص مشخص است. به حق می‌توان گفت بیش از هر جای دیگر که اخلاص، ایثار و فداکاری خلبانان هوانیروز جلوه گر شد، کردستان بود. اگر نمی‌بود پشتیبانی هوایی هوانیروز از برادران سپاه و ارتش و بسیج و سایر نیروهای مردمی، در امر پاکسازی و جب به جب همه محوره‌های کردستان، شاید آشوب و اغتشاش در این استان چند سالی طول می‌کشید.

اصولاً آتش دلاور مردان هوانیروز نقش تعیین کننده در کردستان داشته است. اینها بازو و ستون فقرات همه عملیات‌ها بودند. به خصوص در عملیات‌های حساس مثل نجات پادگان‌های سنندج، مریوان، بانه و سایر پایگاه‌ها و قرارگاه‌های ارتش و سپاه پاسداران. پادگان بانه در آن مرحله سرنوشت ساز و وضعیت خطرناکی داشت. دشمن در ارتفاعات آربابا مشرف بر پادگان استقرار یافته بود، و روزانه ساختمان‌های آن را به شدت می‌کوبید. تا جایی که پیکرهای بسیاری از شهدای گرانقدر به مدت چند روز روی زمین پادگان می‌ماند. چون هرگونه تلاش برای انتقال آن‌ها امکان پذیر نبود. این خلبانان هوانیروز بودند که سنگرهای دشمن را در ارتفاعات آربابا کوبیدند و در میان آتش شدید تعدادی از برادران نظامی را بسالای ارتفاعات پیاده کردند. اگر این قله آزاد نمی‌شد، پادگان بانه هم سقوط می‌کرد. چون ضد انقلاب شهر بانه را به طور کامل به تصرف خود درآورده بود. شهید کشوری همیشه بر فراز شهر در حال پرواز بود و اماکن استقرار ضد انقلاب را منهدم می‌کرد.

با این وصف خلبانان هوانیروز به ویژه عزیزانی مثل شهیدان کشوری و شیروودی و سایر خلبانان شهید و جانباز هوانیروز در عملیات سرکوب گروهک‌های ضد انقلاب، تسخیر محوره‌های پر



شهید احمد کشوری تا چند ماه بعد از پیروزی انقلاب از شب تا صبح با ماشین شخصی خود در شهرهای اطراف کرمانشاه به گشت زنی می‌پرداخت، و به خاطر این فعالیت‌ها در میان مردم درخشید، و توانست پایگاه مردمی در استان برای خود به وجود بیاورد

سایر برادران خلبان به او پیوستند. عملیات شهید احمد کشوری فقط در پادگان سنندج محدود بود یا در سرتاسر کردستان وارد عمل شد؟

شروع کار احمد در پادگان سنندج بود. اولین پادگانی که ناگزیر شدیم از طریق هوانیروز وارد عمل شویم تا حمله عوامل ضد انقلاب به پادگان را دفع کنیم، پادگان سنندج بود. مانند همین اقدامات در شهرهای سقز، بانه و مریوان نیز اتفاق افتاد. نکته جالب توجه این است که مسئولان تصمیم گیرنده در تهران تا آن روز برای چگونگی برخورد با محاصره پادگان سنندج تعیین تکلیف نکرده بودند. احتمال قوی می‌رفت که فردای روز عملیات، شهید کشوری را بازخواست کنند، که چرا شما خودسرانه رفتید و اطراف پادگان سنندج را کوبیدید. موضع نهایی احمد این بود: «من می‌روم و غائله را می‌خواهانم. بعد ببیند مرا اعدام کنند». در شرایطی که سنندج رفت که باران گلوله‌های ضد هوایی، به سوی هلی‌کوپتر او روانه شده بود. اگر محاسبه دقیق به عمل می‌آمد، این احتمال وجود داشت که هلی‌کوپتر او ۹۵ درصد هدف گلوله قرار می‌گرفت و سرنگون می‌شد. فقط پنج درصد احتمال موفقیت او وجود داشت، و بر مبنای همین پنج درصد احتمال موفقیت بلند

کردستان منتقل کرده بودند، این افراد به سرعت توسط گروهک‌ها خلع سلاح شدند. شهربانی خلع سلاح شد. فقط پادگان‌های ارتش در کردستان مانده بودند و در محاصره سختی قرار داشتند. با اجرای طرح خائنانه مدنی (وزیر دفاع دولت موقت)، مدت خدمت سربازی یکساله شد و همه سربازهای متعهد پایان خدمت گرفتند و از پادگان‌ها رفتند. طرح خائنانه دوم مدنی این بود، که نیروهای نظامی در زادگاه خودشان خدمت کنند، طبیعتاً عده‌ای از افسران و ارتشی‌هایی ناصالح اهل کردستان به گروهک‌های ضد انقلاب پیوستند و با توطئه‌ها همگام شدند.

با این وصف، پادگان‌های کردستان یک چنین وضعیتی داشت. با وجودی که سربازها به حد اقل رسیده بودند، یک عده هم با عناصر ضد انقلاب همکاری می‌کردند و از پشت به سربازهای متعهد تیراندازی و آن‌ها را به شهادت می‌رساندند. در یک چنین شرایطی، مسئولان لیبرال دولت موقت، دو دل بودند و نمی‌دانستند با آشوبگران و ضد انقلاب در کردستان چه برخوردی داشته باشند. ضمن این که افراد خائن تا آن روز در برخی از یگان‌ها وجود داشتند. مسئولان در کرمانشاه به طور مرتب با تهران در تماس بودند، ولی دستور روشنی از تهران نمی‌آمد، مگر از طریق دفتر امام (ره) و شهید چمران که در نتیجه آن تصمیم گرفته شد برخور قاطعی با ضد انقلاب به عمل آید. موضع گیری دلسوزانه شهید احمد کشوری را در آن شرایط هنوز فراموش نکرده‌ام. او گفت: «من بلند می‌شوم می‌روم و عناصر ضد انقلاب در اطراف پادگان سنندج را می‌کوبم، و غائله را می‌خواهانم تا کردستان پایدار بماند. بعد ببیند مرا به عنوان خطا کار اعدام کنند». لذا احمد کشوری اولین خلبانی بود که بلند شد رفت کردستان، و

خود را برای اسلام و قرآن حفظ کند. به رغم همه این خصوصیات که در این مرد خدایی جمع شده است، معتقد بودم به ندرت در کمتر افرادی وجود دارد.

طبیعتا شهادت، سعادت بزرگی برای احمد در پایان راهی که انتخاب کرده بود. هر چند سعادت شهادت و پایان زندگی انسان در راه خدا، فوق همه ارزش‌هاست. ولی فرق است بین انسانی که در یک لحظه به شهادت برسد، یا انسانی که سالیان سال شهید شاهد بوده باشد

به نظر شما در رفتار احمد پس از پیروزی انقلاب و حوادث کردستان چه تغییر محسوسی به وجود آمد؟

با همه خصوصیات که احمد کشوری داشت و پس از پیروزی انقلاب با همه درگیر بود، یک روز از زندگی خود را برای استراحت اختصاص نداده بود. با شور و شوق در همه صحنه‌ها حضور داشت. ولی در عین حال خطوط انحرافی را به دقت می‌شناخت. انسانی بود که هیچ کسی نمی‌توانست سر او کلاه بگذارد. در خطوط انحرافی از قبیل خط نفاق خط لیبرالیسم و خط سازشکاری که در آن مرحله وجود داشت، خط و خطوطی که از قبل از انقلاب باقی مانده بود، همه را می‌شناخت. بنده احساس می‌کردم که یک نوع کنجکاو عمیقی برای شناخت خط سالم دارد. یعنی خط امام، خط اسلام و خط قرآن باشد. لذا خوشبختانه مانند یکی از صحابه بزرگوار حضرت امام علی النقی (ع) بود که وقتی خبر فوت او را به امام دادند، حضرت فرمود: «عاش سعیدا ومات سعیدا». ائمه معصومین (ع) این جمله را در موارد مختلف در حق یاران‌شان فرموده بودند. شهید احمد کشوری هم مصداق بارز «عاش سعیدا ومات سعیدا» بود. شاید خیلی از افراد تلاش کردند به این درجه برسند. اما احمد کشوری به این درجه رسید.

طبیعتا شهادت، سعادت بزرگی برای احمد در پایان راهی که انتخاب کرده بود. هر چند سعادت شهادت و پایان زندگی انسان در راه خدا، فوق همه ارزش‌هاست. ولی فرق است بین انسانی که در یک لحظه به شهادت برسد، یا انسانی که سالیان سال شهید شاهد بوده باشد. انسان‌های مؤمن و معتقدی که سال‌ها خود را برای مرگ در راه خدا آماده کرده بودند و برای این که بتوانند مرگ در راه خدا را داشته باشند، فکرشان عقیده‌شان اخلاق‌شان رفتارشان و همه چیزشان رو به صلاح بود. طبیعتا این گونه افراد هم شهیدند و هم شاهدند. هم گواهند و هم اسوه هستند برای همه مسلمانان. ■

کرده که احمد در آن لحظه که مورد اصابت گلوله قرار گرفت، یک کلمه «آخ» نگفت. حتی به خلبان هلی‌کوپتر همراه اطلاع نمی‌دهد که من مورد اصابت گلوله قرار گرفته‌ام. عقیده و ایمان احمد به قدری او را با رشادت و با اراده کرده بود که از او یک خلبان شجاع به وجود آورده بود. در همان لحظه با وجودی که به شدت زخمی شده بود، کنترل هلی‌کوپتر را حفظ کرد، و وقتی در پادگان سقر به زمین نشست بی‌هوش شد. این هم از الطاف خداوند متعال بود که هلی‌کوپتر وقتی روی زمین نشست احمد از حال رفت.

مدتی نگذشت که جنگ تحمیلی شروع شد. باز احمد کشوری که هنوز حال او به طور کامل بهبود نیافته بود، وقتی احساس کرد می‌تواند پرواز کند به پایگاه هوانیروز کرمانشاه بازگشت تا به جنگ با متجاوزان بعثی بپیوندد. بیدرنگ به جبهه ایلام منتقل شد و پس از گذشت دو ماه و نیم به درجه رفیع شهادت نایل آمد. به هر حال احمد در همه مشکلات مریوان، سردشت و بانه حضور فعال داشت. وجب به وجب کردستان شاهد ایثار و فداکاری‌های شهید احمد کشوری و سایر خلبانان هوانیروز بود. ایثارگری‌های او در جبهه‌های غرب و جنوب هنوز زیانزد عام و خاص است. حماسه آفرینی‌های شجاعانه احمد کشوری در جبهه ایلام هنوز در ذهن مردم ایران زنده است. بنابر این شجاعت، رشادت، خلوص و ایثار از خصوصیات این شهید بزرگوار بود. هر وقت با او برخورد داشتیم، احساس می‌کردم لازم است ایشان را به رعایت احتیاط نصیحت کنم. از اولین روزهای آشنایی با او هیچ وقت لازم ندیدم که به او بگویم نباید ترسید، نباید نگران بود، نباید انسان منافع شخصی را مقدم بدارد. همیشه احساس می‌کردم که باید با او صحبت کنم مقداری

پیچ و خم و ارتفاعات صعب العبور، شکستن محاصره پادگان‌های کردستان نقش تعیین کننده داشتند. به طور مثال روزی یک ستون از برادران ارتشی که از سقر به طرف شهر بانه در حرکت بود، در مسیر راه در کمین عوامل ضد انقلاب قرار گرفت و ۱۳ تانک اسکوربیون ستون توسط آنان غارت شد. همچنین در این درگیری تعداد زیادی از سربازان ما شهید و اسیر شدند. در همان روز جمعی از خلبانان هوانیروز به فرماندهی احمد کشوری در پادگان سقر مستقر بودند و بنده هم در خدمت آنان بودم. احمد وقتی از این ماجرا اطلاع پیدا کرد به من گفت: «تا وقتی تانک‌ها را که در دست ضد انقلاب قرار گرفته منهدم نکنم آرام نمی‌گیرم. اگر در دست ضد انقلاب بماند خطر بزرگی برای انقلاب است». احمد با تعدادی از خلبانان به پرواز در آمدند و تانک‌های اسکوربیون غارت شده را یکی پس از دیگری که در جنگل‌ها و زیر درختان استتار شده بودند، یافته و منهدم کردند. بعد آمد به من گفت همه تانک‌ها را منهدم کردم و اکنون خیالم راحت شده است. معمولا پروازهای او از قبل از طلوع آفتاب آغاز و هنگام غروب پایان می‌گرفت.

گویا احمد کشوری در مقابله با ضد انقلاب در کردستان چند بار زخمی شده بود. این طور نیست؟

درست است. احمد کشوری در همان عملیات انهدام تانک‌های اسکوربیون وقتی بر فراز پلی می‌گذشت، تعدادی از عناصر ضد انقلاب زیر پل کمین کرده بودند که از چند ناحیه او را هدف گلوله قرار دادند و به شدت زخمی کردند. احمد در پی این حادثه ناگزیر به تهران انتقال یافت و زیر عمل جراحی قرار گرفت. کمک خلبانی که همراه احمد در هلی‌کوپتر کبرا حضور داشت نقل



عملیات انهدام تانک‌های اسکوربیون



کنکاشی در عقاید و باورهای دینی شهید احمد کشوری در گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین محمد باقر یوسفی امام جمعه شهرستان سیمرغ

با آغاز دهه ۱۳۵۰ دو همکلاسی که بر یک نیمکت دبستان می‌نشستند، از یکدیگر جدا شدند. شهید احمد کشوری به هوانیروز پیوست و حجت الاسلام والمسلمین محمد باقر یوسفی برای فراگیری دروس حوزوی رهسپار حوزه عملیه مشهد مقدس شد. احمد با کوله باری از دانش نظامی از دستاوردهای انقلاب اسلامی و استقلال کشور در مقابل مزدوران و ضد انقلاب در کردستان و متجاوزان بعثی در جبهه‌های جنگ به دفاع پرداخت، و آقای یوسفی با کوله باری از دانش و معرف دینی و با گسترش آگاهی در جامعه همچنان از دستاوردهای خون شهیدان دفاع می‌کند. ایشان قبل از پیروزی انقلاب به دلیل داشتن فعالیت‌های سیاسی از دانشکده تربیت معلم مشهد اخراج شد، ولی سرانجام در سال ۱۳۵۶ به استخدام آموزش و پرورش درآمد، و کار معلمی را در دبیرستان‌های مشهد آغاز کرد. اکنون آقای یوسفی با داشتن مدرک کارشناسی ارشد در دانشگاه‌های استان مازنداران تدریس می‌کند. شاهد یاران نظر به شناختی که این روحانی مبارز از شهید احمد کشوری دارد به شنیدن خاطرات ایشان نشست.

باورهای دینی شهید کشوری از سن نوجوانی بارور شد

فرزندتان محمد باقر یک صندلی خریداری کنید. معمولاً تا نهار صندلی را آماده کند، چند روز طول می‌کشد. روز اول وقتی وارد کلاس دوم دبستان شدم صندلی نداشتیم، و بچه‌های کلاس را هم نمی‌شناختم. وقتی وارد کلاس شدم دیدم هر یک از دانش آموزان روی صندلی خود نشسته و من گوشه‌ای ایستادم تا معلم بیاید و جای مرا مشخص کند. پیش از این که معلم وارد کلاس شود، ناگهان یکی از دانش آموزان از جا بلند شد و آمد دست مرا گرفت و به سمت صندلی خود برد. دانش آموزان دیگری هم جا داشتند که مرا کنار خود بنشانند، ولی نمی‌خواستند جای خودشان را تنگ کنند. این دانش آموز احمد کشوری بود، که در آن لحظه برای اولین بار با او آشنا شدم. او را نمی‌شناختم. در زنگ تفریح از تعدادی دانش آموز سؤال کردم او کیست؟ گفتند احمد کشوری پسر فرمانده ژاندارمری ماست. چون ما روستائیان در آن برهه از مأموران امنیتی دولت فاصله می‌گرفتیم، سعی کردم با احمد کشوری هم به این دلیل که پدرش فرمانده ژاندارمری بود فاصله بگیرم. خوب باید شرایط آن زمان را سنجید. زنگ دوم کلاس باز رفته کنار دیوار ایستادم که دو باره شهید احمد کشوری آمد و دست مرا گرفت و

این نشان می‌دهد که این خانواده برای مردم منطقه شناخته شده بودند. تحصیلات سال اول دبستان را در شهر قائمشهر گذراندم. ولی نظر به فاصله زیادی که بین روستای محل سکونت‌مان و قائمشهر وجود داشت، خانواده ناگزیر شدند که مرا برای ادامه تحصیل به شهر کیاکلا منتقل کنند. بنابر این آشنایی من با شهید کشوری از این جا آغاز شد که از کلاس دوم دبستان همکلاسی او شدم. به یاد دارم که مرحوم تاجبخش مدیر وقت مدرسه به پدرم گفت چون تعداد دانش آموزان کلاس زیاد است، برای

پیش از این که معلم وارد کلاس شود، ناگهان یکی از دانش آموزان از جا بلند شد و آمد دست مرا گرفت و به سمت صندلی خود برد. دانش آموزان دیگری هم جا داشتند که مرا در کنار خود بنشانند، ولی نمی‌خواستند جای خودشان را تنگ کنند. این دانش آموز احمد کشوری بود، که در آن لحظه برای اولین بار با او آشنا شدم

گویا جنابعالی در دوران دبستان و نوجوانی همکلاسی شهید احمد کشوری بوده‌اید. علاقه‌مندیم شرح مختصری از اخلاق و رفتار ایشان را در دوران کودکی بازگو فرمایید؟

بسم الله الرحمن الرحیم: ضمن تشکر و قدردانی از زحمات بخش فرهنگی بنیاد شهید که یاد شهدا و فرهنگ شهادت و یاد ایثارگران را زنده نگه می‌دارد، و برای نسل نو جامعه مطرح می‌کند، از خداوند مسئلت دارم به شما اجر جزیل عنایت فرماید. همچنین سلام و صلوات به روح پاک امام شهدا (ره) و ارواح طیبه شهدا به خصوص شهیدان احمد و محمد کشوری.

بنده اهل این منطقه هستم. فاصله محل سکونت ما با شهر کیاکلا که زادگاه شهید کشوری است حدود پنج کیلومتر است. خاطراتی که از شهید و خانواده شهید دارم این است که پدر بزرگوار ایشان روزگاری فرمانده ژاندارمری شهرمان بود. در آن زمان خانه پدر بنده هم محل مراجعه مردم بود، وقتی مسئله ژاندارمری و پاسگاه مطرح می‌شد، پدر ضمن این که روستائیان را به محبت پدر شهید کشوری راهنمایی می‌کردند، از آن طرف مادر بزرگوار ایشان هم به عنوان پناهگاهی برای عموم مردم منطقه بود.

از مالکین اراضی ضمن این که به شدت به رژیم طاغوت وابسته بودند، میدان مانور هم داشتند. مرحوم غلامحسین کشوری، در عین حالی که مأمور دولت و فرمانده ژاندارمری منطقه بود، دلسوز و همراه مردم هم بود. به طور مثال به بعضی از روحانیون که برای سخنرانی به منطقه می آمدند، به نحوی به آن‌ها پیام می داد که قبل از گرفتار شدن به دست مأموران ساواک، منطقه را ترک کنند، یا مواظب خودشان باشند. شهادت خیلی زیباست، اما شهید شاخص شدن، شهید ملی شدن، مانند شهید احمد کشوری، لازمه اش این است که باید از بنیان ساخته شود. یعنی عقاید و باورهای دینی او از سن کودکی شکوفا بشود.

روابط دوستانه جنابعالی با احمد کشوری تا چه سالی ادامه داشت؟

بعد از دریافت مدرک ششم ابتدایی، برای طلبه شدن عازم کوهستان، و پس از مدتی عازم مشهد مقدس شدم. حدود سال ۱۳۵۰ که سرگرم تحصیل در حوزه علمیه مشهد شدم، احمد در شهر زادگاه خود وارد دبیرستان شد. گاهی که به این جا می آمدم، همدیگر را می دیدیم. ولی وقتی وارد ارتش شد، ارتباطمان تا حدودی قطع شد، تا این که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، و نام احمد کشوری دوباره زبانتزد مردم این منطقه شد. به ویژه زمانی که تلویزیون فیلمی از مقاومت‌ها، حماسه‌ها و دلوری‌های او را در کردستان و در دفاع مقدس پخش کرد، لذا احمد افتخاری برای مردم مازندران و همه ملت ایران بود. در این بحث لازم می دانم به این نکته هم اشاره کنم که شهرستان ما امروز به برکت وجود این شهید شهرستان شد، و نامگذاری کیاکلا به نام شهرستان سیمرغ هم به همین جهت بود.

دلیل نامگذاری شهرستان کیاکلا به سیمرغ چه بوده است؟

این نام برگرفته از سریال سیمرغ است که زندگی شهید احمد کشوری را به نمایش گذاشته است.

دبستان به شما کردند، و بعد از شناختی که از اخلاق و رفتار او پیدا کردید، آیا آن ملاحظه کاری که از پدرشان به عنوان فرمانده ژاندارمری داشتید بر طرف شد؟

از آن به بعد با احمد خیلی نزدیک شدیم. چگونه نزدیک شدیم؟ البته پدرشان شاید نمی خواست که مردم چنین دیدگاهی نسبت او داشته باشند. ولی مقام او در آن زمان اقتضا می کرد که مردم نسبت به مقام او ملاحظاتی داشته باشند. ولی به هر حال احمد در دامان چنین پدر و مادری پرورش یافت. نه فقط احمد را با روحیه حماسی و انقلابی پرورش دادند، بلکه با آموزه‌های قرآنی و دینی پرورش دادند. به درستی که احمد اهل نماز و مقلد امام (ره) بود.

احمد از همان سال‌ها، انسانی مؤدب، خوش برخورد و متواضع بود. اگر دیگران مدعی برتری بودند، احمد خیلی فروتن بود. موضوع دیگری که برای من شیرین بود، شرکت احمد در مسابقات ورزشی دستجمعی دبستان بود

گویا پدر احمد کشوری از موقعیت شغلی خود به عنوان فرمانده ژاندارمری منطقه برای خدمت به مردم و حل مشکلات مردم استفاده می کرد؟

دقیقا همین طور است. همان طور که در ابتدای بحث اشاره کردم، چون پدرم روحانی منطقه بود و مردم به ایشان مراجعه می کردند، مردم را برای حل مشکلاتشان به سمت حاج غلامحسین کشوری پدر شهید کشوری راهنمایی می کرد. به دلیل این که او در آن زمان بهتر می توانست به اختلافات مالکین اراضی و کشاورزان رسیدگی کند. برخی

برد روی صندلی خود و کنار خود نشاند. بنابر این تا روزی که صندلی نداشتیم، با احمد مأنوس بودم. اخلاق و رفتار احمد را در سن نوجوانی چگونه یافتید؟

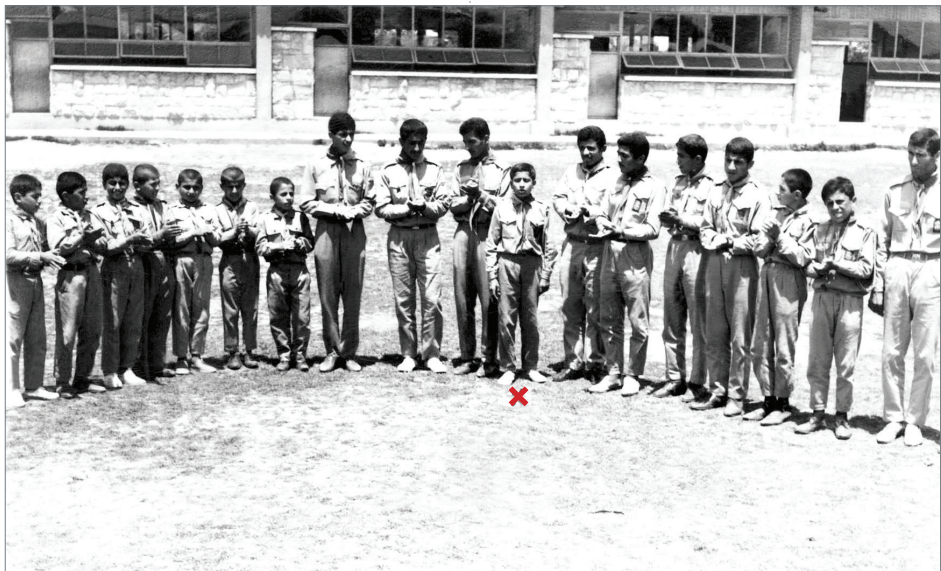
احمد از همان سال‌ها، انسانی مؤدب، خوش برخورد و متواضع بود. اگر دیگران مدعی برتری بودند، احمد خیلی فروتن بود. موضوع دیگری که برای من شیرین بود، شرکت احمد در مسابقات ورزشی دسته جمعی دبستان بود. یک نوع این مسابقات چنین بود که دانش آموزانی که دوچرخه داشتند، پشت زین دوچرخه‌شان بادکنک می بستند و دور حیاط مدرسه می چرخیدند. چند تن از دانش آموزان چوب به دست هم به دنبال آن‌ها می دویدند، و بادکنک‌ها را منفجر می کردند. آخرین نفر مسابقه که بادکنک او پاره می شد، برنده محسوب می شد. من دانش آموز روستایی که دوچرخه داشتم، خیلی دوست داشتم در این مسابقه شرکت کنم. ولی پولی برای خرید بادکنک نداشتیم. با حسرت در گوشه‌ای ایستاده بودم و به دانش آموزان دوچرخه سوار نگاه می کردم و برای شرکت در مسابقه حسرت می خوردم که ناگهان احمد کشوری با یک بادکنک به سمت من آمد و از من خواست آن را به زین دوچرخه‌ام ببندم و در مسابقه شرکت کنم. از احمد خیلی تشکر کردم و بیدرنگ در مسابقه دانش آموزی دبستان شرکت کردم.

برخی از خاطرات به مرور زمان از ذهن انسان محو می شود، ولی خاطرات شیرین همیشه زنده می ماند. خاطره به یاد ماندنی دیگری که از همکلاسی‌ام احمد کشوری دارم این است که او گاهی مسافت پنج کیلومتری کیاکلا تا روستای ما را می پیمود تا از خانواده‌ام دیدن کند. چون پدرم کشاورز بود، وقتی احمد به خانه‌مان می آمد، محبت می کرد، و در کار کشاورزی هم به ما کمک می کرد. روزی یکی از همکلاسی‌های روستای ما از دوچرخه به زمین خورد و ساق پای او شکست. وقتی احمد اطلاع یافت که پای یکی از همکلاسی‌ها شکسته است، با پای پیاده به روستای ما آمد تا از دانش آموز مصدوم عیادت کند. ساعت ده صبح وارد روستای ما شد و بعد از یک ساعت به اتفاق همدیگر به عیادت دانش آموز مصدوم رفتیم و پس از دلجویی به خانه خودمان بازگشتیم.

نزدیک ظهر احمد گفت که می خواهد به خانه شان در کیاکلا برگردد. پدر و مادرم جلو آمدند و با اصرار به او گفتن که الآن وقت رفتن نیست. هرکاری کردند که احمد آقا ناهار میهمان باشد، ولی او قبول نکرد. احمد گفت: «چون به مادرم قول دادم که قبل از اذان ظهر به خانه برمی گردم، من باید بروم». احمد طبق وظیفه عمل کرد، و حاضر نشد ناهار میهمان ما باشد. این خاطرات زیبایی است که از دوران کودکی احمد دارم.

بعد از آن محبت‌هایی که شهید کشوری در دوران

گروه پیشاهنگی دبستان شهرستان کیاکلا شهید کشوری با X مشخص شده است



معنوی نداشت، در سایه انقلاب و انفاس قدسیه امام (ره) بیاید و میدان دار معنویت شود. لذا سؤال این است که آیا ما با کار معلمی آشنا هستیم؟ آیا می‌توانیم برای نسل نو معلم مفید باشیم؟ یا فقط می‌خواهیم آمار بدهیم؟ یا خدای نکرده می‌خواهیم از معلمی که امام راحل (ره) می‌فرمایند: «معلمی شغل انبیاست» بهره برداری مادی بکنیم؟ لذا نباید معلمی را یک شغل مادی محاسبه کنیم.

به یاد دارم که احمد در آن برهه برای آینده خود به مشاغل کوچک قانع نبود. آرزوهای بلند داشت. دوست داشت اوج گیری کند. به آینده خود توجه خاص داشت. اگر در نقاشی‌های او دقت کنید، ملاحظه خواهید کرد که این نقاشی‌ها پیام دارد. یعنی احمد حرف‌های خود را به وسیله نقاشی بیان می‌کرد

حال این معلم پدر و مادر باشد، معلم سر کلاس باشد، استاد دانشگاه باشد، یا مسئولین باشند. امروزه در این بخش ضعف داریم. وظیفه دارم به استحضار خوانندگان برسانم که نسل جوان ما بسیار خوب است، ولی کارمان کم است. امروزه کارمان آماری شده است. یکی از ائمه جمعه نقل کرده که آمار داده بودند که در یک مکان بخصوصی کلاس تالیستانی دایر کرده‌اند. ما هم بر اساس آمار تصمیم گرفتیم از کلاس مزبور دیدن کنیم. وقتی وارد آن مکان شدیم دیدم که درهای آن جا قفل است. از مغازه داری سؤال کردیم که کلاس در چه ساعتی دایر است؟ مغازه دار در جواب گفت: «حاج آقا سه ماه است که قفل این درب باز نشده است!».

ولی آمار این کلاس کذایی تقدیم مسئولان مربوطه شده است. گاهی مسئولان ارشد ما به آمار دل خوش کرده‌اند. آیا تاکنون به روند کارمان بهایی داده‌ایم؟ حاضریم کار مفید انجام دهیم. آیا به اندازه بعضی از حوزه‌های ورزشی که سرمایه گذاری می‌کنیم، برای ایجاد تحول در مسائل فرهنگی نسل جوان مان سرمایه گذاری می‌کنیم؟ نسل جوان را به سوی مسجد رهنمون می‌کنیم؟ امروزه جاذبه‌ای که برای نسل جوان در مسجد و حسینیه و مراکز مذهبی وجود دارد، چیست؟ آن روش تربیتی سنتی پدران و مادران ماست. آری خون شهدا تأثیر گذار است. روز قدس از برکات خون شهداست. صحنه‌های حماسی روزهای تاسوعا و عاشورا از برکات خون شهدای کربلاست. تأثیرگذاری انفاس قدسی امام (ره) و بیانات مقام معظم رهبری را به خوبی در جامعه می‌بینیم. امیدوارم خداوند متعال ما را به خاطر کمبودهایی که در حوزه‌های فرهنگی داریم ببخشد. ■

خانواده‌ها تقویت شد. گرایش به راهکار شهید کشوری شدیدتر شد. پس از شهادت احمد، میزان پیوستن جوانان منطقه به سپاه پاسداران و جهاد سازندگی افزایش یافت. همچنین حضور مادر شهید کشوری در فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی منطقه پر رنگ‌تر شد. به ویژه بعد از شهادت محمد کشوری دومین فرزند این خانواده. شهادت در راه خدا و دفاع میهن از آن پس به یک ارزش و افتخار همگانی تبدیل شد. در آن برهه هیچ جوانی از رفتن به جبهه و شرکت در دفاع مقدس ترسی به دل راه نمی‌داد. شهادت به کلمه زیبایی تبدیل شد. جوانان دفاع از اسلام، دفاع از انقلاب و دفاع از امام (ره) را درک کردند. با این وصف آمار شرکت کنندگان در جبهه و جنگ افزایش یافت.

اکنون با گذشت حدود سه دهه از دفاع مقدس بفرمایید که وظیفه نسل جوان در پاسداری از خون این شهیدان گرانقدر چیست؟

حافظ شیراز گوید: «چون پیر شدی حافظ از میکده خارج شو». من ضمن این که طلبه علوم دینی هستم، یک آموزگار آموزش و پرورش هم بودم. اگر بپرسید نسل جوان چگونه می‌باشند؟ چون در کنار نسل جوان بوده‌ام، به شما می‌گویم ۹۵ درصد هدایت شده و تأثیر پذیرند. ولی شیوه کار کردن ما با نسل جوان باید چگونه باشد؟ امروز صبح در کلاس درس اخلاق برای برادران سپاهی درباره این موضوع بحث می‌کردم که اگر اطاعت از خدا بکنید، دیگران از تو اطاعت می‌کنند. قبل از انقلاب جوان‌های مختلف در فرم‌های مختلف داشتیم. هیپی و بیتل داشتیم. اما انفاس قدسیه امام (ره) چه اثری بر آنان گذاشت. جوان بیتل چگونه توانست راهش را پیدا کند و بیاید بسیجی شود، و چفیه بر سر بگذارد؟ زنی که هیچ بار

وقتی این سریال از تلویزیون پخش گردید، در همان زمان تصمیم گرفته شد که این شهرستان سیمرغ نامگذاری شود.

روایتی از شهید احمد کشوری وجود دارد که گویا او هم دوست داشته درس طلبگی بخواند و روحانی شود. آیا در دورانی که همکلاسی او بودید، چنین بحثی با او مطرح نشده بود؟

شهید کشوری از همان سن و سال، چهره مذهبی داشت. در مرحله دبستان معلمی داشتیم به نام آقای حمیدی که مرا «شیخچه» صدا می‌زد. در آن زمان هرگز نمی‌دانستم که شیخ شدن چه معنا دارد. مرحوم آقای حمیدی همین نگاه را هم به شهید کشوری داشت. به یاد دارم که احمد در آن برهه برای آینده خود به مشاغل کوچک قانع نبود. آرزوهای بلند داشت. دوست داشت اوج گیری کند. به آینده خود توجه خاص داشت. اگر در نقاشی‌های او دقت کنید، ملاحظه خواهید کرد که این نقاشی‌ها پیام دارد. یعنی احمد حرف‌های خود را به وسیله نقاشی بیان می‌کرد. موضع گیری‌های او در آن برهه پیام خاصی را می‌رساند. پیشقدم شدن او در خیلی از کارها پیامی را می‌رساند. معمولاً چنین افرادی از آغاز زندگی شان نشان می‌دهند که به چه سمتی می‌خواهند حرکت کنند. من در خاطرات خود نوشته‌ام که احمد کشوری برای رسیدن به چنین شرایطی خود را از قبل مهیا کرده بود.

اشاره کردید که احمد کشوری یک شهید ملی است. خواستم پرسیم که شهادت احمد چه تحولی در این منطقه به وجود آورده است؟

اولین تحولی که خون این شهید ایجاد کرد، این است که احمد بعد از شهادت، الگو و اسوه برای مردم منطقه شد. روحیه جهاد و مقاومت در میان



■ مراسم صبحگاه دبستان شهرستان کیاکلا، شهید کشوری نفر سوم از سمت راست در صف اول دیده می‌شود

یکی از مهم‌ترین عوامل قدرت و تحرک رزمندگان و مدافعان حریم اسلام، در همه جنگ‌ها و بحران‌ها، داشتن ایمان کامل به قدرت خداوند متعال است. زیرا خدا مبدأ و منشأ قدرت است و به هر کاری که اراده کند، تواناست. لذا وقتی یک مجاهد راستین خود را به منبع اصلی قدرت متصل می‌کند، از هیچ قدرتی جز او ترس و وحشت به خود راه نمی‌دهد و این سرمایه بزرگی است که تنها مجاهد فی سبیل الله و مدافع معتقد به خدا، از آن بهره‌مند است و تکیه‌گاه اصلی رزمندگان ما نیز طی هشت سال دفاع مقدس، همین قدرت لایزال بوده است. به طوری که حضرت امام (ره) در این خصوص فرمودند: «مطمئن باشید از قدرت‌ها کاری ساخته نیست. هیچ نگرانی به خود راه ندهید. شما جنود خدا هستید و پیروزید. آن‌هایی که در ابتدا حرکت خودشان را شروع کردند، با طمانینه قلبی شروع کردند و از هیچ نترسیدند.» حجت الاسلام و المسلمین عبد الله لالانی در این گفت و گو جهان‌بینی ایمانی شهید کشوری را تشریح کرده است.

جستاری در جهان‌بینی شهید احمد کشوری در گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین شیخ عبد الله حاج علی لالانی داماد شهید کشوری

احمد را طالب معارف دینی یافتم

در ابتدای بحث کمی از ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری و گرایش‌های دینی شهید احمد کشوری بفرمایید؟

بسم الله الرحمن الرحيم: در سال ۱۳۵۶ که داماد خانواده شهید بزرگوار احمد کشوری شدم، ایشان را شناختم. از نظر اخلاق، ایشان را شخصی خوش اخلاق، با نشاط و پر تحرک یافتم. در هر جمعی که حضور می‌یافت، فوق العاده تأثیر گذار بود. در هر مجلسی که صحبت می‌کرد، بدون استثناء مورد توجه همه اهل مجلس قرار می‌گرفت. به خاطر باورهایی که داشت در سخن گفتن قاطعیت نشان می‌داد. وقتی در مسائل مذهبی و اعتقادی وارد بحث می‌شد، در دفاع عالمانه از مسائل دینی آن جمع را متأثر می‌کرد. ایشان را به شدت طالب معارف دینی یافتم که به دنبال کتاب و مطالعه و پاسخ گرفتن برای پرسش‌های خود بود. که در ذهن دیگران ایجاد شده بود. ایشان خیلی علاقه داشت که با کار فرهنگی در گسترش آگاهی فعالیت کند. به لحاظ این نوع نگاه بارها ایشان ابراز کرده بود که کاش می‌توانستم به جای خدمت در ارتش وارد حوزه علمیه و عالم طلبگی می‌شدم، تا در این زمینه موفق‌تر عمل کنم. البته این سخن مقارن بود با جریانات انقلاب اسلامی. بنده خدمت ایشان گفتم که شما در لباس نظامی و در جایی که طلبه‌ها را راه نمی‌دهند دارید کار فرهنگی می‌کنید.

شهید احمد کشوری با حضور در ارتش تأثیرات فرهنگی زیادی روی دوستان اطراف خود داشت. من شخصا با چشم دیدم روزی که به منزل سازمانی ایشان در پایگاه هوانیروز کرمانشاه رفته بودم. از قبل به من توصیه کرده بود که با لباس روحانیت به منزل ایشان بروم. به ایشان گفتم شاید نگهبانان مستقر در

ورودی پایگاه اجازه ورود ندهند؟ احمد گفت: خیر من عمداً از شما می‌خواهم با لباس روحانیت وارد پایگاه شوید.

احمد کشوری علاقه خاصی نسبت روحانیت داشت. در زمانی که شهید بهشتی در مظلومیت بسر می‌برد، و کسی جرأت دفاع از ایشان را نداشت، او عاشق شهید بهشتی بود. در کرمانشاه شبی پای سخنرانی شهید بهشتی در تلویزیون نشسته بودیم که ناگهان از جا برخاست و رفت صورت شهید بهشتی را بوسید

این دیدار در چه سالی بود؟

در سال ۱۳۵۶ بود. شام را در منزل یکی از افسران هوانیروز که چند سال بعد به شهادت رسید دعوت شده بودیم. در راهرو بیرون درب منزل آن شهید یک دستگاه تلویزیون مبله و بزرگ قرار داشت. احمد کشوری در راهرو ساختمان به من گفت که من درباره حرمت برنامه‌های موسیقی که در تلویزیون در پخش می‌شود با این افسر صحبت کردم و او را قانع کردم که از تلویزیون استفاده نکند و اکنون تلویزیون را در راهرو قرار داده است. وقتی وارد منزل آن شهید سعید شدم احساس کردم که شهید احمد کشوری را به عنوان استاد و مربی خود نگاه می‌کنم. می‌خواهم بگویم که شهید کشوری در فضای قبل از پیروزی انقلاب این اندازه روی نظامیان و ارتشیان تأثیر گذار بوده که یکی از آن‌ها حاضر شده از تماشای

برنامه‌های تلویزیونی چشم پوشی کند. شاید درجه تعدادی از آن نظامیان بالاتر از احمد هم بوده است. در چند روزی که در پایگاه هوانیروز بودم، هرگاه در جمع افسران و درجه داران می‌نشستم، اگر عکس ناشایستی در اتاق دیدارها وجود داشت، احمد دستور می‌داد عکس را از دیوار بر دارند. مضرات و عواقب وجود عکس‌های مبتذل را برای حاضران در جلسات ذکر می‌کرد. در آن چند روز به طور مرتب نمازهای جماعت در مسجد پایگاه بر پا می‌کرد. مطالبی را که از زبان حاج آقای موسوی نماینده حضرت امام (ره) در کرمانشاه می‌شنید، آن‌ها را پردازش می‌کرد و در پایگاه به سماع افسران می‌رساند. در اتاق خواب خود مخفیگاهی را به وجود آورده بود که کتاب‌های عقیدتی و فکری و انقلابی خود را در آن پنهان کرده بود.

سفر شما به کرمانشاه و بازدید از پایگاه هوانیروز به چه منظور بود؟

سفر در سال ۱۳۵۶ و به دعوت شخصی شهید احمد کشوری صورت گرفت. وجود یک طلبه در پایگاه در زمان طاغوت باعث تعجب افسران و دژبانان شده بود. البته هیچ کسی به شهید کشوری اعتراض نکرد. شبانگاه هنگام ورود به پایگاه نگهبانان دستور ایست دادند، ولی احمد از ماشین شخصی خود پیاده شد و سربازان را تویخ کرد. چون سربازان تا آن زمان ندیده بودند که یک روحانی وارد پایگاه شده باشد، و تعجب کرده بودند. فردای آن روز برخی از تأسیسات اداری و رفاهی پایگاه را به من نشان داد. در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی هم که یکی از بزرگواران از سفر حج بازگشته بود به کرمانشاه سفر کردم و برای بار دوم از پایگاه هوانیروز بازدید به عمل

آوردم. البته اوضاع و شرایط پایگاه با شرایط قبل از انقلاب تفاوت داشت، ولی تا آن روز از وجود عناصر مشکوک پاکسازی نشده بود. شعارهای ضد انقلابی علیه نیروهای انقلابی و طرفدار نظام جمهوری اسلامی از جمله شهید کشوری روی دیوارهای پایگاه به چشم می خورد. احمد در آن سفر به من اطلاع داد که در خصوص پاکسازی کارکنان هوانیروز نامه‌ای از تهران به دست ایشان رسیده است.

شهید احمد کشوری علاقه خاصی نسبت روحانیت داشت. در زمانی که شهید بهشتی در مظلومیت بسر می برد، و کسی جرأت دفاع از ایشان را نداشت، شهید کشوری عاشق شهید بهشتی بود. در کرمانشاه شبی پای سخنرانی شهید بهشتی در تلویزیون نشسته بودیم که ناگهان احمد از جا برخاست و رفت صورت شهید بهشتی را بوسید، و گفت: «من عاشق این سید هستم. وقتی چهره شهید بهشتی را می بینم، احساس غرور می کنم». این حرکت نشان می دهد که شهید احمد کشوری جوان روشن، آگاه و با بصیرت بود. چون اهل مطالعه و قرآن خوانی بود. هرگاه به همراه ایشان به شمال سفر می کردیم، در مسیر راه نوارهای قرآن با صدای عبدالباسط و منشاوی را پخش می کرد. صدای آن دو قرآن خوان را خیلی دوست داشت. در عین حال با روحانیت مانوس بود. معمولاً دیدگاه‌های خود در میان می گذاشت. وقتی با همدیگر ملاقات می کردیم، پرسش‌های دینی زیادی مطرح می کرد، و نظر شهید مطهری را درباره مسائل روز جویا می شد. سعی می کرد با طرح اینگونه پرسش‌ها باورهای خود را با دیدگاه قرآن و احادیث پیامبر اکرم (ص) و روایات ائمه (ع) و تاریخ اسلام مستند کند. وقتی درباره برجستگی‌های دینی صحبت می کرد به قدری به وجد می آمد که هنگام صحبت نیمه خیز می شد و می گفت که اسلام یک چنین دین با عظمتی است که درباره انسان چنین گفته است. درباره آزادی این سخن را گفته است. من فکر می کنم که شجاعت و

جنگ آوری شهید کشوری بر اثر اطلاعات و معارف فزاینده دینی او بوده است. همه این ارزش‌ها ریشه در باورهای عمیق فرهنگی او داشت. یعنی به درجه بالایی از آگاهی رسیده بود. تنها یک نظامی جنگ آور نبود. کسی بود که معارف اسلامی در ذهن و فکر او جا افتاده بود. هرگاه در مجلس و محفلی شرکت می کرد، به قرآن و احادیث و روایات تاریخ اسلام و شخصیت‌های معاصر که آموخته بود استناد می کرد. شاید میزان آگاهی و معارف دینی شهید احمد کشوری از یک روحانی هم بیشتر بود.

احمد کشوری روحیه تدین خود را کافی نمی دانست و دوست داشت دیگران را هم متدین کند. در یکی از مصاحبه‌های تلویزیونی گفته است که ما قرآن و اسلام را که دین جهانی است، به تمام جهان صادر می کنیم. یک چنین انگیزه‌هایی در اندیشه احمد کشوری وجود داشت. وقتی چنین انگیزه‌های داشت

بفرمایید که چه عواملی در تبلور فکر و ذهن شهید احمد کشوری نقش داشتند؟ آیا تربیت خانواده بود یا بر اساس مطالعات و تحقیقاتی که شخصا انجام داده بود؟

بر اساس شناختی که احمد کشوری دارم، ایشان در زمینه نوعدوستی از دوران کودکی از یکسری خصلت‌های انسانی برجسته برخوردار بوده است. به طور مثال در دوران دبستان روزی با کفش نو به مدرسه رفته و یکی از همکلاسی‌ها را دیده که کفش پاره پوشیده است. احمد کفش‌های خود را تقدیم همکلاسی می کند و ظهر با پای پیاده به خانه برمی گردد. در منزل از مادرش می پرسد که اگر به شما

بگویم که امروز کار خیری را انجام دادم مرا سرزنش نمی کنید؟

مادر می پرسد مگر چه کار کرده‌اید؟

احمد داستان پیشکش کفش نو به دانش آموز فقیر را برای مادرش تعریف می کند. با این وصف این خصلت‌ها از دوران کودکی در ذات احمد کشوری وجود داشته است. افزون بر آن در دوران نوجوانی هم به فعالیت‌های هنری و نقاشی علاقه داشت. از وقتی که احمد کشوری را شناختم او را یک انسان متدین و متعهد یافتم که در یک خانواده معمولی مذهبی پرورش یافته بود. با وجودی که پدر احمد یک نظامی بود، اما در عین حال یک انسان متدین و نوعدوست بود. احمد بر اساس فطرت انسانی از حس کنجکاری و روحیه آزاد اندیشی سرشاری برخوردار بود. معمولاً هر کسی در مسیر فطرت انسانی و عقل حرکت کند، بدون شک به سمت دین گرایش پیدا می کند. احمد نشانه‌های فطری زنده و برجسته‌ای داشت که او را به فعالیت‌های فرهنگی علاقمند کرده بود. احمد کشوری روحیه تدین خود را کافی نمی دانست و دوست داشت دیگران را هم متدین کند. در یکی از مصاحبه‌های تلویزیونی گفته است که ما قرآن و اسلام را که دین جهانی است، به تمام جهان صادر می کنیم. یک چنین انگیزه‌هایی در اندیشه احمد کشوری وجود داشت. وقتی چنین انگیزه‌های داشت نمی توانست ساکت و آرام بماند. هم می خواست بیشتر بداند و هم دانستی‌های خود را به دیگران منتقل کند.

با این وصف شهید احمد کشوری ضمن این که یک افسر نظامی بود، یک انسان فرهیخته و آگاه هم بود؟

یکی از ویژگی‌های احمد کشوری این است که توانسته بود این دو عامل را با هم تلفیق کند. وقتی از سر کار به منزل می آمد، یک نظامی نبود. شاید برخی از حرکات و رفتارهای او ابعاد نظامی داشت، ولی احساس مسئولیت به خانواده و جامعه و مسائل دینی در وجود او هم آشکار بود. وقتی در صحنه خدمت نظامی بود، آنگونه که دوستان احمد نقل کرده‌اند، اهل دیسپلین و رعایت نظم و انضباط هم بود. خواهر زاده احمد کشوری (فرزند بنده) که از شهروندان ایلامی است و در منطقه ملکشاهی زندگی می کند نقل کرده است: «وقتی مردم آن جا مطلع شدند که من خواهر زاده شهید احمد کشوری هستم، و داماد یکی از خانواده‌های ایلامی شده‌ام ابراز خرسندی کردند و مرا به پایگاه سابق هوانیروز که احمد کشوری در آن جا مستقر بود بردند، و خاطرات آن دوران را بازگو کردند. مردم نشان دادند که احمد را خیلی دوست دارند. شهروندی آمد و با خوشحالی به من گفت: من از این که احمد کشوری یک سیلی به گوش من خوابانده لذت می برم. هنوز آن خاطره را فراموش نکرده‌ام. از او پرسیدم داستان سیلی خوردن چیست؟ گفت روزی که هلی کوپترها در پایگاه قوچعلی در نزدیک ایلام مستقر بودند، من بچه بودم و به یکی از هلی کوپترها نزدیک شدم. از احمد کشوری اجازه



■ شهید احمد کشوری نفر اول سمت راست هنگام گذراندن دوره آموزش خلبانی در پایگاه اصفهان

خانه او از نظر ظاهری با خانه یک طلبه حوزه علمیه تفاوت چندانی نداشت. شهید کشوری آدم کریم و دست و دل باز بود، و بخشی از حقوق ماهیانه خود را به کارهای خیر اختصاص می‌داد. مرحوم آقای مولوی داماد دیگر شهید کشوری که همافر هوانیروز بود و در کرمانشاه سکونت داشت نقل کرده که افراد این مجموعه در دوران انقلاب مواد غذایی و کادو بسته بندی می‌کردند، و میان مستمندان توزیع می‌کردند. به مستمندان می‌گفتند که این کمک‌ها را امام خمینی (ره) فرستاده است. این فعالیت‌های خیرخواهانه موجب شده بود که افراد این مجموعه به اتفاق همدیگر به مساجد بروند و در مراسم مذهبی شرکت نمایند.

آقای مولوی افزوده است که احمد روزی از او خواست برای انجام کاری او را همراهی کند. می‌گوید به محله فقیرنشین رفتیم و نزدیک منزل یک خانواده مستمند توقف کردیم. احمد از ماشین پیاده شد و از صندوق عقب مقداری مواد غذایی و دارویی بیرون آورد و رفت درب منزل یک مرد مسن و آن کالاها را تحویل او داد. احمد آن خانواده مستمند را کاملاً می‌شناخت و می‌دانست که در یک خانه محقر و بدون فرش و بساط زندگی می‌کند. مرد مسن که احمد را از سال‌ها پیش می‌شناخت به محض این که او را دید، گریست و حال او را جویا شد، و از او تشکر کرد. شهید کشوری در آن دیدار با مرد مسن مزاح کرد و او را خندانند و به او گفت که این کالاها را از طرف امام (ره) برای او آورده است. معمولاً احمد وقتی یک شخصی را برای یک چنین کارهایی همراه خود می‌برد، بدون شک بر او اثر معنوی برجای می‌گذاشت. ما معتقدیم که قرآن کریم و رفتار ائمه معصومین (ره) برای بشریت نور و چراغ راهنمایی هستند. رفتار و گفتار آنها نورانیت دارد. کسی که یک چنین کارهایی را انجام دهد «کنونا دعاه الناس بغیر السننکم» حتماً تأثیرگذار است و احمد این

آن روحانی اضافه می‌کند: «احمد کشوری به نماز جماعت خیلی علاقه داشت. هر جا که همسفر او بودم و وقت نماز فرا می‌رسید، به نزدیکترین مسجد می‌رفتیم و نماز جماعت برپا می‌کردیم. احمد کشوری بنا بر فرمایش امیر مومنان (ع) مصداق «شیران در روز و زاهدان در شب» بود. لذا بنده معتقدم که ماندگاری نام شهید احمد کشوری به برکت اخلاص، و همراهی دل با عمل او بوده که خداوند متعال توفیق رستگاری و عزت را به او بخشیده است.

احمد کشوری بنا بر فرمایش امیر مومنان (ع) مصداق «شیران در روز و زاهدان در شب» بود. لذا بنده معتقدم که ماندگاری نام شهید احمد کشوری به برکت اخلاص، و همراهی دل با عمل او بوده که خداوند متعال توفیق رستگاری و عزت را به او بخشیده است

رفتار و پایبندی شهید کشوری به مبانی دینی تا چه اندازه در خانواده و اطرافیان ایشان در هوانیروز تأثیر گذار بوده است؟

شهید کشوری به لحاظ همین انگیزه‌های مذهبی که داشت، وقتی استعدادها و توانمندی‌های اطرافیان خود را می‌سنجید و می‌پسندید، بیدرنگ به سراغ آنها می‌رفت و آنها را به مجموعه‌ای که به وجود آورده بود، جذب می‌کرد. افراد این مجموعه کارهای خیر انجام می‌دادند، و بسیاری از آنان در حوادث کردستان و جنگ تحمیلی به شهادت رسیدند. شخص شهید کشوری هنگام حیات فعالیت‌های این مجموعه را برای بنده تشریح کرده بود. به طور مثال وقتی خانه یک افسر هوانیروز در کرمانشاه می‌رفتیم، می‌دیدم که

خواستیم به هلی کوپتر نگاه کنیم؟ احمد گفت نگاه کردن اشکالی ندارد ولی حق دست زدن را ندارید. من بر اساس حس کنجکاوی و بازی گوشی به هلی کوپتر نزدیک شدم و دستی روی آن مالیدم که ناگهان شهید کشوری بالا سرم حاضر شد و یک سیلی محکم روی گوش من خواباند و مرا از هلی کوپتر دور کرد.

این روایت نشان می‌دهد که احمد کشوری در مسائل نظامی قاطعیت داشته است. یعنی هرگاه مسئله‌ای مطرح می‌شد، مقررات نظامی را کاملاً رعایت می‌کرد. راهکار احمد کشوری در کردستان هم از قاطعیت او حکایت دارد. یک شخصیت روحانی که همراه شهید در منطقه عملیاتی غرب کشور حضور داشت، و پس از شهادت احمد، به همراه پیکر او از کرمانشاه به تهران آمد برای من چنین نقل کرده است: «احمد کشوری در ماه‌های اول جنگ به خلبانان هم‌رمز خود امان نمی‌داد. هلی کوپترهای آنان را مسلح و هنوز خورشید طلوع نکرده روانه عملیات می‌کرد. بعضی از خلبان‌ها جوان بودند و دوست داشتند در ساعات صبح کمی خواب باشند. ولی احمد به آنها می‌گفت من دوست دارم نیروهای متجاوز عراقی را در کیسه خواب غافلگیر کنید. احمد همین روش را در سنجندج و سردشت و در سایر مناطق کردستان دنبال می‌کرد».

بفرمایید چگونه با خانواده شهید کشوری آشنا شدید و داماد ایشان شدید؟ آیا این خانواده را از قبل می‌شناختید؟

بنده قبل از ازدواج با همسر شهید احمد کشوری، با دایی و پدر همسر شهید کشوری که در منطقه نیروی هوایی تهران سکونت داشت آشنا بودم. همسر بنده هم در همان منطقه سکونت داشت، و آن دو خانواده یکدیگر را از طریق شرکت در جلسات مذهبی بانوان می‌شناختند. همسر شهید که در تهران دانشجوی بود، در آن جلسات شرکت می‌کرد، و توسط همسر بنده گزینش و معرفی شد. به هر حال قسمت این طوری بود. البته همسر شهید کشوری که همسر بنده هستند، دوست داشتند که با یک طلبه ازدواج کند.

در صورت امکان کمی هم از ابعاد عبادی شهید کشوری بفرمایید...

شهید احمد کشوری در مسائل عبادی، مخصوصاً شب زنده داری، نیایش‌های شبانه و نماز شب خواندن خیلی اهمیت می‌داد. سخنان مولا امیر مومنان (ع) در نهج البلاغه را می‌خواند و گاهی به وجد می‌آمد و گریه می‌کرد. آن آقای روحانی که همراه شهید کشوری در جبهه حضور داشت به من گفت: «مردم معمولاً دعای جوشن کبیر را در شب‌های ماه مبارک رمضان و در شب‌های قدر می‌خوانند. ولی من با چشم دیدم که شهید کشوری گاهی در شب‌های عادی هم بعد از برپایی نماز شب، می‌نشست دعای جوشن کبیر می‌خواند. برای من تعجب آور بود که این افسر ارتش در شب‌های غیر از ماه مبارک رمضان دعای جوشن کبیر بخواند». ببینید وقتی یک فردی در شب‌های عادی بشیند و بعد از نماز شب دعای جوشن کبیر بخواند، این نشان می‌دهد که این فرد تا چه اندازه به مسائل عبادی و نیایش علاقه‌مند است.





است و باید آن را به استحضار حضرت امام (ره) در پاریس برسانند، و نظر ایشان را جویا شود. در آن ملاقات قرار شد بعد از گذشت چند روز به بیت امام مراجعه کنم و نتیجه پیگیری را دریافت و به اطلاع احمد کشوری برسانم. ولی با بازگشت امام (ره) به میهن و پیروزی انقلاب، طرح شهید احمد کشوری و خلبانان هوانیروز کرمانشاه منتفی شد. منظور از بازگو نمودن این روایت این است که احمد در دفاع از انقلاب اسلامی خود را برای هر کاری آماده کرده بود.

چه خاطره‌ای از شهید احمد کشوری در قم دارید؟
احمد هرگاه به قم می‌آمد، بعد از زیارت حرم حضرت معصومه (س) و دیدار با همشیره‌اش، وقت خود را به بازدید از کتابفروشی‌ها و خرید کتاب و دیدار با استایید حوزه اختصاص می‌داد. به فضای روحانی شهر قم خیلی علاقه داشت. چون در آن سال‌ها که با هم آشنا شده بودیم، انقلاب بعد از شهادت آقا مصطفی خمینی تازه شروع شده بود، و شهر حالت جنب و جوش داشت. در تظاهرات شبانه مردم قم هم شرکت می‌کرد و شعار می‌داد. یک آدم پر تحرک و با نشاط بود و خمودگی در او ندیدم.

وقتی محمد برای خدا حافظی آمده بود، تعدادی از دوستان جبهه و جنگ در منزل بنده حضور داشتند، و گفتند که برادر همسر شما «نور بالا می‌زند». یعنی شخصیت ملکوتی پیدا کرده است. خانواده هم یک چنین احساسی داشتند. در سکوت و طرز نماز خواندن او نشانه‌های ملکوتی بودن نمایان بود

از شهید محمد کشوری برادر کوچک‌تر احمد کشوری چه خاطره‌ای دارید؟

وقتی داماد خانواده کشوری شدم، شهید محمد کشوری کم سن و سال بود. یک نوجوان بسیار آرام، مودب، منضبط و عاطفی بود. به خاطر شهادت برادرش احمد خیلی متأثر شده بود، و به طور مستمر از پدر و مادر تقاضا می‌کرد به او اجازه دهند به جبهه بروند. خانواده هم به او می‌گفتند اجازه دهید کمی بزرگ شوید، تا بتوانید در جبهه کار مفید انجام دهید. چند سال که از شهادت احمد گذشت و سن محمد بیشتر شد، و به سن بلوغ رسید، خانواده به او اجازه دادند به جبهه بروند. مدت کوتاهی هم نگذشت که در منطقه سرپل ذهاب به شهادت رسید. وقتی محمد برای خدا حافظی آمده بود، تعدادی از دوستان جبهه و جنگ در منزل بنده حضور داشتند، و گفتند که برادر همسر شما «نور بالا می‌زند». یعنی شخصیت ملکوتی پیدا کرده است. خانواده هم یک چنین احساسی داشتند. در سکوت و طرز نماز خواندن او نشانه‌های ملکوتی بودن نمایان بود. لذا وقتی خبر شهادت او را شنیدیم، غافلگیر نشدیم. ■

برخی از خاطرات عملیات خود را بازگو می‌کرد. ولی در منزل شخصی یا در منزل پدر و مادر هیچ کسی از موقعیت و نقش خطرناک او در جبهه خبر نداشت. به طور مثال در آستانه پیروزی انقلاب که شاهپور بختیار به نخست وزیر منصوب شد، و شایعه کودتای آمریکایی مطرح شد، شبی به منزل بنده در قم آمد و گفت که یک مطلب خصوصی دارد و می‌خواهد آن را در میان بگذارد. احمد گفت: «با چند تن از خلبانان هوانیروز تصمیم گرفته شده در صورت اجرای کودتا به پرواز درآیم و نقاط حساس از جمله مرکز ساواک و شهربانی کرمانشاه را با راکت هدف قرار دهیم، و بعد به سمت تهران پرواز کنیم. مطمئن هستیم که در مسیر راه به تهران چند فروند هواپیما از پایگاه همدان بلند خواهند شد تا هلی‌کوپترهای ما را مورد حمله قرار دهند. اگر موفق شدیم خود را به تهران برسانیم بدون شک به کاخ شاه و نخست وزیری حمله خواهیم کرد، تا کودتاگران از ارتش نا امید شوند».

احمد کشوری در آن دیدار گفت که فقط تعدادی از پرسنل هوانیروز پایگاه کرمانشاه و حجت الاسلام و المسلمین سید موسی موسوی (نماینده حضرت امام (ره) در کرمانشاه) از این طرح خبر دارند. اکنون به قم آمده‌ام تا مشورت و تعیین تکلیف کنم که اگر بیگناهی در این حرکت کشته شد، مسئولیت شرعی آن با کیست؟ به ایشان گفتم که در حال حاضر کارگزار حضرت امام (ره) در قم برادر ایشان مرحوم آقای پسندیده هستند، و این موضوع را با ایشان در میان بگذارید. بنابر این همراه شهید احمد کشوری به بیت امام (ره) رفتیم، و به آقای پسندیده اعلام کردم که ایشان یک افسر نظامی است و قصد دارد درباره مسئله خیلی مهمی با شما مشورت کند. آقای پسندیده دستور دادند اطرافیان از اتاق بیرون روند، و با احمد کشوری خلوت کردند. احمد هم نقشه طرح را از جیب بیرون آورد، و آن را برای آقای پسندیده شرح داد. برادر امام (ره) فرمودند که موضوع مهمی

تأثیر گذاری را داشت. احمد هم با زبان و هم با عمل نیکو تأثیر گذار بود. چون مانند یک خطیب توانا و سخنور ماهری بود، که هیچ وقت تپق نمی‌زد.

گویا شهید احمد کشوری گرایش نظامی را از پدر به ارث برده بود؟

شکی نیست که حاج غلامحسین کشوری پدر شهیدان احمد و محمد کشوری یک افسر نظامی و انقلابی بود و از مسائل نظامی و جنگ آگاهی داشت. ایشان از زمان قبل از پیروزی انقلاب یک افسر مخالف رژیم شاه بود، و در خانه از عملکرد رژیم شاه انتقاد می‌کرد. پدر و مادر احمد از فضایی که فرزندشان در کردستان و در جبهه قرار داشت بیگانه نبودند.

منظورتان این است که پدر، فرزندانش را به راهکار مبارزه سیاسی تشویق می‌کرد؟

همین طور است... اصلا پدر شهیدان کشوری با انقلاب همراه بود. احمد را به فعالیت‌های سیاسی تشویق می‌کرد. چون رژیم شاه را یک رژیم فاسد می‌دانست و گاهی احمد را در مبارزه سیاسی همراهی می‌کرد.

راهنمایی پدر بر روند مبارزه سیاسی احمد موثر بوده است؟

نوع نگرش این طور بود. وقتی که انقلاب شروع شد، فرزندان این خانواده بیدرنگ به انقلاب پیوستند. بعد از پیروزی انقلاب هم با فضای جبهه و جنگ بیگانه نبودند. خیلی افتخار هم می‌کردند که احمد در کردستان و در دفاع مقدس از دستاوردهای انقلاب دفاع می‌کند. احمد کشوری نقش بزرگی در کردستان ایفا کرد. وقتی هم که احمد به شهادت رسید، پدر و مادر نمی‌دانستند که فرزندشان چه درجه نظامی و چه موقعیت حساسی دارد. چون احمد آدمی متواضع و فروتن بود. هنگام مرخصی به هیچ وجه با لباس نظامی به خانه پدر و مادر نمی‌رفت. البته چون با یکدیگر خیلی صمیمی بودیم، گاهی می‌نشست و

درآمد

مهندس اصغر ابراهیمی اصل از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ مسئولیت استانداری ایلام را بر عهده داشت که در دوران خدمت ایشان در این استان مقام، سرلشکر احمد کشوری به شهادت رسید. پس از گذشت مدتی مسئولیت استانداری آذربایجان غربی به عهده ایشان گذاشته شد، و در آن استان نیز توفیق یافت به عنوان سرباز نظام جمهوری اسلامی برای جبهه و جنگ انجام وظیفه کند. مهندس ابراهیمی نظر به تخصصی که در زمینه مسائل نفتی دارد، پس از گذشت مدتی از وزارت کشور به وزارت نفت انتقال یافت، و چند سالی را به عنوان مدیر عامل شرکت ملی پتروشیمی فعالیت کرد. وزارت امور خارجه نیز از خدمات ابراهیمی اصل بی‌نصیب نبود، و ایشان را به مدت چهار سال به عنوان سفیر جمهوری اسلامی به آفریقای جنوبی اعزام کرد. در دولت جدید دکتر حسن روحانی، ایشان مجدداً به وزارت نفت فراخوانده شد و به سمت معاونت وزیر نفت در امور مهندسی و نظارت بر طرح‌های این وزارتخانه منصوب گشت. شاهد باران با توجه به شناختی که ایشان از نقش شهید سرلشکر احمد کشوری در دفاع از مردم مقاوم ایلام در آغاز جنگ تحمیلی دارد، به بازخوانی خاطرات او نشست که با هم می‌خوانیم:

باز شماری خصوصیات اخلاقی شهید احمد کشوری در گفت و گو با آقای اصغر ابراهیمی اصل استاندار اسبق ایلام



احمد کشوری عارفانه به شهادت رسید

خلبانان وارد استان شدند و با هماهنگی استانداری در تنگه کوچلی نزدیک شهر ایلام استقرار یافتند، که بعدها به تنگه آزادی تغییر نام یافت. در روزهای اول آمدن خلبانان غیور هوانیروز به ایلام، یک اتاق جنگ در ساختمان استانداری تشکیل شد، و نقشه‌های جغرافیایی مناطق مرزی و تعدادی از نقشه‌های جغرافیایی آن سوی مرز و نیز وضعیت و اماکن استقرار نیروهای عراقی را که بر مبنای اطلاعات مردمی تعیین کرده بودیم، در اختیار این برادران عزیز قرار دادیم. در جلسات توجیهی که با شهید احمد کشوری و سایر هم‌زمان ایشان داشتیم، تأسیسات و امکانات خودی را هم برای آنان مشخص کردیم. موقعیت استان را برای آنان تجزیه و تحلیل و شرح دادیم. به اصطلاح خودشان یک بریفینگ کامل درباره منطقه انجام دادیم. سپس پروازهای شناسایی را به همراه احمد کشوری و خلبان مشهدی با هلی‌کوپتر جت رنجر انجام دادیم. بعد قرار شد که این واحد هوانیروز به عنوان نیروی پشتیبان واحدهای بسیج و سپاه در منطقه عمل کند.

سرانجام در روز ۳۱ مهرماه سال ۱۳۵۹، جنگ با حمله هوایی عراق و بمباران فرودگاه مهر آباد تهران شروع شد. حال با توجه به این که شهید رجایی از ما حمایت کرده بود، و سلاح‌هایی را در اختیار ما گذاشت، و نیروهای عشایری و بسیجی را مسلح کرده و آموزش داده بودیم، و در ارتفاعات و تنگه‌های مختلف مستقر کرده بودیم، موفق شدیم چهار فروند از هواپیمای مهاجم عراقی را که در حین بازگشت از داخل ایران در ارتفاع بسیار پایین پرواز می‌کردند، و از دره حجیر در حال عبور بودند ساقط کنیم. موقعی که خبر سرنگونی هواپیماهای عراقی را با جنگ

مسلح کردن عشایر استان به ما بدهد. همچنین درخواست کردم که یک پایگاه هوانیروز در استان ایلام داشته باشیم. چون استان ایلام در آن زمان فاقد پادگان، یا گردان و تیپ نظامی بود. به استثنای سپاه پاسداران که تازه تشکیل شده بود، و تعداد محدودی از برادران سپاهی در آن مشغول کار شده بودند، تنها واحد نظامی که در استان فعالیت می‌کرد، مرزبانی ژاندارمری بود که در پاسگاه‌های مرزی هم ضعیف بود. لذا با حمایت شهید بزرگوار رجایی و موافقت شورای عالی دفاع مقرر شد یک پایگاه کوچک هوانیروز در ایلام ایجاد شود، و با این تصمیم مقدمات آمدن شهید احمد کشوری و تعدادی از دوستان ایشان مانند خلبان مشهدی، خلبان رحیم پزشکی و چند نفر دیگر از عزیزانی که بعدها ملحق شدند، فراهم شد.

با حمایت شهید بزرگوار رجایی نخست‌وزیر وقت و موافقت شورای عالی دفاع مقرر شد یک پایگاه کوچک هوانیروز در ایلام ایجاد شود و با این تصمیم مقدمات آمدن شهید احمد کشوری فراهم شد، و مسئولیت ایجاد و فرماندهی پایگاه هوانیروز بر عهده ایشان قرار گرفت

بدین ترتیب چهار فروند هلی‌کوپتر کبرا، یک فروند جت رنجر و یک فروند هلی‌کوپتر ۲۱۴ تراپری در اختیار استانداری ایلام قرار داده شد، و مسئولیت ایجاد و فرماندهی پایگاه هوانیروز بر عهده احمد کشوری قرار گرفت. بدین سان هلی‌کوپترها و

مهندس در آغاز گفت و شنود دلایل انتقال شهید احمد کشوری از پایگاه هوانیروز کرمانشاه به ایلام را توضیح دهید؟

بسم الله الرحمن الرحیم: ایلام استان محرومی بود که دولت جمهوری اسلامی توفیق خدمت‌گذاری به آن را به من واگذار کرد. مردمی که در جنوب استان ایلام زندگی می‌کنند عرب زبان هستند. آن دسته از مردم که در مرکز استان زندگی می‌کنند، لر هستند و در شمال استان کردها حضور دارند. اقوام یاد شده شیعیانی هستند که با سابقه طولانی و غنای فرهنگی و تاریخی و تمدنی در این ناحیه مرزی حضور دارند. در خرداد ماه سال ۱۳۵۹ گزارشی از تحرکات نظامی عراق در آن سوی مرز به استانداری رسید، مبنی بر این که روستاهای مرزی در داخل خاک عراق تخلیه می‌شوند و به طرز بیسابقه جاده سازی می‌شود. در برابر مناطق دهلران، مهران، چیلان و میمک آرایش نظامی صورت می‌گیرد. این تحرکات به گونه‌ای است که ظاهراً عراق قصد حمله به ایران را دارد. در آن زمان موضوع را به وزارت کشور و به شورای عالی دفاع منعکس کردم و زود هنگام هشدار دادم که خطر جدی کشورمان را تهدید می‌کند. متأسفانه در آن موقع یکی از عزیزان فرمانده که در شورای عالی دفاع خدمت می‌کرد، در حاشیه گزارشی که فرستاده بودم، نوشت به استاندار ایلام اعلام کنید که دخالتی در کارهای نظامی نکنند و اگر عراق به ایران حمله کند یا یک گلوله به سمت ایران شلیک کند، ما می‌توانیم با ده گلوله آن را پاسخ دهیم.

من به این اظهار نظر بسنده نکردم، و خدمت شهید محمد علی رجایی نخست‌وزیر وقت رسیدم و از ایشان درخواست کردم که مقادیری اسلحه برای

مؤثری ایفا کرد. خلبان مشهیدی و خلبان پزشکی و سایر همزمان‌شان که هنوز در قید حیات هستند، خاطرات خوبی از روزهای حماسه و مقاومت در استان ایلام دارند.

نحوه شهادت احمد کشوری چگونه بوده است؟

وقتی جنگ آغاز شد و مردم شهر مهران و سایر شهرهای مرزی آواره شدند، همه به شهر ایلام مهاجرت کردند. لذا نظر به نبود مکان مناسب در شهر هر یک از اتاق‌های اقامتگاه خانوادگی استاندار را به یکی از خلبانان داده بودم. در یکی از اتاق‌ها هم شهید کشوری به همراه خانواده‌اش سکونت داشت. منزل مستقلی برای سکونت خلبانان وجود نداشت. شهید کشوری از اولین روزی که وارد منطقه عملیاتی ایلام شد، خانواده‌اش را نیز همراه خود آورد، و در اقامتگاه استانداری اسکان یافت. ایشان در آخرین شب حیات، قبل از این که فردای آن شب آخرین عملیات را انجام دهد که منجر به شهادتش شد، موقع صرف شام به همسر و فرزندانش گفت: «من تصمیم گرفته‌ام فردا یک هواپیمای میگ ۲۳ عراقی را شکار کنم». صبح روز بعد هنگام خدا حافظی با همسرش، به او گفته بود: «این آخرین چای است که در کنار شما می‌خورم». گویی به احمد الهام شده بود که این آخرین عملیات اوست، و به خانه باز نخواهد گشت. در حقیقت شهید احمد کشوری در بامداد آخرین روز حیات، هنگام پرواز احساس کرد که در راه تحقق یک هدف مقدس در حال پرواز است، و امکان بازگشت در آن ضعیف است. هنگام خدا حافظی با همسرش و ورود به قرارگاه هوانیروز هنوز خورشید طلوع نکرده بود. هلی‌کوپتر شهید کشوری آماده پرواز بود. احمد و تیم پروازی به سوی نیروهای عراقی مستقر در دره کنجان چم به پرواز در آمدند

حمایت استانداری مسئولیت هماهنگی را بر عهده داشتند. معمولاً عملیات‌ها بر اساس اطلاعاتی که به اتاق جنگ داده شده به مورد اجرا گذاشته می‌شد. هر عملیاتی که صورت می‌گرفت، نتایج آن در اتاق جنگ بررسی می‌شد و بعد از گذشت دو ساعت عملیات بعدی به مورد اجرا گذاشته می‌شد. یعنی عملیات‌ها پی در پی در زمان‌های خیلی محدود و سریع انجام می‌شد.

شهید کشوری انسانی آگاه، متواضع، متدین، با تقوا، عمیق، شجاع، جسور، صبور و کار آفرین بود. با شخصیت بسیار ارزشمندی که داشت، و با این خصوصیات فردی باعث شده بود تیم کوچک و کم‌تعداد خلبان‌های هوانیروز به تیم قدرتمندی تبدیل شود که توانست بیشترین صدمات و ضایعات را به نیروهای عراقی وارد کند

امکان دارد کمی درباره موفقیت‌ها و دستاوردهای این تیم توضیح دهد؟

در حقیقت خلبانان غیور هوانیروز از فرصت‌های خوی برای غافلگیری دشمن استفاده کردند، و ضربات مهلکی بر دشمن وارد آوردند. عملیات‌های زیادی در منطقه انجام شد. به دلیل این که منطقه خوب شناسایی شده بود، از توپوگرافی منطقه خوب استفاده شد. هلی‌کوپترها بر خلاف استاندارهای معمول، زودتر از طلوع آفتاب از قرارگاه بلند می‌شدند و در ارتفاع کم به مرز نزدیک می‌شدند و چند بار به تیپ‌ها و گردان‌های نیروهای عراقی یورش می‌بردند و تار و مارشان می‌کردند. در حالی

که آن‌ها در چادرهای خود خوابیده بودند و انتظار حمله را نداشتند. این چهار فروند هلی‌کوپتر عملیات‌ها را با قدرت انجام دادند و تعداد زیادی تانک و نفربر و کاتیوشای دشمن را منهدم کردند. تعداد زیادی از نفرات عراقی را در سنگرها و در چادرهای خودشان شکار کردند.

در جبهه میمک و مهران ضربات مهلکی بر نیروهای عراقی وارد آوردند.

افزون بر آن، همین تیم هوانیروز در عملیات‌های شناسایی منطقه و در عملیات تخلیه مجروحین، در عملیات تخلیه نیروهای اطلاعات و عملیات که وارد مناطق عملیاتی داخل خاک عراق می‌شدند نقش

افزارهای ساده به اطلاع آقای هاشمی رفسنجانی رساندم، ایشان با ناباوری پرسید: مگر امکان دارد شما در ایلام بدون امکانات چهار فروند هواپیمای عراقی را ساقط کنید؟

گفتم: آری خلبان‌های عراقی و پلاک‌های آنان در اختیار ما هستند و من از منطقه‌ای که در آن سقوط کرده‌اند بازدید کردم و لاشه‌های هواپیماها را با چشم خود دیده‌ام.

سپس از این حادثه عکس و نمونه برداری کردیم و به تهران فرستادیم.

وقتی جنگ آغاز شد، شهید کشوری چه نقشی در رویارویی با تهاجم دشمن داشت؟

به هر حال مردم خون گرم و مبارز استان ایلام از جنگ افروزی عراق غافل نبودند. عشایر سلحشوری که در آن منطقه حضور داشتند، اطلاعات را به موقع رسانده بودند، و ما از خطر حمله عراق آگاهی داشتیم. همان آگاهی مسبوق و تجهیز و بسیج و آمادگی مردم باعث شد که استان ایلام بتواند اولین پاسخ را به تهاجم هوایی عراق به فرودگاه تهران را بدهد. در واقع شهید احمد کشوری در فرماندهی تیم هوانیروز مستقر در ایلام، یک خاطره بسیار ارزشمندی را در تاریخ باقی گذاشت. عراق قبل از شروع جنگ نیروی زرهی و پیاده بزرگی را در مناطق میمک، صالح آباد، مهران، دهلران، موسیان، فکه و چیلات متمرکز کرده بود. ارتش بعثی با برخورداری از همه گونه امکانات نظامی، حملات هوایی و زمینی و موشکی گسترده‌ای را به استان ایلام آغاز کرد، و تنها نیرویی که در آغاز جنگ توانست بیدرنگ با دشمن متجاوز در این منطقه به دفاع برخیزد، تیم هوانیروز به فرماندهی شهید احمد کشوری بود.

ارزیابی تان از شخصیت و عملکرد شهید کشوری در ابتدای جنگ چیست؟

در حقیقت شهید کشوری انسانی آگاه، متواضع، متدین، با تقوا، عمیق، شجاع، جسور، صبور و کار آفرین بود. با شخصیت بسیار ارزشمندی که داشت، و با این خصوصیات فردی باعث شده بود تیم کوچک و کم‌تعداد خلبان‌های هوانیروز را فرماندهی کند. تیمی که تشکیل شده بود، به برکت اخلاص، فداکاری، خصوصیات فردی و فرماندهی بسیار موفق شهید کشوری، به یک تیم قدرتمندی تبدیل شده بود که توانست بیشترین صدمات و ضایعات را به نیروهای عراقی وارد کند.

برنامه به این صورت بود که این خلبانان عزیز در طول شبانه روز کار می‌کردند، همه افسران هوانیروز پایگاه ایلام حدود ۲۰ تا ۲۲ ساعت در اتاق جنگ حضور داشتند، و تحولات مرزها را بررسی و پیگیری می‌کردند، عملیات را طراحی و به مورد اجرا می‌گذاشتند. افزون بر آن وظیفه توجیه و هماهنگی با نیروهای سپاه و بسیج و عشایر را هم بر عهده داشتند. این افراد به طور نوبتی، فقط چند ساعت در شبانه روز استراحت می‌کردند، و دو باره کارشان را ادامه می‌دادند. شهید احمد کشوری و فرمانده وقت سپاه پاسداران و فرمانده ژاندارمری استان، با



عزیزترین موجود هستی خود را با اخلاص، تواضع، بردباری و بدون ریا به آفریدگار خود تقدیم می‌کند. هدیه کردن فرزند در این قربانگاه مانند کاری است که ابراهیم الخلیل (ع) توفیق انجام آن را با فرزندش اسماعیل (ع) نداشت. ولی این مادر در رابطه با دو فرزندش این توفیق را داشت.

به نظر من شیر مادر، تربیت مادر و مجموعه فضایل اخلاقی و رفتارهای اسلامی بود که از احمد چنین شخصیتی به وجود آورد. شکل گیری این شخصیت ناشی از میزان فداکاری مادر در تربیت فرزندش بود که در روز ۱۵ آذر ماه سال ۱۳۵۹ در استان ایلام شکوفا شد. روح بزرگ شهید احمد کشوری که برای کشورش، دینش، می‌تپید و عاشق رفتن به کربلا و عاشق جنگیدن با کفار و متجاوزان یعنی بود، در شعله‌های آتش هلی کوپتر سانحه دیده به سوی آسمان‌ها به پرواز ابدی درآمد. احمد با تمام وجود، در آن روز زمستانی سوختن برای حق، برای کشور و برای دین را تجربه کرد، و به نسل‌های آینده نشان داد که وقتی انسان عاشق است، باید از همه وجود خود در راه حق بگذرد، و جان خود را تقدیم حضرت حق کند. احمد کشوری در حالی که همه وجود خود را در طبق اخلاص نهاده بود، خرسند و خوشحال به لقاء الله پیوست. بدین سان راه شجاعت، استقامت، مردانگی، جنگیدن، اخلاص، ایمان، پاکی و تقوا را به نسل حاضر و نسل‌های آینده نشان داد.

شهادت احمد کشوری چه تأثیری بر عملکرد تیم هوانیروز مستقر در ایلام داشت؟

بعد از شهادت احمد کشوری، تعداد زیادی از خلبانان غیور هوانیروز و نیروی هوایی احساس کردند که شاگرد احمد هستند و باید راه او را ادامه دهند. شکی نیست که این راه را تا پایان جنگ مردانه ادامه دادند. عملیات‌هایی که خلبان شهید علی اکبر شیرودی، خلبان مشهدی، خلبان رحیم پزشکی و تعداد زیادی از خلبانانی که اسامی‌شان را فراموش کرده‌ام، انجام دادند، کمتر از عملیات‌های احمد کشوری نبود.

مردم ایلام در برابر شهادت کشوری چه واکنشی نشان دادند؟

مردم ایلام از نظر تاریخی، مردمی بسیار شریف، با فرهنگ، با تمدن ویژه و سابقه چهار هزار ساله دارند. مردمی شیعه، خون گرم و قدرشناس هستند. وقتی احمد کشوری به شهادت رسید، همه در تشییع جنازه او شرکت کردند. زن و مرد، پیر و جوان در سوک از دست دادن احمد به رسم عشائری به ماتم نشستند، عزاداری و گریه کردند. طوری بر سر و صورت خود می‌کوبیدند که گویی یکی از عزیزترین فرزند خانواده خود را از دست داده‌اند. شاید به این دلیل بوده باشد که مردم ایلام از مهران و دهلران گرفته تا چیلان و سایر روستاهای استان بر اثر حملات وحشیانه هوایی، موشکی و توپخانه‌ای نیروهای بعثی عراق، زندگی‌شان را رها کرده و به شهر ایلام آمده بودند. دست‌شان که به دشمن نمی‌رسید، احساس می‌کردند که خشم و کینه آن‌ها در مشت گره کرده احمد و در هلی کوپتر کبرای او تجسم یافته است.

لحظه پذیرش خبر شهادت احمد توسط مادر به گونه‌ای بزرگوارانه بود که گویی عزیزترین موجود هستی خود را با اخلاص، تواضع، بردباری و بدون ریا به آفریدگار خود تقدیم می‌کند. هدیه کردن فرزند در این قربانگاه مانند کاری است که ابراهیم الخلیل (ع) توفیق انجام آن را با فرزندش اسماعیل (ع) نداشت. ولی این مادر در رابطه با دو فرزندش این توفیق را داشت

خانه من زندگی می‌کردند، میل نداشتم شخصا این کار را انجام دهم. فقط وظیفه اطلاع رسانی به پدر و مادر احمد را پذیرفتم.

بفرمایید که برخورد پدر و مادر احمد با خبر شهادت فرزندشان چگونه بود؟

برخورد مادر احمد با مسئله شهادت فرزندشان، بسیار متواضعانه، بزرگوارانه و حاکی از روح ایمان، تقوا، اعتقاد و شخصیت والای این مادر بود که در دامان خود دو شهید را پرورش داده بود. هم احمد و هم محمد که چند سال بعد به از شهادت برادرش احمد به شهادت رسید. وقتی سعی کردم با مقدمه چینی خبر شهادت احمد را به این مادر داغ‌دیده اعلام کنم، و به او گفتم که احمد به آن سمتی که آرزو داشت رفت... به سمت کربلا رفت... پرسید: احمد شهید شد؟

گفتم: اگر خدا قبول کند.

گفت: راضی هستم به رضای خدا.

مادر احمد کشوری واقعا بسیار با بزرگوارانه با این خبر برخورد کرد. لحظه پذیرش خبر شهادت احمد توسط مادر به گونه‌ای بزرگوارانه بود که گویی



دوخت پرچم جمهوری اسلامی ایران به دست مادر شهید احمد کشوری

و عملیات موفق را انجام دادند، تعدادی تانک و نفربر زرهی و سکوهای موشک ضد هوایی را منهدم کردند. در همین فاصله به تیم پروازی اطلاع داده شد که دو فروند جنگنده عراقی از زمین بلند شدند، و قصد حمله به شما را دارند. نیروهای زمینی خودی هم در همان لحظه به شهید کشوری اطلاع دادند که یک سکوی آتشبار کاتیوشا در نزدیکی آن منطقه مستقر است که بر نیروهای زمینی مستقر در جبهه میمک فشار وارد می‌کند. احمد در آن لحظه تصمیم می‌گیرد سکوی موشکی کاتیوشا را منهدم کند. بنا بر این دو باره به سمت خاک عراق تغییر مسیر می‌دهد. در آن لحظه هواپیماهای میگ ۲۳ عراقی در آسمان ظاهر می‌شوند، و هلی کوپتر احمد را نشانه گیری می‌کنند. احمد برای این که از تیرس هواپیمای دشمن در امان بماند، مانور می‌دهد و به سمت دره‌های منطقه پایین می‌آید. ولی خلبان عراقی هلی کوپتر احمد کشوری را نشانه گیری می‌کند، و در یک لحظه هلی کوپتر به یکی از صخره‌ها برخورد می‌کند، و ناگهان راکت هواپیمای عراقی به هلی کوپتر اصابت می‌کند. وقتی هلی کوپتر به صخره برخورد می‌کند، در دره آرام می‌گیرد. احمد در داخل کابین محبوس می‌شود و نمی‌تواند خود را بیرون بیاورد، ولی خلبان رحیم پزشکی به بیرون پرتاب می‌شود و به شدت زخمی می‌شود. پس از گذشت مدت کوتاهی هلی کوپتر ۲۱۴ برای نجات خلبانان سانحه دیده وارد عمل می‌شود، و خلبان پزشکی را نجات می‌دهد، ولی جسد احمد کشوری به علت آتش گرفتن هلی کوپتر به طور کامل سوخته و ذغال شده بود.

پس از شنیدن خبر شهادت احمد کشوری، مهندس کاووسی فر و چند تن از دوستان استانداری بیدرنگ

در محل سانحه حاضر می‌شوند، و از ارتفاعات به سمت هلی کوپتر در دره پایین می‌آیند، و پیکر شهید بزرگوار احمد کشوری را به ایلام تخلیه می‌کنند. پیکر این شهید مظلوم به علت حرارت زیاد کوچک و سبک شده بود. در همان لحظات به رغم ادامه حملات سنگین عراق به آن منطقه، گروه اعزامی پیکر شهید را با پتو پیچاندند و به ایلام، سپس به کرمانشاه و از آن جا به تهران منتقل کردند، و با تشریفات خاصی در بهشت زهرا (س) به خاک سپردند.

در ادامه بحث یاد آوری چند نکته ضروری به نظر می‌رسد. یکی این که وظیفه سنگین اعلام خبر شهادت کشوری به پدر و مادرش به عهده من گذاشته شد. ولی وظیفه اعلام این خبر به همسرشان را به یکی از خلبانان هم‌رزشان واگذار کردم. گمان کنم از خلبان مشهدی خواستم خبر شهادت احمد را به همسرش اعلام کند. چون همسر و فرزندان احمد در



مردم استان ایلام از نظر روحی و روانی، یکپارچه و با تمام بضاعت در مراسم تشییع و ختم احمد شرکت کردند. با شهادت احمد احساس کردند که دست‌شان کوتاه شده است. مظلومیت حضرت ابا الفضل (ع) را هنگامی که از روی اسب بر زمین افتاد، با تمام وجود احساس کردند. خبر شهادت احمد همه مردم شهر را بسیج کرد. اقشار مختلف مردم از مسافت‌های طولانی با پای پیاده آمدند تا در مراسم تشییع احمد شرکت کنند. احمد کشوری به عنوان فرزند مردم ایلام در تاریخ و ادبیات و فرهنگ مردم ایلام، و در داستان‌هایی که نسل به نسل گردش خواهد کرد، ثبت خواهد شد. زنده ماندن نام و یاد احمد به برکت اخلاصی بود که او در عشق به مردم ایلام، و در فداکاری و جانبازی برای مردم این استان در دل داشت. این نشان می‌دهد که مردم ایلام برای کسی که با اخلاص و صادقانه خدمت کند، برای حفظ ارزش‌ها و اصول انقلاب و اسلام و کشور کار کند قدر شناس هستند. مردم با حضور وسیع و گسترده شان در مراسم تشییع احمد، به عمل صالح او پاسخ مثبت دادند. شکی ندارم که نام شهید کشوری در تاریخ ایلام ماندگار خواهد بود.

شخصاً چه خاطره‌ای از احمد کشوری دارید؟

خاطرات زیادی از این شهید بزرگ در ذهن دارم. روزی توفیق داشتم در یکی از عملیات‌ها همراه احمد کشوری و خلبان مشهدی باشم. وقتی با هلی‌کوپتر جت رنجر از منطقه آبدانان باز می‌گشتیم، به علت نامساعد بودن وضع هوا، هلی‌کوپتر در حال پرواز بر فراز دره ملکشاهی از ارتفاع صد متری سقوط آزاد کرد. در یک لحظه فکر کردم که هلی‌کوپتر نقص فنی پیدا کرده و در حال سقوط است. از احمد پرسیدم چه شده؟ ناگهان احمد با کلمه یا ابا الفضل العباس (ع) و با یک مانور زیبا و حرفه‌ای دوباره استارت زد و موتور پرند آهنگین را روشن کرد. ظاهر امر مشکلی برای موتور به وجود آمده بود که این مشکل در آن لحظه سقوط آزاد نمایان شد. سپس احمد هلی‌کوپتر را به زمین نشانید و با بیسیم به قرارگاه تماس گرفت که لحظاتی بعد یک اکیپ فنی برای تعمیر به منطقه آمد.

در مسیر بازگشت به ایلام احمد به من گفت: «آقای ابراهیمی، خداوند نخواست که ما این طوری مظلومانه شهید شویم. شهادت ما باید بهتر از این باشد.» در واقع احمد کشوری با اطمینان و امیدواری زیاد انتظار شهادت جانانه و عارفانه را داشت. فکر کنم در ذهن و نحوه رفتن او به عملیات‌ها عشق شهادت در ذهن او وجود داشت، تا با تمام وجود به سمت خدا پرواز کند. بحمد الله خداوند هم دعای او را اجابت کرد. شاید در همان لحظه که هلی‌کوپتر سقوط آزاد کرد، خودم چنین احساسی را نداشتم. در آن لحظه اولین چیزی که به ذهنم رسید این بود که با سرعت شهادتین را بر زبان بیاورم. چون گمان کرده بودم که کارمان تمام شده است. ولی احمد نپذیرفت و مبارزه کرد و در یک صدم ثانیه تصمیم گرفت که تعادل هلی‌کوپتر را بازگرداند. من از جزئیات امور

تنها چیزی که می‌توانم درباره احمد کشوری بگویم این است که او می‌تواند برای نسل جوان ما یک الگو باشد. برای کسانی که می‌خواهند آینده انقلاب، آینده اسلام و آینده کشور با توجه به تاریخ و تمدن و فرهنگ و ارزش‌ها و ثروت‌هایی که خدا به این ملت ارزانی کرده، تضمین شود، الگو و سرمشق مؤثری باشد

فنی و چگونگی تصمیم‌گیری خلبانان در برخورد با حوادث غیر مترقبه اطلاع ندارم، ولی در آن لحظه دیدم که احمد چه زیبا هلی‌کوپتر را از سقوط حتمی نجات داد.

خاطره دیگری هم دارید؟

خاطره دیگر این است که شهید احمد کشوری در ارتباط با زندگی اعتقادی خیلی حساس بود. عارفانه رفتار می‌کرد و می‌کوشید این زندگی آشکار نشود، در آن برهه حساس و سرنوشت ساز به علت حجم زیاد کار روزانه بیش از دو سه ساعت استراحت نداشتم. از ساعت یک تا چهار بامداد می‌خوابیدم. در همان اوقات کوتاه که برای استراحت به اتاق محل سکونت در طبقه دوم اقامتگاه استانداری می‌رفتم، احمد را در حال برپایی نماز شب و نیایش به درگاه احدیت می‌دیدم. او به آرامی نماز و دعا می‌خواند تا کسی متوجه او نشود. به آرامی گریه و راز و نیاز می‌کرد. احمد حافظ قرآن بود، و بخش اعظم قرآن را به خوبی تلاوت می‌کرد. هرگز نمازش ترک نمی‌شد. وقتی با یونیفورم نظامی در قرارگاه حاضر می‌شد، نسبت به دشمن یک فرماندهای بسیار مصمم، جدی و کاملاً حرفه‌ای بود. کمتر کسی وقتی او را در محیط نظامی می‌دید، احساس می‌کرد که پشت این چهره مصمم که با قدرت فرماندهی می‌کند، یک شخصیت عرفانی است که از ساعات اندک خواب و استراحت

خود می‌گذرد، و به نماز شب می‌ایستد.

تنها چیزی که می‌توانم درباره احمد کشوری بگویم این است که او می‌تواند برای نسل جوان ما یک الگو باشد. برای کسانی که می‌خواهند آینده انقلاب، آینده اسلام و آینده کشور با توجه به تاریخ و تمدن و فرهنگ و مجموعه ارزش‌ها و ثروت‌هایی که خدا به این ملت ارزانی کرده، تضمین شود، الگو و سرمشق مؤثری باشد. شایسته است جوانان نسل کنونی، به داشتن اسوه‌هایی مثل کشوری افتخار کنند و ابعاد وجودی متنوع و گسترده‌ای را در وجود خودشان پرورش دهند. ضمن این که در زمینه‌های اعتقادی، مثل نماز، دینداری، تواضع، ادب و اخلاص در بندگی خدا، در وجودشان ظرفیت سازی ایجاد کنند، در زمینه دانش و مهارت و تکنولوژی نیز رشد کنند. این ثروت عظیم خدادادی که در این کشور شیعه وجود دارد، و مردم ما به حق شایسته و مستحق آن هستند، از آن ثروت به طور شایسته بهره برداری کنند. انشاء الله این نسل بتواند زمینه ساز رشد و تعالی نسل‌های آینده انقلاب باشد.

و سخن آخر بفرمایید احمد کشوری را چگونه انسانی یافتید؟

احمد کشوری فردی بود که هم به نماز اهمیت می‌داد، و هم با صدای زیبا قرآن تلاوت می‌کرد، و هم نقاشی می‌کرد. با دوستان با ادب، اخلاص و تواضع رفتار می‌کرد. چون متوکل بر خدا بود، ترس در وجود او مفهوم نداشت. همه این ارزش‌ها از میزان شناخت و معرفت و انسانیت او ناشی شده بود. همه این ارزش‌ها را از خانواده محترم خود به ارث برده بود، و در وجود خود ساخته و پرداخته بود. او با مجموعه این صفات و مجموعه توانمندی‌هایش، با قدرت، خلاقیت، صداقت و نوآوری، راه کربلا را با عشق و سوختن پیمود. با همه هستی برای لیبک گفتن به حضرت حق وارد میدان شد و عاشقانه پرواز کرد. ■



درآمد



مهندس علی محمد آزاد از جانبازان مبارز دوران انقلاب اسلامی و هم‌رزم خلبان شهید احمد کشوری، مسئولیت‌های نظامی، سیاسی و اداری متعددی در کارنامه خود دارد. پس از پیروزی انقلاب فرماندهی سپاه پاسداران استان ایلام، سپس مسئولیت فرمانداری شهرستان مرزی مهران را به عهده گرفت. استاندار استان‌های ایلام، سیستان و بلوچستان و همدان، ریاست دانشگاه پیام نور استان ایلام، بخشی از فعالیت‌های این پیشکسوت دوران دفاع مقدس را تشکیل می‌دهد. آقای آزاد در گفت و گو با شاهد باران خاطرات خود را از بخشی از مجاهدت‌های خستگی ناپذیر شهید کشوری در روزهای اول جنگ تحلیلی بازگو کرده است:

نگاهی به جایگاه مردمی شهید کشوری در گفت و گو با استاد علی محمد آزاد استاندار اسبق ایلام

احمد یک انسان به تمام معنی کامل بود

طرف مرز به پرواز در می‌آمدند، اگر اغراق نگفته باشم شاید ۸۰ تا ۹۰ درصد مردم ایلام پنجره خانه‌هاشان را باز می‌کردند و دست به سوی آسمان می‌گرفتند، و تا زمانی که به سوی مرز می‌رفتند و در آسمان ناپدید می‌شدند، برای خلبان‌ها دعا می‌کردند. هلی‌کوپترها را دانه دانه می‌شمردند. باز دوباره وقتی صدای هلی‌کوپترها هنگام بازگشت به گوش مردم می‌رسید، دوباره بیرون می‌آمدند و هلی‌کوپترها را می‌شمردند و خدا را شکر می‌کردند که خلبانان به سلامت از مأموریت‌شان بازگشته‌اند.

می‌خواهم روی این نکته تکیه کنم که اثر وجودی این خلبانان غیور بر مردم چنان بود، که جزء زندگی روزانه‌شان شده بود. هر روز صبح برای آن‌ها دعا کنند... تا وقتی که از دید خارج بشوند، بدرقه‌شان کنند... وقتی هم باز می‌گردند برای استقبال‌شان دست تکان دهند. یکی از دوستان آموزگار ایلامی نقل می‌کند: «وقتی شهید کشوری و سایر خلبانان عزیز هر صبحگاه به طرف مرز پرواز می‌کردند، بچه‌های مدرسه بیقرار بودند تا خلبانان سالم به پایگاه‌شان بازگردند. دانش‌آموزان وقتی آرام و قرار می‌گرفتند که همه هلی‌کوپترها سالم از عملیات بازمی‌گشتند. از یکی از دانش‌آموزان پرسیدم: چرا سر کلاس آرام و قرار نداری؟ او در جواب گفت: یکی از هلی‌کوپترها هنوز بازنگشته است.»

آموزگار مزبور ادامه می‌دهد: «من اصلاً به تعداد هلی‌کوپترها توجه نداشتم. وقتی سر کلاس حاضر می‌شدم فکر و ذهنم را به تدریس دانش‌آموزان متمرکز می‌کردم. ولی آن دانش‌آموز به من گفت: آقا امروز هفت فروند هلی‌کوپتر از پایگاه پرواز کرده و تاکنون

نظامی در مرز وجود نداشت، و تنها مردم بودند که با تفنگ‌های «ام - ۱» و شکاری با متجاوزان به مقابله برخاستند. تعدادی از جوانان هم با مسلسل‌های «ژ - ۳» و کلاشینکوف که در جریان تحولات انقلاب به دست آورده بودند، در برابر پیشروی دشمن ایستادند. این سلاح‌ها تنها امکاناتی بود که مردم به وسیله آن از خود دفاع می‌کردند. وقتی این خلبانان شجاع و با روحیه عالی هوانیروز که به ایلام آمدند، به مردم این سامان روحیه دادند، و جوانان جان تازه گرفتند، تا از میهن‌شان دفاع نمایند. لذا بعد از آغاز جنگ که به استانداری ایلام منتقل شده بودم با خلبان شهید احمد کشوری آشنا شدم.

در آستانه تجاوز وحشیانه ارتش عراق به کشورمان، تیمی از خلبانان هوانیروز به همراه تعدادی از هلی‌کوپترهای شکاری کبرا به فرماندهی شهید احمد کشوری در ایلام مستقر شدند، تا در مقابل تهاجم عراق بایستند. وقتی این تیم به ایلام آمد مردم استان به وجود این خلبانان غیور امیدوار شدند

شهید احمد کشوری و سایر خلبانان هوانیروز مستقر در ایلام چه جایگاهی برای خود میان مردم دست و پا کرده بودند؟

پرسش خوبی است. به یاد دارم در روزهای اول جنگ وقتی موتور این هلی‌کوپترها هر روز صبح روشن می‌شد و صدای آن‌ها در شهر طنین انداز می‌شد، و به

در آغاز بفرمایید در چه سالی با شهید سرلشکر احمد کشوری آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحیم: بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، کسانی که ترس داشتند نظام نوپای جمهوری اسلامی منافع آن‌ها را به خطر بیندازد، با دشمنان مردم و میهن همدست شدند و برنامه ریزی کردند تا به انقلاب اجازه ندهند پا بگیرد. یکی از توطئه‌های حساب شده عوامل داخلی شرکت در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بود. مردم هیچ‌گونه آمادگی برای جنگ نداشتند، و دولت‌مردان هم نمی‌دانستند جنگ را چگونه اداره کنند. تا جایی که فکر می‌کردم که به وسیله آن مقدار تفنگ «ام - ۱» که از ژاندارمری گرفته بودیم و در اختیار عشایر مرزنشین قرار داده بودیم، می‌توانیم جلوی پیشروی عراقی‌ها را بگیریم. در حالی که دشمن برنامه ریزی کرده بود و ارتش خود را با تمام امکانات مسلح و آماده کرده بود. در این طرف ارتش نابسامان بود، و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هم که تازه شکل گرفته بود به صورت یک نهاد فرهنگی بود، و نه نهاد نظامی. با آغاز جنگ مردم کشورمان گرفتار حمله ناجوانمردانه صدام شدند، و شهر مرزی و بی‌دفاع مهران به اشغال دشمن درآمد، و مردم ناگزیر شدند به شهر ایلام مهاجرت کنند.

در آستانه تجاوز وحشیانه ارتش عراق به کشورمان، تیمی از خلبانان هوانیروز به همراه تعدادی از هلی‌کوپترهای شکاری کبرا به فرماندهی شهید احمد کشوری در ایلام مستقر شدند، تا در مقابل تهاجم عراق بایستند. وقتی این تیم به ایلام آمد مردم استان به وجود این خلبانان غیور امیدوار شدند. در آن زمان هیچ نیروی

✓ حضور یک تیم از خلبانان هوانیروز به فرماندهی شهید بزرگوار احمد کشوری این گونه در فکر و ذهن دانش آموزان دبستانی ایلام نقش بسته بود، و فکر آنان را مشغول کرده بود. اصلاً نام احمد کشوری در آن برهه زبانزد مردم ایلام شده بود

در آن زمان در کمتر کسی دیده می‌شد، این است که با شروع جنگ تحمیلی بسیاری از افراد خانواده‌های خود را از مناطق جنگی دور کردند. ولی احمد کشوری که اهل شمال کشور بود و در آن جا هیچ اثری از جنگ نبود، برای او این امکان وجود داشت که همسر و فرزندان را از کرمانشاه به شمال منتقل کند، تا مأموریت خود را با خیال راحت در منطقه ایلام ادامه دهد، و به بهانه دیدار با خانواده هر چند مدت یکبار از مرخصی استحقاقی استفاده کند. مانند خیلی از مأموران دولت که این کار را می‌کردند. ولی شهید کشوری یک حرکت عجیب کرد. کرمانشاه در مقایسه با ایلام کمی از جبهه دورتر است. احمد در اوج جنگ به کرمانشاه رفت و همسر و فرزندان را شبانه به ایلام آورد تا در کنار آن‌ها به زندگیش ادامه دهد. یعنی بر عکس خیلی از هموطنان که از مناطق جنگی فرار می‌کردند، احمد به منطقه جنگی ایلام هجرت کرد. این حرکت برای کسانی که از جنگ فرار می‌کردند امیدوار کننده بود.

احمد کشوری با این نوع حرکات می‌خواست به مردم نشان دهد، که به رغم جریان جنگ در جبهه‌ها، یک امنیت نسبی هم در شهرهای مرزی وجود دارد. با وجودی که به خانواده‌اش خیلی علاقه داشت، این خانواده را برمی‌دارد از یک منطقه امن به یک منطقه نا امن منتقل می‌کند. وقتی علت این حرکت را از او جویا می‌شدم در جواب می‌گفت: من که برای چند روزی این‌جا نیامده‌ام. می‌خواهم این‌جا در کنار خانواده به زندگی ام ادامه دهم. فرزندانم هم طاقت دوری مرا ندارند. این نشان می‌داد که عشق و علاقه احمد و خانواده‌اش متقابل بود. نه خانواده می‌توانست دوری او را تحمل کند و نه احمد در آن وضعیت جنگی می‌توانست تاب دوری زن و فرزندان را داشته باشد. همسر احمد ضمن تحمل رنج دوری از پدر و مادر و بستگان خود در شمال، مشقت آوارگی و زندگی در شرایط آشفته آن روز ایلام را تحمل کرد. وقتی احمد به مسئولین استانداری ایلام اعلام کرد که قصد دارد خانواده‌اش را به این شهر منتقل کند، کسی این تصمیم را جدی نگرفت. ولی وقتی خانواده‌اش را به ایلام آورد همه فهمیدند که احمد برای انتقال خانواده تصمیم قطعی گرفته بوده است، و از آن وقت تلاش کردند، محل سکونت برای او تدارک بینند. این وضعیت روحی این آدم بود.

گویا احمد کشوری شهادت خود را پیش‌بینی کرده بود...

شیوه شهادت و محل شهادت احمد کشوری هم گویای مسائل بسیاری است. در زمانی که همه خطوط پروازی

برای او مقدور بود پرواز می‌کرد. اگر وضعیت عادی باشد، امکان ندارد که احمد روزی چند بار پرواز نکند. هیچ جای دنیا دیده نشده که به کسی اجازه این اندازه پرواز داده باشند. اصلاً برای هوانیروز امکان نداشت که از نظر زمانی به یک هلی‌کوپتر شکاری یا ترابری این قدر اجازه پرواز دهد که برود بجنگد یا مهمات جا به جا کند. روحیه شهید احمد کشوری همیشه بیقرار بود. با وجودی که فرماندهی قرارگاه هوانیروز ایلام را بر عهده داشت، هر روز صبح، زود هنگام از خواب بلند می‌شد و به پایگاه هوانیروز می‌رفت و با سایر همزمان خود خوش و بش می‌کرد. در موقع کار آدم بسیار جدی بود. به یاد دارم گاهی که لازم بود به وسیله هلی‌کوپتر جت رنجر ایشان را در برخی از مأموریت‌ها همراهی کنم، از وقتی که از زمین بلند می‌شد تا در آسمان اوج می‌گرفت با میکروفون هلی‌کوپتر با صدای زیبا و دلنشین قرآن می‌خواند، و همه خلبانان همراه و سرنشینان هلی‌کوپتر ساکت می‌شدند و گوش می‌دادند. باور کنید همین قرآن خواندن احمد به همزمان او که خستگی را نمی‌شناختند روحیه می‌داد. گاهی که برخی از دوستان احساس خستگی می‌کردند، یا برای خانواده‌شان دلتنگ می‌شدند، احمد کشوری با برخورد های شیرین آن‌ها را به ذوق و شوق می‌آورد که هرگونه خستگی و دلتنگی را فراموش می‌کردند.

گاهی برخی از روایتگران در تعریف زندگی و جهاد و رفتار برخی از شهدای گرانقدر کمی اغراق آمیز صحبت می‌کنند. ولی خدا گواه است آن چه درباره احمد کشوری می‌گویم، عین واقعیت است. احمد در عین حالی که در زمان جنگ یک نظامی منضبط و در رویاروی با دشمن خیلی جدی بود، به خانواده خود بسیار مهربان بود. وقتی از خانواده مخصوصاً درباره دختر کوچک خود مریم صحبت می‌کرد، یا نام او را صدا می‌زد گویی دنیا را صدا می‌زده است. وقتی هم به جان مریم قسم می‌خورد، این قسم نشان می‌داد که همه حرف‌های دلش را راست گفته است.

احمد کشوری به چه دلایلی و در چه شرایطی خانواده‌اش را به ایلام منتقل کرد؟
اصولاً یکی از ویژگی‌های کم نظیر احمد کشوری که

شش فرزند برگشته است. هنوز یکی از آن‌ها بازنگشته است. من منتظر بازگشت هلی‌کوپتر هفتم هستم تا درسم را شروع کنم».

حضور یک تیم از خلبانان هوانیروز به فرماندهی شهید بزرگوار احمد کشوری این گونه در فکر و ذهن دانش آموزان دبستانی ایلام نقش بسته بود، و فکر آنان را مشغول کرده بود. اصلاً نام احمد کشوری در آن برهه زبانزد مردم ایلام شده بود.

شاید برخی از هموطنان از نقش هلی‌کوپترهای نظامی اطلاعی نداشته باشند، شاید آنگونه فکر کنند که هلی‌کوپتر وسیله‌ای است که کارهای خاصی را انجام می‌دهد، اما روحیات شهید کشوری و با توجه به نقشی که در دوران انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب داشت، زمانی که با ایشان بعد از آغاز جنگ در ایلام آشنا شدم و نشست و برخاست پیدا کردم، با چشم دیدم که او از هلی‌کوپتر به عنوان یک سلاح انفرادی استفاده می‌کرد. یعنی هم در جنگ با تانک و توپخانه و نیروهای پیاده دشمن از هلی‌کوپتر استفاده کرد. و هم در جنگ تن به تن از هلی‌کوپتر استفاده کرد. تا زمانی که سپاه پاسداران و بسیج مستضعفین جایگاه خودشان را پیدا کردند، و تا زمانی که ارتش در منطقه حضور پیدا کرد. تنها وسیله دفاعی که در استان ایلام وجود داشت، همین هلی‌کوپترها بودند.

تیم آتش هوانیروز چه اقداماتی برای توقف پیشروی دشمن در استان ایلام داشت؟

گاهی که نیروهای پیاده عراق در منطقه‌ای پیشروی می‌کردند، به شهید کشوری اطلاع می‌دادیم که عراقی‌ها در فلان جا پیشروی کرده‌اند. هرگز نه نمی‌گفت. بیدرنگ چند فرزند هلی‌کوپتر بلند می‌شدند و می‌رفتند نیروهای دشمن را تار و مار می‌کردند. اگر تانک‌های دشمن پیشروی می‌کردند، امیدمان به شهید کشوری بود. بیدرنگ با همزمان خود می‌رفت و تانک‌های دشمن را منهدم می‌کرد. اگر توپخانه دشمن ما را اذیت می‌کرد، به او می‌گفتم که دشمن از فلان نقطه ما را گلوله باران می‌کند. بیدرنگ سوار هلی‌کوپتر می‌شد و دشمن را سرکوب می‌کرد و به پایگاه باز می‌گشت. به استانداردهای پروازی کاری نداشت. روزانه هر اندازه



تیم آتش هوانیروز در یکی از عملیات‌های پیاده در

خیلی نزدیک می شدند و ضربات شان را بر سر دشمن زبون فرود می آوردند.

این عزیزان به قدری به زمین دشمن نزدیک می شدند که تانک هاشان هم با مسلسل های سبک خود به سوی خلبانان ما گلوله شلیک می کردند. وقتی هلی کوپترها به پایگاه شان باز می گشتند، سوراخ ناشی از گلوله های دشمن بر بدنه آن ها نمایان بود. بعد بچه ها وقتی به زمین می نشستند طوری رفتار می کردند که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است. اصولاً اصابت گلوله های دشمن به بدنه هلی کوپترها برای بچه ها عادی شده بود. همه این مسائل نشان می دهد که میزان ایمان و اعتقاد خلبانان ما تا چه اندازه بالا و قوی بوده است. بعد از گذشت چند روز از شهادت یکی از خلبانان هوانیروز در جریان عملیاتی در جبهه گیلانغرب، احمد کشوری با ناراحتی و افسردگی به استانداری آمد تا عکس آن شهید را از ما بگیرد، احوال او را جویا شدم که در جواب به من گفت: «حالم خوب نیست. دلم خیلی گرفته است».

پرسیدم: چرا ناراحت هستید؟ چه اتفاقی افتاده است؟ کنجکاو شدم که چه چیزی احمد را این اندازه متقلب و ناراحت کرده است؟

به من گفت که یکی از بچه ها در گیلان غرب به شهادت رسیده است.

به او گفتم: خب جنگ است. بالاخره یکی شهید می شود، دیگری زخمی می شود.

احمد گفت: کسی که شهید شده وجود او در جبهه گیلان غرب خیلی حایز اهمیت بود.

نام شهید را اعلام نکرد؟

چرا شهید خلبان سهیلیان بود. خداوند روحش را شاد کند. احمد به قدری برای شهادت این همزمم فداکار ناراحت شده بود و در فکر فرو رفته بود که انگار برادرش شهید شده است. باور کنید تا چند روز جرأت نمی کردم نزدیک احمد شوم. انگار احمد خود را گم کرده بود. واقعا احساس کردم که احمد غیر قابل تحمل شده است.

سخن آخرتان درباره شهید احمد کشوری

تردید ندارم که زبانم از بیان اخلاق و خصوصیات رفتاری احمد عاجز است. آن چه می گویم قطعا لیاقت شخصیت و جایگاه کشوری را ندارد. چون او خیلی بزرگتر از این تعریف ها و تمجیدها است. از هر نظر و از هر زاویه ای که بررسی کنید، احمد یک انسان به تمام معنی کامل بود. تمام کمالات انسانی در شخصیت او نهفته بود. از نظر اجتماعی خانواده اش را خیلی دوست داشت. از نظر نظامی گری، یک فرمانده والا و توانمند، و مدیر باتدبیر بود. همه افرادی که از نزدیک با احمد کار کردند، احمد را یک آدم متدین، معتقد، و مرم دوست می شناختند. به قدری در دل مردم جا باز کرده بود که به رغم گذشت سه دهه از شهادت ایشان، اقشار مختلف مردم همچنان به او و به راهکار او عشق می ورزند. شکی نیست که هیچ هموطنی دفاع جانانه شهید احمد کشوری از مرزهای غربی کشور را فراموش نخواهد کرد. دره فوجعلی پایگاه هلی کوپتر احمد کشوری نبود. قلب همه مردم استان ایلام پایگاه احمد کشوری شده بود. ■

نظامی شود، امکان ندارد از دست او جان سالم بدر برند. امکان نداشت که این تیم وارد منطقه ای یا محوری شود و دست خالی برگردد. گاهی در قالب گروه اطلاعات و عملیات سپاه پاسداران، تیم آتش هوانیروز را با هلی کوپتر تا یک منطقه بخصوصی همراهی می کردیم، و پس از انجام عملیات شناسایی، اطلاعات به دست آمده از محل استقرار تانک های دشمن را در اختیار خلبانان جان بر کف قرار می دادیم تا بروند و آن ها را منهدم کنند. معمولا در خطوط مقدم زمینی مستقر می شدیم و عملکرد احمد کشوری و خلبانان همزمم او را از نزدیک مشاهده می کردیم. به روشنی می دیدیم که چه غلغله ای در صفوف نیروهای زرهی دشمن به پا می کردند، و همه عراقی ها ناگزیر پا به فرار می گذاشتند. در درون سنگرها پنهان می شدند تا از گلوله های آتشین هلی کوپترها در امان بمانند. می دانستند که تیر این خلبانان به خطا نمی رود. احمد تا جایی که مقدور بود به دشمن نزدیک می شد و گلوله های خود را بر سر سربازان متجاوز فرود می آورد.

آن چه می گویم قطعا لیاقت شخصیت و جایگاه کشوری را ندارد. چون او خیلی بزرگتر از این تعریف ها و تمجیدها است. از هر نظر و از هر زاویه ای که بررسی کنید، احمد یک انسان به تمام معنی کامل بود. تمام کمالات انسانی در شخصیت او نهفته بود

گویا همه خلبانان هوانیروز مستقر در ایلام همین روحیه را داشتند؟

همه خلبانان بدون استثنا شجاع بودند. در ابتدای جنگ از کارایی و موارد استفاده از هلی کوپتر کبرا در عملیات نظامی اطلاع دقیقی نداشتیم. ولی وقتی با این عزیزان کار کردم و طرز کارشان را هنگام حمله به دشمن دیدیم، و کمی با کارایی هلی کوپتر آشنا شدم، آنگاه فهمیدم که نباید از هلی کوپتر این طوری استفاده کرد. شاید کارخانه سازنده، هلی کوپتر را برای چنین عملیات متهورانه ای که خلبانان ما به این شیوه از آن استفاده می کردند نساخته بود. خلبانان ما به طرز زنی از هلی کوپتر کبرا استفاده می کردند که واقعا منحصر به فرد بود. چون در دنیا هیچ کسی این جوری از هلی کوپتر استفاده نکرده بود. بعد از این هم کسی از هلی کوپتر با این روش منحصر به فرد استفاده نخواهد کرد. چون اعتقاد و ایمانی که برای جنگیدن لازم بود، درون این خلبانان غیور وجود داشت، که به رغم وجود انبوه پدافندهای زمین به هوا در جبهه دشمن، به نیروهای او

فرمز بود و می گفتند که آسمان پر از هواپیماهای عراقی است و آتشبارها و پایگاه های موشک های ضد هوایی همیشه فعال هستند، اما با این وجود هر گاه احمد احساس می کرد که باید پرواز کند، هیچ چیزی مانع پرواز او نمی شد. روزی هم که شهید شد همین حالت را داشت. در همان روز هواپیماهای عراقی در آسمان منطقه عملیات جولان می کردند. ولی احمد کشوری در آن شرایط از زمین بلند شد و مأموریت خود را به نحو احسن انجام داد. در آن روز به خوبی نشان داد که حفظ جان برای او مهم نیست. آن چه برای او حایز اهمیت بود، حفظ اسلام بود. فرایض دینی را اول وقت انجام می داد. به خدا قسم تنها چیزی که برای احمد کشوری مهم بود، رسیدن به هدف مقدس خود بود.

مدیریت احمد کشوری را چگونه یافتید؟

ببینید، ویژگی های احمد کشوری کم نیستند. وقتی به عنوان یک دوست و همزمم در جمع ما می نشست، آرامش عجیبی به هم نشینان دست می داد. وقتی هم در اتاق جنگ روی نقشه نظامی خم می شد، و روند عملیات را شرح می داد، طوری بود که قاطعیت و فرماندهی نظامی گری او چنان آدم را میخکوب می کرد که حاضران در جلسه اتاق جنگ هر چند که از نظر سنی از او بزرگتر بودند، ولی جرأت نداشتند حرفی بزنند. من که چند سالی از احمد بزرگتر بودم و در منطقه مسئولیت داشتم، وقتی احمد درباره مسائل نظامی سخن می گفت چنان مسلط بود و با روحیه یک فرمانده ارشد نظامی بحث می کرد که همه شیفته بیانات او می شدند. در عین حال شوخ طبع بود. گاهی که خسته می شد در کنار بچه ها می نشست و با آن ها شوخی و رفع خستگی می کرد. آدم در کنار او واقعا احساس آرامش می کرد. چون همیشه خود را یک آدم معمولی نشان می داد.

از شجاعت احمد کشوری چه خاطره ای دارید؟

خاطرات در این زمینه زیاد است. باور کنید وقتی احمد به پرواز عملیاتی می رفت نیروهای دشمن سراسیمه می شدند و به خود می پیچیدند. ترس و دلهره سرتاسر وجوشان را فرا می گرفت. چون به خوبی می دانستند که اگر شهید کشوری و تیم آتش هوانیروز وارد منطقه



■ شهید کشوری در جمع خلبانان هوانیروز پایگاه کرمانشاه با علامت X مشخص شده است



احمد تربیت شده خدایی بود

نگاهی به مبانی تربیتی شهید کشوری در گفت و گو با
مرحومه فاطمه سیلاخوری مادر شهیدان احمد و محمد کشوری

پدر احمد از من به عنوان یک بانوی خانه دار و تازه عروس روستایی پرسید که چگونه و با چه روشی می‌خواهید فرزندان‌مان را تربیت کنید؟ به او گفتم که با یاری خدا و کمک رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) فرزندانم را بزرگ خواهم کرد. چون احمد از سن چهار ماهگی به طور مرتب بیمار می‌شد و من به شدت نگران او بودم. شبی که در منزل پدرم بسر می‌بردم، حضرت امیر مؤمنان و امام حسین و امام رضا علیهم السلام را در خواب دیدم که هر کدام با لباس‌های بسیار زیبا و چهره‌های نورانی با هم صحبت می‌کردند. سپس امام رضا (ع) به من خیره شدند و فرمودند که نگران احمد نباشید، من ضامن سلامتی و جان او هستم. اما یکی دیگر از امامان فرمودند که احمد ۲۷ سال بیشتر عمر نخواهد کرد. به هر حال بعد از آن خوابی که دیده بودم، احمد را به امام رضا (ع) سپردم. او تا سن ۱۴ سالگی چند بار بیمار شد و با زمین خورد، ولی به برکت وجود و ضمانت امام رضا (ع) جان سالم به در برد. کمی از مبارزات سیاسی فرزندان احمد کشوری بفرمایید...

احمد از دوره نوجوانی مبارزات خود را بر ضد رژیم پهلوی با فعالیت‌های فرهنگی و نقاشی و کاردستی آغاز کرد. هر چه بزرگتر می‌شد، دوست داشت به خداوند بیشتر نزدیک شود. از همان موقع تلاش خود را برای مبارزه با رژیم طاغوت متمرکز کرد. احمد و سایر فرزندانم در خانواده‌ای بزرگ شدند که همه افراد آن اهل نماز و قرآن خواندن بودند. پدرم و همسرم همیشه با قرآن انس می‌گرفتند. ما هر چه داریم از قرآن و اسلام و ائمه اطهار (ع) داریم.

ایام بارداری احمد را با پرهیزگاری پشت سر گذاشتم. وقتی که به دنیا آمد همه بستگان متعجب شدند. چون صورت او از رستنگاه مو تا زیر چانه در پرده نورانی بود. قابله‌ای که عمل زایمان را انجام داد وقتی به چهره احمد نگاه کرد، با صلوات او را در آغوش مادرم گذاشت-

هر روز صبح با ذکر خدا از خواب بیدار می‌شدیم. همیشه با نام و یاد خدا به بچه‌ها غذا و خوراک می‌دادیم. حرکات و رفتارمان در برابر فرزندانمان همیشه سنجیده و حساب شده بود. اکنون افسوس می‌خورم که حال عمومی من مساعد نیست تا درباره چگونگی شکوفایی استعدادها و فرزندانم احمد سخن بگویم. کلاس هفتم بود که زلزله بوئین زهرا اتفاق افتاد. به خانه آمد و گفت: مامان می‌توانی به زلزله زده‌ها کمک کنی؟ من ده فرزند داشتم. جمعا ۱۲ سر عائله بودیم و حقوق همسر فقط کفاف گذران زندگی را می‌داد. گفتم: ما باید چیز قابل داری بدهیم که نداریم. رفت توی اتاق و شروع کرد به نقاشی دختر بچه‌ای که در میان آوارها سر روی سینه مادرش

تنهایی تربیت کرده‌ام. احمد تربیت شده خدایی بود، و خدا را سپاس می‌گویم که لطف و رحمت او شامل همه فرزندانم بوده است. دو تن از فرزندانم سعادت نداشتند که به جبهه بروند و شهید شوند. تنها احمد و محمد بودند که به درجه شهادت نایل آمدند. محمد کشوری هنرآموز دانشسرای کشاورزی کرج بود که بعد از شهادت برادرش احمد نتوانست طاقت بیایورد و به جبهه رفت و سعادت شهادت نصیب او شد. خدا را شکر می‌کنم که شهادت را نصیب فرزندان من کرده است. بارها گفته‌ام که اگر در این دنیا احدها بروند، جان و مال و هستی‌ام از دست برود، از راهی که انتخاب کرده‌ام یک قدم عقب نشینی نخواهم کرد. در پاسخ به پرسش شما که احمد چگونه به این مقام و جایگاه رسید؟ همان‌گونه که به دیگران گفته‌ام، به شما نیز می‌گویم. پدر بزرگ و مادر بزرگ احمد، یعنی پدر و مادرم، فرزندان خویش را انسان‌های پرهیزگار بار آورده بودند. با کمک و راهنمایی آن‌ها بود که با مکتب قرآن و اسلام آشنا شدم. خب احمد فرزند اول من بود، و وقتی که او را باردار شدم از خدا خواستم این بچه را از من نگیرد. چون در آن زمان سابقه مرگ نوزاد در فامیل وجود داشت. ایام بارداری احمد را با پرهیزگاری پشت سر گذاشتم. وقتی که به دنیا آمد همه بستگان متعجب شدند. چون صورت او از رستنگاه مو تا زیر چانه در پرده نورانی بود. قابله‌ای که عمل زایمان را انجام داد وقتی به چهره احمد نگاه کرد، با صلوات او را در آغوش مادرم گذاشت.

امام رضا (ع) ضامن سلامتی احمد بود

به یاد دارم زمانی که ازدواج کردم یک دختر روستایی ساده بودم. در آن زمان حاج غلامحسین کشوری،



درآمد

بانوی فداکار و پرهیزگار فاطمه سیلاخوری مادر شهیدان احمد و محمد کشوری، با وجود کهولت سن که به تازگی از بیمارستان مرخص شده بود، با سعه صدر خبرنگار شاهد یاران را پذیرفت و از روزهای زندگی پر برکت فرزندان شهید خود سخن گفت. ایشان در این گفت و گو دیدگاه‌های خود را درباره فرزند شجاع خود سرلشکر احمد کشوری، ستاره خونین بال آسمان‌های غرب کشور بیان کرده است. در حقیقت نام شهیدان احمد کشوری و علی اکبر قربان شبرودی دو یار و دو هم‌زمی که در دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی و مقابله با ضد انقلاب در کردستان و نیز متجاوزان بعثی، جان شیرین خود را فدای میهن اسلامی کردند، برای مردم ایران نا شناخته نیست. شایان ذکر است که این گفت و شنود دو ماه قبل از ارتحال بانوی فداکار مادر شهیدان کشوری صورت گرفته است.

برای خوانندگان شاهد یاران بفرمایید که فرزندان احمد کشوری را با چه شیوه‌ای تربیت و بزرگ کردید که به این مقام بلند مرتب رسید؟

بسم الله الرحمن الرحیم: با سلام و درود به مقام معظم رهبری و ارواح پاک همه شهیدان راه حق. در ابتدای بحث لازم می‌دانم به این نکته اشاره کنم که خود را لایق نمی‌دانم که بگویم احمد را من به

است. در خواب از پشت پنجره حیات خانه از او پرسیدم محمد این جا چه کار می‌کنی؟ او لبخندی زد و گفت که آمده‌ام تا به جبهه بروم. سرانجام در سن ۱۷ سالگی به جبهه رفت و بعد از دو هفته در محور قصر شیرین به شهادت رسید. خدا را سپاس می‌گویم که فرزندانم با عشق به اسلام و قرآن و عشق به میهن تربیت شدند. دو تن دیگر از فرزندانم که هنوز زنده هستند، باز هم آماده فداکاری می‌باشند.

احمد با شناختی که از اسلام داشت، با دشمنان اسلام جنگید و به شهادت رسید. به من توضیح داده بود که من باید قربانی شوم. این خانواده باید یک قربانی تقدیم اسلام کند. از دست دادن فرزندانم ضایعه سنگینی بود، اما من معتقدم که برای حفظ اسلام و قرآن و حفظ آبروی کشور کاری نکرده‌ام، و چیزی را از دست نداده‌ام.

موقعی که خبر شهادت احمد را شنیدید چه واکنشی نشان دادید؟

احمد یک ماه قبل از شهادت برای خدا حافظی به دیدار پدر و مادر به کایاکلا آمد، و از همه برادرانش عکس گرفت و به پدرش گفت که امکان دارد در آینده شما را نبینم. حتی همسرش را همراه خود به ایلام برد و به او گفت: بیا در این روزهای آخر عمر کنار یکدیگر زندگی کنیم. با وجودی که احمد چند بار مورد سوء قصد قرار گرفت، و من هم چند بار خواب شهادت او را دیده بودم، برای من قطعی شده بود که به زودی شهید خواهد شد. مریم دختر احمد هنگام شهادت پدر سه ساله بود، و علی پسرش نوزاد سه ماهه بود. چون ما آمادگی قبلی داشتیم، دریافت خبر شهادت احمد طبیعی به نظر رسید. روحیه صبورانه خودمان را خیلی خوب حفظ کردیم. قبول این تقدیر الهی برای مردم خیلی عجیب بود. چون تا به حال چنین چیزی ندیده بودند. افرادی که در مراسم تشییع پیکر شهید کشوری حضور داشتند شعار می‌دادند: «کشوری رفت و کمر کشور شکست». وقتی عروسم،

احمد وقتی به مرخصی می‌آمد خاطراتی هم از جبهه برای شما تعریف می‌کرد؟

یک روز که از جبهه به کایاکلا آمده بودم برایم تعریف کرد و گفت: «مادر ما ظرف ۸ ساعت گذشته حدود چهل دستگاه تانک از نیروهای عراقی منهدم کردیم. حدود ۱۸۰۰ نفر از نیروهای تازه نفس دشمن شبانگاه در پشت میمک چادر زده بودند، تا در روزهای آینده به نیروهای ما حمله کنند. مختصات جغرافیای شان را عشایر ایل خزل به ما دادند و ما هم بعد از هماهنگی‌های لازم در تاریکی شب پرواز کردیم، و تا قبل از طلوع آفتاب به همراه تیم پروازی بالای سر نیروهای دشمن قرار گرفتیم و آن‌ها را در کیسه خواب‌شان غافلگیر کردیم. تیم‌های پروازی هوانیروز در این حمله غافلگیرانه و در تاریکی شب چند دفعه پرواز کردند، و حدود هزار نفر از نیروهای دشمن را به هلاکت رساندند. با طلوع آفتاب، باقی مانده نیروهای عراقی که حدود هشتصد نفر بودند، به اسارت نیروهای اسلام در آمدند». احمد همیشه از این خاطرات زیاد تعریف می‌کرد.

وقتی فرزندان احمد کشوری به شهادت رسید، چرا به محمد هم اجازه دادید به جبهه برود و شهید بشود؟ شهادت یک فرزند کافی نبود؟

خداوند را سپاس می‌گویم که ما از دین اسلام پیروی می‌کنیم. همان‌گونه که پیامبر اکرم (ص) فرموده که بر مبنای تحقیق و تفحص دین تان را انتخاب کنید، ما اسلام را به عنوان یک دین برتر پذیرفتیم. شهید احمد کشوری در زمان حیاتش به من گفت: «مادر من درباره ۷۰ دین و مذهب در دنیا تحقیق کردم، و هیچ دینی را برتر و بالاتر از اسلام نیافتم». احمد با شناختی که از اسلام داشت، با دشمنان اسلام جنگید و به شهادت رسید. به من توضیح داده بود که من باید قربانی شوم. این خانواده باید یک قربانی تقدیم اسلام کند. از دست دادن فرزندانم ضایعه سنگینی بود، اما من معتقدم که برای حفظ اسلام و قرآن و حفظ آبروی کشور کاری نکرده‌ام. چیزی را از دست نداده‌ام.

بعد از شهادت احمد، شبی خواب دیدم که پسر محمد، چند عدد مرغ به دست گرفته و به خانه آمده

گذاشته و مرده است. روح او به قدری حساس بود که از کوچک‌ترین اتفاقی که در کشور رخ می‌داد، به راحتی نمی‌گذشت.

بفرمایید احمد در چه سالی ازدواج کرد؟

احمد در سن ۱۶ سالگی دختر دایی‌اش را به همسری انتخاب کرد. مراسم ازدواج قبل از پیروزی انقلاب خیلی ساده برگزار شد. چند سال بعد در رشته خلبانی قبول شد. در دوران تحصیل هم نبوغ خاصی از خود نشان داد، و تحصیل را با نمرات عالی به پایان رساند. در آن موقع که در کرمانشاه تحصیل می‌کرد یکی از اساتید دانشگاه از رفتار خوب احمد با همسرش اظهار تعجب کرده بود. به نظر من اگر پدران و مادران به دستورات خداوند متعال عمل کنند، و لقمه حلال به خورد فرزندان‌شان بدهند، رفتارشان خوب و خدا پسند باشد، از فرزندان‌شان خوب مراقبت کنند، شکی نیست که فرزندان مفید و سالم تحویل جامعه خواهند داد، که این فرزندان هم برای آینده خود و هم برای کشور، دین، قرآن و جامعه‌شان سودمند خواهند بود. رفتار شهید احمد کشوری با همسر و با خواهران و برادرانش چگونه بود؟

احمد پنج خواهر و چهار برادر داشت و نسبت به آن‌ها خیلی مهربان بود. همیشه می‌گفت زن با رعایت حجاب و عفاف باید در جامعه حضور داشته باشد. نسبت به همسرش خیلی مهربان بود، و با او صادقانه برخورد می‌کرد. در مسئله شیر دادن به کودک خیلی حساس بود. ضمن این که دوست داشت همسرش در کلاس‌های مختلف شرکت کند. از فرزندش نگهداری و مراقبت می‌کرد، تا همسرش به کلاس برود. همیشه می‌گفت: من دوست دارم یک خانم خانه دار موفق باشد، و در عین حال با حفظ حجاب و عفاف در جامعه حضور داشته باشد. همسرش فعالیت‌های قرآنی داشت، و برای دوستانش کلاس اسلام شناسی دایر کرده بود. دوست داشت زنان ما شیر زن باشند. روزی یکی از همسران افسران هوانیروز به من گفت: «شما باید به داشتن چنین فرزندی افتخار کنید. ما حدود ۳۰ تن از همسران، افسران و خلبانان پایگاه کرمانشاه از ابهت احمد باحجاب شدیم.

عبادت، رنج، قلم، جلوه‌دار، استاندار، مازندران از مادر شهیدان کشوری



ملاقات امیر سرنویس دوم هوشنگ باری فرمانده هوانیروز با مادر شهیدان کشوری

سرایبی‌ها تمام است. من از طبقه بالای مسجد به پایین نگاه می‌کردم و می‌دیدم که همه آقایان نشسته بودند و تنها همسرم سرپا ایستاده است. تعدادی از جوانان حاضر به ایشان گفتند آقای کشوری چرا ایستاده‌اید، شما هم بنشینید. حاج غلامحسین در آن لحظه کمی به اطراف نگاه کرد و ناگهان دچار سسکنه مغزی شد و به زمین افتاد و دو روز بعد به رحمت خدا رفت.

✓ احمد، مرا از قبل برای پذیرش شهادتش آماده کرده بود. وقتی برای خاکسپاری پیکر او به تهران رفتم، از خدا سپاسگذاری کردم. چون احمد به من سفارش کرده بود که بعد از شهادتش، جز سپاسگذاری کار دیگری نکنم. به من گفته بود که مانند بعضی از خانواده‌ها که نسبت به شهادت عزیزان شان اعتراض می‌کنند، نباشم

به چه علت شهید احمد کشوری را در بهشت زهرا (س) در تهران به خاک سپردند و در زادگاهش دفن نکردند؟

پدر شهید احمد کشوری در آن برهه فرماندهی پاسگاه‌های ژاندارمری منطقه را به عهده داشت. آخرین مأموریت او قبل از بازنشستگی فرماندهی پاسگاه شهرستان کیاکلا بود که از آن تاریخ به بعد در این شهر استقرار یافتیم. شهید احمد کشوری هم در آن برهه وقتی به ارتش پیوست، در تهران اسکان یافت و خانواده او هم برای همیشه ساکن تهران شدند. البته نظر ارتش هم این بود که پیکر احمد پس از شهادت در بهشت زهرای (س) تهران به خاک سپرده شود، و ما با این نظر مخالفت نکردیم. به مسئولان ارتش گفتیم هر چه صلاح می‌دانید انجام دهید.

مقام معظم رهبری حدود سه سال پیش همراه تعدادی از خانواده‌های شهدای غرب کشور از مناطق جنگی غرب که زمانی جبهه جنگ با صدامیان بود، دیدن فرمودند. ایشان در آن بازدید درباره مجاهدت‌های شهید احمد کشوری چه مطلبی بیان فرمودند؟

هرگاه مقام معظم رهبری به مازندران تشریف می‌آوردند، ما به دیدار ایشان می‌شتافتیم. بنیاد شهید از قبل به ما اطلاع می‌داد و ما به خدمت ایشان می‌رسیدیم. در آن بازدید من و علی کشوری فرزند شهید کشوری در منطقه گیلان غرب خدمت آقا رسیدیم. حضرت آقا طوری صورت علی را در آغوش گرفتند، که همه اطرافیان شگفت زده شدند. علی کشوری هم مانند کسی که در آغوش پدر خود قرار گرفته باشد، گریه می‌کرد و اشک شوق می‌ریخت. بعد حضرت آقا از من پرسیدند: «مادر جان این جا چه می‌کنید؟»

من در جواب گفتم: «به عشق رهبر این جا آمده‌ام». در آن فضای معنوی جمعیت زیادی حضور داشتند و زمینه کافی برای گفت و گوی بیشتر با حضرت آقا فراهم نشد. البته تا آخر بازدید از مناطق غربی کشور همراه مقام معظم رهبری بودیم. ■

وارد اتاق شدند و نشستند با همدیگر صحبت کردند. یکی از خانم‌ها بالای سر من نشست و به من گفت جامه سیاه به تن کن که احمد شهید شده است. در همان لحظه با صدای بلند فریاد کشیدم: «احمد جان تو شهید شده‌ای؟». ناگهان همسرم و دخترم و همه کسانی که در خانه بودند از خواب بیدار شدند و به طرف من آمدند و پرسید چه خبر شده است؟ گفتم همین الان خواب دیدم که احمد شهید شده است.

به هر حال بعد از این که از قم به خانه‌مان در کیاکلا بازگشتیم، از تلویزیون اعلام کردند که یک خلبان زبردست و شجاع هوانیروز در تنگه بینا در استان ایلام به شهادت رسیده است. وقتی این خبر اعلام شده به همسرم گفتم که این احمد است که شهید شده. همسرم با پرخاش گفت معلوم هست چه می‌گویید؟ وقتی این خبر منتشر شد، به آشپزخانه رفتم و به دور از چشم همسرم به آرامی گریه کردم. تلویزیون تا مدت دو روز بدون این که نامی از احمد برده باشد، از شجاعت‌ها و حماسه‌های کم نظیر احمد در کردستان و جبهه‌های غرب کشور مطلب پخش می‌کرد. اما دیری نپایید که از ارتش به خانه زنگ زدند و خبر قطعی شهادت احمد کشوری را به ما اعلام کردند.

گفته شده که حاج غلامحسین کشوری پدر شهیدان احمد و محمد کشوری در مراسم ختم فرزند دوم‌تان محمد کشوری سسکنه کرده و رحمت خدا رفته است؟

این حادثه در مجلس ختم شهید سردار صمصامی یکی از فرماندهان سپاه منطقه و همکلاسی شهید احمد کشوری اتفاق افتاد. در آن مجلس ختم من هم در قسمت بانوان در طبقه دوم مسجد نشسته بودم، و مرحوم حاج غلامحسین کشوری در میان آقایان در طبقه همکف نشسته بود. خدا گواه است وقتی اشعار حماسی و نوحه خوانی سخنرانان مجلس را شنیدم به خود گفتم که کار همسرم با شنیدن این نوحه

همسر شهید احمد کشوری با پیکر سوخته او رو به رو شد چنین گفت: «همه باید کمر همت ببندید و نبود او را جبران کنید. جای خالی او را پر کنید».

خب برای انتقال پیکر فرزند شهیدم احمد به تهران، همراه همسرم و فرزندانم به کرمانشاه رفتم. در اتاق فرماندهی پایگاه هوانیروز که نشسته بودم، شهید علی اکبر شیروودی وارد شد و به او گفتم که از این پس شما باید جای احمد را برای ایران پر کنید. اما مواظب خودتان باشید که دیگر داغ شما را نبینم. شیروودی در جواب گفت: «بعد از احمد زندگی برای من معنی ندارد». در حقیقت فرزندم احمد و علی اکبر شیروودی و سهیلیان با هم سوگند یاد کرده بودند که تا آخرین نفس از میهن اسلامی دفاع کنند. لذا در این راه اول سهیلیان شهید شد، و ۴۰ روز بعد احمد کشوری، و پنج ماه بعد هم شیروودی به شهادت رسید.

احمد حدود سه سال در کردستان و در جبهه‌های غرب کشور با دشمن یعنی جنگیده بود. هیچ وقت کلمه شهادت را بر زبان نمی‌آورد. می‌گفت هر وقت من خالص بشوم شهید خواهم شد. در آخرین سفرش به کیاکلا به پدرش گفت: «پدر این آخرین بار است که به خانه می‌آیم. دیگر مرا نخواهید دید». آن‌گاه پدرش دست روی کمر خود گذاشت و به احمد گفت: «پسرم با این حرف کمر مرا شکستی». احمد خیلی شوخ طبع بود و به پدر گفت: «پدر من که الان کنار شما هستم». وقتی احمد احساس کرد پدرش ناراحت شده گفت پدر من با شما شوخی کردم. ولی بعد از گذشت چند روز به جبهه ایلام بازگشت.

چگونه از شهادت احمد با خبر شدید؟

حدود سه روز قبل از شهادت احمد، من و همسرم برای زیارت مرقد حضرت معصومه (س) به شهر قم رفته بودیم. در منزل یکی از دخترانم که در قم زندگی می‌کند، شب در خواب دیدم که خانه و اتاق به رنگ گل یاس نورانی شد و چهار خانم به چهره نورانی



درآمد

نظامیان کشورمان برای باورهای خود ارزش قائل بودند، و در غائله کردستان و دوران هشت ساله دفاع مقدس، بر عهد خود پایدار ماندند، و به ابدیت پیوستند. شهید سرلشکر احمد کشوری یکی از آن نظامیان سلحشور بود که در اعتقادات خود مصمم بود، و در راه دفاع از میهن و دستاوردهای انقلاب اسلامی همه توان خود را به کار گرفت. بنیاد شهید انقلاب اسلامی و هوانیروز در دو دهه پیش به منظور ارج نهادن به فداکاری‌های و حماسه آفرینی‌های شهیدان زنده یاد کشوری و شیرودی مجموعه تلویزیونی سیمرغ را ساختند، و علی کشوری فرزند آن شهید بزرگوار که فارغ التحصیل رشته امور سینمایی، تاجر و هنر دانشگاه تهران است، در سه بخش آن سریال نقش پدر را ایفا کرد. شاهد یاران به منظور آشنایی با دیدگاه‌های یگانه فرزند پسر شهید کشوری به گفت و گو با او نشست.

مروزی بر ابعاد زندگی شهید سرلشکر احمد کشوری در گفت و گو با مهندس علی کشوری فرزند شهید

میراث شهید کشوری به همه ملت ایران تعلق دارد

سرانجام آن دو بازیگر در یک دوره آموزشی کوتاه مدت برای پرواز با هلی کوپتر شرکت کردند و تا حدودی با پرواز آشنا شدند، و در چند پایگاه هوانیروز از آنان فیلمبرداری به عمل آمد. اما مهمترین چالش فراوری کارگردان قدرت بازیگری آن‌ها بود که لازم بود در مجموعه سریال به نمایش گذاشته می‌شد. گریه‌ور این کار هم بیژن محتش بود که مسئولیت چهره پردازی بازیگران را بر عهده داشت، و تا حدود زیادی سعی کرد چهره جوزانی و هاشمی را به چهره‌های شهیدان کشوری و شیرودی نزدیک کند، و تا حدودی هم در این کار موفق بود. در آن مقطع سعی بر این بود که کار گسترده و مهم و تأثیر گذار انجام شود. یکی از نقش‌های اصلی را هم آتیلا پسیانی بازی کرد. او به عنوان پژوهشگر نشان داده شد که درباره نقش شهیدان کشوری و شیرودی در جنگ تحقیق می‌کرده است. هرچند شخصاً ایرادهایی به کلیات داستانی، پردازش و روایت آن سریال دارم، اما فکر کنم در مجموع کار مثبتی انجام شد. سریال می‌توانست خیلی بهتر از این باشد. و همیشه می‌گفتم که سریال سیمرغ متأسفانه از نظر روایت ضعیف بود. گویا اغلب سریال‌هایی که شخصیت شهدای بزرگ دفاع مقدس را معرفی می‌کرده این جور بوده است؟

با شناختی که از شهیدان کشوری و شیرودی دارم، گمان کنم این سریال نتوانست حتی یک قطره از دریای بیکران آن دو بزرگوار را جلوه دهد. تولید سریال ۱۳ قسمتی کار ارزشمندی است. ولی سؤال این است که صحنه‌های حماسی و

بلافاصله سید جواد هاشمی بازی کرد. توانست در این نقش چهره خوبی از پدرتان را به نمایش بگذارد؟ افراد مختلفی برای بازیگری در سریال سیمرغ پیشنهاد شده بودند. از ابتدای آغاز کار سعی شد افرادی نقش شهیدان کشوری و شیرودی را بازی کنند که شباهت ظاهری زیادی با آن دو هم‌رزم داشته باشند. صرفاً به این نکته خیلی توجه شده بود. چند گزینه که معرفی شده بودند مطلوب نبودند. در یکی از مراحل پیشنهاد شد که مرحوم خسرو شکیبایی نقش شهید کشوری و رضا رویگری نقش شهید شیرودی را بازی کنند. اما تصمیم گیرندگان نهایی بنا به دلایلی این پیشنهاد را رد کردند، و تهیه کنندگان به سراغ گزینه‌های دیگری رفتند. اطلاع دارم که سید جواد هاشمی تا آن روز به شکل گسترده در یک سریال تلویزیونی بازی نکرده بود، و با فنون پروازی هم آشنایی نداشت. آقای جوزانی هم که نقش شیرودی را بازی کرد، از فنون پروازی شناخت نداشت.

پیشنهاد اولیه تهیه سریال سیمرغ در بنیاد شهید و هوانیروز مطرح شد، و کار تهیه کنندگی آن را گروه تلویزیونی شاهد بر عهده گرفت. استارت تهیه سریال حدود سال ۱۳۷۲ زده شد، و مسئولیت کارگردانی این مجموعه تلویزیونی به عهده حسین قاسمی جامی واگذار گردید



گویا به کارهای سینمایی و بازیگری علاقه داشتید و در سریال سیمرغ نقش پدرتان را بازی کردید. بفرمایید که طرح تهیه سریال سیمرغ از کجا سرچشمه گرفته است؟

بسم الله الرحمن الرحیم: پیشنهاد اولیه تهیه سریال سیمرغ در بنیاد شهید و هوانیروز مطرح شد، و کار تهیه کنندگی آن را گروه تلویزیونی شاهد بر عهده گرفت. استارت تهیه سریال حدود سال ۱۳۷۲ زده شد، و مسئولیت کارگردانی این مجموعه تلویزیونی به عهده حسین قاسمی جامی واگذار گردید. در آن زمان صحبت‌های ابتدایی انجام گرفت و تغییرات گسترده هم درباره زندگی شهیدان کشوری و شیرودی به عمل آمد. چون آن دو بزرگوار دو دوست صمیمی و هم‌رزم یکدیگر بودند، قرار بر این شد سریالی با محوریت این دو شهید و تعدادی از هم‌زمان‌شان از جمله شهید سهیلیان ساخته شود. البته تا آن زمان یک سریال ۱۳ قسمتی تمام جنگی با فورمت ۳۵ میلیمتری، به این وسعت و به این شکل و شمایل ساخته نشده بود. به استثنای سریال تلویزیونی شوق پرواز مخصوص شهید عباس بابایی، می‌توان گفت تنها اثر تمام جنگی که تاکنون ساخته شده، سریال سیمرغ است. من حدود ۱۴ یا ۱۵ ساله بودم که به سریال سیمرغ ملحق شدم و قرار بر این شد که نقش دوران نوجوانی پدرم احمد کشوری را بازی کنم، و در سه قسمت از سریال را به صورت مقطعی بازی کردم.

در قسمت‌های بعدی سریال چه کسی نقش شهید کشوری را بازی کرد؟

دوران جوانی و بزرگسالی شهید احمد کشوری را

آن فداکاری که شهیدان کشوری و شیرودی در کردستان و در دفاع مقدس آفریدند، این سریال توانست به نوعی حقشان را ادا کند؟

به اعتقاد من خیر... سریال توانست به خوبی حق آن دو شهید را ادا کند. تلاش به عمل آمد و سریال به هدف اصلی اش نزدیک هم شد، ولی این خواسته به طور کامل تحقق نیافت. چون بازسازی آن حماسه‌ها کار بسیار مشکلی بود. ابتدا باید بدانیم که آن رویدادهای حماسی چگونه اتفاق افتادند، و بعد بیاییم آن‌ها را پردازش کنیم. در این گفت و گو قصد ندارم درباره جنگ آوری‌های این دو شهید صحبت کنم. چون فداکاری و حماسه آفرینی آن دو شهید برای خیلی از هموطنان شناخته شده است. تکنیک‌ها و تاکتیک‌های شهید کشوری در عملیات هوایی کم نظیرند که دست‌اندرکاران مجموعه تلویزیونی سیمرغ نمی‌توانستند چنین فضایی را به وجود بیاورند. به عقیده من آن چه در سریال اتفاق افتاد این است که حواشی بیش از متن بود. به طور مثال تحقیق و ارزیابی عملیات آن دو شهید پس از بازگشت از عملیات کامل نبود.

متأسفانه این نقیصه در سریال شوق پرواز هم وجود داشته است. دقت کنید، ماجرای زندگی شهدا به قدری پر بار است، به قدری موضوعات گسترده دارد، که هر اندازه به اصل زندگی آن افراد بپردازیم، باز هم کم گفته‌ایم. به نظر من بسیاری از این موضوعات در متن سناریو در نظر گرفته نشد. جرقه‌ای که برای ساخت سریال سیمرغ زده شد به این خاطر بود تا مردم بیشتر با این شهدای بزرگوار آشنا شوند. در آن زمان هیچ اطلاعی درباره شهیدان کشوری و شیرودی وجود نداشت، و ساخت این سریال تا حدودی مفید بود. چون برخی از افراد جامعه نمی‌دانستند که شهید کشوری خلبان هلی‌کوپتر بوده یا خلبان هواپیمای جنگنده. به هر حال با ساخت سریال یک نوع اطلاع رسانی

به مردم شد، اما خیلی از جزئیات زندگی شخصی این افراد ناگفته باقی ماند.

به طور مثال اگر یک بعد شخصیتی شهید کشوری نظامی است، و در فضای جنگ حضور فعال داشته است، ابعاد دیگری هم داشته است. به نظر من این نوع شخصیت پردازی از این افراد آن‌گونه که باید و شاید نشد، و در خیلی از بخش‌های سریال نادیده گرفته شد. لازم بود جنبه‌های دیگر زندگی این افراد مثل زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی آنان هم در نظر گرفته می‌شد. تاکنون خیلی از افراد نمی‌دانند که شهید کشوری یک نقاش حرفه‌ای هم بوده که آثار زیبایی از او به یادگار مانده است. در نقاشی در سطح کشور رتبه اول را احراز کرده است. کشتی گیر ماهری بوده است. چندی پیش که با آقای طالقانی رئیس سابق فدراسیون کشتی صحبت می‌کردم، گفت که من هنوز هنر کشتی شهید کشوری را به یاد دارم. او کشتی گیر بسیار خوبی بود، و در یک مقطع رتبه اول را در سطح کشور به دست آورد. منظورم از این سخن این است که اگر ما خواسته باشیم ارزش‌های شهداء را به نسل آینده انتقال دهیم، فقط این نباشد که ابعاد معنوی زندگی و جنگ آوری آنان را بیان کنیم. بگوییم که اینها هم شهروند معمولی بودند، و مثل شما زندگی می‌کردند. فرشته نبودند و از آسمان پایین نیامده بودند. اسطوره هم نبودند که ما بیاییم درباره آن‌ها خیال پردازی کنیم. به نسل جوان بگوییم که این شهداء انسان‌هایی بودند که در عین حالی که زحمت می‌کشیدند به زندگی روزمره و تفریح‌شان هم می‌پرداختند.

آقای کشوری، با توجه به این که هرگز پدرتان را ندیده‌اید، نقشی که در آن سه قسمت سریال بازی کردید این نقش تا چه اندازه با رفتار پدر مطابقت داشت. ارزیابی مادر بزرگ و سایر بستگان از ایفای این نقش چگونه بوده است؟

در حقیقت نقش‌های آن سه قسمت که افتخار داشتم دوره نوجوانی شهید کشوری را در آن مجسم کنم، کوتاه بودند. یعنی بخش‌هایی از آن سه قسمت اختصاص داشت به دوران نوجوانی شهید کشوری. در آن نقش‌ها دلایل مبارزات او در دوران قبل از پیروزی انقلاب و اطلاعیه‌های حضرت امام (ره) را که در دوران دبیرستان به دست می‌آورد و با کمک پدر سعی می‌کرده آن‌ها را تکثیر و میان مردم پخش کند بیان شده است. همچنین در این صحنه‌ها

به چند مورد درگیری بین احمد نوجوان و مأموران ساواک در مسیر مدرسه نشان داده شده است. پدرم پس از درگیری با مأموران امنیتی از دست آنان فرار می‌کند و با دوچرخه خود به خانه یکی از دوستانش پناه می‌برد.

فداکاری و حماسه آفرینی شهیدان کشوری و شیرودی برای خیلی از هموطنان شناخته شده است. تکنیک‌ها و تاکتیک‌های شهید کشوری در عملیات هوایی کم نظیرند که دست‌اندرکاران مجموعه تلویزیونی سیمرغ نمی‌توانستند چنین فضایی را به وجود بیاورند

سؤال بنده این بود که نظر مادر بزرگ یا کسانی که احمد را در سن نوجوانی دیده بودند، با مشاهده نقش شما در این سریال نظرشان چه بود؟

مادر بزرگم روی افرادی که نقش شهید کشوری را بازی می‌کردند خیلی حساسیت نشان می‌دادند. وقتی به من پیشنهاد شد در سریال بازی کنم، من شخصا با شوق و علاقه این پیشنهاد را پذیرفتم و مادر بزرگم که مادر شهید احمد کشوری است، اصرار داشتند که من این نقش را بازی کنم. به دلیل این که خیلی روی این مسئله حساسیت داشتند. حتی درباره طرح‌های لباس ما را راهنمایی کردند، و گفتند احمد این جور لباس به تن می‌کرده است. ضمن این که از دوران نوجوانی پدرم خاطراتی را بازگو می‌کردند که به نحوه ایفای نقش کمک مؤثر داشت. با ایسن وصف مادر بزرگم مرا تشویق می‌کردند که این نقش را بهتر بازی کنم. من بیشتر از ایشان رهنمود می‌گرفتم که رفتار پدرم در آن دوره چگونه بوده و چه اتفاقی برای او رخ داده تا من بتوانم خوب نقش آفرینی کنم. به هر حال من سعی خود را کردم و این نقش مورد استقبال مردم قرار گرفت.

در حین فیلمبرداری موردی پیش آمد که داستان یا نقش یک بازیگر را تغییر دهند؟

گاهی چنین مواردی اتفاق می‌افتاد. به طور مثال وقتی فیلمنامه را برای مادر بزرگم آوردند، ایشان یکسری اصلاحاتی را انجام دادند، و نقطه نظرات ایشان رعایت شد. اما در نهایت گروه سازنده سریال روی کلیات مجموعه تأثیر گذار بودند. خانواده در زمینه تعدیل فیلمنامه تا حدودی می‌توانست دخالت کند.

نظر خانواده شهید شیرودی درباره سریال سیمرغ چه بود؟

من شخصا نسبت به برخی از مسائل اتفاق افتاده در سریال معترض هستم، و همیشه می‌گویم که ساخت این اثر بهتر از نبودن آن است. به خصوص در آن مقطع زمانی. اکنون نسل جوان امروز ما به یاد ندارد که در سال ۱۳۷۴ - ۱۳۷۵ چنین سریالی پخش شده است. اگر بخواهیم در فضای امروزی هم یک چنین سریالی بسازیم باید یک کار نو و متفاوت با آن اثر



به نظر شما این ولایتمداری تا چه اندازه در فکر و عقیده پدرتان وجود داشته است؟

شهید کشوری، بر حسب خاطراتی که همزمان او نقل کرده‌اند، خیلی به حضرت امام (ره) علاقه‌مند بود. روزی که با مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای دیدار داشتیم، ایشان فرمودند که شهید کشوری انقلابی قبل از انقلاب بود. این دیدگاه مقام معظم رهبری در دیدار خصوصی با فرزندان شهداء بیان شده است که بنده افتخار حضور در آن دیدار را داشتم.

هنگام بازدید معظم له از گیلان غرب بود؟

خیر در تهران در بیت ایشان بود. در آن دیدار عرض کردم که مبارزات شهید کشوری از قبل از انقلاب شروع شد، و مقام رهبری فرمودند که شهید کشوری انقلابی قبل از انقلاب بود. من معتقدم که شهید کشوری از قبل از پیروزی انقلاب به امام (ره) علاقه‌مند و مطیع و فرمانبر ایشان بود. مادرم تعریف کرده‌اند که روزی همراه پدرم از شهر کرمانشاه به سمت پایگاه هوانیروز در حرکت بودند که در مسیر راه از طریق رادیو خبر ناراحتی قلبی امام را می‌شنود. بعد از شنیدن این خبر منقلب می‌شود و ماشین را کنار جاده متوقف می‌کند و در فکر فرو می‌رود. مادرم اضافه می‌کند وقتی ما را به منزل رساند بلافاصله عازم تهران شد و به بیمارستان قلب شهید رجایی رفت و آن جا اعلام آمادگی کرد که قلب خود را به امام اهدا کند. این اقدام نشان می‌دهد که شهید کشوری با همه وجود امام را دوست داشت. از سوی دیگر پدرم در یکی از مصاحبه‌های مطبوعاتی گفته است که ما به همه مردم ایران و به امام عزیزمان قول می‌دهیم که تا پای جان ایستاده‌ایم و اجازه نمی‌دهیم کشور به دست بیگانگان بیفتد.

گویا در جریان بازدید سه سال پیش مقام معظم رهبری از مناطق جنگی غرب کشور به همراه خانواده شهداء با ایشان ملاقات کردید. مقام معظم رهبری در آن دیدار درباره شهید کشوری چه مطلبی بیان کردند؟

گمان کنم دیدار خانواده شهداء با مقام معظم رهبری در گیلان غرب و قبل از سخنرانی عمومی ایشان صورت گرفت. مادر شهید کشوری و همسر شهید شیروودی هم حضور داشتند. مادر بزرگم روی ویلچر نشسته بود و من او را جا به جا می‌کردم. وقتی مقام معظم رهبری با ایشان رو به رو شدند پرسیدند شما این جا چه می‌کنید؟ مادر بزرگم در جواب گفتند که آمده‌ایم تا با شما دیدار کنیم. مقام معظم رهبری نسبت به مناطق غربی کشور اشراف داشتند و فرمودند که شهیدان کشوری و شیروودی در این منطقه می‌جنگیدند. به یاد دارم مقام معظم رهبری در دیداری که با فرزندان شهداء داشتند اشاره کردند که شهیدان کشوری و شیروودی برای مقابله با دشمن بسیار عطش داشتند و ما به آن دو اطمینان قلب می‌دادیم و آن دو را آرام می‌کردیم. این عین جمله مقام معظم رهبری است. ■

که جان خود را که ارزشمندترین چیزی که داشت در طبق اخلاص گذاشت و تقدیم این آب و خاک کرد. من همیشه این نکته را عنوان کرده‌ام که پدرم تا آخرین لحظه حیات ایستاد تا به مردم ایران و مردم مرزنشین ایلام آسیبی نرسد. خاک میهن به دست بیگانه نیفتد. اگر از همزمان او به خصوص خلبان رحیم پزشکی کمک خلبان شهید کشوری پرسید، به شما خواهند گفت که او تا آخرین لحظه حیات اصرار داشت که جنگ افزارهای دشمن به ویژه موشک‌های خمسه خمسه را که مردم مرزنشین را زیر آتش گرفته بود منهدم کند. پدرم وقتی اطلاع پیدا کرد که دو فروند هواپیمای میگ دشمن بالای سرش در حال پرواز هستند، از همان لحظه از جان خود گذشت. به تیم پروازی همراه خود اصرار کرد تا سکوی موشکی خمسه خمسه عراقی‌ها را منهدم نکرده‌اند از منطقه باز نمی‌گردند. کسی که یک چنین یادگارهای حماسی و چنین میراثی را از خود باقی می‌گذارد، این میراث فقط برای فرزند و خانواده خود نیست. این میراث به همه مردم ایران تعلق دارد تا مردم بدانند افرادی مثل شهید کشوری که این طور از جان خود گذشتند و در کابین خود سوختند و ماندگار شدند، تا خاک کشور به دست بیگانه نیفتد. پدرم برای هدف والایی از جان خود و از خانواده خود گذشت. میراثی که روی دوش خود احساس می‌کنم، بار سنگین مسئولیتی است، تا معرف فداکاری‌ها و از خودگذشتگی پدرم و سایر شهدای دفاع مقدس باشم. حس من این است که در رفتار و کردارم مانند پدرم الگو باشم.

شهیدان بزرگوارى چون ولى الله فلاحى و دكتر مصطفى چمران كه فداكارى‌ها و حماسه آفرينى‌هاى شهيد كشورى را از نزديك ديده‌اند، بارها از ولايتمدارى شهيد كشورى و ميزان عشق و محبت ایشان به حضرت امام (ره) سخن گفته‌اند.



■ شهید کشوری و اولین فرزندش

تولید شود. من معتقدم که یک نوع نواقصی در سریال وجود داشت، و فقط یک قطره از دریای بیکران آن دو شهید بیان شد.

پس شما با اصل کار موافق هستید؟

من با اصل کار موافقم، و معتقدم اگر کسی بخواهد اثری در مورد شهیدی بسازد، باید یکسری ریزه‌کاری‌ها را رعایت کند. در اولین گام می‌بایستی برود خصوصیات شهید را از دل خانواده و بستگان شهید پیدا کند. در مرحله بعد به سراغ همزمان و دوستان شهید برود. به نظر من شاکله اصلی زندگی شهید خانواده او هستند.

میراثی که شهید کشوری بر جای گذاشته است، تنها به فرزندان و خانواده او تعلق ندارد. به نظر من به همه افراد جامعه ایران تعلق دارد. به این دلیل که جان خود را که ارزشمندترین چیزی که داشت در طبق اخلاص گذاشت و تقدیم این آب و خاک کرد

باتوجه به این که دست اندرکار امور سینمایی هستید، و می‌دانید که پخش یک فیلم یا یک سریال یک نوع بازتابی در جامعه دارد. بفرمایید که پخش سریال سیمرغ در زمان خود چه بازتابی در جامعه داشت؟

به نظر من پخش سریال سیمرغ در آن برهه بازتاب خوبی در جامعه داشت. خیلی از افراد برای تماشای سریال علاقه نشان می‌دادند. امروزه هم هر کسی که به ما می‌رسد قبل از هر چیزی سراغ سریال سیمرغ را می‌گیرد. می‌پرسد که سریال تا چه اندازه با واقعیت مطابقت داشته است. به یاد دارم حدود ۲۰ سال پیش که این مجموعه پخش شد، تأثیر بسیار خوبی در جامعه داشت. مردم دوست داشتند که این مجموعه را ببینند. خب هرگاه نارسایی در ساخت سریال به چشم می‌خورد سعی می‌کردیم آن را برطرف کنیم. گاهی برخی از افراد به من می‌گفتند که هیچ شناختی از شهید کشوری نداریم. شنیده‌ایم که احمد کشوری یک ورزشکار است. نمی‌دانستیم این شهید در کجا و چه جوری جنگیده است. خلبان چه نوع پرنده‌ای بوده است. گویا مردم در آن برهه اطلاعات کلی از این شهداء داشتند، ولی به جزئیات زندگی آنان آگاهی نداشتند.

وقتی وارد دفتر کارتان شدم حس کردم واقعا با شهید احمد کشوری رو به رو شده‌ام. شما چه قدر شبیه پدرتان هستید. خواستم پیرسم به استثنای شباهتی که با پدر دارید، از ویژگی‌ها و خصوصیات پدر چه چیزی را به ارث برده‌اید؟

میراثی که شهید کشوری بر جای گذاشته است، تنها به فرزندان و خانواده او تعلق ندارد. به نظر من به همه افراد جامعه ایران تعلق دارد. به این دلیل



درآمد

مرحوم غلامحسین کشوری پدر شهیدان احمد و محمد کشوری، چهار فرزند پسر و پنج فرزند دختر داشت که احمد نخستین فرزند او بود. پدر که روزگاری مسئولیت فرماندهی ژاندارمری کباکلا و برخی از شهرهای شمال را بر عهده داشت، خیلی به اولین فرزند دلبندهش احمد امیدوار بود تا بزرگ شود، و از نظر اقتصادی به این خانواده کمک کند، و بار سنگینی را از دوش پدر بردارد. اما عوامل استکبار جهانی از بدو پیروزی انقلاب اسلامی با بحران آفرینی در کردستان، و تحمیل جنگ بر کشورمان به این خانواده و صدها هزار خانوار ایرانی اجازه ندادند نفس راحتی بکشند، و احمد که خود را وقف پاسداری از دستاوردهای انقلاب و آرمان امام (ره) کرده بود در روز ۱۳۵۹/۹/۱۵ در رویاروی با متجاوزین بعثی در جبهه ایلام به فیض شهادت نائل آمد. ابو القاسم کشوری در گفت و گو با شاهد یاران مراحل جهاد و مبارزه تا شهادت برادرش احمد کشوری را شرح می‌دهد:

احمد یک انسان کامل و گوهر گران بها بود

ناگفته‌های زندگی یک افسر انقلابی در گفت و گو با ابو القاسم کشوری برادر شهید احمد کشوری

احمد در آن شرایط توانست بخش کوچکی از خلاقیت‌های خود را به نمایش بگذارد. توانمندی او در عملیات‌های جنگی، شیوه تعامل در مسائل اجتماعی، میزان بخشندگی و نوع دوستی، نگاه او به زوایای اجتماعی، که چه کسی در جامعه با مشکلات زندگی مواجه است. همه این مسائل در نگاه احمد وجود داشت

ولی بستر برای فعالیت آنان آماده نباشد. احمد در آن شرایط توانست بخش کوچکی از خلاقیت‌ها و استعداد‌های خود را به نمایش بگذارد. توانمندی او در عملیات‌های جنگی، شیوه تعامل در مسائل اجتماعی، میزان بخشندگی و نوع دوستی، نگاه او به زوایای اجتماعی، که چه کسی در جامعه با مشکلات زندگی مواجه است. همه این مسائل در نگاه احمد وجود داشت. ما الان متوجه می‌شویم که چه گوهرهای گران‌بهایی را از دست داده‌ایم، که اکنون برای از دست دادن آن‌ها افسوس می‌خوریم. **اغلب شهدای کردستان و دفاع مقدس از این تیپ افراد بودند....**

البته به عملکرد کسانی که برای این شهدای گرانقدر فیلم و سریال تهیه می‌کنند، انتقاد دارم. چون به همه ابعاد و زوایای زندگی این افراد نگاه نمی‌کنند. اگر اعتراضات مان را رسانه‌ای نکردیم، به این دلیل است که هدف واقعی‌مان پاسداشت ارزش‌ها و دستاوردهای خون شهدا است. هدف‌مان بزرگنمایی نیست. نیامدیم بگوییم که شهید احمد کشوری چه کرد و چه نکرد. برای این چه کردن‌ها و چه نکردن‌ها برخی از مسائل نادیده گرفته شد. به طور مثال موضوع اقدام احمد

در آغاز بحث بفرمایید چه خاطراتی از دوران کودکی برادران احمد کشوری دارید؟
خارج از بحث‌های کلیشه‌ای مانند خصوصیات اخلاقی، بخشندگی، کرامات و عبادات شهید کشوری، مطالب مهمی وجود دارد که شایسته می‌دانم به آن‌ها بپردازم. لازم می‌دانم به واقعیت‌هایی در زندگی احمد آقا اشاره کنم که تا بحال به آن‌ها اشاره نشده است.
بفرمایید، می‌شنویم....

از نگاه جامعه شناسی زندگی شهید احمد کشوری، چنین است که وقتی بستر برای یک سری از کارها آماده بشود، آن‌ها که استعداد آن را دارند شکوفا می‌شوند. شما اگر بذر گندم یا برنج یا گیاهان دیگری را در یک سینی در گوشه‌ای اتاق قرار دهید، و شرایط باروری بذر را فراهم نکنید، هرگز شکوفا نمی‌شوند و محصولی به دست نمی‌آید. در زمان حیات شهید احمد بستر برای ابراز وجود ایشان آماده شد، و این بستر باعث شد کسانی که استعداد شکوفا شدن را داشتند، خودشان را نشان دهند. در شرایط فعلی هم امکان دارد افرادی وجود داشته باشند که از توانمندی‌ها و ارزش‌های زیادی برخوردار باشند،

به چاپ و پخش اعلامیه‌های حضرت امام (ره) در کرمانشاه نادیده گرفته شد. به یاد دارم در آن زمان نه ساله بودم که احمد شبی از من خواست او را در رفتن به یکی از بخش‌های هوانیروز کرمانشاه همراهی کنم. به یک نفر نیاز داشت که در کنار درب ساختمانی بایستد و کشیک دهد. ساعت ده شب از ساختمان‌های مسکونی پایگاه به ساختمان‌های اداری رفتیم. در آن هنگام یک نفر دیگر هم به احمد پیوست و هر دو داخل ساختمانی شدند. مدتی گذشت و من حوصله‌ام سر رفت و به داخل ساختمان رفتم. دیدم احمد و دوست او سرگرم تکثیر اعلامیه‌های امام (ره) با

ارزش‌های احمد این گونه شکل گرفت که همیشه به رفتار پدر و مادر نگاه می‌کرد. اگر راهکار آینده زندگی خود را تجزیه و تحلیل کرد، در نتیجه تربیت خانواده بوده است. احمد ضمن این که فرزند بزرگ خانواده بود، آدمی کوشا، خوش فکر، تیزهوش و با ذهن فعال بود

بوده است. احمد ضمن این که فرزند بزرگ خانواده بود، آدمی کوشا، خوش فکر، تیزهوش و با ذهن فعال بود.

رفتار احمد به عنوان فرزند ارشد خانواده، تا چه اندازه روی خواهران و برادرانش تأثیر گذار بود؟

خیلی تأثیر گذار بود. به طور مثال از کرمانشاه به برادر دوم خانواده توصیه کرده که در خصوص رفتارهای خوب و بد سایر برادران در خانه علامت مثبت و منفی بگذارد، تا وقتی به کیاکلا برگشت به کسانی که علایم مثبت دارند جایزه بدهد. با این وصف مثل کنترل از راه دور برادرانش را زیر نظر داشت. نیازهای خانه پدر و مادر را برطرف می‌کرد، اگر یخچال و لباسشویی نیاز داشتند، خریداری می‌کرد. وقتی مرخصی می‌گرفت و به کیاکلا می‌آمد، سایر برادران و بستگان به دیدار او می‌شتافتند. روحیه و توصیه‌های احمد در تربیت برادران و خواهران خیلی تأثیرگذار بود.

با اغلب دوستان و هم‌زمان شهید کشوری که صحبت کردم، همه او را یک فرد مؤمن و متعهد توصیف کردند. خواستم بدانم اهل شرکت در نماز جماعت و مراسم دینی در زادگاه خود هم بود؟

شکی نیست که قبل از پیروزی انقلاب در مراسم عزادای محرم و جلسات مذهبی شب‌های ماه مبارک رمضان در مساجد و حسینیه‌ها به صورت پر رنگ شرکت می‌کرده است. وقتی هم به قول حضرت امام (ره) انفجار نور پیش آمد و انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، این گونه فعالیت‌ها را به

یک دستگاه استنسیل هستند. آن دو نفر تا ساعت پنج بامداد اعلامیه تکثیر می‌کردند.

با امکانات اداری هوانیروز کرمانشاه؟
آری در داخل پایگاه هوانیروز... آن شب صحنه عجیب و غریبی را دیدم. یک دستگاه که خراب می‌شد، از دستگاه دیگری استفاده می‌کردند. به هر حال آن دو تا صبح روز بعد مقدار زیادی اعلامیه چاپ کردند و قرار گذاشتند که اعلامیه‌ها را به وسیله هلی‌کوپتر در آسمان شهر پخش کنند. به احمد گفتم داداش فردا هم می‌توانم شما را همراهی کنم؟ گفت نه شما نمی‌توانید با ما بیایید. این بخشی از مبارزات سیاسی احمد بود. در خصوص کمک به مردم محروم و مستمند، احمد در خانه مسکونی خود یک صندوق کمک تأسیس کرده بود که از طریق دوستان هوانیروز پول جمع آوری می‌کرد و شبانه به شهر می‌رفت، و میان مستمندان توزیع می‌کرد. این گونه فعالیت‌ها را شخصاً هنگامی که به کرمانشاه رفته بودم با چشم خود دیده‌ام.

با چه روشی خانواده‌های مستمند را شناسایی می‌کرد؟

از شیوه گزینش مستمندان اطلاع دقیقی ندارم، ولی نحوه توزیع کمک‌ها را دیده بودم. فقط پر شدن و خالی شدن صندوق را دیده بودم. در مدت کوتاهی که در کرمانشاه بودم هر شب احمد را به مسجدی که حاج آقا سید موسی موسوی در آن نماز جماعت برپا می‌داشت، همراهی می‌کردم. تعداد خاصی از نمازگزاران بعد از نماز جماعت پیرامون آقای موسوی حلقه می‌زدند، و درباره برنامه‌های فرهنگی و ادامه مبارزات سیاسی بحث می‌کردند.

اشاره کردید که در آن زمان بستری فراهم بود و احمد از آن بهره برداری کرد و استعدادهای خود را پرورش داد. آیا این بستر تربیت خانوادگی، یا محیط اجتماعی محل زندگی او بوده؟ یا احمد شخصاً چنین قابلیت‌ها را داشته است؟

ببینید محیط اجتماعی که در آن برهه در آن زندگی می‌کردیم، این طور نبود آموزه‌های دینی را به ما آموزش دهد. در زمان حکومت پهلوی که در این منطقه مدرسه می‌رفتم هیچ دانش‌آموزی را به خاطر توانمندی‌ها و استعدادها او تشویق نمی‌کردند. یقین بدانید که شکوفایی استعدادها احمد بر اثر جوهره ذاتی اوست که متأثر از تربیت خانواده بوده است. باورهای و عقاید دینی که در جوهره خانواده وجود داشت، او در این شرایط رشد کرد. خط قرمزهای احمد در درون خانواده تعریف شد. لذا ارزش‌های احمد این گونه شکل گرفت که همیشه به رفتار پدر و مادر نگاه می‌کرد. اگر راهکار آینده زندگی خود را تجزیه و تحلیل کرد، در نتیجه تربیت خانواده

کرمانشاه منتقل کرد. احمد قبل از پیروزی انقلاب می‌کوشید شما را هم وارد گود مبارزه سیاسی کند؟

من و احمد حدود ۱۵ سال فاصله سنی داشتیم. وقتی در سال ۱۳۵۹ در سن ۲۷ سالگی به شهادت رسید، سن من حدود ۱۲ سال بود. تا آن جا که با چشم خود دیده‌ام و در ذهنم زنده مانده می‌دانم که احمد از هر تلاشی برای پیروزی انقلاب فروگذار نبود، پیروزی انقلاب را مهمترین هدف و آرمان خود می‌دانست. مهمترین فعالیت سیاسی احمد را که به خوبی به یاد دارم، چاپ و تکثیر اعلامیه‌های حضرت امام (ره) در پایگاه هوانیروز کرمانشاه بود که شخصاً شاهد آن بودم. گاهی دیده شده که فرزندان دوست دارند، شغل پدرشان را ادامه دهند. به نظر شما پیوستن احمد به ارتش در ادامه شغل پدر بوده یا شرایط اقتضا کرده به ارتش پیوند؟

پدرم غلامحسین کشوری در آن زمان رئیس پاسگاه ژاندارمری همین منطقه بوده است. گاهی به شهرهای مختلف نیز منتقل می‌شده است. وقتی بازنشسته شد، در همین شهر کیاکلا ماندگار شد. اطلاع دقیقی از دلایل گرایش شهید احمد کشوری به ارتش ندارم. ولی معتقدم هر انسانی که می‌خواهد شغلی را برای آینده خود انتخاب نماید، قطعاً آمادگی پذیرش آن شغل را در خود می‌بیند. با این وصف احمد با پیوستن



شهیدان شهرداری و کشوری در طاقچه در هم‌زمانی یکدیگر را انداختند

به هوانیروز به روشنی مهارت و استعداد خود را نشان داد، و در نهایت شکوفا شد. واقعا این بذر در بستر مناسبی کاشته و پرورانده شد، و در نهایت میوه داد، و سرانجام دین اسلام و مردم ایران از این میوه استفاده کردند. حال که از این میوه استفاده کردیم، باید نگهبان این درخت باشیم

روابط احمد پدرو چگونه بود؟

پدرم خیلی به احمد علاقه داشت. به استثنای روابط پدر و فرزند، علاقه خاصی به یکدیگر داشتند. می خواهم بگویم که شهید احمد کشوری ستون و سنگ صبور خانواده بود. مشکل گشای خانواده بود. ابزار مؤثری در تربیت فرزندان بود. در آن زمان که پدر و مادر درگیری های زیادی برای امرار معاش داشتند، احمد هر وقت فراغت فکر پیدا می کرد، به کیاکلا می آمد و به پازل زندگی ما نظم و ترتیب می داد و به کرمانشاه بازمی گشت.

طرز زندگی شخصی احمد چگونه بود؟ کمی از ناگفتنی های رفتار برادر تان بگویید؟

احمد در عین حالی که مسائل دینی و اخلاقی را رعایت می کرد، همیشه بهترین ها را داشت. شیک ترین لباس را می پوشید. بهترین غذا را مصرف می کرد. برای دستیابی به بهترین نوع خودرو تلاش می کرد. هنر خاصی در نجاری داشت. در نقاشی هنرمند بود. ورزشکار خوبی

بود، و هرگاه فرصت می کرد در باشگاه های ورزشی حاضر می شد. احمد قبل از پیوستن به هوانیروز همه این ابعاد هنری را در خود تکمیل کرده بود

با توصیفی که از احمد ارائه کردید، بفرمایید که انتقال او به هوانیروز کرمانشاه، یعنی دوری او از خانواده چه اندازه برای خانواده سنگین بود؟

خواهران و برادران از نظر روحی همیشه به شهید احمد نیاز شدید داشتند. به یاد دارم زمانی که از کرمانشاه به زادگاهش می آمد، با خودروی پیکان خود همه افراد خانواده را سوار می کرد و برای زیارت امام هشتم (ع) به مشهد می برد. به قدری صمیمیت و نشاط و انرژی در افراد خانواده تزریق می کرد که همه بچه ها از رفتار محبت آمیز و شوخ طبعی او احساس شادی می کردند. همیشه لبخند بر لبهایش نقش بسته بود. به یاد دارم هر موقع با خودروی شخصی خود از کرمانشاه به مرخصی می آمد، شور و شادی وجود خواهران و برادرانش را فرا می گرفت. می دانید که فاصله کرمانشاه تا شمال خیلی زیاد است، و احمد که این مسیر را با خودروی شخصی خود طی می کرد، به استراحت احتیاج داشت. ولی بچه ها صبح زود پشت در اتاق او تجمع می کردند تا بیدار شود، و صبحانه را همراه او صرف کنند. وقتی هم که از خواب بیدار می شد، بچه ها مثل گربه از سر و کول او بالا می رفتند، و با او بازی می کردند. بچه ها خیلی به احمد اظهار علاقه می کردند

اجازه دهید کمی هم به برادر دیگر تان شهید محمد کشوری بپردازیم. آیا احمد او را به جبهه رفتن تشویق کرد؟

پیوستن محمد کشوری به بسیج و اعزام به جبهه به تشویق شهید احمد کشوری نیازی نداشت. اصولاً راهکار احمد آقا برای برادرانش گویا و روشن بود. نیازی به تشویق کسی نداشتیم. همه فرزندان پسر این خانواده مانند احمد بودند. به طور مثال من پنج بار کوشیدم در بسیج ثبت نام کنم. ولی مسئولان بسیج به علت سن کمی که داشتم، مخالفت کردند. با وجودی که انقلاب به

پیروزی رسید فعالیت های سیاسی احمد آقا همچنان ادامه داشت. در غائله کردستان هم با احزاب ضد انقلاب جنگید و چند بار زخمی شد. آقای محسن رضایی که برای سخنرانی به این منطقه آمده بود، این خاطره را برای من بازگو کرد و گفت: «اگر شهید احمد کشوری نبود من و دکتر چمران و بچه های سپاه در غائله پاوه کشته شده بودیم. ضد انقلاب تیرباری را در مقابل محل استقرار ما نصب کرده بود که اگر احمد آقا این تیربار را منهدم نمی کرد ما همگی کشته شده بودیم».

وقتی احمد آقا در کردستان مورد اصابت ترکش در سه ناحیه بدن به شدت زخمی شد، و توسط دکتر سمیعی زیر عمل جراحی قرار گرفت، شهید محمد کشوری به من گفت که احمد آقا زخمی شده و من تصمیم گرفته ام به جبهه بروم. لذا محمد هم توسط بسیج به جبهه اعزام شد و در سال ۱۳۶۱ به شهادت رسید

وقتی احمد آقا در کردستان مورد اصابت ترکش در نواحی بازو، گردن و سینه قرار گرفت و به شدت زخمی شد، و توسط دکتر سمیعی زیر عمل جراحی قرار گرفت، شهید محمد کشوری به من گفت که احمد آقا زخمی شده و من تصمیم گرفته ام به جبهه بروم. لذا محمد هم توسط بسیج به جبهه اعزام شد و در سال ۱۳۶۱ به شهادت رسید.

منظور تان این است که محمد بعد از شهادت احمد به جبهه رفت؟

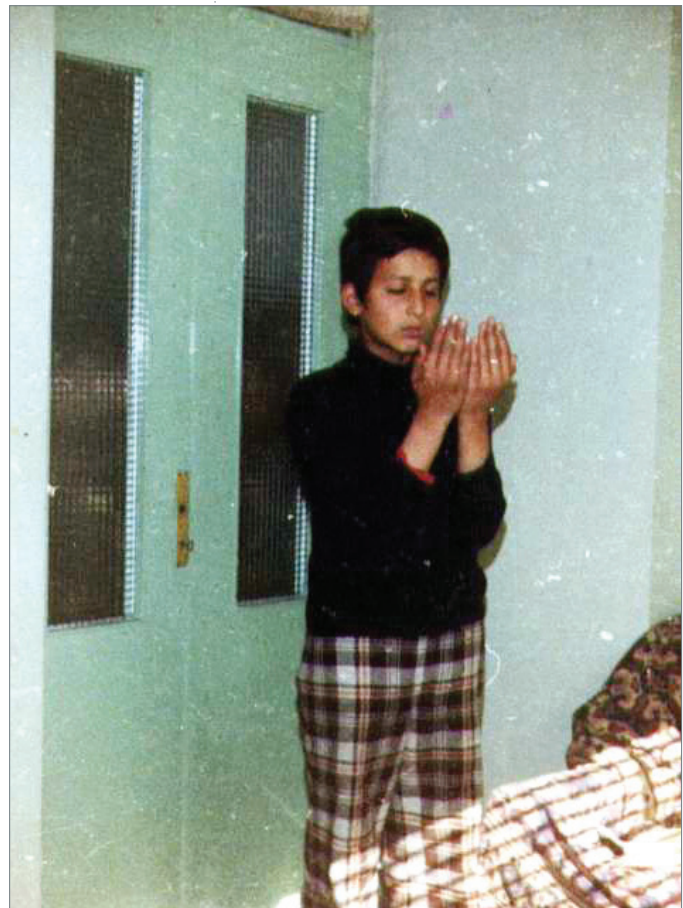
خیر، منظورم این نیست. ببینید وقتی حضرت امام (ره) دستور تشکیل بسیج را صادر فرمودند، ما همگی به عضویت بسیج درآمدیم. یعنی هر سه برادر دیگر احمد کشوری در فعالیت های انقلابی و فرهنگی حضور داشتند. لذا این جوش و خروش های انقلاب بود که شهید محمد کشوری را به جبهه کشاند. بیش از ۲۰ روز در جبهه نبود که به شهادت رسید.

محمد در کدام محور به شهادت رسید؟

در جبهه قصر شیرین شهید شد.

احمد کشوری یکی از قهرمانان ملی است که افزون بر کردستان در جبهه های دفاع مقدس در غرب کشور حماسه های فراوانی آفرید. به نظر شما حق این شهید بزرگوار تاکنون به خوبی ادا شده است؟

در حقیقت احمد آقا، چون هدف والایی را دنبال می کرد، نیازی به تعریف و تمجید ندارد. ولی مسیر باید طوری روشن شود که به من و امثال من انگیزه دهد، تا ادامه دهنده راه او باشیم. ما



شهید محمد کشوری در حال اقامه نماز



نوع ویژگی‌های یک انسان کامل است. معمولاً عشق و شوق انسان‌های کامل زود رسیدن به معشوق و معبود است. خواستم بدانم که احمد آرزوی شهادت را هم عنوان می‌کرد؟

شنیده بودم وقتی احمد در کنار همسر و فرزندان در ایلام زندگی می‌کرد، به همسرش می‌گفت که علی را زیاد به دست من نسپارید، از این نگرانم که در دل من دلبستگی ایجاد کند. به نظر من احمد کسی نبود که از خدا آرزوی مرگ کند. هیچ یک از قهرمانان بزرگ ما در دوران جنگ چنین آرزوی نداشتند. آرزوی همه آن‌ها ضربه زدن به دشمن و پیروزی بر دشمن بود. در عین حالی که ترس از کشته شدن در جهاد در راه خدا و در راه دفاع از میهن به دل راه نمی‌دادند. و آخرین سخن شما درباره برادر تان احمد...

می‌خواهم کمی خارج از بحث تعریف‌ها و تمجیدهای متداولی که از شهدای گرانقدر دفاع مقدس می‌شود، صحبت کنم. دوست دارم احمد آقا را آنگونه که بوده بشناسانم. احمد کشوری کسی بود که راه درست را انتخاب کرد، و شیفته رسیدن به حق بود. مهمترین الگوهای او ائمه اطهار (ع) و بزرگان دین بودند. مجموعه خوبی‌هایی را که یک انسان کامل باید داشته باشد، احمد کشوری داشت. یقین داشته باشید که من هرگز نمی‌توانم مثل احمد آقا باشم. امروزه بعضی از ارزش‌ها و استثنایها در جامعه وجود دارد. فرماندهانی که در جنگ به شهادت رسیدند، استثنا بودند. لذا بستر فراهم شد و احمد در آن بستر رشد کرد، و خود را نشان داد. اکنون وظیفه داریم این شهدای فرمانده را الگوی خود قرار دهیم و راه‌شان را ادامه دهیم. من نمی‌توانم شهید کشوری، شهید شیروزی، شهید باکری و شهید همت باشم، مگر که به راه و منش آنان ایمان و اعتقاد داشته باشم.

امروزه وظیفه مهم ما این است که برای راه و اهداف این شهدا ارزش قابل بشویم. بعد از شهادت و ازدست دادن این استثنایها و این سرمایه‌های ملی که تمامیت ارضی و استقلال کشور را بیمه و تضمین کردند، ما در مقابل ارزش‌ها و میراث‌های عظیمی که از شهدای بزرگوار برجای مانده چگونه باید پاسداری کنیم؟ مهمترین خواسته خانواده شهدا این است که از آرمان شهدا و از اهدافی که دنبال کردند، پاسداری شود. مدیران و مسئولان کشوری در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و معیشتی باید مطیع فرامین مقام معظم رهبری باشند. پاسداری از خون شهیدان این است که به مشکلات اجتماعی خانواده‌ها و جوانان رسیدگی شود. این آخرین سخن من به عنوان یکی از اعضای خانواده شهید بود. ■

رفته بود، نتوانستند بیرون بیاورند، و این ترکش تا زمان شهادت همراه او بود. وقتی به ملاقات او در بیمارستان نیروی هوایی رفتم، دیدم که انگار نه انگار که احمد از چند ناحیه بدن زخمی شده است. به هیچ وجه روحیه خود را از دست نداده بود. با افرادی که به ملاقات او آمده بودند، شوخی می‌کرد و همه را می‌خنداند. اصلاً روحیه او وصف ناپذیر بود. برخورد او طوری بود که به همه اعضای خانواده روحیه می‌داد. وقتی هم که جنگ شروع شد، بیدرنگ از بیمارستان یکسره به پایگاه هوانیروز کرمانشاه ملحق شد.

احمد کشوری کسی بود که راه درست را انتخاب کرد، و شیفته رسیدن به حق بود. مهمترین الگوهای او ائمه اطهار (ع) و بزرگان دین بودند. مجموعه خوبی‌هایی را که یک انسان کامل باید داشته باشد، احمد کشوری داشت. همه فرماندهانی که در جنگ به شهادت رسیدند، استثنا بودند

به عنوان یک برادر، احمد را چگونه برای خوانندگان شاهد یاران معرفی می‌کنید؟ به نظر من، خداوند انسان‌ها را طوری آفرید که خود خدا به این آفرینش «تبارک الله احسن الخالقین گفته است». یعنی انسان از همه موجودات هستی برتر است و خصلت خدایی دارد. برای این که احمد کشوری را یک انسان کامل معرفی کنم، دلیل دارم. احمد هم اهل عبادت بود. هم خدا پرست بود. انسان به تمام معنی کامل بود، و این کمال در برگیرنده شجاعت و نوع دوستی، ضعیف نوازی و همه

باید این قهرمانان ملی را به نسل‌های آینده معرفی کنیم. وظیفه داریم رویدادهای حماسی بی نظیر تاریخ معاصر را به نسل‌های آینده بشناسانیم. فداکاری‌ها و جانفشانی‌های این شهدای شاخص را به مردم معرفی کنیم و به آن‌ها بگویم که اینها از چه جنسی بودند. چند سال پیش گروهی آمدند و سریال سیمرغ را ساختند. احمد کشوری علاوه بر نقشی که در سرکوب ضد انقلاب در کردستان داشت از پیشروی ارتش عراق در کوه‌های ایلام جلوگیری کرد. ولی این نقش در سریال سیمرغ نادیده گرفته شد. نقش او در جنگ و دفاع مقدس خیلی بزرگتر از این حرف‌هاست. می‌خواهم بگویم که نه تنها نقش اصلی این شهید بزرگ در سریال سیمرغ کم رنگ جلوه داده شد، بلکه در اکثر فیلم‌های سینمایی و سریال‌های تلویزیونی نقش شهید چمران و شهید فلاحی و سایر شهدا کم رنگ جلوه داده شده است. اصلاً در فیلم «چ» هیچ اشاره‌ای به نقش شهید کشوری در کردستان نشده است.

من از زبان شهید احمد کشوری شنیدم که می‌گفت: «ما عوامل کومله را تا جایی تعقیب کردیم که ناگزیر شدند، زیر پل سنگر گرفتند و مردم را سپر دفاعی خود قرار دادند، که نتوانستم به سوی آن‌ها شلیک کنم و برگشتم».

چه خاطره‌ای از دوران نوجوانی تان از شهید احمد کشوری دارید؟

حدود یک سال قبل از شهادت احمد کشوری، او در کردستان به شدت زخمی شد، و پزشکان جراح نتوانستند ترکشی را که سینه او جای گرفته بود، بیرون بکشند. پزشکان موفق شدند ترکش‌های داخل بازو و گردن او را بیرون بیاورند، ولی ترکشی را که داخل سینه او فرو

شهید کشوری از خلبانان کم نظیر در تاریخ معاصر بود

بازگویی مجاهدت‌های خستگی ناپذیر شهید احمد کشوری در گفت و گو با سر تیپ دوم بازنشسته عباسعلی امیریان هم‌رزم شهید کشوری

جماعت در یک نوبت در ظهر و عصر با حضور خلبانان، همافران و سربازان وظیفه در پایگاه برگزار می‌شد. نماز مغرب و عشاء هم در بخش خانه‌های سازمانی پایگاه برگزار می‌گردید. همه پرسنل در نمازهای جماعت شرکت می‌کردند. افزون بر آن، انجمن اسلامی در همه برنامه‌های پایگاه حضور فعال داشت و برای شرکت پرسنل در راهپیمایی‌ها شهری و دورن پایگاه برنامه ریزی می‌کرد.

احمد همیشه با لباس شخصی در تظاهرات مردمی شرکت می‌کرد. یک بار هم توسط مأموران به شدت کتک خورده بود. با روحانیت انقلابی کرمانشاه ارتباط داشت و برگزاری تظاهرات را هماهنگی می‌کرد. وقتی انقلاب به پیروزی رسید، از اولین روز پیروزی، پیش‌تاز خلبانان انقلابی پایگاه شده بود

به نظر شما شهید احمد کشوری در روزهای بهمن سال ۱۳۵۷ پیش‌بینی پیروزی انقلاب را کرده بود؟ در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن چه نقشی در پایگاه داشت؟

احمد همیشه با لباس شخصی در تظاهرات مردمی شرکت می‌کرد. یک بار هم توسط مأموران به شدت کتک خورده بود. با روحانیت انقلابی کرمانشاه ارتباط

منسوب شد، افراد متدین و معتقد پایگاه همچون احمد کشوری و دیگران را گردهم آورد، که شب‌ها در مسجد حاجی دایی کرمانشاه جلسه تشکیل می‌دادند. امام جماعت مسجد هم حاج آقا سید موسی موسوی نماینده سابق حضرت امام در غرب کشور بود. ایشان از قبل از پیروزی انقلاب یک روحانی انقلابی بود، و افراد انقلابی در مسجد ایشان تجمع می‌کردند. تعدادی از افسران و خلبانان انقلابی پایگاه مانند سعیدی نام فرمانده پایگاه، شهید احمد کشوری، استوار نیاکان، ستوان سوم نیک رهی، سید نظر محمدی و دیگران از جمله بنده به مسجد حاجی دایی رفت و آمد داشتیم. شهید کشوری به من گفته بود که در دوران انقلاب اغلب شب‌ها تا صبح بیدار بوده و علیه رژیم شاه اعلامیه تکثیر و پخش می‌کرده است.

احمد کشوری واقعا یک انقلابی به تمام معنا بود. وقتی نماز جماعت تمام می‌شد، متصدیان ناگهان برق مسجد را خاموش می‌کردند، و یک نفر بلند می‌شد اعلامیه‌های امام (ره) را میان مردم پخش می‌کرد. مأموران ساواک در چنین شرایطی غافلگیر می‌شدند و نمی‌فهمیدند که چه کسی به پخش اعلامیه مبادرت کرده است. احمد کشوری قبل از پیروزی انقلاب اسلامی برنامه‌های فرهنگی زیادی ترتیب می‌داد که پخش اعلامیه‌های امام (ره) یکی از آن برنامه‌های او بود. با پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ماه سال ۱۳۵۷، بچه‌های انقلابی پایگاه نفس راحتی کشیدند و احساس آزادی کردند. احمد کشوری در آن برهه بیدرنگ به تشکیل انجمن اسلامی پایگاه هوانیروز اقدام کرد. از سوی دیگر چون

خلبانان انقلابی پایگاه از بنده شناخت کافی داشتند، و می‌دانستند که لباس‌های متدین هم دارم، آمدند، با رأی گیری مرا به عنوان مسئول انجمن اسلامی انتخاب کردند.

خلبانان و افسران انقلابی و مذهبی عضو انجمن اسلامی پایگاه هوانیروز کرمانشاه تعدادشان چند نفر بود؟

تعدادشان زیاد بود. وقتی انجمن تشکیل شد، مرحوم سرهنگ سعیدی نام فرمانده پایگاه و شهید احمد کشوری و سایر همفکران‌شان پیشنهاد کردند که نماز جماعت برپا شود، و بنده به دستور سعیدی نام پیشنهاد پایگاه شدم. نماز



درآمد

سر تیپ دوم بازنشسته عباسعلی امیریان پیشکسوت انقلابی هواپیمایی نیروی زمینی ارتش، بعد از قیام ۱۵ خرداد به نهضت امام خمینی (ره) پیوست، و از آن تاریخ مخالفت خود را با رژیم سلطنتی آغاز کرد. ایشان پس از تحصیل در دانشگاه افسری، در سال ۱۳۴۳ برای شرکت در یک دوره آموزشی روی هواپیماهای سسنا به آمریکا اعزام شد، و پس از بازگشت به کشور به خدمت در بخش فنی هوانیروز در پایگاه‌های اصفهان، بیرجند و کرمانشاه ادامه داد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ریاست انجمن اسلامی پایگاه هوانیروز کرمانشاه برگزیده شد، و در بحران کردستان و سال اول جنگ تحمیلی در کنار شهیدان احمد کشوری و علی اکبر شیروزی و سایر شهدای بزرگوار آن پایگاه حضور داشت. شاهد یاران با توجه به شناختی که این پیشکسوت دفاع مقدس از نقش شهید کشوری و تحولات اوضاع کردستان دارد به گفت و گو ایشان نشست:

در آغاز بحث بفرمایید در چه سالی با شهید احمد کشوری آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحیم: در حقیقت این شهدای گرانقدر وجودشان را فدای اسلام کردند. من از خداوند متعال مسئلت دارم برای بازگو نمودن مجاهدت‌های خستگی ناپذیر شهید احمد کشوری مرا یاری کند. چون پایگاه هوانیروز کرمانشاه تازه تأسیس شده بود، در سال ۱۳۵۵ از پایگاه هوانیروز اصفهان به کرمانشاه منتقل شدم. خسرو داد معدوم، آخرین فرمانده هوانیروز در دوران طاغوت دستور داد همه شهروندان کرمانشاهی را به پایگاه کرمانشاه منتقل کنند. در کرمانشاه ابتدا به گردان سوار هوایی معرفی شدم. در پایگاه علاوه بر یک گردان تک متشکل از هلی‌کوپترهای کوبرا و یک گردان هجومی، یک گردان ترابری هم وجود داشت. معمولا انسان‌های متدین که اصالت مذهبی دارند، هر جا باشند، و هر طور شده هم‌دیگر را پیدا می‌کنند. وقتی به کرمانشاه آمدم، همزمان شهید کشوری و تعداد دیگری از خلبانان هوانیروز از اصفهان به کرمانشاه منتقل شدند. ولی آشنایی‌ام با احمد حدود پنج ماه قبل از پیروزی انقلاب آغاز شد، و او را از همان زمان خلبانی متدین، شجاع و انقلابی یافتم. روزی در دفتر مرحوم وطن پور فرمانده گردان تک پایگاه با شهید احمد کشوری رو به رو شدم و از صحبت‌های او احساس کردم که یک افسر انقلابی و مؤمن می‌باشد، لذا آن جا بیشتر با دیدگاه‌ها و عقاید او آشنا شدم.

همکاریتان با شهید احمد کشوری چه گونه آغاز شد؟

همکاری ما به این شکل بود که چون یک انسان متدین به نام سرهنگ سعیدی نام به فرماندهی پایگاه





تعدادی از شهدای هوانیروز تربیت شده و شاگرد شهید کشوری بودند. الگوشان شهید کشوری بود. زیرا هم نترس بود و هم مدیر. یک خلبان به تمام معنا متخصص بود. از بزرگوارانی بود که شاید نظیر او در تاریخ وجود نداشته باشد. فراموش نشود که احمد در تلاش برای آزاد سازی شهر پلوه نقش بسزایی ایفا کرد.

احمد کشوری در آن روز در جریان همه تحولات انقلاب در استان کرمانشاه قرار داشت. هر جا که مردم تجمع می کردند می ایستاد و میان شان سخنرانی می کرد. به طور مرتب در پایگاه هوانیروز و در مساجد از انقلاب تبلیغ می کرد. یکپارچه شور و هیجان شده بود. از جانب خدا طوری تربیت شده بود که از هیچ چیزی ترس نداشت. به طور مثال در آستانه پیروزی انقلاب به قدری از دست یکی از روحانیون محافظه کار و سرشناس کرمانشاه عصبانی شده بود که گفت من فردا پرسنل هوانیروز را در خیابان جمع می کنم تا بر علیه آن شخص محافظه کار شعار سردهیم. احمد می گفت چرا این شخص در قبال قیام مردم سهل انگاری و مسامحه می کند. اکنون که انقلاب در آستانه پیروزی قرار دارد، باید به صف مردم بپیوندد.

گفته شده که شهید احمد کشوری از حضور کارشناسان آمریکایی در پایگاه نفرت داشت و گاهی با آنها درگیر می شد. این داستان چه اندازه واقعیت دارد؟

شهید احمد کشوری همیشه تفر و انزجار خود را نسبت به حضور کارشناسان آمریکایی اظهار می کرد، ولی از درگیری با آنان اطلاعی نداشتم. طوری رفتار می کرد که آمریکایی ها تابع او می شدند.

شهید کشوری بعد از پیروزی انقلاب چه نقشی در پایگاه هوانیروز کرمانشاه داشت؟

داشت و برگزاری تظاهرات را هماهنگی می کرد. وقتی انقلاب به پیروزی رسید، از اولین روز پیروزی، پیشتاز خلبانان انقلابی پایگاه شده بود. خلبانان انقلابی در روز ۲۲ بهمن عوامل طرفدار رژیم پهلوی را بازداشت و به دادگاه انقلاب معرفی کردند. البته بعد از گذشت ۲۴ ساعت آن ها را آزاد و بر سر کارشان بازگرداندند. شهید شیروودی هم مانند خُر ریاحی پیش از پیروزی انقلاب توسط شهید کشوری هدایت شده بود و با خلبانان انقلابی پایگاه همکاری می کرد. ایشان با همکاری کمیته های انقلاب اسلامی کرمانشاه مأموریت داشت اجازه ندهد کسی متعرض پایگاه شود. هر دو شهید میان مردم می رفتند و برای آنان سخنرانی می کردند.

گویا خلبانان و همافران انقلابی زیادی در پایگاه هوانیروز کرمانشاه حضور داشتند. خواستم بدانم که این افراد از جمله شهید کشوری در روز پیروزی انقلاب چه حال و هوایی داشتند؟ به طور کل چه کار می کردند؟

قبل از پیروزی انقلاب به همراه دو تن از افسران پایگاه برای مأموریت یک ساله به پادگان تبریز اعزام شده بودم. در روز چهارم بهمن سال ۱۳۵۷ وقتی به کرمانشاه برگشتم، دیدم همه پرسنل و کارکنان پایگاه در اعتصاب بسر می برند. هیچ کسی از آشپزخانه پایگاه غذا نمی خورد، و دستورات فرماندهان پایگاه را اجرا نمی کند. در شب ۲۲ بهمن همه پرسنل پایگاه نگران بودند که فردا چه خواهد شد. همه در حال بیم و امید بسر می بردند. ساعت دو بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن من در پایگاه بودم و اخبار را پیگیری می کردم. وقتی خیر همبستگی فرماندهان عالی رتبه ارتش با انقلاب از تلویزیون پخش شد، همه پرسنل پایگاه با شوق و ذوق خاصی خوشحال شدند. چون احساس کرده بودند که آزادی واقعی شان را به دست آورده اند. وقتی این خبر از تلویزیون پخش شد، همه پرسنل اعتصاب شان را شکستند و سوار خودروهای شخصی شان شدند و به مرکز رادیو و تلویزیون کرمانشاه رفتند تا با انقلاب اعلام همبستگی کنند. وقتی به مرکز شهر رسیدیم، دیدم مردم از شوق خوشحالی شیرینی پخش می کنند. بعد از آن پرسنل انقلابی هوانیروز در مدرسه آیت الله بروجرودی تجمع کردند، شهید احمد کشوری در آن جا به سخنرانی پرداخت و مردم را به حفظ آرامش و امنیت شهر دعوت کرد، تا ضد انقلاب در امنیت شهر اختلال نکند. خلبانان در پایان راهپیمایی به پایگاه بازگشتند، تا از پایگاه در برابر تحرکات احتمالی ضد انقلاب آماده باشند.

منظورتان همه پرسنل پایگاه اخبار تحولات در تهران را پیگیری می کردند؟

اصولا پرسنل پایگاه از وقتی که شاه از ایران فرار کرد، و پس از گذشت چند روز که امام (ره) به میهن بازگشتند، اخبار انقلاب را لحظه به لحظه پیگیری می کردند. همه نظامیان ارتش در زمان طاغوت احساس می کردند که اسیر آمریکایی ها هستند.

شهید کشوری در روز پیروزی انقلاب چه نقشی در کرمانشاه بازی می کرد؟

از پیروزی انقلاب اسلامی چند ماه نگذشته بود که تبلیغات ضد انقلاب در پایگاه شروع شد، و از این بعد مسئولیت احمد سنگین تر شد. در پایگاه حدود ۳۰ تا ۴۰ نفر از طرفداران حزب منحل خلق مسلمان وجود داشتند که زیر نظر یک درجه دار فنی هوانیروز به نام زبردست، کارشکنی و تبلیغات شان را آغاز کردند. ابتدا فعالیت شان را علیه انجمن اسلامی شروع کردند، و گفتند که فعالیت پایگاه باید توسط یک شورا اداره شود. طرفداران این حزب روزانه در پایگاه تجمع می کردند و علیه انجمن اسلامی شعار می دادند. شعارشان این بود: «مرگ بر سه مفسدان: سعدی نام، کشوری و امیریان». خب سعدی نام فرمانده پایگاه بود. کشوری هم فرمانده پرسنل انقلابی پایگاه بود و بنده هم مسئول انجمن اسلامی پایگاه بودم. وضع طوری شده بود که سربازان وظیفه در نتیجه این تبلیغات، دستورات افسران و فرماندهان را اجرا نمی کردند.

در این صورت احمد با کارشکنی طرفداران حزب خلق مسلمان چه برخوردی داشت؟

ایشان با بحث و گفت و گو و نصیحت می کوشید افراد فریب خورده را متقاعد کند که راه نادرستی می روند. ولی این افراد که تعدادشان زیاد بود، زیر بار نمی رفتند، و برای خلع سلاح پایگاه برنامه ریزی کردند. وقتی کار به این جا کشید، بنده به همراه چند تن از اعضای انجمن اسلامی عازم قم شدم و جریان را به محضر حضرت امام (ره) رساندم. ناگفته نماند که هدف اصلی سفرم به قم ارائه گزارشی از تحریکات نظامی عراق در آن سوی مرز به محضر امام (ره) بود. چون از ماه های اول بعد از پیروزی انقلاب به انجمن اسلامی پایگاه هوانیروز گزارش می رسید که عراق به تحرکات مشکوکی در مرز دست زده است. امام (ره) در این ملاقات دستور دادند که این موضوع را به مرحوم آیت الله شرعی منتقل کنیم تا ایشان پیگیری نماید. در آن دیدار مرحوم آیت الله خلیفانی رئیس وقت دادگاه انقلاب هم حضور داشت.

چند روزی نگذشت که آیت الله خلیفانی به پایگاه

هوانیروز کرمانشاه آمد و با اعضای انجمن اسلامی از جمله شهید کشوری در دفتر فرماندهی جلسه تشکیل داد. در آن جلسه به ایشان اطلاع داده شد که تعدادی از اعضای حزب منحل خلیفان اسلام از اوضاع پایگاه را متشنج کرده‌اند. آیت الله خلیفان اسلامی افراد مزبور را خواست و ۸ ساعت نگذشت که همه آن‌ها را بازنشست کرد، و در نتیجه این اقدام اوضاع پایگاه هوانیروز کرمانشاه آرام شد. بار دوم که آیت الله خلیفان به کرمانشاه آمد مصادف بود با شهادت خلیفان علی اکبر شیروزی که بنده به همراه ایشان با هلی کوپتر به منطقه رفتیم و پیکر شهید شیروزی را به کرمانشاه منتقل کردیم.

از حضور و نقش شهید احمد کشوری در کردستان چه خاطره‌ای دارید؟

وقتی اوضاع کردستان رو به تشنج گرایید و پادگان سنندج به محاصره ضد انقلاب در آمد، و پادگان مهاباد غارت شد، اغلب فرماندهان ارتش و سپاه پاسداران برای پایان دادن به این غائله به کردستان آمدند. فراموش نکنیم که در تلاش برای شکستن محاصره پادگان سنندج دو تن از خلبانان انقلابی و غیور پایگاه هوانیروز به نام‌های ستوان یار محمود اسماعیلی اهل کنگاور و ستوان محسن درخشان به شهادت رسیدند. در آن برهه شهیدان کشوری و شیروزی در مناطق بانه و سردشت سرگرم مبارزه با ضد انقلاب بودند. این دو تن هر جا می‌رفتند بنده هم با هلی کوپتر به دنبال آن‌ها می‌رفتم و نیازهای تدارکاتی‌شان را تأمین می‌کردم. وقتی برای شرکت در مراسم خاکسپاری شهید اسماعیلی به کنگاور رفتم، مقداری از خاک قبر او را برداشتم و پس از بازگشت به منطقه بانه و سردشت، خدمت شهیدان کشوری و شیروزی رسیدم و خاک قبر شهید اسماعیلی را تقدیم آن دو بزرگوار کردم. به آن دو گفتم چون شما موفق نشدید در تشییع جنازه هم‌رزمان شرکت کنید، این خاک را نزد خودتان نگه دارید تا انتقام خون این دو شهید را از دمکرات‌ها بگیرید. می‌خواهم بگویم: هر جا که ضد انقلاب در کردستان فعال بود، آن دو شیرمرد به همراه شهیدان فلاحی و چمران در صحنه رویارویی با ضد انقلاب و اشراک مسلح حضور داشتند.

هوانیروز افسران اطلاعات و عملیات داشت و خلبانان توسط بخش عملیات به مأموریت می‌رفتند. سؤال این است که شهید کشوری تا چه اندازه با بخش عملیات هماهنگ بود؟

دقیقاً همین طور است. وقتی خلیفان می‌خواهد پرواز کند، با حکم رسمی پایگاه عازم مأموریت می‌شود. شهیدان کشوری و شیروزی کاملاً مطیع فرماندهان یگان‌شان بودند. این طور نبود که مستقل عمل کنند. ولی در عملیات‌ها مثل شیر با دشمن می‌جنگیدند. **گویا شهیدان کشوری و شیروزی همیشه داوطلب و پیشقدم جنگ بودند؟**

تنها آن دو بزرگوار نبودند. خلبانان دیگری مانند شهید یحیی شمشادیان هم بودند. ایشان یکی از افسران شجاع و با تدبیر کرمانشاهی بود که در عملیات مسلم بن عقیل (ع) به شهادت رسید. شهید نصر الله آسیایی خلیفان غیور و انقلابی هلی کوپتر ترابری ۲۱۴ و رئیس رکن یکم را داشتیم. در اوایل انقلاب این بزرگوار را با چشم خود دیدم وقتی سربازان پایگاه اعتصاب کرده بودند، و از نظافت سرویس‌های بهداشتی خودداری می‌کردند، لباس خلبانی را از تن درآورد و سرویس‌های بهداشتی پایگاه را تمیز کرد. چنین افرادی در پایگاه هوانیروز کرمانشاه وجود داشتند. خلیفان سهیلیان اولین شهید پایگاه در آغاز جنگ تحمیلی بود. در روزهای اول جنگ که به پایگاه اسلام آباد رفته بودم از شهید سهیلیان پرسیدم تا به حال چند دستگاه تانک دشمن متجاوز را منهدم کرده‌اید؟ ایشان در جواب گفت که تا به حال ۵۶ دستگاه تانک عراقی‌ها را از کار انداخته‌ام. شهدای یاد شده از جمله شهید شیروزی همه تربیت شده و شاگرد شهید کشوری بودند. اینها همه الگویشان شهید کشوری بود. زیرا هم نترس بود و هم مدیر. یک خلیفان به تمام معنا متخصص بود. از بزرگوارانی بود که شاید نظیر او در تاریخ وجود نداشته باشد. فراموش نشود که احمد در تلاش برای آزاد سازی شهر پاوه نقش بسزایی ایفا کرد.

در ادبیات مقاومت نقل شده که شهیدان کشوری، شیروزی و سهیلیان از آن دسته خلبانانی بودند که شهیدان فلاحی و چمران از نقش آن‌ها در مبارزه با ضد انقلاب در کردستان به نیکی یاد کرده‌اند...

شهدایی که از آن‌ها یاد کردید، واقعاً خلبانان رزمجو و شجاع بودند. خب وقتی شهیدان کشوری و شیروزی به استراحت می‌رفتند، خلبانان دیگری جایگزین آن‌ها می‌شدند. به طور مثال خلیفان زبردستی به نام هاشمی داشتیم که با شهیدان فلاحی و چمران در هوای بارانی پرواز می‌کرد. این شهید بزرگوار در روزهای اول انقلاب توسط انجمن اسلامی به



■ مزار شهید احمد کشوری در بهشت زهراي تهران

مسئولیت حفاظت اطلاعات پایگاه هوانیروز تعیین شده بود، و در بحران کردستان نقش تعیین کننده داشت. **به نظر شما شهید کشوری در زمینه سرکوب ضد انقلاب در کردستان تا چه اندازه موفق عمل کرده بود؟**

شهید بزرگوار احمد کشوری ضمن این که سهم بزرگی در پیروزی انقلاب در استان کرمانشاه داشت، یکی از افسران شجاعی بوده که به وسیله او و شهید شیروزی امنیت به کردستان بازگشت. کشوری و شیروزی به من اطمینان داشتند. گاهی در هلی کوپتر پشتیبانی همراه آنان پرواز می‌کردم. اگر هم همراه‌شان نبودم، موقع بازگشت به پایگاه می‌نشستند و جزئیات عملیات را برای من شرح می‌دادند، و من لذت می‌بردم. در حقیقت شهیدان کشوری، شیروزی، شمشادیان، سهیلیان و آسیایی در شجاعت و مبارزه با ضد انقلاب و در دفاع مقدس نظیر هم بودند و جان‌شان را فدای اسلام کردند.

شهید کشوری از نظر ایمان، شجاعت و اخلاق کم نظیر بود. این طور نبود که همیشه در یک پایگاه مستقر باشد. هر جا که شرایط اقتضا می‌کرد در صحنه حاضر می‌شد. البته همه خلبانان شجاع و جان بر کف هوانیروز که به درجه رفیع شهادت نایل آمدند، دست کمی از شهیدان کشوری و شیروزی نداشتند

پروازهای شهید کشوری در آغاز جنگ تا چه اندازه در توقف پیشروی متجاوزین عراقی مؤثر بوده است؟

شکی نیست که عملیات شهید کشوری، این مرد بزرگوار چه در محور سرپل ذهاب، چه در محورهای استان ایلام در توقف پیشروی متجاوزین بعثی خیلی مؤثر بوده است. دوستان هم‌رزمان نقل کرده‌اند که ده‌ها تانک عراقی توسط شهید کشوری منهدم شده است. ایشان در روزهای آخر حیات، همسر و فرزندان خردسال خود را به ایلام منتقل کرد تا در چند روز آخر عمر در کنار آنان باشد. شهید کشوری از نظر ایمان، شجاعت و اخلاق واقعاً کم نظیر بود. این طور نبود که همیشه در یک پایگاه مستقر باشد. هر جا که شرایط اقتضا می‌کرد در صحنه حاضر می‌شد. البته همه خلبانان شجاع و جان بر کف هوانیروز که به درجه رفیع شهادت نایل آمدند، دست کمی از شهیدان کشوری و شیروزی نداشتند. نکته قابل توجه این است که شهید کشوری شجاعت را از پدر و مادر به ارث برده بود. پدر او که در زمان طاغوت یکی از افسران ژاندارمری بود، از حقوق مردم در مقابل خوانین منطقه محل زندگی دفاع می‌کرد. مادر شهید کشوری هم وقتی بر سر پیکر آغشته به خون فرزندش حاضر شد، خطاب به او گفت: «احسنت پسر». چه مادری می‌تواند بر بالین فرزندش چنین سخنی بگوید؟ ■



درآمد

سخن از دلبر مردان هوانیروز همچون شهیدان احمد کشوری، علی اکبر شیروودی سهیلیان و شماشادیان است که نقش تعیین کننده در مراحل انقلاب اسلامی، و درگیری های کردستان و هشت سال دفاع مقدس به نمایش گذاشتند، و به دشمنان ایران و اسلام نشان دادند که تا وقتی جوانان غیور این کشور زنده هستند این مردم زیر بار یوغ ستم نخواهند رفت و در میدان نبرد هرگز از شگردهای شیطنت آمیز دشمنان نمی هراسند. خلبان جانباز ایرج میرزایی جمعی پایگاه هوانیروز کرمانشاه و هم‌رزم شهید کشوری در گفت و گوی اختصاصی با شاهد یاران نقش این شهید فرزانه را در مراحل سرنوشت ساز کشور عزیزمان بازگو کرده است:

بازشماری ویژگی های شهید احمد کشوری در گفت و گویا سرهنگ خلبان جانباز ایرج میرزایی هم‌رزم شهید

احمد کشوری، بادوست، مهربان و بادشمن، سر سخت بود

احمد گفت: مراقب باشید که ما را لو ندهند. به احمد گفتم: مطمئن باشید.

لذا احمد و یاران او این طوری به میان افسران ارتش نفوذ و آن‌ها را جذب می کردند. وقتی تعداد یاران افزایش پیدا کرد و دامنه فعالیت‌ها گسترش یافت، شهید کشوری چند گروه تشکیل داد و به تدریج افراد را به سسندج و سایر شهرهای کردستان و کرمانشاه اعزام کرد، تا اعلامیه‌های امام (ره) را پخش کنند.

شهید کشوری از جمله افسرانی بود که زود هنگام وارد فعالیت‌های سیاسی شد، و افراد خاصی مثل شهیدان علی اکبر شیروودی، حمید سهیلیان، سرتیپ عباسعلی امیریان، سروان مهران و اینجانب را جذب کرد. اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های امام (ره) را که از قم به کرمانشاه می آمد، تحویل می گرفت و تکثیر می کرد

خیر علنی نبود. بچه مسلمان‌ها مخفیانه شب‌ها در خانه یکی از افسران هم‌افران جمع می شدند و قرآن و تفسیر می خواندند. شهید کشوری سپس به تدریج ما را به سمت مسجدی که حاج آقای موسوی (نماینده امام (ره) در کرمانشاه) در آن نماز جماعت می خواند کشاند. ایشان برادری دارند به نام دکتر موسوی که عاشق ولایت فقیه است. دکتر موسوی کم کم با افسران هوانیروز تماس برقرار کرد، و به آن‌ها گفت: «حال که شما افراد مومن و متعهد هستید، و برای خدا زحمت می کشید، کمی هم در مسائل سیاسی فعالیت کنید». در حقیقت من شخصا قبل از آغاز انقلاب اسلامی، شناختی از امام (ره) نداشتم. روزی که احمد کشوری مقصداری اعلامیه به من و سروان پور مددکار داد و از ما خواست این‌ها را در شهرهای سنقر و صحنه توزیع کنیم، در ابتدای امر وحشت کردم. پرسیدم این چه کاری است که ما را مأمور آن کرده‌اید؟ احمد گفت شبانه بروید و این اعلامیه‌ها را پخش کنید، و از کسی نترسید.

در آن برهه چون صدای خوبی داشتیم، در مسجد مرحوم آل طاهرا در انتهای خیابان منزه کرمانشاه برای نمازگزاران اذان و تکبیر می گفتم. در این مسجد هم موفق شدیم تعدادی از افراد را جذب انقلاب کنیم. همچنین به پادگان لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه در منطقه صالح آباد تردد کردیم و تعدادی از نظامیان را جذب کردیم. شبی که دو تن از افسران لشکر کرمانشاه را به مسجد حاجی دایی، محل تجمع افسران انقلابی بردم، شهید کشوری مرا کنار کشید و پرسید شما این‌ها را می شناسید که به این مسجد آورده‌اید؟ به او گفتم: این دو افسر برای اقامه نماز جماعت به مسجد آمده‌اند.

سرهنگ بفرمایید از چه سالی با سرلشکر شهید احمد کشوری آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحیم: بنده از سال ۱۳۵۴ در پایگاه هوانیروز کرمانشاه در خدمت شهید احمد کشوری بودم. در دوران قبل از انقلاب اکثریچه‌های ارتش مومن و نماز خوان بودند. چون همه از خانواده‌های مسلمان روستایی به ارتش پیوسته بودند. نظامی‌های کشورمان از اول خوب بودند و اکنون هم خوب هستند. قبل از پیروزی انقلاب یک عده ارتشی وجود داشتند که به رژیم شاه وابسته شدند و راهشان را از مردم جدا کردند. در پایگاه هوانیروز کرمانشاه هم دو گروه نماز خوان داشتیم. یک گروه نماز خوان و روزه دار بی تفاوت بودند، و گروه دوم بچه‌های انقلابی، مومن و حزب‌اللهی بودند که در فعالیت‌های سیاسی شرکت داشتند. شهید احمد کشوری از جمله افسرانی بود که زود هنگام وارد فعالیت‌های سیاسی شد، و افراد خاصی را جذب مبارزه کرد. مثل شهیدان علی اکبر شیروودی، حمید سهیلیان، سرتیپ عباسعلی امیریان، سروان مهران و این جانب. هر شخصیت ناشناخته‌ای را جذب نمی کرد. اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های امام (ره) را که از قم به کرمانشاه می آمد، تحویل می گرفت و تکثیر می کرد، و توسط نامبردگان که مورد اعتماد او بودند توزیع می شد.

اولین اقدام شهید کشوری در دوران انقلاب، دایر کردن جلسات آموزش قرآن در پایگاه هوانیروز کرمانشاه بود. اداره این جلسات خیلی سخت بود. چون ضد اطلاعات اینگونه حرکات را پیگیری می کرد، و هر کسی نمی توانست جلسات قرآن دایر کند.

با این وصف جلسات علنی نبود؟

شهید کشوری با چه روشی و بینشی افسران مذهبی را شناسایی و جذب می کرد؟

احمد کشوری ضمن این که از قاریان قرآن بود، خط و راهکار را از حاج آقا سید موسی موسوی می گرفت. احمد بینش وسیعی داشت. بچه‌هایی که از قدیم نمازخوان بودند، در زمینه گزینش اولویت داشتند. این افراد در ابتدای ورودشان به هوانیروز در فعالیت‌های سیاسی نقش داشتند. وقتی هم پیشنهاد پیوستن به گروه‌های انقلابی را به بعضی از آن‌ها دادم مخالفت کردند. به طور مثال همافر اکبر بیگی

ثانی و علی عملیان، مدت‌ها بعد به گروه پیوستند. معمولاً شناسایی افسران توسط بچه مذهبی‌ها صورت می‌گرفت. البته با شروع انقلاب در سال ۱۳۵۶ تلاش برای جذب افرادی که نماز نمی‌خواندند، و به مسائل دینی توجه نداشتند، توسط شهید احمد کشوری و دوستان او آغاز گردید. در آن زمان برادر همسر سردار حاج محمود زرین ماه به خانام آمد و عکس امام (ره) را روی دیوار چسباند. از او پرسیدم این عکس کیست؟ گفت خب عکس امام خمینی (ره) است. به او گفتم شما با چسبانیدن این عکس مرا در درد سر می‌اندازید، لطف کنید عکس را بردارید. آقای زرین ماه بعد از گذشت مدتی مقادیری اعلامیه به خانه آورد. مانده بودم که اعلامیه‌ها و عکس‌های امام خمینی (ره) را از کجا می‌آورد. اعلامیه‌های سردار زرین ماه کپی اعلامیه‌های بود که احمد کشوری تکثیر می‌کرد. از او پرسیدم این اعلامیه‌ها را از کجا آورده‌اید؟ گفت کار نداشته باشید از کجا آورده‌ام، شما اینها را میان ارتشی‌ها توزیع کنید.

احمد کشوری ضمن این که از قاریان قرآن بود، خط و راهکار را از حاج آقا سید موسی موسوی می‌گرفت. احمد بینش و سعی داشت. بچه‌هایی که از قدیم نماز خوان بودند، در زمینه گزینش اولویت داشتند. این افراد در ابتدای ورودشان به هوانیروز در فعالیت‌های سیاسی نقش نداشتند

افسران انقلابی در مقطع قبل از آغاز انقلاب، غیر از برگزاری جلسات قرآن و تفسیر چه نوع فعالیت‌های سیاسی داشتند؟

ببینید، در آن برهه یک نوع تبعیض در ارتش بین نیروهای بومی و کاشناسان آمریکایی وجود داشت. چون یکی از دلایل پیشگامی نیروی هوایی در انقلاب و شرکت همافران و خلبانان در تظاهرات مردمی، وجود همین تبعیض بود. کارشناسان آمریکایی از مزایایی زیادی از جمله حق توحش بهره‌مند بودند. در حالی که پرسنل نیروی هوایی و هوانیروز به استثنای حقوق ماهیانه از هیچ‌گونه حقوق و مزایای قابل ملاحظه‌ای برخوردار نبودند. بیگانگان هر غلطی می‌کردند، و ما اجازه اعتراض نداشتیم. این تبعیض باعث شد که بچه‌ها به جنب جوش بیفتند، و خشم خود را بر سر رژیم پهلوی خالی کنند. وقتی افسران وارد فاز سیاسی شدند و آگاهی‌شان را باز یافتند، و شناخت پیدا کردند، فهمیدند که این بیگانگان هستند که کشورمان را اداره می‌کنند.

وقتی خلبانان شناخت و آگاهی پیدا کردند، روند مبارزه‌شان به چه صورت شد؟

وقتی که انقلاب شروع شد، تعداد افسران مذهبی فعال در هوانیروز افزایش یافت. در عین حالی که دامنه جلسات و فعالیت‌های ما گسترش یافت، متقابلاً فعالیت‌های ساواک و سایر دستگاه‌های اطلاعاتی

رژیم شاه هم بر ضد نیروهای مخالف شدت یافت. ولی در آستانه پیروزی انقلاب افسران مذهبی تدابیر لازم را برای حفظ آشیانه هلی‌کوپترها و انبارهای مهمات در صورت اجرای کودتا اتخاذ کرده بودند. در عین حال آقای اکبر بیگی ثانی مراقب تکنیسین‌های فنی هوانیروز بود، تا کسی اخلاک‌ریز نکند. شهیدان کشوری و شیروزی مراقب خلبانان بودند. وقتی برای شرکت در تظاهرات مردمی از پایگاه بیرون می‌رفتیم، تعدادی از افسران مذهبی در پایگاه می‌ماندند، تا مراقب اخلاک‌گران احتمالی باشند. اگر هم افرادی از طرفداران رژیم طاغوت در تظاهرات شرکت می‌کردند، برای شناسایی افسران مذهبی می‌آمدند. فرمانده وقت پایگاه گاهی از خلبانان می‌خواست که برای ایجاد رعب و وحشت در دل مردم بر فراز تظاهرکنندگان پرواز کنند، ولی خلبانان مذهبی از اجرای این دستور خودداری می‌کردند. این داستان خیلی جالب است: احمد کشوری به خلبانان مذهبی توصیه کرد اگر فرماندهی پایگاه از شما خواست برای سرکوب تظاهرکنندگان در پایگاه در حال آماده باش باشید، حتما در پایگاه بمانید و نگران نباشید.

فرماندهان پایگاه معمولاً دوست نداشتند خلبانان مذهبی بعد از وقت اداری و هنگام آماده باش در پایگاه بمانند. دوست داشتند خلبانان طرفدار رژیم در پایگاه باشند تا اگر دستور سرکوب تظاهرکنندگان از تهران صادر شد، این عده وارد عمل شوند. خوشبختانه نفوذ خلبانان مذهبی به قدری بود که داوطلبانه در صف آماده باش و بدون صرف ناهار تا غروب خورشید می‌ایستادند. خلبانان مذهبی یکسری خلبانان را زیر نظر داشتند، و همافران، افراد فنی را زیر نظر داشتند. این هم یکی از تدابیر هوشمندانه شهید احمد کشوری بود.

غیر از افسران و همافران مذهبی، گروه‌های دیگر هم در پایگاه فعالیت داشتند؟

البته گروه‌های چپی و بی تفاوت در اقلیت بودند.

تعدادی خلبان منافق هلی‌کوپترهای شینوک بودند که بعد از پیروزی انقلاب از طریق آسمان آذربایجان غربی به عراق گریختند و تسلیم صدام شدند. به طور مثال یک خلبان منافق، کمک خلبان خود را فریب داد و به او گفت که می‌خواهم هلی‌کوپتر را تست کنم. ولی کمک خلبان که از قصد خلبان آگاهی نداشت پس از گذشت مدتی به میهن بازگشت.

برخورد این افراد در دوران انقلاب با افسران مذهبی پایگاه چگونه بود؟ با ساواک و رکن دو ارتش هم همکاری می‌کردند؟

برخورد خیلی بدی داشتند، و با رکن دو بر ضد نیروهای مذهبی همکاری می‌کردند. فراموش نمی‌کنم که تعدادی از آنها عامل نفوذی بودند و در جلسات ما هم راه یافته بودند. روزی آقای تختوانی رئیس اداره ضد اطلاعات که در آن موقع درجه سروانی داشت، مرا احضار کرد. من کار بخصوصی انجام نداده بودم. به نظر آنها جرم من این بود که شب‌ها در مسجد آل طاها اذان می‌گفتم. در مسجد پادگان هم اذان می‌گفتم و مداحی می‌کردم. روزی سروان تختوانی مرا احضار کرد و پرسید: شنیده‌ام شما در ازای اذان گفتن پول دریافت می‌کنید. آیا از نظر شرعی کار درستی انجام می‌دهید؟ پرسیدم: چه کسی به شما گفته من پول دریافت می‌کنم؟

نمی‌دانستم داستان چیست، و خیلی عادی با این بازجویی برخورد کردم.

سروان تختوانی گفت: شما لو رفته‌ای. من به این خاطر شما را احضار کردم تا توصیه کنم که از رفتن به مسجد آل طاها خودداری کنید. چون ساواک شما را زیر نظر دارد.

وقتی سروان تختوانی چنین گفت من از رفتن به مسجد خودداری کردم. بعد جریان را با شهید کشوری در میان گذاشتم، و او نیز بعد از گذشت دو روز به من توصیه کرد که از رفتن به مسجد آل طاها خودداری کنم. دیری هم نپایید که حاج آقا آل طاها به طور



سرهنگ خلبان ایرج میرزایی به همراه اعضای خانواده‌های شهیدان هوانیروز در دیدار با امام (ره)



موسوی به خانه ایشان رفتیم و برادرشان دکتر موسوی هم حضور داشت. احمد جریان احضار مرا به ساواک برای آقای موسوی شرح داد، و آقای موسوی از من پرسید: مطمئن هستید چیزی را فاش نکرده‌اید؟ گفتم مطمئن باشید که رازی را فاش نکرده‌ام. چون من با احمد سوگند یاد کرده بودم. گویا آقای موسوی و احمد کشوری از همه چیز اطلاع داشتند. آقای موسوی گفت: اشکال ندارد. ولی مواظب باشید اگر ساواک دوباره شما را احضار کرد، چیزی را فاش نکنید.

آگاهی شهید کشوری از جریان احضارتان به ساواک نشان می‌دهد که احمد و افسران هوانیروز به نوعی تشکیلاتی کار می‌کردند. این طور نیست؟
احمد کشوری برای هر بچه مسلمان، یک بچه مسلمان دیگر مراقب او گذاشته بود. مبارزه احمد کار ساده‌ای نبود. چون امکان داشت در هر لحظه لو برویم و شناسایی بشویم. احمد به من اعتماد داشت، ولی در عین حال یک نفر دیگر را مراقب من گذاشته بود. گاهی به من هم سفارش می‌کرد که مراقب فلان شخص باشم تا نکند بدخواهان او را فریب دهند، و تخلیه اطلاعاتی کنند. تشکیلات خیلی وسیع بود. من مدت‌ها بعد فهمیدم که احمد کشوری در میان افسران پادگان مهاباد هم نفوذ کرده بود.

ساواک در آن دوران بیشتر نگران فعالیت‌های سیاسی چه طیفی از افسران و نظامیان ارتش بود؟
ساواک قبل از آغاز انقلاب سیاست مشخصی را دنبال می‌کرد، و از فعالیت نیروهای مذهبی و انقلابی در ارتش و نیز از گروهک منافقین ترس داشت. ولی وقتی زمزمه انقلاب شروع شد، ساواک به منافقین اطمینان داد که با شما کاری نداریم، و بیا بیا با همدیگر بر ضد نیروهای مذهبی طرفدار آیت الله خمینی همکاری کنیم. خب سازمان منافقین به زبان نیروهای مذهبی فعالیت می‌کرد، و فعالیت ما را به ساواک گزارش می‌کرد.

شهید احمد کشوری در گروهان یک، و من در گروهان دوم خدمت می‌کردیم. غروب پنجشنبه‌ای نزدیک درب ورودی هوانیروز مرا دید و پرسید: داستان ادکلن چیست؟ گفتم این شیشه ادکلن هم برای من درد سر شده است. احمد گفت: من از همه چیز خبر دارم.

احمد کشوری برای هر بچه مسلمان، یک بچه مسلمان دیگر مراقب او گذاشته بود. مبارزه احمد کار ساده‌ای نبود. چون امکان داشت در هر لحظه لو برویم و شناسایی بشویم. احمد به من اعتماد داشت، ولی در عین حال یک نفر دیگر را مراقب من گذاشته بود. گاهی به من هم سفارش می‌کرد که مراقب فلان شخص باشم

احمد خیلی تیزهوش بود؟
خیلی آدم تیزهوشی بود. از من پرسید در ساواک چه گذشت؟ دقیق به من بگویید.
به احمد گفتم: در ساواک یک برگ کاغذ به دستم دادند و گفتند اسامی افرادی را که به شخص شاه ناسزا می‌گویند، و به اسلام و قرآن خیانت می‌کنند و قصد دارند به مملکت و به شما و به خانواده شما نظامیان آسیب برسانند، یادداشت کنید. اگر اسامی آن‌ها را یادداشت کنید در حقیقت به کشورتان کمک کرده‌اید. احمد پرسید: از کسی هم اسم بردید؟ گفتم: امکان ندارد.

فراموش نمی‌کنم، آنگاه احمد کشوری مرا در آغوش گرفت و به شدت بوسید، و گفت: «دروود به شرفتان. مردی شریف، و ترک اصیل هستید». احمد در آن دیدار از من خواست که شب بعد دوباره به دیدارش بروم. فردا شب که به همراه همدیگر به دیدار حاج آقا

ناگهانی ناپدید شد. از برادر همسرم آقای زرین ماه سرنوشت آل طاهرا را جو یا شدم. او در جواب گفت که ایشان توسط ساواک دستگیر شده است. بعد از گذشت چند روزی آقای آل طاهرا آزاد گشت و من به اتفاق آقای زرین ماه و چند تن دیگر از بچه محل‌های اطراف مسجد به ملاقات او رفتیم. شبی بعد از نماز مغرب به دیدار آقای آل طاهرا رفتم. او از ترس به شدت می‌لرزید. پرسیدم چه شده است؟ گفت ساواک شما را شناسایی کرده است. بعد از کمی گپ زدن خدا حافظی کردم و از مسجد بیرون رفتم که در مقابل در مسجد مأموران ساواک را دیدم که منتظر من بودند. فراموش نکنم که حاج آقا آل طاهرا پس از گذشت مدت کوتاهی توسط عوامل ساواک به شهادت رسید. به هر حال آن شب سستوانی خود را به نام غیاثوند معرفی کرد و گفت جناب سروان میرزایی من همکار شما هستم، بفرمایید سوار ماشین بشوید. بعد مرا به مرکز ساواک در مقابل ساختمان صدا و سیمای کرمانشاه برد و با جای و میوه پذیرایی کرد. آنجا از من خواستند نام افسران هوانیروز را که به شخص شاه ناسزا می‌گویند، فاش کنم. گفتم در هوانیروز کسی به شاه ناسزا نمی‌گوید. من با عده‌ای از بچه مسلمان‌ها دوست هستم ولی این افراد به شخص شاه ناسزا نمی‌گویند.

واقعا کسی از پرسنل به شاه ناسزا نمی‌گفت. فردای آن روز نزد سروان تختوانی رئیس اداره ضد اطلاعات هوانیروز رفتم و گفتم: جناب سروان شما مرا به چه کسی معرفی کرده‌اید؟ گفت: به کسی معرفی نکردم. گفتم دیشب مأموران ساواک مرا از مقابل مسجد آل طاهرا با یک خودروی پیکان جوانان به همراه خود بردند و از من بازجویی به عمل آوردند. تختوانی گفت: پس ساواک را هم زیارت کردید؟ مشکلی نیست. ولی مراقب باشید از این پس اطراف مسجد ظاهر نشوید.

گفتم: چشم و آدمم بیرون.
سروان تختوانی در این ملاقات یک شیشه ادکلن به من هدیه داد، و وقتی به دیدار دوستانم در گروهان رفتم، روی لباس‌شان ادکلن پاشیدم. بچه‌ها پرسیدند: ادکلن از کجا آورده‌اید؟ گفتم جناب سروان تختوانی هدیه داده است.

یک ساعت نگذشت که سروان تختوانی دوباره مرا احضار کرد و با تعجب پرسید: من یک کادو به شما دادم و شما زود رفتید بچه‌ها را خبر کردید؟ مگر شما عقل ندارید؟

نگو که سروان تختوانی این شیشه ادکلن را به عنوان رشوه به من داده بوده تا با او همکاری کنم. البته ناگفته نماند که سروان تختوانی پس از پیروزی انقلاب مدتی بازداشت شد. ولی در هوانیروز ماندگار شد و در جبهه هم شرکت کرد. یادش گرمی باد.

برای پرسنل درد سر به وجود نمی‌آورد؟
هرگز... اصلا اذیت نمی‌کرد.

وقتی شهید احمد کشوری اطلاع یافت که مأموران ساواک از شما بازجویی کرده‌اند چه واکنشی نشان داد؟ از آن پس با شما با احتیاط برخورد نکرد؟

می‌دادند، اما با لغو یک طرفه قرارداد الجزایر توسط صدام معدوم و حمله گسترده هواپیماهای عراقی در روز ۳۱ شهریورماه سال ۱۳۵۹ به کشورمان جنگ رسماً آغاز شد.

در این گفت و گو لازم می‌دانم درباره سهل انگاری دولت موقت در بحران کردستان هم اشاره‌ای داشته باشم: نگاه کنید، وقتی بحران کردستان شروع شد و شهید مصطفی چمران همراه نیروهای مردمی به منطقه آمد، هیئتی هم از طرف دولت موقت به سرپرستی داریوش فروهر به کردستان آمد. این داستان خیلی جالب است: ما خلبانان هوانیروز که شب‌های سرد زمستانی را در سردشت می‌گذرانیم. آن جا آقای چمران با اسکورت از پادگان بیرون می‌رفت، ولی آقای فروهر به راحتی تردد می‌کرد. این نشان می‌دهد که برخی از مسئولان دولت موقت با ضد انقلاب همدست بودند. این وضعیت برای ما معما شده بود. به هر کسی هم گزارش دادیم، توجه نکرد. تا این که حضرت امام (ره) به ارتش دستور دادند وارد کردستان شود. وقتی ارتشی‌ها وارد کامیاران شدند، مردم با دسته گل از آنان استقبال کردند. در حالی که عوامل ضد انقلاب آمدند جلوی تانک‌ها دراز کشیدند، تا مانع حضور ارتش در کامیاران شوند. خلبان اسماعیلی اهل کنگاور اولین خلبان هوانیروز بود که در حوادث کامیاران به شهادت رسید. ولی خلبانانی که نقش اساسی در کردستان داشتند، شهیدان کشوری، شیرودی و شمشادیان بودند، که خیلی زحمت کشیدند. البته ناگفته نماند که بیشترین دلگرمی ما در کردستان به بچه‌های سپاه پاسداران بود. قبل از ورود ارتش به کردستان، بچه‌های سپاه بودند که نیروهای مردمی را برای مقابله با ضد انقلاب مسلح کردند.

جنابعالی شخصاً چه خاطراتی از شهید کشوری در کردستان دارید؟

روزی به همراه شهید کشوری به سمت ارتفاعات گهواره در منطقه گاومیشان در حال پرواز بودیم. من و شهید شیرودی در یک هلی‌کوپتر کبرا و شهید کشوری هم با شهید حمید سهیلیان در هلی‌کوپتر کبرای دیگری پرواز می‌کردند. شهید حسن ستاری هم با هلیکوپتر ۲۱۴ ترابری همراه ما پرواز می‌کرد. وقتی به گهواره نزدیک شدیم، کشوری به شیرودی گفت اکبر من دور می‌زنم. شیرودی پرسید کجا می‌روید؟ احمد گفت: شما در آسمان بچرخید تا به شما بگویم چه کار کنید. احمد سپس رفت بر فراز یک دستگاه تراکتور پاور کرد و ایستاد. عوامل ضد انقلاب خود را در بارکش تراکتور با مقادیر زیادی کاه استتار کرده بودند. کشوری به شیرودی گفت: اکبر شما در کنار تراکتور به زمین بنشینید و ضد انقلاب را خلع سلاح کنید. من و شهید شیرودی به دستور احمد پایین آمدیم و ضد انقلاب را با کلاشینکوف خودمان خلع سلاح کردیم. سپس از شهید حسن ستاری خواستیم به زمین بنشیند تا ضد انقلاب را سوار کند و به پایگاه نیروهای خودی انتقال دهد. این داستان نشانگر یکی از تیزبینی‌های



وقتی بحران کردستان شروع شد و شهید مصطفی چمران همراه نیروهای مردمی به منطقه آمد، هیئتی هم از طرف دولت موقت به سرپرستی داریوش فروهر به کردستان آمد. آن جا آقای چمران با اسکورت از پادگان بیرون می‌رفت، ولی آقای فروهر به راحتی تردد می‌کرد. این نشان می‌دهد که برخی از مسئولان دولت موقت با ضد انقلاب همدست بودند

چند نفر از پرسنل پایگاه هوانیروز روحیه انقلابی داشتند؟

حدود سه چهارم بچه‌های خلبان، همافر و مهندسان فنی پایگاه کرمانشاه انقلابی بودند. افزون بر شهید کشوری، شهید شیرودی، شهید پیشگاه‌هادیان، شهید سهیلیان و آقایان علی علویان و پورمددکار و رسول جمشیدی و دیگران بودند. شهید شیرودی در سال ۱۳۵۶ به جمع نیروهای انقلابی پیوست. البته من و شهید کشوری در جریان بحران کردستان همدیگر را خوب شناختیم و میان ما روابط صمیمانه برقرار شد. با آغاز انقلاب ملت مسلمان ایران فشار بر بچه‌های انقلابی هوانیروز افزایش یافت. در آن مرحله خیلی راحت بچه‌ها را می‌گرفتند و آزار و اذیت می‌کردند. در داخل ارتش آزاد نبودیم، ولی در درون جامعه تا حدودی آزادی عمل داشتیم. زمانی که تظاهرات در شهرهای مختلف ایران اوج گرفت به خلبانان ابلاغ شد که باید هلی‌کوپترهای کبرای خود را بردارید و بروید میدان ژاله تهران و مردم را سرکوب کنید. به احمد گفتم نمی‌توانم به تهران بروم. دوست ندارم به تظاهرات مردم بی‌دفاع حمله کنم. علناً اعتراض کردم که سرانجام مرا به دفتر فرماندهی بردند و پرسیدند شما چرا با عزیمت به تهران مخالفت کردید؟ شهید وطنپور در یگان ما بود و به من گفت آقای میرزایی من به شما توصیه می‌کنم که نگوئید نمی‌روم... بگوئید مریضم. گفتم: چرا دروغ بگویم. من دوست ندارم ملت خویش را بزنم.

وقتی انقلاب به پیروزی رسید شهید احمد کشوری و سایر پرسنل مذهبی هوانیروز کرمانشاه چه نقشی ایفا کردند؟

خلبانان و سایر پرسنل مذهبی پایگاه هوانیروز از آغاز فعالیت‌شان همیشه غصه خور بودند. با وجودی که بحران ناامنی در کردستان همچنان ادامه داشت، از روز ۲۸ تیرماه سال ۱۳۵۹ که نیروهای عراقی

بودند، از خلبانان هوانیروز به گرمی استقبال به عمل آوردند. احمد پس از ورود به مرکز ایلام، بیدرنگ با استاندار جلسه محرمانه تشکیل داد و تحولات اوضاع مرزها و راهکارهای عملیاتی یگان هوانیروز را بررسی کرد. جلسه هنگام غروب تمام شد و به قوچعلی آمد و نقشه عملیاتی را به ما نشان داد. به خلبانان هم‌رمز خود گفت که ما باید مانند کوه‌های سر به فلک کشیده ایلام استوار و مقاوم باشیم و دشمن متجاوز را شجاعانه و عزتمندانه سرکوب کنیم. احمد کشوری در آن لحظات دقیقاً سخنی گفت که امام حسین (ع) در شب عاشورا به یاران با وفای خود فرموده بودند.

به یاد دارید که احمد به شما خلبانان چه گفت؟
چون عملیات خیلی مهم و خطرناکی در ارتفاعات چنگوله و میمک در پیش داشتیم. احمد با توجه به این که دشمن زبون به کشورمان حمله کرده و ناجوانمردانه آرامش هموطنان ما را به هم زده است. دقیقاً سخنان امام حسین (ع) در شب عاشورا را به خلبانان و همافران هوانیروز یاد آور شد. او گفت: عملیات گسترده‌ای در پیش داریم. کسانی که از شهید شدن هراس دارند، به کرمانشاه برگردند، تا نیروهای دیگری را جایگزین آن‌ها کنیم. این سخن عین برخورد حضرت امام حسین (ع) در شب عاشورا با تعداد کمی از یاران خاص خود بود که به همراه ایشان وارد کربلا شده بودند. چون امام (ع) در تاریکی شب عاشورا همه را مرخص کردند.

خب همه بچه‌ها با این سخن احمد به گریه افتادند، و ماندند. همه سوگند یاد کردند که تا آخرین نفس بجنگند. خدا گواه است روزی که وارد قوچعلی شدیم، غذا و آب آشامیدنی نداشتیم و از فرط گرسنگی بلوط می‌خوردیم.

در چندمین روز جنگ در ایلام مستقر شدید؟

فکر کنم روز سوم یا چهارم جنگ بود. به هر حال بچه‌ها در اولین شب استقرارمان در ایلام با احمد کشوری بیعت کردند، و در ساعت چهار بامداد روز بعد دستور استارت هلی‌کوپترها را صادر کرد، و همه خلبانان کبرها به پرواز در آمدیم و از پشت خاکریزهای دشمن، سربازان عراقی را غافلگیر کردیم. باور کنید عراقی‌ها گمان کرده بودند که هلی‌کوپترهای خودشان هستند، که اشتباهی مواضع آنان را بمباران می‌کنند، و هیچ عکس‌العملی نشان ندادند. بلایی بر سر نیروهای متجاوز عراقی وارد آوردیم که فکرش را نمی‌کردند. وقتی به پایگاه برگشتیم و سوخت گیری کردیم و مهمات برداشتیم و دوباره حمله را آغاز کردیم، آن موقع فهمیدند که خلبانان هوانیروز هستند که به آن‌ها شبیخون زده‌اند. در مرحله اول حمله حدود ۴۰ دستگاه تانک را منهدم کردیم و تعداد

عملیات خیلی مهم و خطرناکی در ارتفاعات چنگوله و میمک در پیش داشتیم. احمد با توجه به این که دشمن زبون به کشورمان حمله کرده و ناجوانمردانه آرامش هموطنان ما را به هم زده است. دقیقاً سخنان امام حسین (ع) در شب عاشورا را به خلبانان و همافران هوانیروز یاد آور شد

به وسیله ستاد مشترک معرفی شده بود؟
گمان کنم آقای هاشمی رفسنجانی احمد کشوری را برای این مأموریت معرفی کرد.

به چه دلیل می‌گویید؟

چون آقای هاشمی، شهید کشوری را از قبل می‌شناخت. وقتی احمد در کردستان مجروح شد، آقای هاشمی دستور داد که احمد برای درمان در یکی از بیمارستان‌های تهران بستری شود. احمد را به زور به تهران منتقل کردند. شنیده‌اید که وقتی جنگ شروع شد، احمد از بیمارستان فرار کرد، و به یگان خود در کرمانشاه پیوست. در پایگاه هوانیروز هم از هم‌زمان خود خواست که از اعلام زخمی شدن او خودداری کنند، تا دشمن شاد نشود. وقتی وارد پایگاه هوانیروز در تنگه قوچعلی در ایلام شدیم، مردم ایلام آمدند و برای خلبانان ده‌ها رأس گوسفند قربانی کردند. صحنه‌ای عجیبی بود. مردم جنگ زده که از سرتاسر استان به ایلام پناه آورده



احمد کشوری است.

خاطره دوم این است که شهید احمد کشوری پیش از این که فرماندهی پایگاه هوانیروز در منطقه قوچعلی در ایلام را بر عهده گیرد، سه بار در کردستان زخمی شده بود. زخمی شدن احمد هم از این قرار است: مدتی که در پادگان الواتان در محور بانه مستقر بودیم، در بامداد یک روز سرد قرار شد پروازی انجام دهیم، و پایگاه پدافند ضد هوایی ضد انقلاب را مورد حمله قرار دهیم. در آن پایگاه یک افسر عراقی مستقر بود که به ضد انقلاب گرامی داد. صبح زود که هنوز خورشید طلوع نکرده بود، به اتفاق شهید کشوری در یک هلی‌کوپتر کبرا پرواز کردیم.

در آن پرواز کمک خلبان احمد بودید؟

بله من کمک خلبان بودم. به هدف که نزدیک شدیم، صدای ناهنجاری به گوشم رسید. از احمد پرسیدم این صدای چیست؟ احمد جواب نداد؟ به پشت سرم که نگاه کردم، دیدم دست راست احمد روی مسلسل قرار دارد، و دست چپ خود را از درب کابین بیرون آورده بود. معمولاً خلبان هلی‌کوپتر باید با درست راست فرامین را بگیرد و با دست چپ مسلسل را. هلی‌کوپتر هم با سرعت ۱۲۰ کیلومتر در ساعت در حال ششیرجه به سوی هدف بود. این حرکت متهورانه احمد کشوری مرا شگفت زده کرد. در آن شرایط به سختی توانستم تعادل پرنده را کنترل کنم.

به چه علت درب کابین باز شده بود؟

بر اثر اصابت گلوله باز شد. چند گلوله ضد هوایی به هلی‌کوپتر اصابت کرد. بعد احمد در آن عملیات وحشتناک قهقهه می‌خندید. این یکی از شجاعت‌های کم نظیر احمد است که هرگز آن را فراموش نخواهم کرد.

از زمان حضورتان در ایلام چه خاطراتی از احمد کشوری دارید؟ همچنین دلایل انتخاب احمد به فرماندهی این پایگاه چه بوده است؟

خاطرات زیادی از احمد در ایلام دارم. ببینید با آغاز جنگ تحمیلی برای غرب کشور دو تیم آتش توسط هوانیروز انتخاب شد. یکی برای پادگان ابوذر در سرپل ذهاب که لیدر تیم شهید شیرودی بود، و تیم دوم برای پایگاه قوچعلی به فرماندهی شهید کشوری، که منطقه وسیعی شامل ایلام، مهران، میمک، صالح آباد، چنگوله و سدکنجان چم را پوشش می‌داد. وقتی در ایلام مستقر شدیم، به ما اطلاع دادند که انبوه نیروهای عراقی از سمت گیلان غرب و نفت شهر وارد مرز شده‌اند. لذا تنها فرمانده ورزیده‌ای که می‌توانست تیم آتش مستقر در ایلام را هدایت کند، شهید احمد کشوری بود. اصولاً ایشان برای فرماندهی پایگاه قوچعلی ایلام از تهران معرفی شده بود.

زیادی از نیروهای دشمن را به هلاکت واصل کردیم. در این عملیات فقط با چهار فروند هلی کوپتر رفته بودیم، ولی صدام در همان شب در گفت و گو با خبرنگاران ادعا کرد که نیروهای عراقی ۱۲ فروند هلی کوپتر ارتش ایران را منهدم کرده‌اند. این یکی از اکاذیب صدام بود.

خب جنگ روانی بود...

فردای همان روز خبرنگاران خارجی به جبهه ایلام سرزیر شدند و با شهید کشوردی گفت و گو به عمل آوردند. من آن جا اظهارات شهید کشوردی با خبرنگاران را یادداشت کردم. ایشان فرمود: امروز تعداد ۴۰ دستگاه تانک عراقی را منهدم و تعداد زیادی از سربازان دشمن را به درک واصل کردیم. خبرنگاران خارجی سخنان احمد را باور نمی‌کردند. ولی وقتی آن‌ها را به جبهه بردیم و تانک‌های منهدم شده عراقی را به آن‌ها نشان دادیم، باورشان شد.

بفرمایید که احمد کشوردی چگونه به شهادت رسید؟

بنده در نماز جماعت پایگاه فوجعلی تکبیر و اذان می‌گفتم. احمد چند روز قبل از شهادت، ناگهان بعد از نماز مرا در آغوش گرفت و گریست. پرسیدم: چرا گریه می‌کنید؟ گفت: امام (ره) دستور داده‌اند که هیچ خلبانی حق ندارد به سمت زن و بچه عراقی‌ها تیراندازی کند. در حالی که هلی کوپترهای عراقی در سد کنجان چم و در دشت صالح آباد، خودروهای شخصی را که در سرنشین آن زنان و کودکان بودند مورد حمله قرار دادند. شهید کشوردی آن روز این صحنه‌ها را دیده بود و گریه می‌کرد، می‌گفت: وقتی خلوص بچه‌ها و شهامت فرزندان این سرزمین را می‌بینم و از طرفی نمی‌توانم کاری انجام دهم، گریه‌ام می‌گیرد. در حقیقت بچه‌ها به فرماندهی شهید احمد کشوردی عملیات‌ها را این گونه آغاز کردند، و این گونه ادامه دادند. احمد کشوردی در شامگاه ۱۴ آذر ماه، در شب شهادت

میان بچه‌ها آمد و خطاب به آنان گفت: فردا می‌خواهیم چند عملیات جانانه انجام دهیم و اگر جنگنده‌های دشمن هم وارد عمل شدند، با آن‌ها درگیر می‌شویم. احمد از زاویه شوخی این تعبیر را به بچه‌ها گفته بود. مگر هلی کوپتر می‌تواند با هواپیمای جنگنده درگیر شود. در همان شب نقاط عملیات و مواضع دوست و دشمن را تشریح کرد، و برای استراحت به خانه رفت. استاندار وقت ایلام نقل کرده است که احمد در بامداد آن روز هنگام صرف صبحانه با شوخی به همسرش گفته بود که این آخرین صبحانه من با شماست.

در آخرین عملیاتی که شهید کشوردی در آن به شهادت رسید، چند فروند هلی کوپتر پرواز کرده بودید؟

چهار فروند بودیم.

فقط هلی کوپتر شهید کشوردی سانحه دید؟

همین طور است. هلی کوپتر احمد توسط جنگنده‌های دشمن سانحه دید. احمد قبل از آغاز پرواز آمار خلبانان را گرفت و آقای رحیم پزشکی را به عنوان کمک خلبان انتخاب کرد. هنگام عملیات، برج مراقبت سایت صالح آباد به احمد کشوردی که لیدر پرواز بود اطلاع داد که وضعیت منطقه قرمز است، و احمد هم وضعیت قرمز را به سایر خلبانان تیم اطلاع داد، و از ما خواست که مراقب باشیم. ولی پرواز را ادامه دادیم، و پس از گذشت چند دقیقه ارتباطمان با احمد قطع شد، و جستجو برای یافتن لاشه هواپیما را آغاز کردیم.

خلبانان بعد از شهادت احمد کشوردی چه روحیه‌ای داشتند؟

خلبانان هوانیروز پس از شهادت احمد کشوردی خیلی عالی کار کردند. هر کدامشان به یک احمد کشوردی دیگر، و یک علی اکبر شیروودی دیگر تبدیل شدند، و جنگ و جهاد را ادامه دادند. حتی یکی دو تن از خلبانان که برای شرکت در عملیات

تردید داشتند، پس از شهادت احمد کشوردی روحیه گرفتند، و مردانه جنگیدند. بچه‌ها وقتی کشوردی را شناختند، راهکار او را نیز شناختند. هم از نظر اعتقادی و هم از نظر عملی پیرو خط مشی شهید کشوردی شدند. اصولاً خون شهیدان کشوردی و شیروودی خیلی بر روحیه بچه‌های هوانیروز اثر گذار بود. من شنیده‌ام که این رشادت‌ها و فداکاری‌ها برای افسران و سربازان نیروی زمینی ارتش هم الگو و سرمشق بود.

شکی نیست که شخصیت درونی و ظاهری شهید احمد کشوردی یکسان بود. احمد آدم ریاکار نبود. با دوست، مهربان و با دشمن، سرسخت بود. آدم مومن، شجاع و شوخ طبع بود. احترام خاصی برای مادر قائل بود. به حضرت امام (ره) خیلی علاقه داشت

شهید شیروودی یکی از یاران صمیمی احمد کشوردی بود. بعد از شهادت ایشان چه واکنشی نشان داد؟

شهید شیروودی با شنیدن خبر شهادت هم‌رزم خود احمد کشوردی خیلی ناراحت و متأثر شد. مولا حضرت امیر مومنان (ع) فرموده است: جدایی برادر از برادر مشکل است. ولی جدایی دوست از دوست مشکل‌تر از آن است. اصولاً خلبانان هوانیروز در یک خانه و در یک خانواده بزرگ شده بودند. در مقابله با بحران کردستان همه در کنار یکدیگر قرار داشتند. بیشترین زمان همکاری ما هوانیروزی‌ها در کردستان و دفاع مقدس بود. به استثنای همه این موارد، شهیدان کشوردی و شیروودی عملیات‌های مشترک محرمانه در کردستان داشتند. شیروودی با شهادت کشوردی از نظر روانی آسیب دید، ولی در برابر تقدیر الهی تسلیم شد، و با جانفشانی و مهارت بهتری به جنگ ادامه دادند.

به طور خلاصه بفرمایید که شخصیت و اخلاق شهید کشوردی را چگونه یافتید؟

شکی نیست که شخصیت درونی و ظاهری شهید احمد کشوردی یکسان بود. احمد آدم ریاکار نبود. با دوست، مهربان و با دشمن، سرسخت بود. آدم مومن، شجاع و شوخ طبع بود. احترام خاصی برای مادر قائل بود. به حضرت امام (ره) خیلی علاقه داشت. به یاد دارم در مأموریتی که در اطراف میمک با هم داشتیم، تعدادی از کامیون‌های دشمن در حال فرار بودند. احمد به قدری تعقیب و گریز انجام داد که ما در عمق خاک دشمن کامیون‌های آنان را نابود کردیم. بعد از عملیات شهید کشوردی با شوخی به عراقی‌ها گفت: کجا فرار می‌کنید؟ اگر می‌خواهید فرار کنید باید به سوی ایران بروید. جالب این که یکی از کامیون‌ها به اشتباه به طرف مرز ایران در حال حرکت بود. ■





درآمد

سرهنک حمید رضا آبی، یکی از همزمان و یاران شهید احمد کشوری است که هر دو از سال ۱۳۵۲ همزمان به استخدام هواپیمایی نیروی زمینی ارتش در آمدند، و تا زمان شهادت احمد در کنار یکدیگر بوده‌اند. این پیشکسوت هوانیروز با شهید کشوری در مرکز پیاده شیراز، دوره مقدماتی و عالی آموزش نظامی را گذرانده است. سپس هر دو پس از گذراندن دوره آموزش خلبانی روی هلی کوپترهای شکاری کبرا در پایگاه مرکزی هوانیروز در اصفهان به پایگاه کرمانشاه انتقال یافتند. حمید رضا آبی، شهید کشوری، شهید شیروزی، شهید سهیلیان، و سایر شهدای زنده یاد هوانیروز در مبارزه با ضد انقلاب در کردستان و نیز در دوران دفاع مقدس حضور فعال داشته‌اند. شاهد یاران با توجه به شناختی که این پیشکسوت دفاع مقدس از شهید احمد کشوری دارد به گفت و گو با او نشست که باهم می‌خوانیم:

نگاهی به حماسه‌های به یادماندنی شهید احمد کشوری در گفت و گو با سرهنک خلبان حمید رضا آبی هم‌رزم شهید

غائله در کردستان به همت شهید کشوری خاتمه یافت

کنند. به هر حال این گروه به همراه تعدادی از انواع هلی کوپترهای شکاری کبرا و جت رنجر و ترابری به کرمانشاه منتقل شدند. وقتی وارد پایگاه کرمانشاه شدیم، دیدیم که زمین پایگاه خاکی است و آمادگی لازم را برای استقرار هلی کوپترها ندارد. در همان حال یگان‌های پروازی هم پراکنده بودند، و شهید کشوری علاقه‌مند بود که پایگاه و بچه‌ها هرچه زودتر سامان بگیرد و نمود خودشان را نشان دهند. به هر حال چند ماهی نگذشت که با ساماندهی پایگاه و آغاز مانورها، بچه‌ها با تجربه و حرفه‌ای شدند، و دیری نپایید که تحولات انقلاب اسلامی شروع شد.

شهید کشوری، چون از قبل از آغاز انقلاب یک نوع آمادگی ذهنی و ایده‌های انقلابی در سر داشت، در اوایل آغاز نهضت امام (ره) و مردم مسلمان به انقلاب پیوست. از همان لحظه بچه‌ها را هم تشویق کرد که با مردم همصدا و همگام شوند. به ما توصیه می‌کرد: «از پایگاه بیرون بروید، و همگام با مردم در تظاهرات شرکت کنید. با مردم صحبت کنید و دردهای آنان را از نزدیک حس کنید. ببینید چه می‌گویند و چه می‌خواهند». بر این اساس تعدادی از بچه‌های خلبان که برخی از آنان شهید شدند و برخی دیگر هنوز در قید حیات هستند، بنا به توصیه شهید کشوری در تظاهرات شرکت کردند.

به موازات پیروزی انقلاب اسلامی و بروز بحران در کردستان، عملیات رزمی خلبانان هوانیروز در کردستان آغاز شد. فراموش نکنید که جنگ واقعی با مانور آموزشی خیلی فرق می‌کند. چون در آن برهه بحث خودمختاری کردستان توسط برخی از احزاب

که خلبانان در آن آموزش مقدماتی می‌دیدند، و بعد به مرکز آموزش فعلی (مرکز آموزشی شهید وطن‌پور) منتقل می‌شدند. در مرکز پشتیبانی حدود ۵۰ تا ۷۰ ساعت پرواز را طی کردیم و بعد در دوره تخصصی روی هلی کوپترهای شکاری کبرا شرکت کردیم. این نوع هلی کوپتر به تازگی تحویل هوانیروز شده بود، و بچه‌ها آشنایی کامل با آن را نداشتند. ولی بچه‌ها علاقه‌مند بودند هرچه زودتر یاد بگیرند و خلبان ورزیده این پرنده شوند. در پایان دوره آموزشی، به همراه گروهی از خلبانان ورزیده از جمله شهید احمد کشوری در اواخر سال ۱۳۵۴ به پایگاه هوانیروز کرمانشاه منتقل شدیم. این گروه، اولین گروه رزمی بود که در پایگاه هوانیروز کرمانشاه استقرار یافت.

ملاک گزینش برای انتقال این گروه به کرمانشاه چه بوده است؟

از خلبانانی که در دوره آموزشی‌شان در اصفهان پایان یافته بود، و گرید پروازی گرفته بودند، برای انتقال به کرمانشاه نام نویسی به عمل آمد. عده‌ای شاد و خوشحال بودند که می‌خواهند در گروه رزمی خدمت

ایشان از آن برهه مسائل اعتقادی و عبادی را رعایت می‌کرد، و با مبانی دین به شدت پایبند بود. از نماز و روزه و فلسفه سخن می‌گفت. در رابطه با نماز و روزه به ما دروس عقاید می‌داد. برای تقویت مبانی دینی بچه‌ها زیاد صحبت می‌کرد

سرهنک بفرمایید از چه سالی و چگونه با شهید کشوری آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحیم: بنده و احمد کشوری در سال ۱۳۵۳ در مرکز پیاده شیراز، دوره‌های مقدماتی و عالی را می‌گذرانیدیم. ایشان از آن برهه مسائل اعتقادی و عبادی را رعایت می‌کرد، و با مبانی دین به شدت پایبند بود. از نماز و روزه و فلسفه سخن می‌گفت. در رابطه با نماز و روزه به ما دروس عقاید می‌داد. برای تقویت مبانی دینی بچه‌ها زیاد صحبت می‌کرد. به یاد دارم در نزدیکی آسایشگاه بچه‌های خلبان، در مرکز پیاده شیراز آسایشگاه یک گردان از خانم‌ها وجود داشت که آن‌ها هم آموزش نظامی می‌دیدند. احمد به ما توصیه می‌کرد که به آن‌ها نزدیک و هم‌صحبت نشویم. خب برخی از افراد در زمان طاغوت مسائل دینی را رعایت نمی‌کردند، و این یگان‌ها در کنار یکدیگر آموزش می‌دیدند. احمد ضمن رعایت شئونات دینی به ما هشدار لازم را می‌داد. می‌گفت: «ممکن است ثواب و پاداش کاری که انجام می‌دهید در این دنیا عایدتان نشود. اما به هر حال امکان دارد، جایگوی رفتارتان در آن دنیا باشید. آن جا جواب پس دادن خیلی سخت خواهد بود». لذا با اخلاق نیکو و رفتار اسلامی احمد آشنا شده بودیم.

در اواخر سال ۱۳۵۳ که هر دو برای شرکت در دوره پروازی به مرکز هوانیروز اصفهان منتقل شدیم. با وجودی که آموزش هنوز به آن صورت دایر نشده بود، شهید کشوری علاقه زیادی به پرواز نشان می‌داد، و می‌گفت که ما بالاخره باید خلبانان ورزیده این پرنده آهنین بشویم. در مرکز پشتیبانی، یگانی وجود داشت

ضد انقلاب به وجود آمد. وضعیت سیاسی کشور طوری نبود که به هر گروهی که خواستهای را مطرح کند، به خواسته او ترتیب اثر داده شود. بر این اساس شهید کشوری با عناوین مختلف یا به عنوان نماینده پایگاه به مناطق بحرانی کردستان می‌رفت و با سرکرده‌های گروه‌های آن جا صحبت می‌کرد. ولی این صحبت‌ها به نتیجه نرسید، و درگیری‌ها شروع شد.

چون شهید کشوری، از قبل از آغاز انقلاب یک نوع آمادگی ذهنی و ایده‌های انقلابی در سر داشت، در آغاز نهضت امام (ره) و مردم مسلمان به انقلاب پیوست. از همان لحظه بچه‌ها را هم تشویق کرد که با مردم همصدا و همگام شوند. به ما توصیه می‌کرد: از پایگاه بیرون بروید، و همگام با مردم در تظاهرات شرکت کنید

شهید کشوری برای صحبت با سران ضد انقلاب به طور مستقل به کردستان می‌رفت، یا در چارچوب هیئت؟

به یاد دارم در اوایل جنگ در کردستان، شهید دکتر مصطفی چمران همراه هیئتی به پایگاه هوانیروز کرمانشاه آمد، و شهید کشوری را به عنوان عضو هیئت همراه خود به سنندج برد. این دو بزرگوار همیشه به اتفاق یکدیگر به کردستان زیاد رفت و آمد می‌کردند. در همان شرایط شهید شیروودی هم به پایگاه هوانیروز کرمانشاه آمد، و در تماس با شهید کشوری، ارادت خاصی به او پیدا کرد، و دیری نپایید که هم‌فکر و هم‌رزم شهید کشوری شد. یعنی جزء تیمی شد که کشوری آن را تشکیل داده بود. در آغاز بحران کردستان، درگیری‌های سختی در شهر پاوه روی داد و اولین تیمی که از کرمانشاه بلند شد و عازم پاوه شد، و آن عملیات کیفی و مشهور را انجام داد، تیم شهیدان کشوری و شیروودی بود.

وقتی شهید دکتر چمران در محاصره مزدوران وطن فروش قرار گرفت. تیم پروازی احمد، نخستین گروه عملیاتی بود که راهی کردستان شد. من به اتفاق شهید سهیلیان وارد سنندج شدم. و با حملات پی درپی دشمن را تار و مار کردیم و دکتر چمران و گروه او را از حلقه محاصره دشمن بیرون آوردیم. خلبانان هوانیروز در آن شرایط تازه وارد جنگ واقعی با ضد انقلاب شده بودند. ما به خوبی نمی‌دانستیم که چه کار باید بکنیم و چه نوع عملیاتی را انجام دهیم. همه این عملیات‌ها را بر اساس علاقه و دینی که به انقلاب و میهن داشتیم انجام می‌دادیم. بچه‌های خلبان هم از هیچ چیزی نمی‌ترسیدند. از قبل از انقلاب در مانورهای زیادی شرکت کرده بودیم و تجربه خوبی به دست آورده بودیم.

در صورت امکان از نقش شهید کشوری در پایان دادن به غائله کردستان بیشتر خاطره بفرمایید؟

وقتی عملیات پاوه با موفقیت انجام شد و این شهر از دست ضد انقلاب آزاد گشت. آشوب و درگیری سراسر کردستان را فرا گرفته بود. از درگیری‌هایی

که در سنندج به وجود آمد خاطره‌های خیلی خوبی در ذهنم به یادگار مانده است. به طور مثال چند تیم پروازی بودیم که به پادگان سنندج منتقل شدیم. وقتی در سنندج درگیر می‌شدیم، نمی‌دانستیم که با نیروهای خودی یا با دشمن درگیر هستیم. چون گروهی از عناصر ضد انقلاب به بخشی از پادگان سنندج رخنه کرده بودند، و با احتیاط به سمت ما تیراندازی می‌کردند. با این وصف امکان نداشت که در داخل پادگان شب را تا صبح روز بعد به راحتی بگذرانیم. در چهار طرف آسایشگاه نگهبان گذاشته بودیم که مبدا ضد انقلاب برای ما در دسر ایجاد کند و ما از مأموریت اصلی مان خارج بشویم. هرچه درباره این شهید والا مقام احمد کشوری سخن بگویم کم گفته‌ام. در کردستان رشادت‌های زیادی به خرج داد. به جرأت می‌توانم بگویم که غائله کردستان به همت شهید کشوری و عملیات‌های حماسی و رشادت‌های او خاتمه یافت.

شهید کشوری در همه عملیات‌ها و پروازها با دفتر حضرت امام (ره) مشورت و کسب تکلیف می‌کرد. در زمینه مسائل دینی و دنیوی هم مشورت می‌کرد. فرمایشات و رهنمودهای امام را به اطلاع ما خلبانان می‌رساند. سلام والا مقام، حضرت امام را به ما می‌رساند، و ما از شنیدن آن رهنمودها خوشحال می‌شدیم، و ما را از فضای نگران کننده حاکم بر کردستان بیرون می‌آورد. چون منافقین و سایر عناصر ضد انقلاب جو بدبینی ناراحت کننده‌ای به وجود آورده بودند. این تماس‌ها باعث شده بود که با شوق و ذوق زیادی در عملیات‌ها در کردستان شرکت کنیم. وقتی می‌دیدیم که ضد انقلاب آرمان‌های مقدس انقلاب و جان ما را هدف قرار داده است، و این طرف هم کسی

هست که به ما رهنمون می‌دهد، طبیعی است که این رویکرد به ما انگیزه می‌داد تا ترسی از مرگ نداشته باشیم.

ارزیابی تان از نقش شهید کشوری در جنگ تحمیلی چیست؟

با شروع جنگ تحمیلی، باز شهید کشوری وظیفه اصلی خود را در جنگ به نمایش گذاشت، و زود هنگام به مناطق عملیاتی آمد و علیه دشمن وارد جنگ شد. به یاد دارم در همان اوایل که هنوز در کرمانشاه بودیم، منطقه وسیعی از شمال غرب کشور تحت پوشش پایگاه هوانیروز کرمانشاه قرار داشت. این منطقه از انتهای شمال غرب تا مرز آبدانان را شامل می‌شد. مسئولیت عملیات از محور سرپل ذهاب تا مهران هم به عهده شهید کشوری بود. حراست منطقه سرپل ذهاب بر عهده شهیدان سهیلیان و شیروودی بود.

احمد در اوایل جنگ که موقعیت نیروهای خودی و میزان پیشروی نیروهای دشمن در خاک کشورمان مشخص نشده بود، تیم‌هایی را به نام «بکاو و بکش» تشکیل داده بود. وظیفه این تیم‌ها جستجوی نیروهای دشمن و کشتن آنان بود. ما

خلبانان وظیفه تیم‌ها را طوری برنامه ریزی کرده بودیم تا نتیجه مثبت به دست بیاوریم. فرمانده و لیدر این تیم‌های پروازی شخص شهید کشوری بود، که بدین سان مأموریت‌ها به نحو احسن تحقق می‌یافت. در یکی از مأموریت‌ها که دشمن وارد منطقه‌ای بین قصر شیرین و سرپل ذهاب شده بود، و محل استقرار نیروهای خودی هم تا آن زمان مشخص نشده بود، ضربات مهلک و سنگینی بر متجاوزان وارد آوردیم.

شکی نیست که هوانیروز همیشه قهرمان، نقش تعیین کننده در جنگ داشت. به جرأت می‌توانم بگویم که تمام هم و غم جنگ به عهده هوانیروز بود. همه نیروهای خودی به عملکرد و عملیات‌های هوانیروز در منطقه چشم دوخته بودند. همان‌گونه که اشاره کردم، وقتی ستون بسیار عظیم نیروهای زرهی عراق، شامل ادوات زرهی، خودروبی و پرسنلی، به طول دو کیلومتر در محور قصر شیرین به سمت سرپل ذهاب به راحتی در حال حرکت بود، عشاير منطقه اطلاعاتی درباره این پیشروی به ما داده بودند. وقتی به منطقه رسیدیم، احمد گفت: «هر طور شده باید جلوی پیشروی آن‌ها را بگیریم». ما با سه هلی‌کوپتر کبرا و یک هلی‌کوپتر ترابری از قرارگاه ایلام به سمت منطقه پرواز کردیم، شهید شیروودی هم در یک هلی‌کوپتر دیگر همراه ما بود. در حالی که هیچ آشنایی با منطقه نداشتیم و نمی‌دانستیم باید از کدام محور وارد منطقه شویم، تانزدیکی ستون دشمن پیش رفتیم و از پهلو با ستون مواجه شدیم. از این که چرا دشمن تا این اندازه جلو آمده و کسی جلودارش نبوده، واقعا شگفت زده شدیم. سرانجام همه خلبانان تیم تصمیم گرفتند هر طور شده از پیشروی ستون دشمن جلوگیری به عمل آورند. ابتدا





✓ احمد کشوری در مقابله با ستون زرهی دشمن، به عنوان لیدر تیم پروازی یک تصمیم راهبردی اتخاذ کرد که برای ما تازگی داشت. به خلبانان همراه دستور داد در آغاز حمله، مقدم و آخر ستون را بزنند، تا هرج و مرج و سردرگمی نیروهای عراقی را فرا گیرد، و وقتی سرشان شلوغ شد، روی سایر نیروهای ستون آتش اجرا می کنیم

ویژگی های اخلاقی و رفتاری او را چگونه یافتید؟
 ولایت و از خود گذشتگی و خلوص نیت احمد نسبت به انقلاب و کشورش وصف ناپذیر است. طوری نبود که به راحتی بتوانم ویژگی های منحصر به فرد او را شرح دهم. همیشه با عشق صحبت می کرد. وقتی دومین فرزند احمد به دنیا آمد او در ایلام بسر می برد. ما هم شیرینی مختصری تهیه کردیم و در پایگاه جشنی برپا کردیم و این مناسبت فرخنده را به او تبریک گفتیم. منظورم از این داستانسرای این است که احمد با وجودی که خداوند به او فرزندی عنایت کرده بود، حاضر نشده بود به مرخصی برود و همسرش را ببیند. همه لحظات زندگی خود را تا زمان شهادت صرف دفاع از دستاوردهای انقلاب و حفظ تمامیت ارضی کشور عزیزمان کرد. گاهی از او گله می کردیم که چرا چند روزی به مرخصی نمی روید و همسر و فرزند نوزادتان را ببینید، پدر و مادر و همسران را از نگرانی بیرون بیاورید؟. احمد از روی دلسوزی با این پیشنهاد مخالفت می کرد و می گفت ماندن من در منطقه برای رویارویی با دشمن ضروری است. تا قبل از شهادت این گونه فکر می کرد.

به نظر شما احمد از زمان شهادت خود اطلاع داشته است؟

گویا قبل از آخرین پرواز که در آن به شهادت رسید، اطلاع داشت که این آخرین پرواز اوست. قبل از پرواز به ما گفت: «بچه ها من دارم می روم... مرا حلال کنید...». به او گفتیم: احمد این حرف را زن... زود است که

هنگام روبرو شدن با نیروهای عراقی فکر کردیم که در اطراف ستون تیم های گشت کار گذاشته اند. معمولاً وقتی ستون نظامی بخواهد در منطقه ناشناسی حرکت کند، تیم گشت در اطراف می گذارد تا مبدا از جایی ضربه بخورد. ما تا هفتصد متری ستون جلو رفتیم و از طرف دو جناح ستون شناسایی کامل را انجام دادیم. احمد کشوری در آن لحظه به عنوان لیدر تیم پروازی یک تصمیم راهبردی اتخاذ کرد که برای ما تازگی داشت. به خلبانان همراه دستور داد در آغاز حمله، مقدم و آخر ستون را بزنند، تا هرج و مرج و سردرگمی نیروهای عراقی را فرا گیرد، و وقتی سرشان شلوغ شد، روی سایر نیروهای ستون آتش اجرا می کنیم.

در آن شبیخون هلی کوپتر خلبان سروانی به موشک تاو مجهز بود. او با تیزی خاصی خود مقدم و آخر ستون را مورد هدف موشک های خود قرار داد، و ستون نظامی دشمن را زمینگیر کرد. سایر هلی کوپترها هرچه مهمات داشتند روی سر ستون متجاوزین ریختند. در آن لحظه نیروهای دشمن گیج و سرگردان شده بودند که از کجا به آن ها حمله شده است. می خواهم به این نکته نیز اشاره کنم که طرز مانور هلی کوپتر کبرا خیلی زیباست، معمولاً هنگام عملیات در پناهگاهی قرار می گیرد و به صورت پنهان و غافلگیر کننده به دشمن یورش می برد، و دشمن در آن لحظه تشخیص نمی دهد که از کجا به او ضربه وارد آمده است. بعد از اولین ضربه به ستون زرهی نیروهای عراقی به ایلام بازگشتم و پس از سوخت گیری و مهمات گیری مجدداً به منطقه قصر شیرین بازگشتم. من از شرح رویدادهای این عملیات بزرگ و فراموش ناشدنی عاجزم. خلبانان هوانیروز به فرماندهی شهید کشوری در یک حرکت متهورانه توانستند ستون عظیم زرهی دشمن را تار و مار کنند و از پیشروی آن به عمق خاک کشورمان جلوگیری به عمل آورند. حدود دو روز روی این ستون آتش ریختیم و بکلی آن را متلاشی کردیم، و بقیه نیروهای عراقی به آن سوی مرز متواری شدند.

وقتی شهید احمد کشوری این تصمیم را گرفت که دشمن را در محاصره بگیرد و به سر و ته ستون دشمن آسیب بزند، اغلب فرماندهان نظامی هوانیروز فهمیدند که فقط با این شیوه می توان انبوه نیروی دشمن را نابود کرد. هلی کوپترهای کبرا مانور می دادند و حمله می کردند و بر سر دشمن آتش می ریختند. در حالی که تیراندازهای دشمن سرگردان مانده بودند که این چه شبیخونی است که از هوانیروز خورده اند. وقتی تیم آتش و گروه پروازی احمد با هلی کوپترهای شکاری به منطقه عملیات بازگشتند، صحنه های حماسی خود را با چشم دیدند. ستونی که تا آن لحظه کسی حریف شان نشده بود، و می خواست به عمق خاک ایران پیشروی کند، زمینگیر شده بود و این ضربه را از خوشفکری احمد خورده بود. وقتی ستون مزبور متلاشی شد، منطقه عملیات از آن روز به بعد خط مقدم دفاعی نیروهای زمینی ما قرار گرفت و پس از گذشت چند ماه دوباره موفق شدیم نیروهای دشمن را از آن منطقه تا مرز بین المللی بیرون کنیم.

در آن مدت که همرزم شهید احمد کشوری بودید،

شهید بشوی... هنوز این جا زیاد کار داری... گویا به احمد الهام شده بود که در روز ۱۵ آذر سال ۱۳۵۹ شهید می شود. دوستان خلبان نقل کرده اند که احمد در شب شهادت از خواب بلند شد و نماز شب خواند. البته همیشه با آه و ناله نماز می خواند. خلبانان همرزم در صبح همان روز با هم توافق کردند که به احمد اجازه ندهند پرواز کند. معمولاً رسم بر این بود که اگر یک چنین فضای معنوی برای یک خلبانی به وجود می آمد، امکان داشت اتفاق ناگواری برای او به وجود می آمد. بامداد همان روز که به پایگاه هوانیروز آمد، چهره احمد را خیلی نورانی و سر حال دیدیم. موفق نشدیم مانع پرواز او شویم. برای آخرین بار سوار هلی کوپتر شد و رفت و در منطقه تنگه بینا به شهادت رسید.

با شنیدن خبر شهادت همرزمان احمد چه واکنشی نشان دادید؟

از شنیدن خبر شهادت احمد کشوری خیلی ناراحت شده بودیم. با وجودی که شهادت او را پیش بینی کرده بودیم، ولی همه خلبانان مستقر در ایلام چند روزی مات و مبهوت شده بودند. متأثر بودند و افسوس می خوردند که چرا نتوانستند مانع پرواز او شوند. خداوند روح احمد را شاد کند و به خانواده و به بستگان او سلامتی و صبر عنایت فرماید.

آخرین سخن شما درباره احمد کشوری...

هنگام خدمت در هوانیروز تخصص من پرواز با هلی کوپتر جت رنجر بود. گاهی در عملیات شناسایی در مناطق مرزی همراه احمد پرواز می کردم. آن روزها جنگ به اوج نرسیده بود. روزی احمد به من گفت: حمید، تو نباید خلبان جت رنجر باشی. باید با هلی کوپتر کبرا پرواز کنی. او اصرار می کرد و من می گفتم: مگر چه فرقی می کند؟

گفت: تو برای پرواز با هلی کوپتر شکاری کبرا ساخته شده ای. تشویق ها و اصرارهای احمد باعث شد که خلبان شکاری بشوم. اکنون هر وقت برای پرواز با هلی کوپتر کبرا درون کابین می نشینم، یاد گفتارهای احمد در برابرم مجسم می شود. ■



درآمد

ناگفتنی‌های دوران زندگی شهید سرلشکر احمد کشوری فراوانند، و در این شماره سعی کردیم از زاویه‌های گوناگون زندگی این مرد بزرگ تاریخ معاصر کشورمان را بازبینی کنیم. استاد علی محمودی که در سال‌های ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ مدیریت جهاد سازندگی شهر کیاکلا محل سکونت شهیدان کشوری را بر عهده داشته در این گفت و گو پایگاه مردمی خانواده شهید پرور کشوری را شرح داده است:

ناگفتنی‌های زندگی شهید احمد کشوری در گفت و گو با علی محمودی مسئول سابق جهاد سازندگی کیاکلا و از یاران شهید

مردم در نماز به احمد اقتدا می‌کردند

فرزند جوان دوم‌شان همیشه در مجالس و محافل سخنرانی می‌کرد.

کدام یک از آنان بود؟

گمان کنم شهید محمد کشوری باشد. چون از این داستان حدود ۳۰ سال گذشته است و دقیق به یاد ندارم. او از سن نه سالگی در سطح مدارس استان سخنرانی می‌کرد. ولی مطمئن هستم که شهید محمد کشوری بعد از شهادت برادرش احمد، همیشه در مجالس شهرهای مجاور حضور می‌یافت و سخنرانی‌های آتشین ایراد می‌کرد.

شهید احمد کشوری از قبل از پیروزی انقلاب در کرمانشاه بسر می‌برد. آیا محمد که در کیاکلا زندگی می‌کرد، با جهاد سازندگی همکاری داشت؟

شهید محمد کشوری در آن برهه دانش آموز نوجوان دبیرستانی بود. ولی به یاد دارم که یکی دیگر از برادران احمد کشوری با جهاد سازندگی و بخش تبلیغات بسیج همکاری می‌کرد.

با توجه به مبارزه خستگی ناپذیر شهید کشوری با ضد انقلاب در کردستان، آیا عوامل گروهک‌های یاد شده که در برخی از شهرهای شمال فعالیت داشتند، برای خانواده احمد کشوری درد سر به وجود نمی‌آوردند؟

زمانی که در کیاکلا مستقر شدم، اغلب گروهک‌هایی ضد انقلاب در این روستا و روستاهای مجاور

نیاز کشاورزان در اختیار آنان قرار داده می‌شد.

شهید کشوری در سال‌های بعد از انقلاب درگیر بحران کردستان و جنگ تحمیلی بود. ولی گاهی که ایام تعطیل به مرخصی می‌آمد، مثل تعطیلات ۲۲ بهمن و ۱۲ فروردین و سایر مناسبت‌ها در پایان راهپیمایی‌ها در جمع مردم سخنرانی‌های کوبنده ایراد می‌کرد، و مردم را به طرفداری از حضرت امام (ره) و انقلاب اسلامی فرا می‌خواند

از چه زمانی با خانواده شهید کشوری و شخص شهید احمد کشوری آشنا شدید؟

از زمان تأسیس جهاد سازندگی کیاکلا با این خانواده محترم آشنا شدم. مرحوم حاج غلامحسین کشوری پدر شهیدان احمد و محمد کشوری از مؤمنان و معتمدین منطقه بود. ایشان ضمن این که فرماندهی ژاندارمی منطقه را از زمان قبل از انقلاب بر عهده داشت، در عین حال با گروه‌های مذهبی منطقه ارتباط داشت. خانواده کشوری در آن منطقه نمونه بود و پایگاهی مردمی قابل توجهی داشت. فرزندان این خانواده اهل سخنرانی و تبلیغ اسلام در مراسم و مجالس مذهبی در منطقه بودند. مادر شهیدان کشوری واقعا سخنران نمونه بود.

دلایل انتخاب جنابعالی به مسئولیت جهاد سازندگی کیاکلا چه بوده است؟

بسم الله الرحمن الرحيم: بنده یکی از اعضای گروه ۴۰ نفره مبارزین شهرستان قائمشهر بودم که برنامه‌های راهپیمایی مردمی را در دوران انقلاب تدارک می‌دید. مسئولیت شعار دهی و خواندن قرآن در آن مراسم را بر عهده داشتم. اغلب اعضای این گروه دانش پژوه بودند و ستادی را در هنرستان شهید واقفی تشکیل داده بودند. چون زمین هنرستان خیلی وسیع بود، راهپیمایی‌های قائمشهر در دوران انقلاب از این هنرستان شروع می‌شد. کیاکلا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از روستاهای تابع قائمشهر بود و نیروی انتظامی، سپاه پاسداران و ستاد نماز جمعه نداشت. تنها جهاد سازندگی در آن فعالیت داشت و کتابخانه‌های مدارس، مساجد و شهرداری را تأمین می‌کرد. برای روستائیان کلاس‌های عقیدتی دایر می‌کرد. روحانیون حوزه علمیه به منظور معرفی اصول و اهداف انقلاب در این کلاس‌ها سخنرانی می‌کردند، و به مسائل شرعی روستائیان پاسخ می‌دادند. خواهران شهید کشوری همیشه در آن کلاس‌ها حضور داشتند. هم درس می‌دادند و هم درس می‌خواندند. افزون بر آن برنامه‌های آموزش خیاطی و قالببافی دایر می‌کردیم تا زمینه اشتغال زنان فراهم بشود. در بخش کشاورزی امکانات و لوازم کشاورزی مورد



آیا شهید کشوری بعد از پیروزی انقلاب با هواداران گروه‌های ضد انقلاب در این منطقه برخورد داشتند؟ همان‌گونه که اطلاع دارید شهید کشوری در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب، درگیر بحران کردستان و جنگ تحمیلی بود. ولی گاهی که ایام تعطیل به مرخصی می‌آمد، مثل تعطیلات ۲۲ بهمن و ۱۲ فروردین و سایر مناسبت‌ها در پایان راهپیمایی‌ها در جمع مردم سخنرانی‌های کوبنده ایراد می‌کرد، و مردم را به طرفداری از حضرت امام (ره) و انقلاب اسلامی فرا می‌خواند. راهپیمایی‌هایی که در سال‌های اول انقلاب برگزار می‌شد خیلی با شکوه و پر شور و خروش بود. اگر به مردم از قبل اعلام می‌کردیم که قرار است احمد کشوری در راهپیمایی سخنرانی کند، حضور مردم چند برابر می‌شد. چون احمد از نظر مردم شناخته شده بود، و

فعالیت داشتند، و برای نیروهای انقلابی درد سر به وجود می‌آوردند. ولی با توجه به پایگاه مردمی که پدر شهید کشوری داشت، و یکی از معتمدین منطقه به شمار می‌رفت، کسی جرأت تعرض به این خانواده را نداشت. همه سازمان‌های ضد انقلاب در منطقه بسیار فعال بودند، و میلشیا داشتند. چریک‌های فدایی خلق بودند، حزب توده و دیگران بودند. منافقین کوی حنیف نژاد در کنار مقر سپاه پاسداران را اشغال کرده و عابران را وادار می‌کردند به مسئولان کشور توهین کنند تا به آن‌ها اجازه ورود دهند. مدت کوتاهی نگذشت که سپاه پاسداران و ستاد نماز جمعه را با امکانات جهاد سازندگی تشکیل دادیم، و تعدادی از برادران انقلابی از قائمشهر آمدند و در کیاکلا استقرار یافتند. سپس حجت الاسلام والمسلمین آقای طاهری مسئول کنونی حوزه علمیه فیضیه مازنداران را برای امامت مسجد جامع و نماز جمعه کیاکلا تعیین کردیم. در روز اول تشکیل سپاه پاسداران بنده و یکی دیگر از برادران مسئول حفاظت از روستا به سمت منزل آقای طاهری در کوی حنیف نژاد رفتیم تا ایشان را برای اقامه نماز صبح به مسجد بیاوریم که میلشیا‌های سازمان منافقین، ما را به شدت مورد ضرب و شتم قرار دادند، و موتورسیکلت هوندای ما را آتش زدند. بعد که سازمان منافقین وارد فاز جنگ مسلحانه بر ضد نظام شد، برخوردهای عناصر این سازمان با نیروهای انقلابی شدت یافت.

علت ضرب و آزار و اذیت شما توسط منافقین چه بود؟

نمی‌خواستند ما در کیاکلا فعالیت داشته باشیم. اجازه نمی‌دادند که در این روستا برای جهاد سازندگی و سپاه پاسداران و نماز جمعه مرکزی ایجاد کنیم.

✓ مردم منطقه به او عشق می‌ورزیدند. چهره سرشناس روستاهای منطقه شده بود. مردم روستاهای همجوار برای شنیدن سخنرانی او چندین کیلومتر راه را پیاده به کیاکلا می‌آمدند. چون در این سخنرانی‌ها تحولات کردستان را تشریح می‌کرد. مردم هم علاقه‌مند بودن از اوضاع کردستان و نقش منافقین و ضد انقلاب در آن جا با خبر شوند

موقعیت قوی در منطقه داشت. گاهی عوامل منافق هم در گوشه‌ای جمع می‌شدند و اخلال به وجود

می‌آوردند، یا به طرف راهپیمایان سنگ پرتاب می‌کردند. یا این که آموزگاران و دبیران مدارس دولتی را تنگ می‌زدند.

شهید کشوری داوطلبانه در راهپیمایی‌ها سخنرانی می‌کرد؟

خیر، مسئولان نهادها و برگزارکنندگان راهپیمایی‌ها از او دعوت به عمل می‌آوردند. مردم منطقه به او عشق می‌ورزیدند. چهره سرشناس روستاهای منطقه شده بود. مردم روستاهای همجوار برای شنیدن سخنرانی او چندین کیلومتر راه را پیاده به کیاکلا می‌آمدند. چون در این سخنرانی‌ها تحولات کردستان را تشریح می‌کرد. مردم هم علاقه‌مند بودن از اوضاع کردستان و نقش منافقین و ضد انقلاب در آن جا با خبر شوند.

عناصر ضد انقلاب که در شمال فعال بودند،

متعرض جان شهید کشوری هم شده بودند؟
به طور کل در کیاکلا هر کسی که از انقلاب اسلامی طرفداری می‌کرد، به طرق مختلف مورد تعرض گروهک‌های ضد انقلاب قرار می‌گرفت. گاهی طرفداران نظام از برخوردهای خشن عوامل نفاق و گروه‌های چپی احساس خطر می‌کردند. به طور مثال منافقین هنگام ظهر و تعطیلی مدارس تجمع می‌کردند و آموزگاران را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند. البته ناگفته نماند که افراد انقلابی و طرفدار نظام مانند شهید صمصامی، برادران شهید کشوری، آموزگاران و سایر کسبه کیاکلا در مقابل حرکات ضد انقلاب می‌ایستادند و با آن‌ها درگیر می‌شدند. وقتی شهید کشوری به کیاکلا می‌آمد با انقلابیون منطقه به خصوص با فرهنگیان که همیشه مورد آزار و اذیت قرار داشتند، در برخورد



همین طور است. این نقش تاکنون ثابت مانده است. خانواده شهیدان کشوری این موقعیت را از قبل از انقلاب داشته است. در امر کمک به جبهه و پشت جبهه و در راهپیمایی‌ها نقش ارزنده و برجسته داشته است.

نظر به شناختی که از شخصیت احمد کشوری داشتیم و او را مطیع و مقلد واقعی حضرت امام (ره) می‌دانستیم، با شنیدن خبر شهادت او خیلی متأثر شدم. از شدت اندوه به مدت سه روز غذا را بر خود حرام کردم. صرفنظر از این که یک خلبان فداکار و شجاع بود، او را یک انسان واقعی به تمام معنی می‌دانستیم

با توجه به این که جنابعالی از اهالی قائمشهر هستید، از همیاری حاج غلامحسین کشوری با کشاورزان ضعیف در برابر مالکان زورگو چه اطلاعی دارید؟

زمانی که پدر شهیدان کشوری فرماندهی ژاندارمری منطقه را بر عهده داشت، اغلب خوانین و زمینداران بزرگ منطقه از ایشان حساب می‌بردند. باوجودی که برخی از عوامل ژاندارمری قبل از انقلاب خوشنام نبودند، ولی رفتار و عملکرد حاج غلامحسین کشوری، با دیگران تفاوت داشت. ایشان همیشه احقاق حق می‌کرد. لذا خوانین همواره سعی می‌کردند زیر پای او را خالی کنند. به همین دلیل ایشان همیشه در حال جا به جایی از شهری به شهر دیگری بود. ولی چون یک نیروی رسمی و ثابت بود کاری از دست‌شان ساخته نبود. گاهی سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی دوران قبل از انقلاب ایشان را برای بازجویی احضار می‌کردند، و ایشان مردانه اعلام می‌کرد بر خلاف قوانین و مقررات ژاندارمری کشور عمل نکرده و فقط احقاق حق کرده است.

شهادت سرلشکر احمد کشوری چه تأثیری بر شما و نیز بر مردم منطقه داشت؟

نظر به شناختی که از شخصیت احمد کشوری داشتیم و او را مطیع و مقلد واقعی حضرت امام (ره) می‌دانستیم، با شنیدن خبر شهادت او خیلی متأثر شدم. از شدت اندوه و افسوس به مدت سه روز غذا را بر خود حرام کردم. صرفنظر از این که یک خلبان فداکار و شجاع بود، او را یک انسان واقعی به تمام معنی می‌دانستیم. حامی واقعی انقلاب بود. اهالی کیاکلا و سایر روستاهای همجوار هم همین حالت را داشتند. این منطقه هرگز شخصی مثل احمد را ندیده و نخواهد دید. همه مردم او را به عنوان یک انسان کامل و راستگو قبول داشتند. وقتی به کیاکلا می‌آمد، مردم در مسجد جامع پشت سر او نماز می‌خواندند. ■

گاهی مردم چند ساعت در کنار خیابان با او درباره اوضاع کشور به بحث و نظر خواهی می‌پرداختند. در عین حال هرگاه نیروهای انقلابی و طرفدار خط امام در برابر اقدامات ضد انقلاب احساس خطر می‌کردند، احمد ورود پیدا می‌کرد و واکنش نشان می‌داد. این بحث به روزهای حضور احمد در کیاکلا ارتباط دارد.

شهید کشوری موقعی که به کیاکلا می‌آمد، مسئولان سپاه و ستاد نماز جمعه و سایر نهادها برای نظر خواهی و اتخاذ تصمیمات لازم با او تماس می‌گرفتند، تا از تجربیات او استفاده کنند؟

زمانی که جهاد سازندگی تنها نهاد انقلابی کیاکلا بود، شهید کشوری هر وقت به مرخصی می‌آمد، بار سنگینی را از دوش ما برمی‌داشت. من هم به عنوان رئیس مرکز جهاد سازندگی از فرصت حضور او استفاده می‌کردم و در کیاکلا می‌ماندم، تا از دیدگاه‌های او بهره‌مند شوم. در عین حال احمد را برای سخنرانی در کلاس‌های آموزش عقیدتی که جهاد تشکیل می‌داد دعوت می‌کردم، تا سخنرانی او تأثیر گذار باشد. در اغلب برنامه‌های سیاسی و فرهنگی و مشکلات اجتماعی مانند جیره بندی و توزیع سوخت با احمد مشورت می‌کردم. بنابر این هرگاه احمد به کیاکلا می‌آمد باعث دلگرمی ما می‌شد. از سوی دیگر موقعیت خانوادگی کشوری در منطقه موجب شده بود که خیلی از مشکلات کیاکلا به راحتی حل گردد. افزون بر آن مادر شهیدان کشوری در انتخاب مسئولان متعهد و دلسوز اداری استان نقش سازنده داشت.

گویا مادر شهیدان کشوری هم اکنون هم این نقش را دارد...

با گروه‌های ضد انقلاب همکاری می‌کرد. آنها هم وقتی شهید کشوری را در روستا می‌دیدند، خود را پنهان می‌کردند. اصلاً حضور شهید کشوری در کیاکلا به جوانان طرفدار نظام قوت قلب می‌داد. اصلاً با حضور شهید کشوری یک جبهه قوی در کیاکلا در برابر گروه‌های منافق و چپی شکل می‌گرفت.

یکی از برنامه‌های جهاد سازندگی کیاکلا برگزاری نمایشگاه‌های کتاب در سطح منطقه بود. وقتی شهید احمد کشوری به مرخصی می‌آمد و از نمایشگاه‌های کتاب دیدن می‌کرد، چون اهل تحقیق و مطالعه بود، یکی از مشتریان خوب نمایشگاه به شمار می‌رفت. از سوی دیگر هرگاه نمایشگاه عکس و پوستر و نوار از دوران انقلاب در محوطه شهرداری برگزار می‌کردیم از آرشیو خانوادگی شهید کشوری استفاده می‌کردیم. مادر و خواهران شهیدان کشوری در همه مراسم و نمایشگاه‌ها حاضر می‌شدند و سخنرانی می‌کردند. مادر او سخنور توانا و قوی بود. وقتی پشت تریبون قرار می‌گرفت فضای اجتماع را دگرگون می‌کرد. شهید محمد کشوری هم سخنران توانایی بود.

بجز شرکت در راهپیمایی‌ها و سخنرانی، شهید کشوری چه نوع فعالیت‌هایی در شهرستان کیاکلا داشت؟

احمد کشوری در باروری فکری مردم کیاکلا نقش بسزایی داشت. زمانی که برخی از شهروندان جرأت طرفداری از انقلاب را نداشتند، احمد کسی بود که همه از او حساب می‌بردند. با قامت رشید خود به طرفداران انقلاب روحیه می‌داد. مردم در مسائل اعتقادی از او نظر خواهی می‌کردند. در مسائل مختلف از دیدگاه‌های او استفاده می‌کردند.



■ مراسم خاکسپاری شهید کشوری در قطعه ۲۴ شهدای بهشت زهرا (س)

بیاوردند، امکان دارد بچه‌ها با هلی‌کوپتر بلند شوند و پایگاه‌ها و مراکز نظامی را بزنند که سرانجام این دستور را لغو کردند. لذا پایگاه رزمی کرمانشاه به هیچ وجه در سرکوب مردم شرکت نکرد».

استاد خلبانی حسین عباسی، با اشاره به حضور فعال شهید کشوری در حوادث کردستان و جنگ تحمیلی اظهار داشت: «از اولین روزی که جنگ در کردستان شروع شد، احمد کشوری در جبهه‌های کردستان حضور فعال پیدا کرد، و با عوامل ضد انقلاب مردانه جنگید. وقتی هم که جنگ در شهریور سال ۱۳۵۹ بر ما تحمیل شد، انگار احمد دنبال یک چنین چیزی بود. یعنی عاشقانه وارد کارزار شد. نه تنها عاشق امام بود، بلکه عاشق شهادت هم بود. خاطراتی که اکنون بازگو می‌کنم، گویا چهره احمد در مقابل چشمانم مجسم شده، و حرکات او را تماشا می‌کنم. واقعا می‌بینم که منتظر چنین چیزی بود که برود و شهید شود. زمانی که جنگ شروع شد، خانه اصلی احمد جبهه بود. در دوران دفاع مقدس خیلی از فرماندهان و رزمندگان را دیدیم که در مدت یک سال ۱۰ یا ۱۱ ماه در جبهه‌ها بودند و حد اکثر یک ماه در خانه خود بودند. ولی میانگین حضور احمد در جبهه یک سال تمام بود. زمانی از زندگی لذت می‌برد که به طور مستمر در جبهه حضور داشت. این نگرش در حرکات، در گفتار و در چهره احمد کاملا مشهود بود، و همه همزمان آن را درک کرده بودند. با این وصف همه خلبان‌ها، فنی‌ها رزمجویان، احمد کشوری را معلم و آموزگار خود می‌پنداشتند».

این پیشکسوت دفاع مقدس در تشریح نقش هوانیروز در روزهای نخست آغاز جنگ تحمیلی گفت: «چون ما آمادگی و قصد جنگ با کسی را نداشتیم، در جبهه‌ها نیروهای منظم وجود نداشت. همه لشکرها در پادگان‌های خودشان بودند. بدون اغراق بگویم که فقط هوانیروز بود که از اولین روز جنگ در جبهه‌ها حضور یافت. اگر عشق پرسنل فنی و خلبان نبود، و اگر عاشق امام (ره) نبودند، شاید به این آسانی نمی‌توانستیم جبهه‌ها را تثبیت کنیم. این عشق هوانیروزی‌ها به اسلام و به مهن و به امام (ره) بود که با فداکاری وارد صحنه کارزار شدند. منتها احمد کشوری به نظر من یکی از سرآمدها بود. یکی از پیشگامان پرسنل عاشق بود. نه تنها احمد شخصا همیشه عاشق دفاع از ارزش‌های انقلاب بود، بلکه دیگران را هم به این کار علاقه‌مند و تشویق می‌کرد. اصولا به عنوان فرمانده گروهان دوم می‌توانست کمتر در جبهه حضور داشته باشد. اجباری نبود که در جبهه‌ها حضور پیدا کند. ولی عاشقانه و به دلخواه خود پرواز می‌کرد. اگر به او می‌گفتند آقا شما کمتر به جبهه بروید، به شدت ناراحت می‌شد، و آن روز نمی‌دانست باید چه کار کند. سعی می‌کرد مسئولان را راضی کند تا در جبهه حضور پیدا کند.

سرهنگ خلبان حسین عباسی در ادامه بازگویی خاطرات خود به حماسه آفرینی‌های شهید



شهید کشوری، به روایت راویان فتح

این بحث، مرثیه خوانی برای شهید گرانقدر سرلشکر احمد کشوری نیست. مجموعه دیدگاه‌های پیشکسوتان غیور هواپیمایی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران (هوانیروز) از یکی از حماسه سربانان میدان‌های جهاد و مقاومت در برابر عوامل خود فروخته داخلی و خارجی وابسته به محافل استکباری است. خاطرات فراموش ناشدنی تکبیر گویی است که با نثار خون سرخ خود پرچم آزادی و عزت ملت مسلمانان ایران را برای همیشه بر افراشت. سخن از رادمردی است که با گسستن زنجیرهای وابستگی دنیوی، به ندای حسین زمان، خمینی بزرگ لبیک گفت و به خیل راست قاهتان جاودان تاریخ پیوست. این پیشکسوتان دفاع مقدس در بیان دیدگاه‌های خود اتفاق نظر دارند که احمد کشوری مسیر حق را پیمود و به رستگاری رسید. با هم می‌خوانیم:

درآمد

این تشکیلات، اعلامیه و اطلاعات می‌گرفتند و به تدریج به داخل نیروهای ارتش می‌آمدند و این اطلاعات را به افسران و درجه داران مطمئن و قابل اعتماد می‌دادند، و آن‌ها هم استفاده می‌کردند. تأثیر گذاری اعضای تشکیلات طوری شده بود که در آستانه پیروزی انقلاب همه هوانیروزی‌ها صد در صد انقلابی شده بودند. وقتی انقلاب به اوج رسید، از تهران دستور آمد که خلبانان با هلی‌کوپتر به شهر بروند و تظاهرات مردم کرمانشاه را سرکوب کنند. ولی هیچ کدام از هوانیروزی‌ها به این دستور ترتیب اثر ندادند، و مسئولین هم فهمیدند که اگر به ما فشار

کشوری از قبل از پیروزی انقلاب در یک تشکیلات زیر زمینی فعالیت می‌کرد، البته تعدادی از افراد آن تشکیلات اکنون از شهیدان زنده هستند، و در ارتش خدمت می‌کنند، و تعدادی از آنان هم بازنشسته شده‌اند. این تشکیلات در آن زمان توسط روحانیت انقلابی به وجود آمده بود

روایت سرهنگ خلبان حسین عباسی

سرهنگ حسین عباسی جانشین مرکز آموزش شهید وطن پور هوانیروز در بیان خاطرات خود از همراهی و هم‌رزمی با شهید احمد کشوری، دیدگاه‌های خود را چنین تشریح کرده است: «در اوایل سال ۱۳۵۷ پس از اتمام دوره خلبانی و استاد خلبانی در مرکز آموزشی اصفهان به پایگاه رزمی هوانیروز کرمانشاه انتقال یافتم، و در همان ابتدا با شهید بزرگوار احمد کشوری آشنا شدم. احمد را از همان موقع با خصوصیات بالا و انسان والا یافتم. انسانی بزرگوار، نماز خوان، مؤمن و معتقدی بود که نه تنها بنده، بلکه همه کارکنان فنی و کسانانی که با او خدمت می‌کردند، شیفته اخلاق او شده بودند. شهید کشوری از قبل از پیروزی انقلاب در یک تشکیلات زیر زمینی فعالیت می‌کرد، که البته تعدادی از افراد آن تشکیلات اکنون از شهیدان زنده هستند، و در ارتش خدمت می‌کنند، و تعدادی از آنان هم بازنشسته شده‌اند. این تشکیلات در آن زمان توسط روحانیت انقلابی به وجود آمده بود، و یک سری از نیروهای نظامی و انتظامی و هر کسی که مشتاق مبارزه بود به آن می‌پیوست. اعضای

سختی داشتند. ساعت ۴/۳۰ بامداد به ما اطلاع دادند که به کمک نیروهای زمینی بشتابیم. در ساعت پنج که هنوز هوا روشن نشده بود، به اتفاق سه فروند دیگر که لیدرمان شهید کشوری بود، بلند شدیم و به کمک نیروهای زمینی رفتیم. احمد در این جبهه به قدری نیروهای عراقی را تسار و مار و تانک‌ها و توپ‌های آنان را شکار کرد که واقعا سردرگم شده بودند. یعنی محوری را که به میزان صد در صد تصرف کرده بودند و می‌خواستند تثبیت کنند، مجبور به عقب نشینی شدند، و نیروهای زمینی ما به تدریج حرکت کردند و توانستند آن نقاط را تصرف کنند. در آن روز به مدت ۹ ساعت به طور مستمر در جبهه میمک پرواز کردیم تا با کمک شهید کشوری و سایر خلبانان غیور توانستیم آن محور را از دست دشمن خارج کنیم».

*روایت سرهنگ همافر هوانیروز منوچهر ابوالحسنی

سرهنگ منوچهر ابوالحسنی، هم‌رزم شهید احمد کشوری در سال ۱۳۵۵ در پایگاه هوانیروز کرمانشاه استقرار یافت و بیدرنگ به وسیله سرهنگ بهروز شاد جذب مبارزات سیاسی کارکنان انقلابی پایگاه شد. دیری نپایید که انقلاب اسلامی آغاز گردید، و این خلبانان غیور با تشکیل جلسات شبانه به پخش اعلامیه‌های حضرت امام (ره) و روشنگری سایر همکاران اقدام نمودند. ابوالحسنی اظهار می‌دارد: «در آن جلسات شهیدان کشوری، شیرودی، سرهنگ شاد و بنده شرکت می‌کردیم، و اعلامیه‌ها را بازنویسی، و بامداد روز بعد در بخش‌های مختلف پایگاه و در خیابان‌های شهر پخش می‌کردیم تا به تدریج توانستیم افراد مطمئن را جذب کنیم. احمد کشوری با حجت الاسلام و المسلمین سید موسی موسوی روحانی انقلابی کرمانشاه ارتباط نزدیک داشت که گروه ما نیز به وسیله احمد با حاج آقا موسوی ارتباط برقرار کرد. البته با توجه به فضای اختناق مخصوصا در پایگاه‌های نظامی که در دوران حکومت پهلوی وجود داشت، بچه‌های گروه وظیفه داشتند احتیاط را رعایت کنند تا لو نروند. بچه‌های جوان و انقلابی گروه بسیار فعال بودند، و قصد داشتند با مسائل روز و با دیدگاه‌های حضرت امام (ره) بیشتر آشنا شوند».

این پیشکسوت دفاع مقدس در تشریح حضور شهید احمد کشوری در کردستان و مبارزه با عوامل ضد انقلاب افزوده است: «بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، غائله کردستان در نیمه دوم اسفند سال ۱۳۵۷ شروع شد، احمد با توجه به تعهدی که به نظام جمهوری اسلامی و خون‌های ریخته شده شهدا و به ثمر رسیدن انقلاب داشت، اولین خلبانی بود که فعالیت خود را در کردستان شروع کرد، و حدود ۴۵ روز قبل از آغاز جنگ تحمیلی در کردستان زخمی شد، و توسط کمک خلبان در پایگاه به زمین نشست و از آنجا به بیمارستانی در تهران انتقال یافت، اما با آغاز جنگ، احمد کشوری



احمد در این جبهه به قدری نیروهای عراقی را تسار و مار و تانک‌ها و توپ‌های آنان را شکار کرد که واقعا سردرگم شده بودند. یعنی محوری را که به میزان صد در صد تصرف کرده بودند و می‌خواستند تثبیت کنند، مجبور به عقب‌نشینی شدند

شهید خواهد شد. مشخص بود که این دنیا برای احمد مانند زندان است. اما وقتی که در سخت‌ترین شرایط در جبهه حضور داشت، احساس خوشحالی بیشتری می‌کرد. در ایلام طوری عمل کرد که نه تنها مسئولین استان، بلکه مسئولین کرمانشاه و بسیاری از مسئولین کشور احمد را به نام می‌شناختند و او را قبول داشتند. باورشان شده بود که اگر وجود احمد کشوری در جبهه میانی نباشد شاید این جبهه با مشکل مواجه شود. گاهی می‌خواست به وسیله هلی‌کوپتر کبرا با جنگنده عراقی بجنگد، و در برخی مواقع این کار را هم کرد. در این خصوص لازم می‌دانم از شهید شمشادیان هم یاد کنم. او هم مانند احمد کشوری به تنهایی در جبهه دشت عباس با هلی‌کوپتر خود با هوایمای دشمن جنگید».

پیشکسوت هوانیروز در ادامه بیان خاطرات خود از دوران هم‌رزمی با شهید احمد کشوری گفت: «من افتخار این را داشتم که به عنوان خلبان هلی‌کوپتر شناسایی و نجات در خدمت دو شهید بزرگوار احمد کشوری و علی اکبر شیرودی باشم. به قدری عاشق و شیفته این دو بزرگوار شده بودم که دوست داشتم همیشه با آنها پرواز کنم، و این پروازها در کارنامه‌ام ثبت شده است. تنها چیزی که برای آن دو بزرگوار اهمیت داشت فداکاری و جانفشانی در راه میهن بود. عاشق شهادت بودند، که الحمد لله به هدفشان رسیدند. در جبهه میمک که در خدمت شهید کشوری بودم، نیروهای زمینی خودی وضعیت

کشوری اشاره کرد و افزود: «با توجه به این که آمادگی برای جنگ را نداشتیم، از روز اول جنگ برتری از هر نظر با ارتش عراق بود. وقتی به پرواز می‌رفتیم نمی‌دانستیم موقعیت نیروهای عراقی کجاست. چون نیروی منظم در جبهه‌ها نداشتیم و اطلاعاتی هم که به ما می‌دادند دقیق نبود، این باعث می‌شد که در برخی محورها تا حدود ۵۰۰ متر در داخل نیروهای دشمن نفوذ کنیم. بعد متوجه می‌شدیم که در وسط نیروهای عراقی قرار گرفته‌ایم که نیروهای زمینی‌شان با کلاشینکف به سوی ما تیراندازی می‌کردند. احمد در چنین شرایطی بدون احساس کوچکترین ترسی به درون نیروهای دشمن نفوذ می‌کرد، و تک تک نفرات‌شان را با تیربار هلی‌کوپتر شکار می‌کرد. با همکاری هم‌رزمان، تانک‌ها و خودروهای دشمن را منهدم می‌کردند و برمی‌گشتند. اصولا احمد سخت‌ترین عملیات‌ها را انتخاب می‌کرد. برای عملیات‌های آسان تمایل نشان نمی‌داد. به نظر بنده عامل اصلی تثبیت جبهه‌های ایلام احمد کشوری بود.

این فرمانده هوانیروز در تشریح نحوه نگرش کارکنان پایگاه هوانیروز کرمانشاه نسبت به شهید احمد کشوری اظهار عقیده کرد: «چون گروه رزمی پایگاه کرمانشاه اولین گروهی بود که در هوانیروز تشکیل شده بود، احمد به عنوان فرمانده گروهان پروازی، با بچه‌ها صمیمی و رفیق شده بود. و آنها هم متقابلا در انجام وظیفه جدی و کوشا بودند. معمولا فرماندهان گروهان‌های رزمی که تعدادشان انگشت شمار بود، یک ابهت خاصی داشتند. من به عنوان هم‌رزم احمد و سایر بچه‌ها باورمان شده بود که او واقعا یک انسان مسلمان والا‌یی است. این‌طور نبود که تظاهر کند. از اولین روزی که وارد پایگاه شد، ایمان و اعتقاد او برای همه کارکنان آشکار بود. روزی هم که جنگ تحمیلی آغاز شد، شجاعانه قدم به میدان گذاشت، طوری وارد عمل شد که من و سایر بچه‌ها مطمئن بودیم که سرانجام

می‌گیرد. رحیم پزشکی کمک خلبان، با کمر بند و صندلی به بیرون پرت می‌شود و از ناحیه کمر آسیب می‌بیند. ولی کابین هلی‌کوپتر دچار آتش سوزی شدید می‌شود، که پیکر این خلبان شجاع هوانیروز در آن می‌سوزد. بعد از انتقال پیکر شهید کشوری به ایلام تشییع جنازه با شکوهی برای او برگزار شد. این تشییع جنازه را هرگز فراموش نمی‌کنم. همه مردم ایلام ماتم زده پشت جنازه او راه می‌رفتند. چون احمد کشوری عزت و شرف مردم ایلام را حفظ کرد».

*روایت سرهنگ محمد تقی قاسمی از سپاه پاسداران منطقه ایلام

سرهنگ پاسدار قاسمی در تشریح نقش شهید احمد کشوری در روزهای اول تهاجم نظامی رژیم بعث عراق به کشورمان گفت: «شهید کشوری در آن روزهای سرنوشت‌ساز نقش برجسته و مثال زدنی در تثبیت دشمن و دفاع از ارزش‌های انقلاب اسلامی و خاک ایران داشت. در دورانی که در غربت و مظلومیت بودیم و همه دشمنان انقلاب، جنگی را بر ما تحمیل کردند، این شهید کشوری و سایر خلبانان غیور هوانیروز بودند که در جبهه میانی در برابر ارتش تا دندان مسلح عراق و استخبار جهانی ایستادند، و از پیشروی دشمن جلوگیری به عمل آوردند. تیم آتشی که به همراه شهیدان کشوری و شیروودی و سایر شهدای عزیز هوانیروز بودند، حماسه‌های بزرگی را به وجود آوردند. آن‌ها با تاکتیک‌های بسیار زیبا دشمن را در آغاز تهاجم به عمق خاک جمهوری اسلامی زمین گیر کردند. آن‌ها با تیزبینی و تیز پروازی، لحظه به لحظه و وجب به وجب نیروهای بعثی را شکار می‌کردند، تا نتوانند به آن اهدافشان برسند».

این پیشکسوت دفاع مقدس در بیان خاطرات خود از چگونگی جنگ آوری خلبانان بر کف هوانیروز افزود: «احمد کشوری و همزمانش در ایامی که در استان ایلام حضور داشتند، دلسوزانه،

کشوری مدت‌ها بود که صحبت از شهادت می‌کرد. به او گفتم احمد این جور صحبت کردن روحیه بچه‌ها را خراب می‌کند. در آن روزهای آخر چهره احمد خیلی نورانی شده بود. چهره احمد کشوری با آن چهره‌ای که در کردستان دیده بودم خیلی تفاوت داشت. آدم می‌توانست در رفتار و تن قرآن خواندن احمد بفهمد که متفاوت شده است. به باد دارم در آن شبی که به این صورت شده بود، پیشنهاد جماعت ما شده بود. بعد از نماز خیلی به ما توصیه کرد که کارها را با جان و دل ادامه دهیم و صحبت‌های او بیشتر تأثیر گذار بود. گفت: همه ما سربازهای امام زمان و سربازهای این مملکت هستیم».

شهید کشوری واقعا یک سرباز خالص و مخلص بود. در جایی که باید فرماندهی می‌کرد، یک فرمانده کامل بود. در جایی که باید با زیر دست توأم باشد، با زیر دست خیلی رفیق بود. به ما آموخت که باید خدمتگذار مردم باشیم. این‌جا آمده‌ایم تا دشمن را نابود، و مملکت را حفظ کنیم

این پیشکسوت دفاع مقدس در تشریح آخرین پرواز عملیاتی و نحوه شهادت احمد کشوری افزود: «بامداد روز بعد که از اولین پرواز برگشت و هلی‌کوپتر را خاموش کرد، موتور هلی‌کوپتر او دو بار اشکال فنی پیدا کرده بود، و امکان نداشت با آن پرواز کند. آن روز هلی‌کوپتر احمد دو بار تعویض شد. انگار که سرنوشت شهادت در انتظار او بوده است. به هر حال بار دوم که به پرواز درآمد، هواپیماهای میگ عراقی به سراغ او آمدند. احمد وقتی مورد تهاجم هواپیماهای عراقی قرار می‌گیرد، سعی می‌کند در تنگه‌ای خود را به زمین نزدیک کند. در لحظاتی که هلی‌کوپتر احمد به زمین نزدیک می‌شود هدف موشک جنگنده‌های عراقی قرار

بر خلاف دستور پزشکان، بیمارستان را رها کرد و به یگان خود در پایگاه کرمانشاه پیوست، و در روز سوم جنگ فرماندهی عملیاتی پایگاه قوچعلی در جبهه ایلام را به عهده گرفت. چون احمد واقعا عاشق امام (ره) بود. شاید معنی واقعی عشق شهید کشوری همین باشد. یعنی شب و روز، فکر و خیالش، خوابش، خوراکش، پروازش به یاد امام بود. به جرأت می‌توانم بگویم که سرباز خالص و مخلص آقا امام زمان (عج) و نایب برحقش امام خمینی (ره) بود».

سرهنگ ابو الحسنی با اشاره به پیوند مستحکم شهیدان کشوری و شیروودی در دفع تجاوز دشمن می‌گوید: «شهیدان کشوری و شیروودی بازوی هم‌دیگر بودند. هرگاه شیروودی احساس می‌کرد به حضور کشوری نیاز دارد، با او تماس می‌گرفت و آنگاه هماهنگی‌های لازم به عمل می‌آمد. آن دو در پرواز در ارتفاعات بازی دراز خیلی رشادت به خرج دادند. به جرأت می‌توان گفت که عملیات در آن محور خارج از توان انسان بود. وقتی انسان عملکرد شهیدان کشوری و شیروودی را مرور می‌کند، فقط به دو چیز اذعان می‌کند. یکی قدرتی که خداوند در وجود آن‌ها گذاشته بود و دیگری عشق به شهادت است. شهید کشوری واقعا یک سرباز خالص و مخلص بود. در جایی که باید فرماندهی می‌کرد، یک فرمانده کامل بود. در جایی که باید با زیر دست توأم باشد، با زیر دست خیلی رفیق بود. به ما آموخت که باید خدمتگذار مردم باشیم. این‌جا آمده‌ایم تا دشمن را نابود، و مملکت را حفظ کنیم. تا مردم بدانند که ما برای حفظ انقلاب با دشمن می‌جنگیم. انقلاب نوپا بود و هنوز و خون و رشادت می‌خواست. از هر زاویه‌ای که به شهید کشوری نگاه کنید، ملاحظه خواهید کرد که او یک انسان کامل بود. هر انسانی که در جلسات قرآن و احکام او می‌نشست، فکر می‌کرد که چند سالی در حوزه درس خوانده است. کمک خلبانانی که با او پرواز می‌کردند، رشادت‌ها و شجاعت‌های او را به خوبی می‌دیدند. خلبانان افتخار می‌کردند، که با او پرواز می‌کنند. به مدت دو ماه در ایلام تا روز شهادت احمد کشوری در خدمت او بودم. ولی بعد از شهادت واقعا طاقت نیاوردم».

همافر ابو الحسنی با اشاره به نقش خلبانان هوانیروز مستقر در ایلام در تثبیت پیشروی دشمن چنین گفت: «اگر مناطق عملیاتی ایلام آرام شد. اگر لرزه به جان دشمن افتاد. به این دلیل بود که شهید کشوری با تیم آتش خود، به مدت سه روز بالا سر دشمن در حال پرواز بود، و به قول معروف نیروهای عراقی به دنبال سوراخ موش می‌گشتند تا خود را در آن پنهان کنند. تانک‌ها و نفرات پیاده دشمن جرأت نمی‌کردند از سنگرهای خودشان بیرون بیایند. کشوری دقیقا سه روز قبل از شهادت به طور مستمر در حال پرواز بود، و عراقی‌ها را تار و مار می‌کرد که سرانجام مجبور شدند جنکنده به سراغ کشوری بفرستند. البته ناگفته نماند که احمد



شهید شمشادخان



شهید حمیدرضا سپیلیان

جسورانه و فداکارانه در صحنه‌های خطر حضور پیدا می‌کردند، و خطر را با تمام وجود می‌پذیرفتند، تا بتوانند از اسلام و انقلاب و از میهن عزیزمان دفاع کند. به یاد دارم در یکی از ایام دفاع مقدس زمانی که دشمن با آتش توپخانه و پشتیبانی هوایی و نیروی زرهی عملیات‌هایش قدرتمندانه شروع کرده بود، و آتش پر حجمی روی منطقه اجرا می‌کرد، و نیروهای خودی با امکانات اندک توان مقاومت را نداشتند، شهید کشوری از بالا به وسیله همه فرکانس‌های رادیویی برای یگان‌های ارتش و سپاه پیام داد که مقاومت کنید، و مطمئن باشید که من از بالا سرتان تانک‌های دشمن را یکی پس از دیگری شکار می‌کنم. احمد واقعا این کار را کرد و به نیروهای دشمن اجازه نداد پیشروی کنند».

سرهنگ قاسمی در ادامه بیان خاطرات خود گفت: «مهران سقوط کرده بود و ارتباط با دهلران قطع شده بود. جاده ارتباطی و مخابراتی امن برای تدارک نیروها وجود نداشت. در منطقه دهلران برای پشتیبانی نیروهای خودی، نیاز فوری به گلوله خمپاره ۱۲۰ داشتیم. در نهایت از احمد کشوری درخواست کردیم بخشی از مهمات مورد نیاز جبهه را به وسیله هلی‌کوپتر به دهلران منتقل کنند. احمد پذیرفت و مهمات‌مان را در هلی‌کوپتر قرار دادیم. پس از بارگیری خلبان آمد و به داخل هلی‌کوپتر نگاه کرد و گفت: هلی‌کوپتر که کامیون نیست. من چه طوری با این همه مهمات پرواز کنم. اصلا هلی‌کوپتر از زمین بلند نمی‌شود. شهید کشوری برای این که خلبان ناراحت نشود، و هم بتواند این خواسته ما را برآورده کند، شخصا در کابین نشست و از زمین بلند شد. می‌خواهم بگویم که او با روحیه خطر پذیری، مهمات مورد نیازمان را به جبهه رساند، و باعث شد که ما در آن جبهه به موقع حملات سنگین دشمن را دفع کنیم. با این وصف

احمد در همه زمینه‌ها حضور داشت و می‌جنگید». این پیشکسوت دفاع مقدس در توصیف ویژگی‌های شهید کشوری اضافه کرد: «یکی از ویژگی‌های آن شهید عزیز، داشتن مهارت و استعداد فوق العاده در ابعاد مختلف نظامی است. یک نظامی با تاکتیک و با آفرینش ابتکارات جدید بود. چه بسا تاکتیک‌هایی که در جنگ علیه نیروهای زرهی و پیاده دشمن به کار می‌برد، واقعا کم نظیر بود. واقعا هم در زمین می‌جنگید و هم در آسمان. ضرباتی که بر پیکر دشمن وارد می‌آورد، باعث شده بود دشمن زمین گیر و سردرگم شود. اگر الان از شهروندان ایلام سوال کنید که از شهید کشوری چه خاطره‌های دارند، همه به شما خواهند گفت که او را دوست دارند. چرا که شجاع و مردمی بود. از نظر معنوی هم همین طور بود. فردی عاقل، عاشق قرآن و اسلام بود. وقتی بچه‌های هوانیروز پس از عملیات، به سلامت به پایگاه‌شان باز می‌گشتند، احمد خیلی شکرگزار و خوشحال به نظر می‌رسید. افتخار می‌کرد که ما این عملیات را انجام دادیم و به دشمن ضربه وارد کردیم، و اکنون خلبانان مان و امکانات مان سالم مانده‌اند. دوباره خود را برای عملیات بعدی مهجزم می‌کرد».

جوانان باید این شهدا را الگوی خودشان قرار دهند و از فرهنگ و آرمان شهدا درس بگیرند، و پاسداری کنند. حماسه‌ای که اینها در جنگ آفریدند، شبیه به حماسه‌ای است که حسین ابن علی (ع) و یاران ایشان در روز عاشورا در صحرای کربلا آفریدند

سرهنگ پاسدار محمد تقی قاسمی در شمارش سایر ویژگی‌های شهید کشوری گفت: «احمد برای

این که بتواند همیشه بر سر دشمن باشد، بخشی از مهمات و نیازمندی‌های هلی‌کوپترها را در نزدیکی خط مقدم جبهه پنهان کرده بود، تا خلبانان بتوانند در موقعیت‌های مختلف ضربات‌شان را بر دشمن وارد کنند، و به نیروهای دشمن اجازه ندهند نفس راحت بکشند. واقعا زبان من از بیان همه ابعاد شخصیتی شهید احمد کشوری عاجز است. چون شخصیت بزرگوارانه و شجاعت او برای همه بچه‌های جبهه مثال زنی بود. اصولا وقتی بچه‌های جبهه هلی‌کوپترهای هوانیروز را بر سرشان مشاهده می‌کردند، خوشحال می‌شدند و روحیه‌شان دگرگون می‌شد. چرا که وقتی هلی‌کوپترها وارد منطقه عملیات



می‌شدند، در همه سیستم‌های مخابراتی شور و نشاط خاصی به وجود می‌آمد. بنابر این حضور احمد در جبهه بسیار مؤثر بود. مردم باید قدر شهدا را بدانند، و امروز هر چه داریم از خون پاک این شهید و همه شهدای دوران دفاع مقدس است. جوانان باید این شهدا را الگوی خودشان قرار دهند و از فرهنگ و آرمان شهدا درس بگیرند، و پاسداری کنند. حماسه‌ای که اینها در جنگ آفریدند، شبیه به حماسه‌ای است که حسین ابن علی (ع) و یاران ایشان در روز عاشورا در صحرای کربلا آفریدند».

آقای قاسمی در تشریح پیامدهای شهادت احمد کشوری بر روحیه رزمندگان مستقر در جبهه میانی جنگ و نیز بر مردم ایلام افزود: «معمولا یک فرمانده مدیر با تدبیر می‌تواند در یک جبهه دگرگونی به وجود بیاورد، و به وضعیت بحرانی آن‌جا سر و سامان دهد. لذا نظر به این که احمد کشوری نقش بسیار بارز و زیبایی را در جبهه میانی جنگ داشت، روزی که خبر شهادت این سردار شجاع و تیزپرواز به جبهه‌ها داده شد، بر روحیه تک تک بچه‌ها تأثیر گذاشت. چهره بچه‌های سنگر نشین را که نگاه می‌کردم، غم و اندوه را در چشمان اشک‌بارشان می‌دیدم. بخش عظیمی از مردم ایلام هم همین حالت را داشتند. چون سرداری را از دست داده بودند که در انهدام و سرکوبی دشمن نقش بارزی داشت. به نظر من شهادت لایق ایشان بود، و لباس زیبای شهادت مثل یاران امام حسین (ع) را باید به تن می‌کرد. حماسه‌های بزرگی را که احمد آفرید، واقعا کم نظیر بودند. چون او از نظر معنوی یک عارف عاشق بود. دقیقا مثل سرداران حماسه سرای عاشورا در کنار حسین ابن علی (ع) که در نهایت مظلومیت، و تا آخرین قطره خون ایستادند و جنگیدند. در این زمان هم که عوامل استکبار با تمام توان به ما حمله کردند، ما دقیقا وضعیتی شبیه به ایام امام حسین (ع) را داشتیم. یک کشور نوپا و تازه متولد شده با کمبود امکانات نظامی، اقتصادی و غربت با همه عوامل استکبار جهانی جنگیدیم.

روایت سرهنگ فنی علیرضا بهلولی

سرهنگ فنی علیرضا بهلولی هم‌رزم خلبانان شهید هوانیروز پایگاه کرمانشاه خاطرات خود را از آغاز دوران خدمت در هوانیروز تا زمان شهادت کشوری چنین بیان کرده است: «شهید احمد کشوری از قبل از پروزی انقلاب در گروهان تک پایگاه کرمانشاه فرمانده من بود. خدا گواه است که او در آن زمان یک مسلمان واقعی و دائم به دنبال نماز و خواندن قرآن بود. می‌آمد از بچه‌ها پتو و لباس‌هایی را که به درد ایام و انسان‌های مستضعف‌های کرمانشاه می‌خورد، جمع آوری و میان آنان تقسیم می‌کرد. وقتی جنگ تحمیلی شروع شد، به دلیل این که تخصص من سلاح هلی‌کوپترهای کبرا بود، به همراه او به پایگاه قوچعلی ایلام اعزام شدم، و در اکثر مأموریت‌ها همراه او بودم. محل استراحت ما هم مهمانسرای استاندار ایلام بود. احمد هر شب تا غسل شهادت



از هم‌زمان شهید کشوری ارشدیت گرفتند. ولی احمد هرگز دنبال ارشدیت نبود. آقای ابراهیمی استاندار ایلام می‌گفت: تا زمانی که احمد در ایلام حضور دارد، خیالم راحت است. واقعا همین طور بود. استاندار به اندازه چشمان خود احمد را دوست داشت، و نیازهای خلبانان را تأمین می‌کرد. مهمانسرای استانداری را در اختیار هوانیروز قرار داده بود.

آقای بهلولی با اشاره به ابعاد اخلاقی و شخصیتی شهید کشوری اضافه کرد: «خصوصیات اخلاقی احمد طوری بود که کمتر کسی به درجه او می‌رسید. من این را از نگاه خود می‌گویم. شاید هر اندازه بخواهم در این راه گام بردارم، ولی هرگز به درجه او نخواهم نرسید. چون طرز تفکر احمد خیلی بالا بود، و من فکر نمی‌کنم که امثال من بتوانند این حالت را داشته باشند. باید در سطح او قرار می‌گرفتیم تا درک کنیم که شهید کشوری چه آدمی بوده است. به طور مثال شب‌ها قبل از خواب در مهمانسرا با بچه‌ها با شوخی خدا حافظی می‌کرد، و بعد می‌رفت نماز شب و قرآن می‌خواند. می‌گفت: من رفتم بخوابم و فردا زودتر از همه شما به پایگاه می‌روم. شاید دیگر مرا نبینید... بچه‌ها می‌گفتند: احمد شما را به خدا این حرف را نزنید. شما باید باشید و به اسلام و کشور خدمت کنید... می‌گفت: این حرف‌ها در کار نیست. آدم باید برود. این راهی است که همه ما باید برویم. این شوخی‌ها هر شب ادامه داشت تا سرانجام در آخرین شب که خدا حافظی کرد، واقعا احساس کرده بود که فردا شب در میان ما نخواهد بود. در بامداد روز ۱۵ آذر ماه به همراه کمک خلبان، رحیم پزشکی پرواز کردند و رفتند. من در جریان نیستم که چه اتفاقی برای احمد روی داد. ولی زمانی که رفتیم و بیکر احمد کشوری را تحویل گرفتیم، دیدم نیمی از بدن او سوخته بود.»

مبانی اعتقادی، بسیار قوی، و آدم خستگی ناپذیر بود. کسانی که با هنر خلبانی آشنا هستند، می‌دانند وقتی خلبان به مدت یک ساعت پرواز می‌کند و برمی‌گردد، حالت خستگی به او دست می‌دهد. اما احمد پیش از این که هوا روشن شود، چند سورتی پرواز می‌رفت و هیچ احساس خستگی نمی‌کرد. شوخی‌هایی که با بچه‌ها می‌کرد، انگار نه انگار که می‌خواهد شهید شود. هنوز چهره خندان او را فراموش نکرده‌ام. اصولا فرمانده یگان باید بایستد و دستور دهد. ولی احمد قبل از همه بچه‌ها در آسمان بود و دستور می‌داد که چه کار کنند. بچه‌ها به احمد گفتند که عراق هلی‌کوپتر ضد گلوله وارد عملیات کرده است. چون هر اندازه گلوله به سوی هلی‌کوپتر شلیک می‌کردند، آسیبی به آن وارد نمی‌شد. وقتی یکی از هلی‌کوپترها در دشت مهران سقوط کرد، احمد کشوری اصرار کرد لاشه هلی‌کوپتر را به پایگاه قوچعلی منتقل و بررسی کنیم، احمد پس از بررسی لاشه هلی‌کوپتر عراقی گفت: اینها ضعیف‌تر از هلی‌کوپترهای ما هستند، و باید اینها را بزینم. ما باید با دشمن جنگ هوایی داشته باشیم. می‌خواهم بگویم که احمد از هیچ چیزی ترس نداشت، و فقط خدا و اسلام و منافع کشور را در نظر می‌گرفت. سرهنگ بهلولی در بیان گرایشات معنوی و عرفانی شهید کشوری گفته است: «احمد همیشه به ما توصیه می‌کرد: «این راه جهاد را که ما می‌پیمایم راه رستگاری است». احمد واقعا چیزهایی را می‌دید که فکر کنم بالاتر از دید ما بود. با این بینش و طرز تفکری که داشت، جاهایی را می‌دید که ما نمی‌دیدیم. صحبت‌هایی می‌کرد که پذیرش آن برای خیلی از افراد دشوار بود. احمد هیچ وقت دنبال منافع و زرق و برق دنیا و دریافت درجه ارشدیت نبود. فقط به شهادت و دنیای اخروی فکر می‌کرد. به اسلام و به کشور فکر می‌کرد. چون چندین سال فرمانده یگان من بود، او را شناختم. من به عنوان مهمات گیری هلی‌کوپتر کبرا به طور دائم و قدم به قدم در مناطق دنبال او بودم. تعداد زیادی

نمی‌کرد به خواب نمی‌رفت. صدای قرآن خواندن شبانه‌اش به گوش همه افرادی که در مهمانسرا مستقر بودند، می‌رسید. چون همه بچه‌ها یکجا بودیم و می‌شنیدیم. روزانه قبل از طلوع خورشید اولین نفری که با احمد برخورد می‌کرد من بودم. چون باید هلی‌کوپتر را آماده می‌کردم تا او به منطقه عملیات برود، و آخرین نفری هم که پایگاه را ترک می‌کرد و به مهمانسرا بازمی‌گشت، من بودم. سرهنگ بهلولی در تشریح شجاعت و جنگ آوری شهید کشوری افزود: «احمد به این قانع نبود که روزی چند سورتی پرواز برود. نیم ساعت نشده می‌دیدم تیم آتش به فرماندهی احمد کشوری رفت و مهمات را بر سر دشمن خالی کرد و برگشت. او همواره تأکید می‌کرد که من تا میمک را آزاد نکنم دست بر نمی‌دارم، و در ارتفاعات میمک هم شهید شد. آنقدر جنگید تا شهید شد. احمد شخصا می‌دانست که شهید می‌شود. همه بچه‌ها هم می‌دانستند که او روزی شهید خواهد شد. اصلا حرکاتش، گفتارش، رفتارش و چهره‌اش نشان می‌داد که او سرانجام در این راه شهید می‌شود. یک قبضه کلاشینکف از دشمن غنیمت گرفته بود و دائم آن را در هلی‌کوپتر نگهداری می‌کرد. می‌گفت: اگر روزی هلی‌کوپتر مرا بزنند، دستکم ۱۰ یا ۲۰ عراقی را با این کلاشینکف هلاک می‌کنم، و بعد شهید می‌شوم. روزی که از عملیات برگشت، گفت: آقایون این جوری فایده ندارد. مسیر رفت و آمدمان طولانی است. ما باید آن واحد نزدیک به جبهه را پراز مهمات کنیم. چون در منطقه کوهی وجود داشت که پشت آن مستقر شده بودیم. خلبانان در ظرف پنج دقیقه می‌رفتند می‌زدند و مجددا برمی‌گشتند، و ما باید مهمات گیری می‌کردیم. قبلا در تنگه قوچعلی مستقر بودیم و احمد به این تنگه قانع نبود. می‌گفت: شما باید جلوتر بیاید تا سریع‌تر مهمات گیری کنید.»

این پیشکسوت دوران دفاع مقدس در بیان ویژگی‌های شهید احمد کشوری افزود: «احمد در

احمد هیچ وقت دنبال منافع و زرق و برق دنیا و دریافت ارشدیت نبود. فقط به شهادت و دنیای اخروی، به اسلام و به کشور فکر می‌کرد. چون چندین سال فرمانده یگان من بود، او را شناختم. من به عنوان مهمات گیری هلی‌کوپتر کبرا به طور دائم و قدم به قدم در مناطق دنبال او بودم.

روایت سرهنگ خلبان سید تقی آقاسیان
سرهنگ سید تقی آقاسیان جمعی خلبانان مرکز آموزش شهید وطن پور اصفهان و هم‌زم شهید احمد کشوری خاطرات خود را چنین روایت کرده است: «از زمانی که در پایگاه هوانیروز کرمانشاه خدمت می‌کردم با شهید بزرگوار احمد کشوری آشنا شدم. در مأموریت‌های کردستان و نیز در جنگ تحمیلی در خدمت او بودم. در آن مدت از خصوصیات اخلاقی و رفتاری او خیلی چیزها یاد گرفتم. احمد ضمن

حساس با مدیریت خاصی ده فروند هواپرد در یک منطقه به عمل آورد. هدف دشمن تا دندان مسلح چیز دیگری بود. هرگز فکر نمی کرد کسی جلودارش باشد. احمد و سایر بچه های عملیاتی در چنین وضعیتی، ساعت چهار بامداد و بعد از نماز صبح که عراقی ها در کیسه خواب شان آرمیده اند، حملات شان را شروع می کردند.

من شخصا خیلی از مسائل و آموزه های دینی را که تا آن زمان یاد نگرفته بودم، از احمد یاد گرفتم. جنگ فقط کشت و کشتار نبود. جنگ با دشمن یک آموزش مکتبی برای همه ما بود. در مناطق جنگی خیلی از شهدا را که اسامی شان همچنان گمنام مانده است، دیدیم چه زحمت ها که نکشیدند

خلبان آقاسیان گفت: «همراهی با شهید کشوری در ابعاد دینی، مکتبی و پروازی آموزه های برای همه ما بود. از همنشینی و بحث با احمد درس می گرفتیم. اکنون از هر خلبان قدیمی درباره احمد پرسید به شما می گوید که او برای همه الگو بود. با همه زیر دستان، حتی با سربازان برخورد بسیار عالی داشت. اگر اشکال و اشتباهی در کار و جود داشت، سعی می کرد با مناعت طبع همه را راهنمایی کند. عبادت و نماز شب او زیانزد همه همزمان شده بود. هر وقت که او را نمی دیدیم در گوشه ای می نشستند و قرآن می خواند. همه این رفتارها برای دیگران الگو شده بود. من شخصا خیلی از مسائل و آموزه های دینی را که تا آن زمان یاد نگرفته بودم، از احمد یاد گرفتم. جنگ فقط کشت و کشتار نبود. جنگ با دشمن یک آموزش مکتبی برای همه ما بود. در مناطق جنگی خیلی از شهدا را که اسامی شان همچنان گمنام مانده است، دیدیم چه زحمت ها که نکشیدند. رفتار آن ها برای ما آموزش مکتبی بود، و واقعا ما استفاده کردیم. شکی نیست که شهادت احمد کشوری در آن زمان واقعا کمر هوانیروز را شکست. به این دلیل در مدتی که او در منطقه ایلام حضور داشت، به همه خلبانان جنگ آور در آن جبهه روحیه داده بود. در وقت استراحت هنگامی که دور هم می نشستیم و صحبت می کردیم احمد مسائلی را مطرح می کرد، که برای همه روحیه بخش بود. روزی هم که به شهادت رسید و خبر شهادت او به پایگاه ها مخابره شد، کل هوانیروز عزادار شد. واقعا سردار بسیار شجاعی را از دست دادیم. البته سایر بچه های هوانیروز کم نگذاشتن، و راه احمد را ادامه دادند، و الحمدلله نتایج خوبی هم به دست آوردند. در پایان من از زحمات همه کسانی که یاد و خاطره شهدای عزیزمان را زنده نگه می دارند سپاسگزارم، تا دستکم خودمان را کم نکنیم و بدانیم با چه کسانی بزرگ شدیم و از چه کسانی آموزش گرفتیم و به چه کسانی می خواهیم آموزش بدهیم.» ■

آن هنگام ناگهان از هلی کوپتر احمد کشوری دود بلند شد. احساس کردم که هدف آتش دشمن قرار گرفته و با ناراحتی فریاد کشیدم «وای زدنش». بعد متوجه شدم که دود راکتی است که احمد به سوی دشمن پرتاب کرده بود. ابتدا فکر کردم که او هر چه مهمات داشته روی سر دشمن ریخته و با خود گفتم گمان نکنم بتواند از این مخمصه بیرون بیاید. خوشبختانه خداوند احمد را یاری کرد و از منطقه عملیات دور شد و پایین آمد و روی زمین نشست. از آن پس شجاعت و رشادت این مرد بزرگوار را الگو برای خود قرار دادم. واقعا خیلی شجاع بود. شاید اگر من جای او بودم این کار را نمی کردم».

سرهنگ خلبان آقاسیان در تحلیل رویدادهای روزهای اول تجاوز دشمن به خاک پاک جمهوری اسلامی، و نقش هوانیروز در تثبیت نیروهای عراقی اظهار داشت: در آن موقع که تهاجم عراقی ها شروع شد، من در محور سرپل ذهاب بودم. بعد از گذشت ۴۸ ساعت پرواز شبانه روزی، توانستیم نیروهای عراقی را زمین گیر کنیم. کار مهمات گیری و سوخت گیری را در حال روشن بودن موتور هلی کوپتر انجام می دادیم. از تعدادی از اسیران عراقی پرسیدم که شما با چه انگیزه ای اعلام جنگ کردید؟ گفتند: مسئولان به ما گفته بودند پوتینتان را در بغداد ببوشید، بندش را تهران ببندید... یعنی به همین سادگی می خواستند همه چیز را پشت سر بگذارند، و یک شبه وارد تهران شوید. در محور سرپل ذهاب شهید شیرودی و در استان ایلام شهید کشوری توانستند مانع پیش روی عراقی ها شوند. اگر شجاعت و رشادت خلبانان هوانیروز نبود، شاید عراقی ها به جلو می آمدند. بچه ها با دل و جان مقاومت کردند. حتی آشپز پایگاه راکت روی دوش گذاشته بود و می دوید تا سریع خود را به هلی کوپتر برسانند. از سرباز گرفته تا نیروهای مردمی، همه واقعا زحمت کشیدند. چرا که ایثارگری های خلبانان هوانیروز را دیده بودند. در شرایطی که از زمین و آسمان آتش می بارید، شهید کشوری در آن روزهای

این که یکی از خلبانان شجاع و ایثارگر بود، در عین حال خونسرد و مناعت طبع داشت. اگر گاهی در مناطق بحرانی و جنگی احساس خطر می کردیم، یا استرس می گرفتیم، او با همان مناعت طبع و خونسردی که یکی از حسن خصوصیات اخلاقی او بود همه ما را آرام می کرد. به طور مثال در زمستان سال ۱۳۵۹ و چند هفته قبل از شهادت احمد، قرار شد در منطقه صالح آباد در نزدیکی مهران عملیات زمینی صورت گیرد. سه فروند هلی کوپتر ۲۱۴ و دو فروند کبرا بودیم، که خلبان یکی از این کبراها شهید کشوری بود. مأموریت به این صورت بود که ما باید تجهیزات و مهمات را قبل از آغاز عملیات تدارک می دیدیم. همه چیز خیلی خوب پیش رفت و هیچ مشکلی نداشتیم. استارت زدیم و به سوی ارتفاعی که پشت آن نیروهای عراقی مستقر بودند، پرواز کردیم. اگر با هم می رفتیم و کمی ارتفاع می گرفتیم، دشمن کاملا ما را می دید. چون پنج فروند هلی کوپتر نمی توانستند، همزمان به آن منطقه بروند، لازم بود کمی پایین می آمدند و روی ارتفاعات می نشستند، و تک فروندی می رفتند، و مهمات شان را تخلیه می کردند و برمی گشتند می نشستند، و دیگری می رفت».

این پیشکسوت دفاع مقدس در ادامه بیان این روایت افزود: «فروند اول من بودم. رفتن و مهمات را تخلیه کردم و برگشتم. فروند دوم هم رفت و انجام داد و برگشت. فروند سوم وقتی بلند شد، منطقه ای را که باید می رفت و محموله را تخلیه می کرد گم کرد. حالا همگی نگران او شده بودیم. نمی دانم چرا و چه طور سیستم رادیویی این هلی کوپتر از کار افتاد، و ارتباط با آن قطع شد. خلبان به طرف ارتفاعی می رفت که دشمن کاملا بر آن اشراف داشت، و هیچ کاری از دست ما ساخته نبود. هلی کوپتر در تیررس دشمن قرار گرفته بود. در آن وضعیت احمد کشوری از زمین برخاست و پهلو داد به دشمن و طوری عمل کرد که به خلبان هلی کوپتر فهماند که شما دارید اشتباه می روید. خلبان هم فهمید و زود برگشت. در



جان و دل با آن همراه شدند، این انقلاب مردمی به مزاج مستکبران خوش نیامد. چرا که شعارهای روشنگرانه و ضد استعماری انقلاب، در جهان فراگیر شده بود، و بیداری ملت‌های مسلمان را در پی داشت. لذا استعمارگران شرق و غرب دست در دست هم گذاشتند، و با هر ترفندی کوشیدند، انقلاب نوپای مردم ایران را در نطفه خفه کنند. اولین جرقه آتش نقشه‌های شوم اهریمنان در استان‌های کردستان و آذربایجان غربی، سپس با حمله ناجوانمردانه ارتش رژیم بعثی عراق و با هزینه کلان شیوخ مرتجع عرب روشن شد. ولی در پرتو وجود رهبری فرزانه و خردمندانه پیر جماران، و غلط بودن محاسبات دشمنان همه توطئه‌های آنان نقش بر آب شد، و دیری نپایید که صدام عفلقی هم به زیاله دانی تاریخ سپرده شد.

عقابان قلعه نشین، پایگاه هوانیروز کرمانشاه که در نزدیکی مناطق بحرانی قرار داشتند، و از امکانات فراوان و تجهیزات پیشرفته نظامی برخوردار بودند، و با توجه به نابسامانی و سردگمی ناشی از تحولات پس از پیروزی انقلاب که بر مسئولین کشوری و لشکری حاکم بود، آگاهانه عمق توطئه‌ها را شناختند، و بیدرنگ بال گشودند، و به صورت خودجوش به فکر چاره اندیشی برآمدند.

خلبانان و کارکنان وظیفه شناس پایگاه، ضمن احساس مسئولیت دینی و ملی، یگان‌های پرنده خویش را ابتدا به پادگان سنندج، و به مرور زمان به سایر شهرهای بحران زده کردستان انتقال دادند.

روند تحولات اوضاع کردستان به گونه‌ای پیش رفت که انگار خلبانان پیشتاز پایگاه کرمانشاه هستند که برای مسئولین دولت موقت، تکلیف تعیین می‌کنند، و راهکار برخورد با ضد انقلاب و عوامل استکبار جهانی را برای آنان مشخص می‌نمایند.

لذا هر یک از خلبانان آگاه و بیدار دل پایگاه هوانیروز کرمانشاه در کارنامه درخشان خود، ارزشنامه و نشان افتخار وجود دارد. حضرت امام (ره)، علی اکبر شیرودی را «شهید آمرزیده شده» توصیف کردند و حضرت مقام معظم رهبری در نماز جماعت پادگان سرپل ذهاب به او اقتدا کردند. شهید والا مقام و عارف فرزانه سرلشکر ولی الله فلاحتی جانشین وقت ستاد مشترک ارتش، در یکی از سخنرانی‌های خود شهید احمد کشوری را «ناجی کردستان» معرفی کرده بود. این افتخارات محدود به آن دو شهید بزرگوار نیست، و چه بسا همه شهیدان گلگون کفن و جانبازان فداکار هوایمایی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی از چنین موهبت‌هایی برخوردارند.

بی‌تردید نام نیکوی پایگاه هوانیروز کرمانشاه به خاطر پایداری و مقاومت کارکنان غیور آن در عرصه‌ها دفاعی به خصوص در تثبیت امنیت در کردستان و نیز در دوران هشت ساله دفاع مقدس، برگ زرینی در تاریخ معاصر ارتش جمهوری اسلامی ایران، و نسل‌های آینده خواهد بود. ■



قلعه عقاب‌های تیز پرواز کرمانشاه

حسن خامه‌بار

تجلی پیدا کردند، و زیباترین و شکوهمندترین لحظه‌های عشق، ایثار، خداپرستی، میهن دوستی را به نمایش درآوردند، و داغی بر دل عفلقیان کافر و اربابان‌شان گذاشتند، تا به بلندای تاریخ، کسی گستاخی تعرض دوباره به این سرزمین دلاورخیز را در سر نپوراند. مردم قدرشناس کشورمان بدانند، اگر نبود همت و استقامت نیروهای جوان هوانیروز، ایران به ایرانستان تبدیل می‌شد و سایه آسایش و امنیت پایدار از سر مردم این مرز و بوم بر باد می‌رفت.

روند تحولات اوضاع کردستان به گونه‌ای پیش رفت که انگار خلبانان پیشتاز پایگاه کرمانشاه هستند که برای مسئولین دولت موقت، تکلیف تعیین می‌کنند، و راهکار برخورد با ضد انقلاب و عوامل استکبار جهانی را برای آنان مشخص می‌نمایند

با پیروزی انقلاب اسلامی، به برکت حضور یکپارچه ملت، به ویژه مسلمانان غرب کشور که از حکومت استبدادی پهلوی به ستوه آمده بودند، و از محرومیت مضاعف رنج می‌بردند، و به امید دستیابی به آسایش و رفاه در سایه آزادی و برابری که انقلاب نوید بخش آن بود می‌اندیشیدند، و با

به حق می‌توان گفت که «قلعه عقاب‌های تیز پرواز کرمانشاه»، زینده‌ترین تعبیری می‌تواند، برای پایگاه رزمی هوانیروز کرمانشاه باشد، که خلبانان و متخصصین فنی و همه کارکنان خدمتگذار آن در جبهه سرکوب اشراک ضد انقلاب در کردستان، و نیز در جبهه رویارویی با متجاوزان بعثی در دوران هشت ساله دفاع مقدس، حماسه‌های بی‌نظیری از خود به یادگار گذاشتند. آنان رادمردانی بودند که از گوشه و کنار ایران اسلامی در این محفل جهادی گردهم آمدند، و برای مصونیت ملت و تداوم استقلال کشور، سینه چاک کردند، و سخاوتمندانه با مرگ با عزت، قامت افراشتند. شهیدان احمد کشوری، علی اکبر قربان شیرودی، محسن درخشان، حمید رضا سهیلیان، یحیی شمشادیان، و خیل جانبازان این قلعه مقاوم، شجاعت‌شان زبانزد عام و خاص، و رزم آوری حماسی‌شان، در مصاف با دشمنان خدا و خلق سینه به سینه و محفل به محفل بازگو می‌شود. در راه وصال با معشوق، چنان از یکدیگر سبقت گرفتند که گویا، در شناخت جاودانگی و حیات ابدی به علم یقین رسیده بودند.

در کارنامه یکا یک عقاب‌های جوان، مومن، متعهد و فداکار قلعه - پایگاه هوانیروز کرمانشاه حکایت‌های شیرینی نهفته که می‌توان، از آن‌ها صدها شاهنامه، با معیارهای امروزی تدوین کرد. چرا که این اسطوره‌ها هرگز افسانه نبودند، و در مصاف واقعی با اهریمنان، دنباله رو شیطان



از وضعیت دشوار اقتصادی آن مرحله که بر اثر تحریم‌های اقتصادی غرب به وجود آمده بود، به فعالیت‌های کشاورزی و دامپروری خود نیز ادامه دادند. تا بار سنگینی را از دوش مردم و دولت بردارند. شهر گیلانغرب به پاس این همه فداکاری و از خودگذشتگی و مقاومت عشایر مناطق مرز میانی، پس از خرمشهر به عنوان دومین شهر مقاوم کشور لقب گرفته است.

در روایات و خاطرات تاریخ نگاران دوران حماسه و ایثار آمده است که دلاوری‌ها و شجاعت‌های مردان و زنان گیلانغرب در دوران دفاع مقدس، که با مقاومت جانانه در برابر تهاجم ماشین جنگی رژیم بعث عراق، ایستادگی و از خود دفاع کردند، و مانع پیشروی دشمن شوند، شیر زنانی وجود دارد که نام‌شان در بلندای تاریخ درخشانده خواهد بود و ارزش دلاوری‌ها و مقاومت آنان برای آیندگان بیشتر نمایان خواهد شد. یکی از نام آوران عشایر این شهرستان، بانو فرنگیس حیدر پور است که شهادتی زنده بر رشادت‌ها و شجاعت‌های زنان شیردل آن دیار است. او در حال حاضر در روستای گورسفید شهرستان گیلانغرب سکونت دارد، و به میان‌سالی رسیده است. بانو حیدر پور می‌گوید: «نیروهای عراقی در اوایل مهرماه سال ۱۳۵۹ پس از اشغال قصر شیرین به سمت گیلانغرب که در فاصله ۵۰ کیلومتری جنوب این شهر قرار دارد هجوم آوردند. عراقی‌ها در مسیرشان، برادرم و هشت تن دیگر از بستگانم را که سوار خودروی جیب شاهین بودند، در نزدیکی قصر شیرین به شهادت رساندند.»

روایتی از حماسه آفرینی‌های عشایر غیور گیلانغرب

حسن خامه یار

همین دلیل از اولین روز آغاز جنگ مورد تهاجم وحشیانه رژیم سرنگون شده حزب بعث عراق قرار گرفته است. رزمندگان عشایر قهرمان، در ابتدای جنگ با استفاده از ساده‌ترین ابزارهای دفاعی، مانند سلاح‌های سرد و گرم همچون تفنگ شکاری برنو، پرن، تک لول و دولول، چوب و تیر و رها سازی آب در مزارع کشاورزی خود، توانستند پیش روی ماشین جنگی دشمن را به طور نسبی متوقف نمایند، و به تدریج موفق شدند نیروهای دشمن را تا فاصله ۱۰ کیلومتری شهر به عقب برانند، و کانون درگیری و مقاومت را به منطقه عمومی گورسفید منتقل نمایند.

دشت گیلانغرب در ابتدای جنگ حدود ۳۷۰ هزار جمعیت داشت، که عشایر غیور آن به رگم تحمل فشارهای فراوان دشمن از قبیل تخریب روستاها، گاهی تا میزان صد در صد هیچ‌گاه زادگاه خود را ترک نکردند. زنان و کودکان و بزرگسالان را در دامنه کوه‌ها و روستاهای اطراف اسکان دادند، و در طول دوران هشت ساله دفاع مقدس به جنگ با دشمن و پاسداری از میهن خود ادامه دادند. حضور عشایر غرب کشور در صحنه به نبرد با دشمن محدود نبوده و چه بسا از رزمندگان نیروهای ارتش، سپاه و هوانیروز نیز پشتیبانی اطلاعاتی و لجستیکی به عمل می‌آوردند. عشایر مرزنشین غرب کشور با آگاهی



درآمد

عشایر مرزنشین استان‌های کرمانشاه و ایلام شرکت در دفاع مقدس را وظیفه ملی و دینی خود دانستند، و از هرگونه ایثار و فداکاری از جان و مال خود دریغ نکردند. آن‌ها برای حضور در جبهه و کمک به رزمندگان، وسایل نقلیه شخصی خود را همچون وانت، جیب و حتی تراکتور کشاورزی را به میدان رزم آوردند. بسیاری از سران عشایر کلهر و ارکوازی و دیگران نقش موثری در بسیج جنگ آوران عشایری داشتند، چه بسا بسیاری از داوطلبان عشایری تمایلی به دریافت حقوق ماهیانه از ارتش نداشتند. در حقیقت آنان برای زنده نگهداشتن افتخارات تاریخی عشایر در دفاع از مرزهای کشور، حضور در جبهه را وظیفه ملی خود می‌دانستند. در این مقوله به گوشه‌ای از حماسه‌های وصف ناپذیر عشایر گیلانغرب اشاره می‌کنیم:

شهرستان گیلانغرب که در بخش غربی کرمانشاه و در شمال استان ایلام واقع شده دارای حدود ۲۰۰ روستای عشایر نشین است که به دلیل نزدیک بودن با مرز موقعیت حساسی داشته و به

در روایات دوران حماسه و ایثار آمده است که دلاوری‌های مردان و زنان گیلانغرب در دفاع مقدس، که با مقاومت جانانه در برابر تهاجم ماشین جنگی رژیم بعث عراق، ایستادگی و مانع پیشروی دشمن شدند، شیر زنانی وجود دارد که نام‌شان در بلندای تاریخ درخشانده خواهد بود

فرنگیس حیدر پور اضافه می‌کند: «با اشغال روستای گورسفید، من به همراه پدرم و سایر اهالی به ناچار به طرف ارتفاعات جنوب روستا و در حوالی روستای آوازین پناه بردیم، ولی عراقی‌ها به این روستا هم یورش آوردند. در آن شرایط حساس یک جیب دشمن که در رویارویی با رزمندگان اسلام مسیروش را گم کرده و به سمت روستای آوازین در حرکت بود، به وسیله مدافعان این روستا منهدم شد و دو نفر از سربازان سرنشین آن به طرف رودخانه آوازین و ارتفاعات



مقاومت عشایر و نیروهای خودی از گیلانغرب در برابر پیشروی نیروهای متجاوز بعثی بسیار تحسین برانگیز بود. اگر مردم شهر را تخلیه کرده بودند، بدون تردید این شهر هم مانند برخی از شهرهای مرزی سقوط کرده بود. چون ارتش بعث با آتش تانک و مسلسل سنگین مسیر پیشروی خود را از وجود هر جنبنده‌ای پاکسازی می‌کرد و جلو می‌آمد. پیشکسوتان و بازماندگان دشت گیلانغرب، در بازگویی خاطرات شیرین روزهای حماسه و مقاومت نقل کرده‌اند که عشایر در آن برهه نمی‌دانستند در مقابل آن همه امکانات ماشین جنگی و قوی ارتش عراق و آن هجوم سریع و گسترده چه باید بکنند. امروز پس از گذشت سه دهه در باورشان نمی‌گنجد که چگونه و با چه شهامتی توانستند آن حماسه‌های بی‌نظیر را فقط با توکل بر قدرت لایزال الهی بیافرینند.

بامداد روز ششم مهرماه با انفجار اولین گلوله توپ دشمن بعثی وضع شهر گیلانغرب و آسایش نسبی پناهگاه آوارگان روستاهای منطقه در تنگه جلیلونند، بر هم خورد. در یک لحظه چشم به خوردن، وحشت و ترس وجود زنان و کودکان فرا گرفت. ولی جوانان و بزرگترها دندان خشم روی هم ساییدند. چون این بار نیروهای عراقی مزارع و باغ‌های کشاورزی عشایر را پشت سر گذاشته و به دروازه شهر گیلانغرب نزدیک شده بودند. رزمندگان و سایر نیروهای مردمی توافق کرده بودند، تا نزدیک شدن قوای عراقی به گیلانغرب هیچ‌گونه عکس‌العملی از خود نشان ندهند. در حقیقت این تصمیم یک نوع فریب بود. عصر همان روز از کشاورزان خواسته شد که شبانگاه آب رودخانه و قنات‌ها را در مزارع کشاورزی و زیر چرخ ماشین جنگی دشمن رها کنند. با این اقدام پیشروی ماشین جنگی ارتش

عراقی اجازه ندهند، به شهر گیلانغرب نزدیک شوند. جوانمردان عشایر بعد از سازماندهی و اجرای جنگ چریکی، زمام امور را به دست گرفتند و عرصه را بر متجاوزان بعثی تنگ‌تر کرده که آن‌ها ناگزیر به عقب نشینی تا مرز شدند.

تنها وسیله دفاعی که در اختیار داشتم یک تبر بود. در آن برهه که یک زن جوان، و به خاطر شهادت برادر و هشت تن از بستگانم خیلی ناراحت بودم، با تبر به عراقی‌ها حمله کردم و یک نفر از آن‌ها را به هلاکت رساندم و نفر دوم را که به شدت ترسیده بود، با همه تجهیزات نظامی که به همراه داشت به اسارت گرفتم



تندیس شیر زن مقاوم گیلانغرب، فرنگیس حیدر پور

مجاور آن فرار کردند، که سرانجام با من و پدرم مواجه شدند. تنها وسیله دفاعی که در اختیار داشتم یک تبر بود. در آن برهه که یک زن جوان، و به خاطر شهادت برادر و هشت تن از بستگانم خیلی ناراحت بودم، با تبر به عراقی‌ها حمله کردم و یک نفر از آن‌ها را به هلاکت رساندم و نفر دوم را که به شدت ترسیده بود، با همه تجهیزات نظامی که به همراه داشتم به اسارت گرفتم، و تحویل رزمندگان اسلام دادم. من افتخار می‌کنم که روزهای اول جنگ توانستم با دفاع از عشایر منطقه و میهنم تا اندازه‌ای دین خود را به انقلاب و امام (ره) ادا کرده باشم.

نمونه‌های بارز رشادت‌های مردان و زنان سلحشور گیلانغرب، فراوانند و به رغم گذشت سه دهه همچنان در یادهای مردم قدردان ایران اسلامی زنده مانده است. مردان این سرزمین مقاوم چند ماه از جنگ نگذشته که با تشکیل تیپ رزمی مسلم بن عقیل (ع) با همیاری ارتش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کنترل مستقیم و دفاع از منطقه را به عهده گرفتند. به درستی که گیلانغرب، دومین شهر مقاوم کشور، سند زنده مقاومت دلاور مردان و شیر زنان این خطه است. عشایر مرزنشین کلهر نیز که تحركات جنگ افروزانه رژیم حزب بعث عراق را بارها تجربه کرده بودند، گویا پیش از آغاز جنگ، امکان بروز حادثه غیر مترقبه را در هر لحظه احساس می‌کردند، از بیلاق بازگشته و بیدرنگ خود را مسلح کرده و در نقاط مرزی استقرار یافتند. وقتی جنگ آغاز شد، و شهرهای قصر شیرین، نفت شهر و سومار به اشغال نیروهای دشمن درآمد، مردم شهرها و روستاهای دشت گیلانغرب در همان سه روز اول، با کمک جوانمردان زاندارمری، با سرعت خارق العاده دفاع جانانه از خود و پاسداری از تمامیت ارضی کشور را آغاز کردند. با این وصف هر کسی که اسلحه‌ای در اختیار داشت به دفاع برخاست، و دیری نپایید که تعدادی از نیروهای سپاه پاسداران و ارتش هم به آنان پیوستند، و خلبانان جان برکف هوانیروز به فرماندهی شهیدان احمد کشوری و علی اکبر شیروودی، مأموریت پشتیبانی هوایی از آنان را به عهده گرفتند.

در پی سازماندهی نیروهای مردمی، متشکل از جوانان غیرتمند عشایر گیلانغرب، سپاه پاسداران وارد عمل شد، و صدها قبضه مسلسل کلاشینکف و ژ-۳ میان آنان پخش کرد. زنان و مردانی هم که اسلحه نداشتند، سلاح سرد و چوب و چماق به دست گرفتند. بدین صورت یک نیروی قوی دفاعی در منطقه غرب کشور شکل گرفت. افرادی هم که قبل از دوره سربازی، با نحوه به کارگیری اسلحه آشنا بودند، جلودار معرکه شدند، و همگی پیمان بستند تا آخرین قطره خون از خاک میهن دفاع نمایند و به نیروهای متجاوز

شکی نیست که اشعار خاک خونین گیلانغرب از اشعار و غزل سرایی‌های صوفیانه زیباتر است. هنوز بسیاری از هموطنان نمی‌دانند که زنان و دختران گیلانغربی، صورت‌شان را با گل و لای آغشته کردند، تا دامان پاک‌شان آلوده اسارت دشمن نگردد

یکی از زنان عشیره کلهر در حالی که دست دختر خردسالش را گرفته بود و سرپناهی را جستجو می‌کرد، در مسیر راه با پیرمردی زخمی رو به رو شد. به او نزدیک شد، و زخم را نگاه کرد. سپس روسری دخترش را پاره و بخشی از آن را با آتش خاکستر کرد و آن را روی زخم پیرمرد قرار داد، تا زخم التیام یابد. البته برای مقاومت و پایداری بی‌نظیر عشایر گیلانغرب، اشعار حماسی فراوانی سروده شده است. برای زخم‌های کودکان و بزرگسالان آن دیار داستان‌های فراوانی نوشته شده است. شکی نیست که اشعار خاک خونین گیلانغرب از اشعار و غزل سرایی‌های صوفیانه زیباتر است. هنوز بسیاری از هموطنان نمی‌دانند که زنان و دختران گیلانغربی، صورت‌شان را با گل و لای آغشته کردند، تا دامان پاک‌شان آلوده اسارت دشمن نگردد. تاکنون کسی از پنجه‌های خون آلود زنان باردار و شیرده عشایر گیلانغرب خبر ندارد، که چگونه بر صورت متجاوزین عراقی خراش انداختند. شیر زنان گیلانغربی روزانه با لبخند شیرین، با گریه شوق، و با دستان خونین، به آسمان آبی وطن نگاه می‌کردند و برای خلبانان هوانیروز دست تکان دادند. دستان خونین نشان از قربانی کردن گوسفند برای سلامتی خلبانان جان برکف داشت. نظر به نزدیک بودن گیلانغرب به مرز بین‌المللی، این شهر در دوران دفاع مقدس دوبار مورد تهاجم زمینی و ده‌ها بار توسط جنگنده‌های عراقی مورد تهاجم ناجوانمردانه قرار گرفت. در این حملات تعداد ۳۰ روستا و بخش به میزان صد در صد تخریب شدند. در تابستان سال ۱۳۶۷ و پس از قبول قطعنامه آتش بس سازمان ملل، ارتش بعث عراق بار دیگر در تهاجمی گسترده شهرستان گیلانغرب را مورد تجاوز قرار داد که در این تهاجم نیز با رشادت رزمندگان اسلام و عشایر سلحشور منطقه ناکام ماند و در همان روز به پشت مرزهای بین‌المللی رانده شد. ایشار و استقامت مردم این خطه خون‌رگ در مقابل حملات عراق برکسی پوشیده نیست. دومین شهر مقاوم ایران، در دوران دفاع مقدس حدود ۷۵۰ شهید، ۲۱۰۰ جانباز و ۱۴۲ آزاده تقدیم انقلاب کرده است. ■

ملت ایران را بر سر متجاوزان فرو ریختند، و خستگی را از تن رنجور، و بی‌خوابی را از چشمان زنان و کودکان آواره عشایر منطقه برطرف کردند، و توان مضاعف به جوانمردان مقاوم بخشیدند. در آن عملیات کیفی خلبانان دیگری همچون شهیدان حمید رضا سهیلیان و شمشادیان حضور داشتند و توانستند تیپ زرهی عراقی را منهدم نمایند. خلبانان هلی‌کوپترها هنگام بازگشت نزدیک زمین پرواز می‌کردند، تا به ابراز احساسات اهالی گیلانغرب دست پیروزی تکان دهند. گویی در میان شادی مردم روی زمین و پرندگان آسمان فخر می‌فروختند. از آن پس تانک‌های منهدم شده و به گل فرو رفته عراقی‌ها، اسباب بازی بچه‌های گیلانغرب شده بودند. ده‌ها تن از اسیران دشمن به پشت جبهه انتقال یافتند. سلاح‌های ضد هوایی‌ها و تفنگ‌های سبک و سنگین جمع‌آوری و تحویل یگان‌های رزمجوی عشایر شد. ولی دشمن جنایتکار اجازه نداد رویای شیرین و ناباورانه مردم گیلانغرب غرب تداوم پیدا کند. در آن لحظه‌های شاد و سرشار از طعم پیروزی، جنگنده‌های عراقی خفاش وار از دور نمایان شدند و مردم را در مزرعه، در خانه و خیابان، در میان تیغه‌های کوه و صخره‌ها به شدت بمباران کردند. لبخند زنان و مردان زخم خورده از آوارگی را دوباره به گریه تبدیل کردند. گویا شادی حضور هلی‌کوپترهای هوانیروز زود هنگام از یادها رفت، اما نه برای همیشه. آتش توپخانه عراق بود که دوباره سراغ تک تک دل‌ها را گرفت و چشم‌ها را به آهنگ اشک فراخواند. مجروحان را برای درمان به تنگه جلیلونند انتقال دادند. تا آن روز تیم امداد پزشکی قابل ملاحظه شکل نگرفته بود. هموطنان مرزنشین با آموخته‌ها و تجربیات ابتدایی خود، مجروحان را درمان کردند.

عراق به سوی گیلانغرب متوقف شد و تانک‌های آنان در گل فرو رفتند. غرور و سرمستی افسران عراقی ناشی از پیشروی سریع آنان شکسته، و بینی آنان به خاک مالیده شد. یکی از شاهدان نقل کرده که در منطقه شایع شده بود که فرمانده یک تیپ زرهی ارتش عراق بر اثر سرافکنندگی و سردرگمی در دروازه‌های گیلانغرب دست به خودکشی زده است.

در حقیقت دشمن بعضی، آنگونه که صدام معدوم اعلام کرده بود، به امید فتح سه روزه تهران، جنگ را بر ملت و بر کشورمان تحمیل کرد. اما عشایر غیور غرب کشور با مقاومت و وحدت کلمه و عشق به ایران، انقلاب، ایران و امام (ره) رویاهایی دشمن بعضی را نقش بر آب کردند. لذا پس از به گل نشستن ماشین جنگی ارتش عراق در اطراف گیلانغرب، نیروهای مردمی عشایر با کمک رزمندگان ارتش و سپاه در یک موقعیت مناسب و به صورت یکپارچه از سنگرها بیرون ریختند، و تیپ زرهی به گل نشسته را بدون هیچ عکس‌العملی به محاصره درآورده و خلع سلاح کردند. در حالی که سربازان عراقی شوکه شده بودند، زنان و کودکان شهر با چوب، سنگ، بیل و تبر به سوی آنان هجوم بردند و مهمات‌شان را جمع‌آوری و در اختیار جوانمردان عشایر قرار دادند. البته خلبانان شجاع هوانیروز مستقر در پادگان ابوذر سرپیل ذهاب و قوچعلی ایلام هم در آفرینش این حماسه به یاد ماندنی نقش اساسی داشتند.

در بامداد همان روز پیش از این که نور خورشید در آسمان گیلانغرب بدرخشد، دو تیم آتش از هلی‌کوپترهای هوانیروز به فرماندهی شهیدان کشوری و شیروودی با پرواز برفراز تیپ به گل نشسته عراقی، ابابیل وار گدازه‌های آتش خشم



یکی از شهیدان مقام گیلانغرب و مادر شهید علی آذرف حسین چنگیان



کتاب شناسی شهید احمد کشوری

رسیدن به منطقه گهواره اولین هشدار را به شیرودی داد و گفت: بچه‌ها مواظب باشید ممکنه از روی صخره‌ها و توی چاله چوله‌ها به طرف ما شلیک کنند. شیرودی در جواب به این هشدار شیرودی با خنده به او گفت: احمد چون مثل همیشه دو تا چشم داشتم... هشت، ده تای دیگر هم قرض کردم... گوشام تیزه تیزه...

با رد و بدل شدن این دو پیام کوتاه در خود غروری را حس کردم که تا آن موقع در هیچ مأموریتی نداشتم. فکر می‌کردم کشوری و شیرودی مانند دو دیوار ضد گلوله هستند که من میان آن دو قرار دارم. لذا بی هیچ ترسی و بی خیال به صدلی خود تکیه داده بودم و غرق شادی عملیات و پیروزی‌های بعدی گردیدم. چندین بار پیاپی منطقه را دور زدیم، اما هیچ عکس العملی از طرف اشترار صورت نگرفت. گویا اطلاعات رسیده کاملاً غلط بود. از این که می‌دیدم باید منطقه را بدون درگیری در کنار شیرودی و کشوری ترک کنم ناراحت شدم. سعی کردم در شناسایی منطقه کوچک‌ترین حرکتی را از چشم خود دور ندارم اما هیچ جنبنده‌ای را که بتوانم بهانه قرار دهم نمی‌دیدم. همان طور که به بیرون نگاه می‌کردم ناگهان صدای شیرودی را شنیدم که گفت: آخ سوختم، آخ...

مکثی کوتاه در رادیو ایجاد شد و من هراسان از این که شیرودی را زده‌اند فرامین کنترل بالگرد را به دست گرفتم تا بدون فوت وقت از منطقه خارج شوم. اما هنوز فشاری را به فرامین کنترل وارد نیاورده بودم که صدای خنده شیرودی مرا در جای خود می‌خکوب کرد. نمی‌دانستم چه اتفاقی

کمک خلبان شیرودی در آن تیم پرواز می‌کردم. خلبانی که یکی از بزرگترین قهرمانان و رادمردان عرصه پیکار با دشمنان اسلام بود.

در ساعت مقرر پس از بررسی مجدد طرح عملیات توسط شهیدان کشوری و شیرودی هر سه فروند هلی‌کوپتر به پرواز درآمدیم، و من از این که در این عملیات همراه شیرودی پرواز می‌کردم بسیار شاد بودم. شهر کرمانشاه و کوه‌ها و تپه‌های مسیر پرواز را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشتیم تا به شهر اسلام آباد نزدیک شدیم. می‌دانستم که لحظاتی دیگر وارد منطقه مورد نظر می‌شویم و من می‌بایستی در این عملیات خلبان شیرودی را یاری دهم. از این که خدای نکرده اتفاق ناگواری بیفتد و صدمه‌ای به او برسد سخت ناراحت بودم. به مرگ خود اهمیت نمی‌دادم، اما دلم نمی‌خواست کوچکترین صدمه‌ای به شیرودی که شاخص بزرگترین عملیات‌های هوانیروز بود وارد شود. لذا چشم و گوشم را کاملاً باز کردم تا بتوانم با بهترین وضعیت از او که برابم مظهر پیروزی بود محافظت کنم. کشوری با

در ساعت مقرر پس از بررسی مجدد طرح عملیات توسط شهیدان کشوری و شیرودی هر سه فروند هلی‌کوپتر به پرواز درآمدیم و من از این که در این عملیات همراه شیرودی پرواز می‌کردم بسیار شاد بودم. کرمانشاه و تپه‌های مسیر را پشت سر گذاشتیم تا به شهر اسلام آباد نزدیک شدیم



درآمد

هشت سال دفاع مقدس ملت بزرگ ایران از مرزهای شرف و افتخار و سرتاسر حماسه و عزت را نمی‌توان در چند کتاب یا فیلم خلاصه کرد و به نسل‌های بعد منتقل نمود. این صفحات زرین تاریخ معاصر این مرز پرگوهر را شیر مردان بزرگ آفریدند. در حقیقت زنده نگه داشتن یاد و خاطرات شهدای گرانقدر پاسداری از دستاوردهای انقلاب اسلامی مسئولیت سنگینی است که برعهده نهادهای فرهنگی جمهوری اسلامی نهاده شده، و تاکنون برای شهید سرلشکر احمد کشوری آثار ارزشمندی از سوی صاحب‌نظران و هم‌زمان آن شهید و نیز از سوی معاونت فرهنگی بنیاد شهید و ایثارگران، و از نیز هواپیمایی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران (هوانیروز) منتشر شده است. مهمترین اثری که بخشی از زندگی شهید احمد کشوری را ترسیم کرده سریال سیمرغ است که در سال ۱۳۷۳ توسط بنیاد شهید و باهمکاری هوانیروز ساخته شده است. همچنین زندگینامه، مبارزه در دوران طاغوت، شجاعت‌ها و رشادت‌های این شهید بزرگ در کردستان و جنگ تحمیلی در آثار متعددی که از سوی قلم به دستان صاحب‌نظران انتشار یافته به طور مشروح بیان شده است. بخش‌هایی از مهمترین موضوعات این آثار را مرور می‌کنیم:

کتاب سیمرغ

این کتاب تحت عنوان روایتی از ایمان و سلحشوری شهیدان احمد کشوری و علی اکبر شیرودی بقلم سرهنگ خلبان حجت شاه محمدی و امیر معصومی در سال ۱۳۷۸ توسط انتشارات هفت در تهران منتشر شده است. در متن این کتاب آمده است که بین اسلام آباد و قصر شیرین در منطقه غرب کشور ناحیه‌ای به نام کرند غرب وجود دارد که ارتفاعات گهواره نیز بخشی از آن می‌باشد. طبق اطلاعات واصله و شناسایی‌های از قبل صورت گرفته، منطقه یکی از مهمترین مراکز فعالیت ضد انقلاب و جمع آوری اسلحه و مهمات به شمار می‌رفت. در بهار سال ۱۳۵۸ عده‌ای از عوامل ضد انقلاب در ارتفاعات گهواره تجمع کرده و قصد حمله به شهر اسلام آباد غرب را داشتند. اخبار مربوط به پایگاه هوانیروز کرمانشاه رسید و این پایگاه پس از شناسایی‌های مقدماتی تیم آتشی مرکب از سه فروند هلی‌کوپتر کبرا و یک فروند هلی‌کوپتر نجات به سمت منطقه مورد نظر اعزام کرد. رهبری تیم آتش به عهده شهید خلبان شهید احمد کشوری که در آن هنگام درجه ستوانی داشت واگذار شد. دو فروند دیگر را ستوانیار شیرودی و ستوان حمید رضا سهیلیان تشکیل می‌دادند. خوشبختانه من نیز به عنوان



روایتی از ایمان و
سلحشوری شهید کشوری
شهید شیرودی و هم‌زمانشان
به کوشش: حجت‌شاه محمدی، سید امیر مصدومی

کتاب آن‌ها خودی نبودند

این کتاب ارزشمند توسط سرتیپ دوم خلبان، رحمان قضاات جانشین پیشین فرماندهی هوانیروز در ۵۲۰ صفحه تألیف و منتشر شده است. در این کتاب موقعیت جغرافیایی، سیاسی و اجتماعی کردستان، احزاب و گروهک‌های ضد انقلاب که در آن برهه در کردستان فعال بودند، غائله سنندج، نقش هوانیروز در پایان دادن به بحران کردستان شرح داده شده است. «آن‌ها خودی نبودند» همچنین حاوی اسناد روزشمار وقایع کردستان و تصاویر شهدای خلبان هوانیروز از جمله شهیدان کشوری و شیرودی می‌باشد که می‌تواند منبع خوبی برای علاقه‌مندان به ویژه پژوهشگران باشد. نویسنده در پیشگفتار این کتاب نوشته است: گروه معارف جنگ هوانیروز بر آن شد، تا عملکرد این یگان رزمی در غرب و غائله به وجود آمده توسط گروهک‌های ضد انقلاب در سه استان کردستان، آذربایجان غربی و کرمانشاه را که با حمایت استکبار جهانی و فریب خوردگان داخلی قصد تجزیه کشور را داشتند به رشته تحریر درآورد، تا نسل کنونی و نسل‌های آینده این کشور به این حقیقت واقف شوند که نیروهای مسلح به ویژه خلبانان و سایر پرسنل هوانیروز چه دلآوری‌ها و جانفشانی‌هایی از خود نشان دادند، تا وجب به وجب خاک میهن جمهوری اسلامی ایران محفوظ و به دست ناپاکان نیفتد.

در متن این کتاب به نقل از سرهنگ خلبان شیخ حمیدی آمده است: پس از پیروزی انقلاب اسلامی، پرواز برای خلبانان هوانیروز در محورهای مختلف

شیروجه اول بدون حادثه گذشت. اما وقتی شیروجه دوم را شروع کردیم، چند گلوله به سمت ما شلیک شد که تنها توانستیم سرخی آن‌ها را برای چند لحظه جلوی بالگرد ببینیم. هرچه به اطراف و رو برو نگاه کردیم کسی یا چیز مشکوکی به چشم نمی‌خورد. لذا بار دیگر به همان سمت شیروجه کردیم و این بار نیز چند گلوله به استقبالمان آمد. شیرودی با فشار دادن دکمه رادیو گفت: احمد پیداش کردم. لای اون شکاف روبروست.. دیدیش؟

احمد کشوری جواب داد: من هنوز آنان را ندیده‌ام. شما عملیات را شروع کنید من و سهیلیان مراقب شما هستیم. دیگر احتیاجی به نزدیک شدن به هدف نداشتم. برای ما مشخص بود که اشار در کجا پنهان شده بودند. شیروجه سوم و شلیک راکت‌ها و در پی آن گلوله‌های سرخ هلی کوپتر به سمت شکاف کوه روانه شدند. با اولین انفجار تعداد زیادی از ضد انقلابیون از لای شکاف کوه بیرون آمدند و شیرودی گفت: احمد داشته باش از توی شکاف ریختن بیرون.

ولی قبل از اینکه گردش خود را شروع کنیم، شیرودی دو راکت دیگر را به سمت هدف شلیک کرد. هنوز محل شکاف را در دید داشتیم که انفجار عظیمی کوه را به لرزه درآورد. گویی دو راکت آخر به محل شکاف برخورد کرده بود و انبار مهماتی را که داخل آن قرار داشت منفجر و متلاشی کرد.

وقتی چرخش خود را کامل کردیم و به سمت هدف قرار گرفتیم هنوز قطعات سنگ به هوا پرتاب می‌شد. سهیلیان و کشوری هم به سمت اشاری که در حال فرار بودند گلوله شلیک می‌کردند.

عملیات با انهدام انبار مهمات و کشته شدن اشار به پایان رسید و همگی سرشار از شادی به سمت کرمانشاه به پرواز درآمدیم. هنگام بازگشت به سمت پایگاه هوانیروز کرمانشاه در حالی که از شادی موفقیت این عملیات در پوست خود نمی‌گنجیدیم به فکر گلوله‌ای که در لباس اکبر شیرودی قرار گرفته بود افتادم و از او پرسیدم: اکبر حالت چطوره؟ شیرودی جواب داد: خوبم.

گفتم: حال خودتو نمی‌پرسم.. حال گلوله را می‌پرسم!

او با لیخند گفت: فکر کنم دیگه گلوله غیب شده باشه. چون چیزی احساس نمی‌کنم.

گفتم: پیداش کن یادگاری خوبیه.

گفت: آگه می‌خواستم گلوله‌هایی رو که به طرفم شلیک شده بود برای یادگاری جمع کنم، حالا می‌بایست دستکم یه وانت گلوله همراه خودم داشته باشم.

افتاده است زیرا او را که در کابین عقب نشسته بود نمی‌دیدم. ولی همین که صدای خنده‌اش را شنیدم جانی دیگر گرفتم و دستهایم را که به روی کنترل فرامین ماسیده بود کنار کشیدم و او را صدا کردم: اکبر چی شده؟

متعاقب آن کشوری و دیگر بچه‌ها که صدای سوختم را از زبان شیرودی شنیده بودند همین سؤال را کردند و شیرودی با خنده‌ای دوباره گفت: هیچی نشده ناراحت نباشید. یه گلوله خورد بالای سرم و افتاده تو لباسم خیلی داغه نمی‌تونم راحت بنشینم!

متعاقب آن کشوری و دیگر بچه‌ها که صدای سوختم را از زبان شیرودی شنیده بودند همین سؤال را کردند و شیرودی با خنده‌ای دوباره گفت: هیچی نشده ناراحت نباشید. یه گلوله خورد بالای سرم و افتاده تو لباسم خیلی داغه نمی‌تونم راحت بنشینم!

تا جایی که می‌توانستم سرم را به عقب برگردانم گلوله‌ای شیشه سمت چپ هلی کوپتر را سوراخ کرده بود. درست موازی سر شیرودی. گویا هنگام برخورد به شیشه به نقطه آخر رسیده بود. زیرا پس از سوراخ کردن شیشه تنها در فاصله چند سانتیمتری به داخل لباس شیرودی راه یافته بود و او که از داغ بودن گلوله و سوختن پوستش هیچ راهی جهت رهایی از آن را نداشت تنها به گفتن کلمه «آخ سوختم» اکتفا کرده بود. خنده‌ام گرفت و سوزشی را که شیرودی تحمل می‌کرد احساس کردم. با ادای آخرین کلمات شیرودی، تیم آتش مجدداً حالت طبیعی خود را باز یافت.

شهید کشوری گفت: پس مشخص شد که این جونورا لای تخته سنگ‌ها هستند. خب یکی از ماها باید بره پایتتر و منطقه را بررسی کند.

هنوز حرف احمد کشوری تمام نشده بود که سهیلیان گفت احمد من می‌روم. اما قبل از این که عکس العملی نشان بدهد صدای شیرودی را شنیدم که گفت من رفتم. و بدون فوت وقت به طرف زمین پایین رفت.

کشوری در جواب شیرودی گفت: بابا ناسلامتی به من میگن فرمانده تیم آتش. دستکم فرصت دهید تا اجازه رفتن رو بدهم و بعد بروید. شیرودی با خنده‌ای شیرین جواب داد: احمد آقا ببخشید اجازه می‌دهید؟

کار ساده‌ای نبود که یک وسیله پرنده بدون اطلاع از موقعیت دشمن در ارتفاع پایین به شناسایی مشغول شود. اما در آن لحظات حساس که قلب من با شدت تمام در حال تپیدن بود راهی به جز آن را نمی‌دیدم. زیر لب آیه مبارکه: «وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یصرون».

را زمزمه کردم و خود و شیرودی را به خدا سپردم.

شب بود و کاری از دست کسی ساخته نبود. چرا که خلبانان حق پرواز در شب را نداشتند. صبر کردیم تا هوا روشن شد. حدود ساعت پنج بامداد دو فروند هلی کوپتر به سمت شیب غربی گردنه خان که بر شهر بانه اشرف داشت به پرواز درآمدند. در آن جا ستون را دیدیم که کاملاً از هم پاشیده شده است تمام وسایل انفرادی پرسنل و کادر لشکر که در ساک‌های شخصی قرار داشتند روی جاده پراکنده شده بودند. یک سری از تانک‌ها و نفربرها از بین رفته بودند. هیچ کاری از دست ما برنمی‌آمد. هفت تانک اسکورپیون را ضد انقلاب از ستون به غنیمت گرفته و با خود برده بود. آن تانک‌ها اگر پیدا و نابود نمی‌شدند دردسر بزرگی به وجود می‌آمد. تصمیم گرفتیم به اتفاق شهید کشوری و شهید سهیلیان برای پیدا کردن تانک‌های فوق دو فروندی عملیات جستجو انجام دهیم. هیچ منبع اطلاعاتی نداشتیم که تانک‌های اسکورپیون کجا هستند.

در مسیر بازگشت به سقز دیدم که عوامل ضد انقلاب روی صخره‌ها و مغازه‌های کنار جاده شعار نویسی کرده بودند. وقتی شهید کشوری شعارها را دید از من خواست که شعارها را از بین ببریم تا در مسیر ستون از این گونه شعارها وجود نداشته باشد

سرهنگ خلبان شیخ حمیدی در این کتاب افزوده است: شهید صیاد شیرازی وقتی به پادگان آمد، ابراز تأسف کرد که چرا ستون بدون هماهنگی حرکت کرده است. به هر حال کاری که بر خلاف اراده‌مان اتفاق افتاده بود. من و شهیدان کشوری، شیروودی و سهیلیان از صبح تا عصر پرواز کردیم و دنبال تانک‌ها گشتیم. من شخصا تا آن روز با هیچ تانکی مقابله نکرده بودم. اولین بار بود که در پرواز با هلی کوپتر کبرا روبروی یک تانک قرار می‌گرفتم. سرانجام یکی از تانک‌ها را در جاده نزدیک بانه دیدیم که به طرف این شهر در حال حرکت بود. شلیک روی تانک را شروع کردم. راکت اول را شلیک کردم که متأسفانه به هدف نخورد. به علت این که نتوانستم نشانه گیری کنم جر و بحثی میان من و شهید کشوری بروز کرد. احمد به من گفت: تو نتوانستی تانک را بزنی. خودم می‌زنم. فرامین را از من گرفت و شیرجه زدیم. متأسفانه ایشان هم نتوانست تانک را بزند. راکت‌ها اطراف تانک به زمین خورد، و باعث شد تانک از حرکت بایستد و افرادی که داخل آن بودند پیاده شوند و به زیر پللی که روی جاده بود فرار کنند. دوباره فرامین را به دست گرفتم و ارتفاع را کم کردم و به صورت افقی طوری که تانک روبروی ما قرار گیرد، حرکت کردیم. زمانی که به فاصله یک کیلومتری تانک رسیدیم راکت را شلیک کردم که به شنی تانک

قزوین از دیواندره به سمت سقز به پرواز درآمدیم. اسکورت به این شکل بود که در پیشاپیش ستون پرواز می‌کردیم و شیارهای و لابه لای درختان اطراف جاده را شناسایی می‌کردیم، تا مشکلی برای ستون پیش نیاید. هرگاه موردی پیش می‌آمد، بیدرنگ وارد عمل می‌شدیم و عوامل ضد انقلاب را سرکوب می‌کردیم. یک بار به دلیل تمام شدن سوخت هلی کوپتر در حال بازگشت به سقز بودیم. در مسیر بازگشت دیدیم که عوامل ضد انقلاب روی صخره‌ها و مغازه‌های کنار جاده شعار نویسی کرده بودند. وقتی شهید کشوری شعارها را دید از من خواست که شعارها را از بین ببریم تا در مسیر ستون از این گونه شعارها وجود نداشته باشد. با مهماتی که در اختیار داشتیم صخره‌ها را منفجر کردیم، ولی احمد درباره شعارهای نوشته شده روی مغازه‌های اطراف جاده گفت که با مردم بیگانه کاری نداریم. شهید شیروودی با هماهنگی که با شهید صیاد شیرازی به عمل آورده بود، به سرگرد پور موسی فرمانده وقت لشکر قزوین تأکید کرد: «تا زمانی که به شما اطلاع نداده‌ایم به سمت بانه حرکت نکنید. ستون را تا نزدیک باند خاکی نزدیک بانه می‌برید، اما جلوتر نمی‌روید، تا من از بالا با شما هماهنگی کنم. فرمانده لشکر هم قبول کرد. ستون در مرحله اول تا بالاترین نقطه گردنه خان رفت و در آن جا مستقر شد. قرار بر این بود که ستون تا آن جا برود و فردای روز بعد با هماهنگی به سوی بانه حرکت کند. در آن شب مهماتی شهیدان کشوری و شیروودی و سرهنگ خلبان شیخ حمیدی در اتاق سرهنگ مدرکیان فرمانده وقت پادگان سقز نشسته بودند.

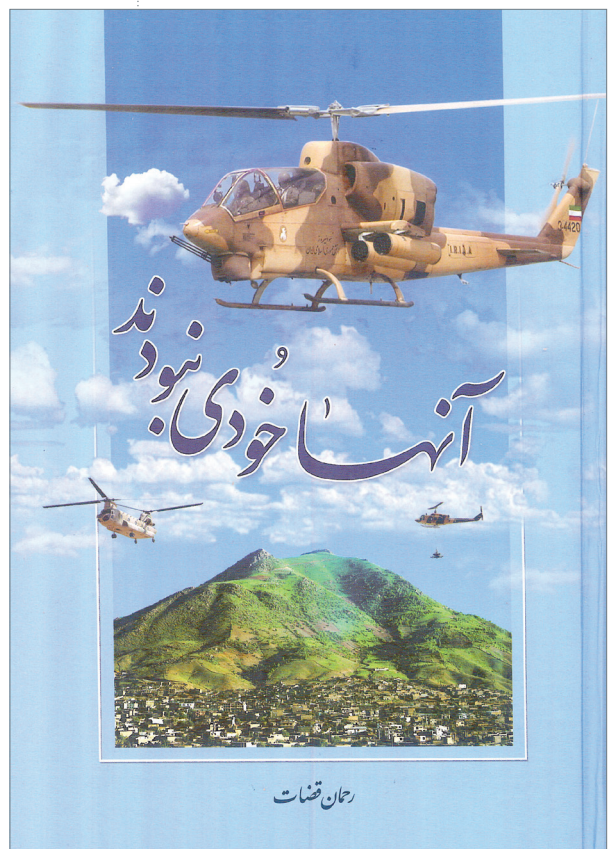
ساعت حدود دو بامداد بود که شخصی هراسان به اتاق آمد و گفت: بلند شوید! بیچاره شدیم! ستون نظامی از هم پاشید.

شیروودی از او پرسید: موقعیت آن‌ها کجاست؟

او گفت: در نزدیکی شهر بانه است. بعدها متوجه شدیم که فرمانده لشکر قزوین تصمیم انفرادی گرفته و ستون را به سوی شهر بانه حرکت داده تا به شهر و پادگان وارد کند. اطلاع نداشت که گروهک‌های ضد انقلاب کمین بزرگی سر راه ستون گذاشته‌اند. او اگر این کار را خودش انجام نمی‌داد هلیکوپترهای کشوری و شیروودی و تعدادی از خلبانان دیگر هوانیروز فردا مسیر را پاکسازی می‌کردند و ستون با اسکورت آن‌ها و بدون دادن تلفات وارد شهر می‌شد. اما عمل خودسرانه فرمانده لشکر باعث شد که ستون به کلی متلاشی و اکثر نیروهای آن کشته و زخمی شوند و تعدادی از تانک‌ها و تجهیزات ستون را افراد ضد انقلاب غارت کنند. نیمه

و با فرماندهان گوناگون بسیار زیاد بود. قرار بود یگانی از لشکر قزوین از طریق جاده سقز وارد شهر بانه شود، و پاکسازی شهر را از لوث وجود افراد ضد انقلاب انجام دهد. تیمی از هوانیروز حدود یک هفته قبل از ورود لشکر قزوین به شهر سقز، در شهر مراغه مستقر بود. هلی کوپترهای کبرا اسکورت هلی کوپترهای شینوک را انجام می‌دادند، و کار امداد رسانی به محوره‌های مختلف را بر عهده داشتند. وقتی لشکر قزوین به دیواندره نزدیک شده بود، با من تماس گرفتند و خواستند با هلی کوپتر کبرا به سمت سقز پرواز کنم. به سقز که رسیدم، شهیدان کشوری، شیروودی، پیشگاه هادیان و خلبان بابایی که در آن زمان درجه ستوانی داشتند، آن جا حضور داشتند. با شهید کشوری سابقه دوستی دیرینه داشتیم. بر این اساس کشوری بلافاصله گفت: بیبا با هم پرواز کنیم. منظورش این بود که هر دو در یک هلی کوپتر بنشینیم و من هم قبول کردم. چون اخلاقم با کشوری بیشتر سازگار بود تا با شیروودی. خدا بیامرز شیروودی مقداری تندخو بود، و من خونسرد. ولی با کشوری خیلی راحت‌تر بودم، و محل خدمت‌مان هم در یک گروهان بود. از آن دو شهید خواستم که مرا در جریان کارها قرار دهند. آن دو بزرگوار در جوان گفتند: ستونی از لشکر قزوین حرکت و اکنون به دیواندره رسیده است. قرار است ستون ابتدا در پادگان سقز مستقر گردد، سپس برای پاکسازی بانه وارد عمل شود.

به یاد دارم که شهیدان کشوری و شیروودی به من یادآور شدند که پروازهای ما از بامداد روز بعد شروع می‌شود. روز بعد برای اسکورت ستون لشکر





با فوران بیرون می‌زد. صورتم را سریع چرخاندم که متوجه نگرانی و اضطرابم نشود. اما او فهمید و از من پرسید چی شده؟ چرا هول کردی؟

در حالی که سعی می‌کردم خون‌سردی خود را حفظ کنم گفتم: نگران نباش چیزی نیست! فقط یک مقدار قرمز شده...

دوباره گفتم: دستم خیلی درد می‌کند.

فوری پرسیدم: کدام دست؟ چپ یا راست؟

احمد گفتم: دست راستم. خیلی درد داره...

از ناحیه گردن درست در امتداد دست راست احمد، خون فوران می‌زد. فهمیدم درد شدید هم

احتمالاً باید از خونریزی گردن باشد که به دستش منتقل شده است. با وجودی که فرامین دستم بود و باید حواسم را به جلو متمرکز می‌کردم، اما طاقت

نمی‌آوردم و گاهی سر می‌چرخاندم و به او نگاه می‌کردم. این بار که نگاه کردم مقداری به جلو خم شده بود. همان لحظه بود که چشمانم روی قسمتی

از لباس پروازش خیره شد که به اندازه ۱۰ سانت پاره شده بود. خون روی شانه و درجه‌اش را قرمز کرده بود. دلم می‌خواست که می‌توانستم یک طوری

زخم و محل اصابت گلوله یا ترکش را که زیر آن پارگی بود ببینم. یک لحظه به خود آمدم و گفتم: نکند این خونریزی او را از بین ببرد. بیشتر نگران

شدم. در آن حالت نگرانی، شهید شیروودی پی در پی تماس می‌گرفت و می‌پرسید: چی شده؟ چرا حرف نمی‌زنید؟

برای این که کشوری ناراحت نشود به او گفتم: احمد فیش هلمت را بیرون بکش که سر و صدا اذیتت نکند. سرت را هم بنداز عقب و راحت

بخواب الان می‌رسیم. کشوری در جواب با لحن خاصی گفت: چرا داری به من دروغ می‌گی؟ من دهنم شیرین شده...

در حالی که سعی می‌کردم متوجه بغض گلویم

از ناحیه گردن درست در امتداد دست راست احمد، خون فوران می‌زد. فهمیدم درد شدید هم احتمالاً باید از خونریزی گردن باشد که به وجودی که فرامین دستم بود و باید حواسم را به جلو متمرکز می‌کردم، اما طاقت نمی‌آوردم و گاهی سر می‌چرخاندم و به او نگاه می‌کردم

شهدان...الله اکبر...

پس از آن متوجه شدم که هلی کوپتر در حال سقوط به داخل درختان بلوط است. ارتفاع ما خیلی کم بود

شاید حدود ۱۰ متر با زمین فاصله داشتیم. بلافاصله دستانم را روی فرامین قرار دادم و کنترل را به دست گرفتم و هلی کوپتر را به سختی بالا کشیدم و

در حالی که سینه هلی کوپتر با درختان تماس داشت از سقوط نجات پیدا کردیم. طاقت نیاوردم و از کشوری پرسیدم: چرا فرامین را رها کردی؟

کشوری در جواب گفت: من رها نکردم. من که قانع نشده بودم دنبال حرفم را گرفتم و پرسیدم: احمد فرامین رها کردی! ما داشتیم سانحه

می‌دیدم. شهید کشوری برای بار سوم گفت: نه، من فرامین را رها نکردم.

این بار به او گفتم: احمد سمت من که جایی گلوله نخورده نگاه کن ببین به کجاها کابین تو گلوله اصابت کرده؟ ما صدای اصابت شدید گلوله را

شنیده بودیم. احمد کشوری در جواب گفت: نه... کابین عقب هم چیزی نشده و موردی نداره. و پس از آن اضافه کرد گردن من خیلی درد می‌کند.

با شنیدن اظهارات احمد سریع برگشتم و به او نگاه کردم که آه از نهادم برآمد. از قسمتی از گردنش خون

اصابت کرد و تانک از کار افتاد.

بامداد روز بعد پروازمان را دوباره با شهید کشوری آغاز کردیم. در طول دو ساعت پرواز هدف‌هایی

را پیدا کردیم و زدیم. هدف اصلی ما تانک‌های اسکورپیون بودند که باید آن‌ها را پیدا می‌کردیم.

بعد از دو ساعت پرواز و به علت تمام شدن سوخت و برای مهمات و سوخت گیری بازگشتیم.

حدود ۱۰۰ گلوله ۲۰ میلیمتری داشتیم که این تعداد گلوله در هلی کوپتر کبرا قابل بحث نیست. آن روز

شهید شیروودی با شهید سهیلیان و من (خلبان شیخ حمیدی) با شهید کشوری هم پرواز بودم. در حال بازگشت به سمت سفز ناگهان شهید شیروودی در

رادیسو فریاد زد: ما دو تا از تانک‌های اسکورپیون را دیدیم.

با وجودی که از روی تانک‌ها عبور کرده بودیم اما متوجه آن‌ها نشده بودیم. چون تانک‌ها را به طور کامل استتار کرده بودند. شیروودی به ما گفت دور

بزنید ما هم دور زدیم و او تانک‌ها را به ما نشان داد. دو دستگاه تانک را لای درخت‌های بلوط استتار

کرده بودند. شیروودی از ما پرسید: شما چند تا ۲۰ میلیمتری دارید؟

گفتم: ۱۰۰ گلوله... گفت: با ۱۰۰ گلوله نمی‌شود دو تانک را زد...

سپس به شهید کشوری گفتم: درست است که اقدام ما ریسک است، اما به نزدیک تانک‌ها می‌رویم و به

صورت ساکن می‌ایستیم و آن‌ها را می‌زنیم. ساکن بودن هلی کوپتر در هوا را هاور می‌گویند. اگر

یک هاور با ارتفاع انجام بدهیم گلوله‌ها صد درصد به تانک اصابت می‌کنند. آنگاه گلوله‌های توپ ۲۰

میلیمتری می‌توانند داخل زره نفوذ کرده و منفجر شوند. ما طوری هاور کردیم تا دو دستگاه تانک

اسکورپیون که در شیب کوه با فاصله‌ای حدود ۵۰ متر و مقداری متمایل به ما بودند، تحت تسلط

ما باشند. اطراف تانک‌ها افراد ضد انقلاب زیادی پراکنده بودند.

شهید کشوری گفت: دارند به سمت ما تیراندازی می‌کنند.

به او گفتم: احمد تو آرام باش من الان کار را تمام می‌کنم! کار شلیک به سوی تانکی که روی آن نشانه گیری کرده بودم شروع کردم. حدود ۳۰ تا ۴۰

گلوله به سمت تانک شلیک کردم تا منفجر شد. ارتفاع ما نسبت به زمین بسیار کم و آنقدر نزدیک به تانک بودیم که ارتفاع شعله‌های تانک از ارتفاع پرواز ما بالاتر بود. از تانک اول که خیالم راحت شد

بلافاصله روی دومین تانک نشانه گیری و شلیک کردم. آن تانک هم منفجر شد. سایت را جای خود گذاشتم و به کشوری گفتم: برگردیم!...

خاموش کردم، و شیروودی را دیدم که دوان دوان به سوی ما می‌آید. او پشت سر من به زمین نشست و در حال دویدن بود. اکبر زودتر از من خود را به کابین کشوری رساند و آن را باز کرد.

در آن لحظه دیدیم قسمت سمت راست کابین کشوری پر از خون است. خون از ناحیه گردن و شانه و دست احمد به پایین سرازیر شده بود. من و اکبر جلو رفتیم تا کشوری را پیاده کنیم. احمد در آن وضع و حال گفت: اگر دستم را بگیرید بچه‌ها می‌فهمند و روحیه‌شان خراب می‌شود. اجازه دهید خودم پیاده شوم. طاقت نیاوردیم و دستهای مان را زیر بغل‌های او قرار دادیم که ناگهان فریاد زد: گفتم که خودم می‌خواهم پیاده شوم. ولم کنید!

به ناچار چند قدم عقب کشیدیم. از هلی‌کوپتر پیاده شد. اما بیش از چند قدم نتوانست راه برود. در حال افتادن بود که او را بغل کردیم. همان جا دوباره بیهوش شد. او را سریع به داخل ساختمان بهداری پادگان سقر منتقل کردیم. در داخل بهداری یک پزشکیار فقط احمد را پانسمان کرد و گفت: تا زمانی که عکس گرفته نشود کاری نمی‌شود کرد. امکانات بهداری در حد پانسمان سرپایی بود. چند دقیقه‌ای کنار او بودیم که شیروودی به من گفت: تو کنارش باش و من می‌روم پرواز بینم بانه چه خبر است. هر مسئله‌ای پیش آمد سریع به من اطلاع بده. احمد کشوری بعد از سه ساعت به هوش آمد. از لحظه‌ای که تیر خورد تا آن سه ساعت برای من مثل یک عمر گذشت. شیروودی هم با بهبودی حال کشوری خوشحال شد و خدا را شکر کرد. و به من گفت: حالش خوب است. بلند شو برویم پرواز!

گفت: نمی‌خواهد این کار را بکنی. فقط هر چه را من می‌گویم انجام بده. همین الان هر چه داخل بالگرد داری خالی کن و در همان وضعیت بمان تا من با تو تماس بگیرم.

البته هاشمی از جریان زخمی شدن احمد اطلاعی نداشت و ما هم نمی‌توانستیم این موضوع را با رادیو اعلام کنیم. چون بلافاصله افراد ضد انقلاب فهمیده و خوراک تبلیغاتی بسیار خوبی برای آن‌ها و منطقه و حتی رسانه‌های دنیا می‌شد. متأسفانه هاشمی چون از جریان اطلاع نداشت اصرار داشت که محموله را حتماً به گروه صیاد شیرازی برساند که در آن ارتفاع گرسنه و تشنه مانده بودند.

در آن لحظه دیدیم قسمت سمت راست کابین کشوری پر از خون است. خون از ناحیه گردن و شانه و دست احمد به پایین سرازیر شده بود. من و اکبر جلو رفتیم تا کشوری را پیاده کنیم. احمد در آن وضع و حال گفت: اگر دستم را بگیرید بچه‌ها می‌فهمند و روحیه‌شان خراب می‌شود

شهید شیروودی دوباره با فریاد و دستور به او گفت: من به تو می‌گویم سریع بارت را خالی کن و در همان موقعیت بمان! هاشمی در جواب گفت: من از زمین بلند شده‌ام. یک لحظه می‌روم این محموله را می‌دهم و سریع باز می‌گردم.

اما شیروودی که عصبانی شده بود با فریاد گفت: مگر نگفتم تو همان موقعیت بمان؟ چرا از زمین بلند شدی؟ من به تو دستور می‌دهم همان کاری که گفتم انجام بده.

این داد و بیداد شیروودی حدود ۳۰ ثانیه طول کشید تا تماس قطع شد. هنوز چند ثانیه‌ای نگذشته بود که صدای هاشمی از رادیو شنیده شد: اکبر جان! من الان روی زمین هستم و طبق دستوری که تو دادی محموله را زمین گذاشتم و آماده برای دستور بعدی شما هستم...

با حد اکثر سرعت خودمان را به سقر رساندیم. در حال فرود بودیم که کشوری به هوش آمد، و من مقداری خوشحال شدم. صورتش را چرخاند و پرسید: ما کجا هستیم؟ آرام به او گفتم: احمد جان بگیر بخواب! زیاد هم تکان نخور!

دوباره پرسید: ما کجا هستیم؟ گفتم: خیالت راحت باشد. رسیدیم... سقر هستیم. بلافاصله فرود آمدم و هلی‌کوپتر را

نشود گفتم: خب که چی؟ شیرین شده باشد مهم نیست. ولی احمد با همان لحن و حالت ضعف گرفتگی گفت: می‌دانی! من دیشب که حمام رفتم غسل شهادت کردم. این شیرین شدن دهانم هم معنی‌اش این است که دارم شهید می‌شوم.

مهلت ندادم حرفش تمام شود و به او گفتم: این چه حرفی است داری میزنی؟ چرا برای خودت حرف در می‌آوری؟ شهید شدن یعنی چه؟ تو که مشکلی نداری.

در این موقع شیروودی باز از طریق رادیو پرسید: چی شده؟ برای احمد اتفاقی افتاده؟

شیروودی خیلی به کشوری علاقه داشت و او را بسیار دوست می‌داشت. به دلیل این که او هم دچار اضطراب نشود گفتم: چیزی نشده بعداً برات توضیح می‌دهم.

دوباره به احمد گفتم: تو هیچ مشکلی نداری. بگیر بخواب. الان می‌رسیم به یک منطقه امن تو فقط یک کم ترسیدی.

چون جوابی نداد حدس زدم که رفته و بیهوش شده است. این بار طاقت نیاوردم و مجبور شدم به شیروودی بگویم: اکبر سر و صدا نکن احمد گلوله خورده.

حرف من هنوز تمام نشده بود که شیروودی هراسان فریاد زد چرا از اول نگفتی؟ و شروع به پرخاش کرد.

فریاد زدم: نمی‌توانستم. خودش درست خبر نداشت کجایش گلوله خورده و من هم نمی‌خواستم بفهمد. شیروودی که از لحن صدایش معلوم بود خیلی نگران شده است پرسید: مستقیم ادامه می‌دهیم به طرف تبریز. امکانات پزشکی تبریز از همه شهرهای منطقه بیشتر و بالاتر است.


علی اکبر شیروودی چنان مضطرب و هول شده بود که اصلاً یادش رفته بود با سوختی که داریم تا سقر به زور می‌توانیم پرواز کنیم، تا چه رسد به تبریز. به او گفتم: اکبر اولاً خونسردی خودت را حفظ کن. دوماً این سوختی که ما داریم تا سقر بیشتر نمی‌توانیم پرواز کنیم. فقط یک کار بکن! تو ارتفاع بگیر و برو جلو. تماس هم بگیر و بگو یک فروند هلیکوپتر ۲۱۴ استارت بزند و آماده باشد تا هر وقت آن جا رسیدیم کشوری را سریع به تبریز می‌رسانیم. شیروودی با قبول پیشنهاد من ارتفاع گرفت و با پایگاه سقر تماس برقرار کرد. او فریاد می‌زد: هر کس صدای مرا می‌شنود زود جواب دهد! یکی از خلبانان کرمانشاه به نام هاشمی صدای شیروودی را می‌گیرد و می‌گوید: من صدایت را می‌گیرم.

اکبر از او می‌پرسد: موقعیت کجاست؟ هاشمی در جواب می‌گوید: مقداری نان و پنیر بار زدم و می‌خواهم برای نیروهای سرهنگ صیاد شیرازی ببرم.

گویا این نان و پنیر هم پس از دو یا سه روز اولین محموله غذایی بود که می‌خواستند برای گروه شهید صیاد شیرازی به بالای ارتفاعات گردنه خان ببرند. شیروودی با شنیدن حرف هاشمی با تأکید به او

جانب دوم

دفاع مقدس / خنجرات ۱۵



هوای روز در غرب

حجت شاه محمدی

کتاب هوانیروز در غرب

سرهنگ خلبان حجت شاه محمدی در این کتاب ۲۹۵ صفحه‌ای که در سال ۱۳۸۹ منتشر کرده جزئیات حماسه‌های خلبانان هوانیروز از جمله شهید علی اکبر شیرودی، احمد کشوری، حمید رضا سهیلیان و شمشادیان در کردستان و نیز در محورهای سرپل ذهاب، ارتفاعات بازی دراز، گیلان غرب و استان ایلام در دوران دفاع مقدس را شرح داده است. نویسنده در این کتاب دو هدف عمده را مورد بحث و بررسی قرار داده که عبارتند: ۱- بی‌توجهی بنی صدر اولین رئیس جمهور به گزارش‌های نیروهای هوانیروز در مورد استقرار انبوه نیروهای عراقی در آن سوی مرز همچنین حملات پی در پی هواپیماهای دشمن به مناطق مرزی کشورمان که باعث سردرگمی و بلاتکلیفی فرماندهان نظامی متعهد ارتش جمهوری اسلامی گردید و نیروهای عراقی توانستند با خیال راحت حملات زمینی‌شان را آغاز کنند. در میان فرماندهان نظامی خودی کسانی بودند که از سر دلسوزی و احساس تکلیف بدون توجه به دستورات غیر منطقی بنی صدر پا به میدان رزم گذاشتند و از همان روزهای اول جنگ ضمن جلوگیری از پیشروی نیروهای عراقی موجب شگفتی ملت ایران شدند. نمونه بارز این گونه شجاعت‌ها و دلاوری‌های بی‌یاد ماندنی، خلبانان رشید هوانیروز پایگاه کرمانشاه هستند که شجاعانه در مقابل تجاوز دشمن ایستادند و توانستند برگ زرینی بر حماسه‌های ملت ایران اضافه کنند.

۲- بررسی چگونگی شروع جنگ تحمیلی در منطقه غرب کشور که به دلیل گستردگی و طولانی بودن مرز با عراق و ناهموار بودن سرزمین‌های جغرافیای مناطق مرزی می‌باشد. در متن کتاب به نقل از سرهنگ خلبان جانباز رحیم پزشکی، کمک خلبان آخرین پرواز شهید احمد کشوری آمده است: «روزی که از کرمانشاه دو باره به سرپل ذهاب بازگشتم، گروه آتش به منطقه رفته بودند. با دلهره و اضطراب، گوشه‌ای منتظر ورودشان شدم. وقتی صدای ملخ آن‌ها را شنیدم، چشم به افق دوختم. از گروه سه فروندی، دو فروند بازگشتند و داخل پادگان فرود آمدند. پی جویی که کردم گفتند: هلی‌کوپتر سهیلیان و داور زاده مورد هدف قرار گرفته و هر دو خلبان به شهادت رسیده‌اند. حادثه تلخ و غیر قابل تحمل بود. با هر دو بسیار صمیمی بودم، و هر لحظه که چشم به اطراف می‌انداختم، آن دو را می‌دیدم. برای این که برای شرکت در عملیات‌ها آرامشی داشته باشم، از شیرودی اجازه گرفتم به گروه ایلام بپیوندم».

سرهنگ رحیم پزشکی اضافه می‌کند: «احمد کشوری فرمانده گروه عملیاتی در ایلام بود و من هم افسر عملیاتی شدم. شب اول دو گروه آتش انتخاب کردیم، تا در صورت نیاز بتوانیم در نقاط مختلف از آن‌ها استفاده کنیم. محل زندگی مان هم در میهمانسرای جهانگردی ایلام بود که دوستان

آن را از قبل آماده کرده بودند. در ایلام شاید به دلیل هماهنگ بودن آقای ابراهیمی استاندار وقت، وضعیت بهتری حاکم بود. هرگونه خبری که به دستش می‌رسید، ما را در جریان می‌گذاشت. حتی به خاطر راحتی خیال من و کشوری محلی برای خانواده‌های مان آماده کرده بود، تا آن‌ها را پیش خودمان بیاوریم. کشوری چند روز بعد همسرش را به ایلام آورد، اما من که خانواده‌ام در تهران و نزدیک اقوام بودند، این کار را نکردم».

در ادامه کتاب هوانیروز در غرب آمده است: در اولین روز جنگ پایگاه هوانیروز کرمانشاه هدف حمله هواپیماهای عراقی قرار گرفت. از سرپل ذهاب هم خبرهای نگران کننده می‌رسید که نیروهای دشمن در حال پیشروی در خاک ایران هستند. وضعیت پادگان آشفته شده بود. بالگردها را وارد عملیات شناسایی کردیم. اوضاع مرزها باور نکردنی بود. تانک‌های عراقی انگار در جاده‌های آسفالت حرکت می‌کردند. سریع به پایگاه برگشتم و وضعیت را گزارش دادیم. در آن هنگام شهید شیرودی به دفتر فرماندهی رفت. وقتی برگشت چهره‌اش از عصبانیت گلگون شده بود. می‌گفت دستور داده‌اند هرچه سریعتر پادگان ابوذر سرپل ذهاب را تخلیه کنیم. در حالی که هنوز یک گلوله توپ هم در پادگان نیفتاده است. یکی از خلبان‌ها در همان لحظه از راه رسید و خبر داد که عراقی‌ها لحظه به لحظه نزدیکتر می‌شوند و باید هرچه سریعتر به سراغشان برویم.

کتاب عبور از نهایت

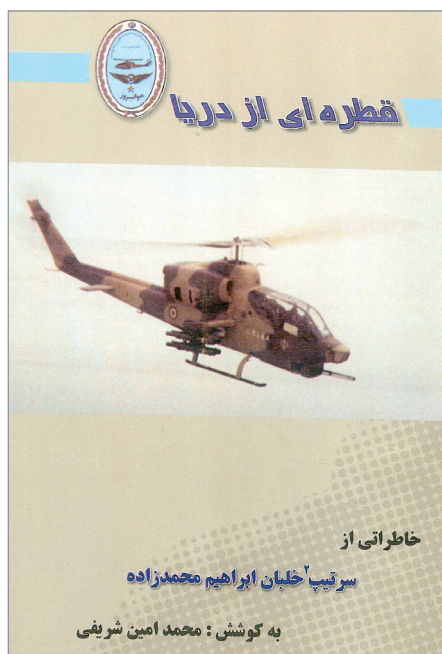
این کتاب به قلم مسعود آب آذری در سال در سال ۱۳۸۶، در ۲۰۹ صفحه توسط سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، وابسته به ارتش جمهوری اسلامی ایران منتشر شده و به زندگی ۱۳ تن از خلبانان غیورمرد هوانیروز خطه شهید

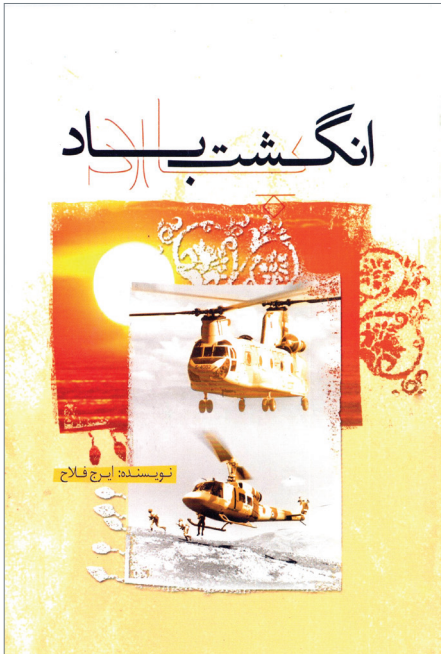


پرور استان مازندران پرداخته است. در مقدمه کتاب آمده است: هوانیروز یکی از یگان‌های قدرتمند نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران است. نام هوانیروز با حماسه شهدانی چون کشوری، شیرودی، سهیلیان، نجاریان، سجادی، قاسمی، درخشان و چاغروند رقم خورده است، و در طول هشت سال دفاع مقدس بر قله حماسه آفرینی‌های مردم ایران زمین می‌درخشد.

سرهنگ رحیم پزشکی: در ایلام شاید به دلیل هماهنگ بودن آقای ابراهیمی استاندار وقت، وضعیت بهتری حاکم بود. هرگونه خبری که به دستش می‌رسید، ما را در جریان می‌گذاشت. حتی به خاطر راحتی خیال من و کشوری محلی برای خانواده‌های مان آماده کرده بود، تا آن‌ها را پیش خودمان بیاوریم

سرافرازی‌ها و حماسه‌های دلیر مردان هوانیروز فقط به دوران جنگ تحمیلی خلاصه نمی‌شود، بلکه حضور فراتر از توصیف راست قامتان این یگان در مبارزات ضد رژیم پهلوی دوشادوش مردم به رهبری حضرت امام خمینی (ره) تا به ثمر رسیدن نهال انقلاب، و بلافاصله بعد از آن در پایان دادن به غائله کردستان و مبارزه با تجزیه طلبان، همچنین حضور با صلابت در دوران هشت ساله و پر التهاب جنگ و خدمت رسانی به مردم در زمان بروز سوانح طبیعی، مثل سیل و زلزله و نیز مبارزه با اشراک و سوداگران مرگ در ساعات شبانه روز بخشی از خطرهایی است که آنها به جان می‌خرند. این کتاب به روان پاک ۲۳۳ شهید، ۸۴ آزاده و ۶۰۰ جانباز و ایثارگر که نشانگر حضور تأثیر گذار پرسنل هوانیروز در طول هشت سال دفاع مقدس بوده، تقدیم شده است.





سوزی را برای ما روشن کرد. حدود ساعت ۲۱ شب بود که یک خودرو لاندروور با چراغ خاموش به سمت خانه آمد. وقتی نزدیک شد، دیدیم علی محمد آزاد فرماندار شهر مهران است. او در پاسخ به پرسش احمد درباره دلایل آمدنشان، گفت که استاندار ایلام از ماجرای نقص فنی هلی کوپتر آگاه شده و به من دستور داده که شما را به ایلام منتقل کنم. امکان دارد دشمن متوجه حضورتان در منطقه جنگی بشود، و این خطرناک است. در همان حال عشایر پیرامون آقای آزاد تجمع کردند و یکی از آنها گفت: خلبان‌ها میهمان ما هستند و ما اجازه نمی‌دهیم آن‌ها را از این جا ببرید. سرانجام فرماندار مهران عشایر را متقاعد کرد تا ما به ایلام برگردیم.

انگشت باد

انگشت باد نام کتابی است که به صورت داستان، در تجلیل از شهدای گرانقدر هوانیروز در سال ۱۳۸۹ در ۷۶ صفحه توسط ایرج فلاح نگاشته شده است. نویسنده در مقدمه کتاب نوشته است: سعی کردم از زاویه دید یک داستان‌نویس به شخصیت‌های برجسته هوانیروز نگاه کنم. از این دیدگاه زندگی هر آدمی مهم و دارای عطف بشمار می‌آید. شهیدان هوانیروز هم از این قاعده مستثنا نیستند. با این تفاوت که نقاط عطف زندگی این بزرگان - از جمله نبرد و شهادت - با بخشی از تاریخ اجتماعی و فرهنگی کشورمان پیوند خورده که نامش جنگ هشت ساله ایران و عراق است. در حقیقت آن‌ها برای همیشه فرزندان راستین این مرز و بوم نام گرفتند، و مرگ با عزت را انتخاب کردند. زوایای مهم سرگذشت شهیدان احمد علی نجاریان، غلامرضا چاغروند، حمید رضا سهیلیان، احمد کشوری، علی اکبر شیروودی، میر حسن سجادی نیایی، احمد پیشگاه هادیان و حسین فرزانه در این کتاب نمایان شده است. ■

اثرگذار را عطا فرمود تا بتوانیم به عنوان سربازان این آب و خاک، بخشی از دین خود را به مردم و میهن اسلامی ادا نماییم.

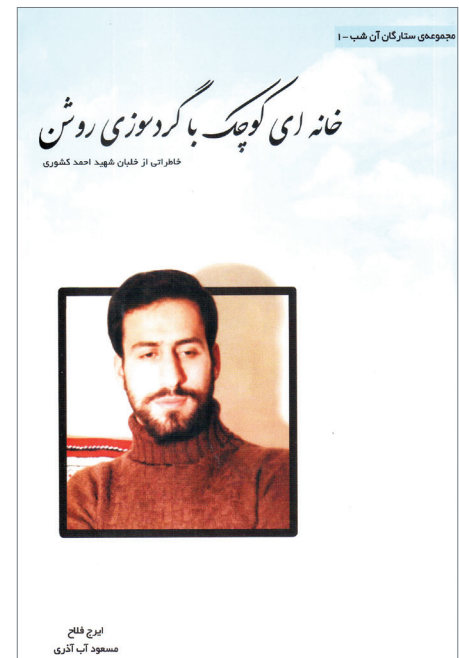
کتاب خانه‌ای کوچک با گرد سوزی روشن

این کتاب مصور به کوشش ایرج فلاح و مسعود آب آذری در ۱۳۶ صفحه در آذرماه سال ۱۳۹۰ منتشر شده است. نویسندگان، خاطرات بستگان، دوستان و هم‌زمان شهید احمد کشوری را از مراحل کودکی، دبستان، دبیرستان، خدمت نظام وظیفه و پیوستن به هوانیروز و حضور در کردستان و جنگ تحمیلی تا قبل از شهادت ایشان در این کتاب گرد آوری کرده‌اند. کتاب «خانه‌ای کوچک با گرد سوزی روشن» می‌تواند منبع خوبی برای علاقه‌مندان شناخت هرچه بیشتر این شهید فرزانه باشد.

در بخشی از کتاب به خاطرات سرهنگ خلبان فضل‌الله مشهدی اشاره شده که می‌گوید: در یکی از عملیات‌ها هلی‌کوپتر من و احمد مورد اصابت گلوله ضد هوایی عراقی‌ها قرار گرفت و دچار نقص فنی شد. بلافاصله در نزدیکی منطقه عشایری ارکوازی به زمین نشستیم. در لحظات قبل از برخورد اسکید هلی‌کوپتر به زمین، سیستم هیدرولیک پرند آهنین از کار افتاد، ولی به لطف خدا با موفقیت به زمین نشستیم. خلبان جت رنجر ما که رسکوی تیم آتش را به عهده داشت، سرعت خود را کم کرد تا اگر هلی‌کوپتر کبرای ما با زمین برخورد کرد، بیدرنگ ما را نجات دهد. هنگام فرود اضطراری، تعدادی از روستائیان ارکوازی اسلحه به دست به سمت ما آمدند و کنار رودخانه محل فرود هلی‌کوپتر ایستادند. احمد کشوری به خلبان جت رنجر گفت: شما به پایگاه کوچجلی در ایلام بروید، ما این جا می‌مانیم.

هلی‌کوپتر را خاموش کردیم. ملخ‌ها هنوز در حال گردش بودند که از هلی‌کوپتر پیاده شدیم. آنگاه ارکوازی‌ها به طرف ما آمدند و گفتند: ما اینجا می‌مانیم و از هلی‌کوپتر محافظت می‌کنیم. خیالتان راحت باشد. بروید خانه یکی از عشایر و استراحت کنید. سپس یکی از عشایر ما را به خانه خود برد. خانه کوچک و ساده بود. ولی سرشار از محبت و صمیمیت بود. نزدیک ظهر ناهار را در آن خانه صرف کردیم و منتظر آمدن بچه‌های فنی شدیم تا نقص فنی هلی‌کوپتر را برطرف کنند. ولی انتظار طولانی شد. در تاریکی شب صاحبخانه چراغ گرد

در بخشی از کتاب به خاطرات سرهنگ خلبان فضل‌الله مشهدی اشاره شده که می‌گوید: در یکی از عملیات‌ها هلی‌کوپتر من و احمد مورد اصابت گلوله ضد هوایی عراقی‌ها قرار گرفت و دچار نقص فنی شد. بلافاصله در نزدیکی منطقه عشایری ارکوازی به زمین نشستیم



کتاب قطره‌ای از دریا

این کتاب شامل مجموعه خاطرات امیر سرافراز سپاه اسلام، سرتیپ دوم بازنشسته خلبان ابراهیم محمد زاده جمعی یگان همیشه پیروز هوانیروز است که جهت نشان دادن قطره‌ای از دریای بیکران ایثار و ایمان رزمندگان اسلام در جریان بحران در مناطق غرب کشور و نیز دوران هشت سال دفاع مقدس است که در سال ۱۳۸۹ به زیور طبع آراسته شده است. محمد زاده جانشین پیشین هوانیروز در مقدمه کتاب گفته است: دوران هشت سال دفاع مقدس ملتی بزرگ از مرزهای شرف و افتخار که سرتاسر حماسه و عزت است را نمی‌توان در چند متن و کتاب یا فیلم خلاصه کرد، و به نسل‌های بعد منتقل نمود. این صفحات زربین تاریخ معاصر این مرز پرگوهر را شیر زنان و دلیر مردان بزرگی آفریدند، که با دل دریایی و شور الهی خود توانستند تحت رهبری امامی بزرگوار پایه‌های تمدن نوین ایران اسلامی را بنیان نهاده و هزینه‌های آن را نیز پرداخت کنند. بعضی از این انسان‌های از خود گذشته و فداکار، با روح لطیف، دستی هم به قلم برده و ادامه آن جنگ غرور آفرین و سخت‌افزاری را در جبهه نرم و در حوزه فرهنگ روی کاغذ آورده‌اند.

نویسنده در خاطرات به یاد ماندنی خود نقش مدیریت و فداکارانه شهیدان احمد کشوری و علی اکبر شیروودی در برخورد با ضد انقلاب در کردستان را تحسین برانگیز توصیف کرده و نوشته است: موقعی که پادگان سقز به محاصره ضد انقلاب درآمد و احتمال می‌رفت بالگردهای موجود آسیب ببینند، به خلبانان دستور داده شد به پرواز درآیند، و روی دشمن مانور دهند، و ضد انقلاب را از پادگان دور نمایند. اگر نبود ایثار و از جان گذشتگی این عزیزان، معلوم نبود چه سرنوشتی منتظر پادگان و شهر سقز خواهد بود. لذا خدا را شکر که به ما و این جمع افتخار حضور در این عملیات غرور آفرین و

شعری در وصف شهید سرلشکر خلبان احمد کشوری

پیروان راه دین راستین
راه او احیای دین و کشور است
هر که زین ره بر نیاید ابتر است
در ره دین و شرف ما جان دهیم
نی به دشواری دهیم آسان دهیم
چون شهادت رسم مردان خداست
چون خدا خود بر شهیدان خون بهاست
بس نما، تقوایی از این گفت و گو
ده ادامه راه این مرد نکو

کشوری از کشور تن شد جدا
شد فدای کشور و دین خدا
آن ابرمردی که در راه هدف
کشته شد در راه اسلام و شرف
ای که بودی افسری ثابت قدم
در ره احیای دین می زد قلم
یکه تازی چون عقاب اندر هوا
آن که بودی سمبل رزمنده ها
آن که باشد فدیة اسلام و دین
پایگاهش در دل اهل یقین
از کف ما چون گلی بر چیده شد
از نفاق دشمنان آسوده شد
لیک نامش با شرافت زنده است
در دل ایران زمین پاینده است
تسلیت بر رهبر آگاه ما
آن که لطفش دائماً همراه ما
تسلیت بر بچه ها و همسرش
تسلیت بر باب پیر و مادرش
تسلیت بر خلبانان جوان
تسلیت بر جمله رزمندگان
تسلیت بر مردم ایران زمین



ناجي كردستان...

أخبار عن مؤتمرات دنيئة يخطط لها أعداء الثورة لتجزئة قسم كبير من بلاد النور والأمل، ما دفع بهذا الطائر الأسطوري ليقوم بأولى طلعاته العملاقية، مع عدد من زملائه الشهداء أمثال الطيار شيرودي وسهليان ليذكر مواقع الخونة وليشفي غليله منهم. وبينما الأوضاع لازالت متوترة في محافظة كردستان، قامت خفافيش أخرى بهجوم غادر على هذا الوطن الجريح لاحتلاله وإسقاط نظامه الفتى. ولكن بوجود أحمد و زملاءه الغيارا، لم يتمكنوا من البقاء طويلا، حيث قام بدحرمهم، أينما وجدهم وجعل من مواقعهم قبوراً أبدية لهم. وعندما رضي الأعداء بهزيمتهم المذلة في الحرب، وشعر أحمد بأنه قام بواجبه الديني والوطني بأحسن شكل، قرر العروج بروحه إلى السماء، وأن يسلم رسالته إلى الأجيال القادمة لمواصلته نهج الإسلام والعيش بعزة وكرامة.

وفي صبيحة الخامس عشر من شهر أذر الفارسي، أي بعد مرور ٧٥ يوماً من بداية الحرب الظالمة على إيران، وكعادته كل يوم، ذهب بطائرته لمنازلة المعتدين البعثيين في سماء جبهة ميمك، في محافظة ايلام، حيث تعرض لهجوم مباغت من قبل مقاتلات العدو، حيث استشهد رحمة الله عليه. إن جيش الجمهورية الإسلامية، تقديراً لبطولات هذا الجندي الشجاع، وفي سبيل إحياء ذكراه، اعتبر يوم استشهاده، يوم القوة الجوية الخاصة بالقوات البرية، حيث تقام في كل سنة في مثل هذه المناسبة مراسم إحياء ذكرى شهداءه العظام. ولا يخفى على القارئ الكريم أن الشهيد الكبير، الفريق ولي الله فلاحي رئيس أركان الجيش الإيراني السابق، أعتبر الشهيد أحمد كشوري «منجي كردستان». رحم الله شهداءنا الأبرار، وحشرهم مع شهداء كربلاء. آمين...

رئيس التحرير

إلتحق الشهيد السعيد، الفريق أحمد كشوري في عام ١٣٥٢ من التاريخ الهجري - الشمسي (١٩٧٤ م) إلى طيران القوة البرية للجيش الإيراني، تلبية لطموحاته المفضلة التي كانت تساوره منذ أيام صباه، ويحبه للطيران، ليصبح فيما بعد، واحداً من روادها الخالدين. وعندما دخل مركز تدريب الطيران في محافظة اصفهان، لامسه شعور بأن أجواء مجمع التدريب ليست مريحة ولا يمكن التأقلم معها بسهولة. ولكن الشهيد بالرغم من ظروف تلك الأجواء، لم يتزحزح قيد أنملة عن تحقيق أهدافه وتطلعاته، ولذلك بادر أولاً، إلى إثبات هويته وشخصيته الدينية الفذة، وفي الخطوة الثانية قام بإبراز مواهبه ومهاراته لأساننته الأجانب. وبعد إكمال الدورة الأولى المحددة من التعليم النظري، قام بالطيران بطائرات الهليكوبتر الهجومية والإستطلاعية. ولم تمضي مدة طويلة حتى قام بمحاولات جادة لتغيير الواقع الفاسد، من خلال نشاطات توعوية وثقافية في اوساط زملائه من منتسبي طيران القوة البرية للجيش. وفي الوقت نفسه لم يتغافل شهيدنا الغالي من بناء نفسه وتركية روحه الطاهرة، من خلال التفرد في العبادة في الليل والتدبر في خلق السماوات والأرض، وما أجمل تلك العبادات.

وبعد مرور عامين من الزمن، أنهى الشهيد أحمد كشوري، براسته ودورته العملية في الطيران في قاعدة اصفهان، وتم نقله إلى قاعدة هوانبروز الجوية في مدينة كرمانشاه في غرب البلاد، حيث كانت أحياء المدينة في ذلك الوقت تعاني من الفقر والحرمان، مما سببت آلام كبيرة في قلب هذا الشاب المؤمن والعطوف، ما دفعه للعمل على مساعدة المحرومين، ولو بجهود متواضعة. وبعد طلب التعاون من زملاءه قام بتأسيس صندوق خيري، وتقديم المساعدات العينية والنقدية لعدد من العوائل الفقيرة في المدينة. وفي الوقت نفسه واصل جهوده في تلك المدينة في سبيل تنقيف وإرشاد زملاءه الطيارين وبيت الوعي الديني في نفوسهم، إلى فترة ما قبل بزوغ شمس الثورة الإسلامية بقيادة الامام الخميني العظيم (ره). ومنذ انطلاق تلك الثورة المظفرة شعر أحمد بمسئوليات أكبر من قبل، قد وضعت على عاتقه في سبيل مواصلة النهج الذي تبناه في مجال تعميق الإتجاه الديني بين الشباب المتعطش للحرية والانتعاق. حيث قام بتوسيع دائرة علاقاته مع رجال الدين الثوريين، والالتحاق بالثورة والقيام بطباعة ونشر بيانات قائدها المفدى، وتوزيعاً ليليا في مركز المحافظة والمدن القريبة الأخرى. وفي اوقات النهار كان يشارك الجماهير في مسيراتهم الاحتجاجية ليهتف ضد خفافيش النظام الملكي المباد.

وبعد انتصار الثورة الاسلامية المظفرة عام ١٩٧٩، وصلت إلى مسامع الشاب أحمد كشوري،



The Savior of Kurdistan

Martyr Ahmad Keshvari, a major-general, joined the Army Aviation (Havanirouz) in 1972 to fulfil his pure childhood dream of flying and becoming a Simorgh. In Isfahan's pilot training center, he felt the atmosphere was somehow unhealthy and that it was hard to breathe in that environment. His first step was to prove his identity, and the second one was to show his merits to foreign professors. He learnt how to fly Jet Ranger and Cobra helicopters at the set time and he started guidance and cultural activities as his third step. In the meantime, he didn't neglect self-construction and soul training; he flew in the solitude of the soul overnight and how delightful was this flight!

In 1974, when Ahmad Keshvari was transferred to Kermanshah's Havanirouz base, the city's neighborhoods were ruled by poverty and desperation and he was suffering from this tragedy. He started wondering about a remedy, though modestly. He organized a Community Fund with the help of some of his colleagues and helped some of the needy. As he was continuing training and guiding the colleagues in Havanirouz, the Revolution sun shined in the Islamic land of Iran, and some wanted to continue staying in the dark. At that time, Ahmad felt a great responsibility on his shoulders. He published the radiant sun's manifestos at nights, and during the days, he screamed indignation at the bats.

After February 11, 1979, Ahmad Keshvari was informed that some inwardly blind had decided to separate some part of the land of light and hope. That was when his wounded soul calmed down through flight. Martyrs Shiroudi and Soheiliyan were in agreement with his thoughts. Immediately, Simorgh flew, soared and dived and scattered the bats. Kurdistan hadn't yet been pacified when other bats invaded the country. They had come to stay. But they did not pull through under the shadows of Ahmad and his exuberant comrades. He saddled Simorgh again and raided the malignant's military equipment. Wherever he raided, it changed to the enemy's graveyard. When the enemy accepted the disgraceful defeat, Ahmad Keshvari felt he had accomplished his national and religious duty.

After that, it was possible to think about becoming heavenly. He entrusted the commitment lying on his shoulders to the present generation and next generations and his sanguinary ascension happened. On December 6, 1980, which was 75 days after the start of the war imposed on Iran, Martyr Ahmad Keshvari attained the high degree of martyrdom in a tremendous battle with the mercenary Ba'athist forces, in Tang Beynay Maimak battlefield in Ilam province, when two fighting planes attacked him. The Islamic Republic Army named December 6, as Havanirouz day to commemorate the memory of this great man from Islamic Iran, and every year in such a day, they commemorate the memory of the great martyrs of the always-victorious Havanirouz unit. The honorable martyr major-general Valiollah Fallahi, the then commander of Joint Chiefs of Staff, in his fruitful lifetime named Ahmad Keshvari as the "Savior of Kurdistan". May these two wise martyrs' soul and all Havanirouz's martyrs' pure souls rest in peace, and may God gather them with martyrs of Karbala.

● Editor-in-chief

